تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران

در دورهٔ معاصر

مجلد اول

از آغاز سلطنت قاجارها

تا پایان جنگ نخستین با روسیه

از انتشارات

مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق

تهران ۱۳۳۵

بها :
باکاغذ کتاب ۱۳۰ ریال
باکاغذ سفید ۱۵۰ ریال
باجلد زرکوب ۱۸۰ ریال

دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث ووقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاشهای پی در پی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. بهمین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق ومفهوم دیگری دارد که قرنها تاریخ نویسان از آن غافل بوده اند. همیشه افکار وعقاید هر گروه وهرطایفه‌ای نیز زادهٔ حوائج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان وعقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. درین تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده وجهات مادی فکری را فراهم کرده وآنرا پروبال داده ونیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته وهر زمان که آن علل واسباب مادی ازمیان رفته آن اندیشه نیز رخت بر بسته واندیشهٔ دیگری که دلیل و محرك مادی دیگر داشته جا نشین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب وجوش وتلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چندهزارسالهٔ نیاگان مارا روشن کنند چاره جزین ندارند که همین علل واسباب وجهات مادی را بجویند وازتجزیه وتحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست وجستجوهای بسیار لازم دارد که هرروز وظیفهٔ مورخ را دشوار تر ودامنهٔ کاراورا گشاده تر می‌کند.

هرچه روابط میان اقوام وملل بیشتر شود و موانع طبیعی که در زمانهای باستان مردم را محصور ودور ازیك دیگر نگه می‌داشته است بیشتر ازمیان برداشته شود کار مورخ دشوار تر است. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروزحوادث امریکای جنوبی نیز در حوادث کشور ما مؤثرست چه برسد بآنچه درنواحی نزدیك تر بما رخ می‌دهد.

درین نیزجای شك نیست که پیوستگی شگرفی درمیان حوادث امروز ودیروزجهان هست. آنچه امروز پیش می‌آید قطعا دنبالهٔ آن چیزیست که دیروز وپریروز وپارو پیرار روی داده است. حوادث جهان حلقه های زجیر پیوسته بیك دیگرند. بهمین جهت هرگز نمی‌توان تاریخ دوره‌ای رااز تاریخ دورهٔ دیگر تفکیك کرد و ناچار هرچه دوره‌ای بدوران

دیگر نزدیك تر باشد آگاهی ازآن برای اطلاع از دورهٔ بعد واجب ترست . امروز درایران توجه خاصی نسبت بتاریخ هست واین توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می‌خواهند بدانندآنچه امروز می‌بینند ازکجا سرچشمه می‌گیرد .

بهمین جهت یکی ازواجب ترین‌کارها اینست که ما مردم ایران را ازگذشتهٔ پدرانش آگاه‌کنیم . هرکسی ازگذشته خبرنداشته باشد نمی‌تواند آینده را بسازد . توجهی که مخصوصاً درین زمان نسبت بتاریخ نزدیك بزمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازمست .

چندسال‌پیش هیئت تحریریهٔ مجله ارتش ازمن خواستار شد سلسله مقالاتی دربارهٔ «ایران درصد وهفتاد سال اخیر» بنویسم. ازهمان زمان خودرا آماده‌کردم کتابی در تاریخ اجتماعی وسیاسی‌دورهٔ معاصرایران یعنی ازآغاز سلطنت قاجارها تا امروزآماده کنم . سلسله مقالاتی که درمجلهٔ‌آرتش انتشار یافت مقدمه‌ای برای این‌کار بود. درهمان زمان بسیاری از دور و نزدیك ازمن خواستار شدند دنبالهٔ این‌کار رارها نکنم. یکی‌از مهم ترین وظایف کسانی که قلم بدست دارند اینست که آنچه را مردم خواستارآنند در نظر بگیرند ، چون‌پزشکی که هردردی پیش اوببرند درمان کند.

چیزی که بازمرا درین‌کار استوارتر کرد این بود که می‌دیدم درین روزها گروهی باین‌کار دست زده ودربارهٔ برخی ازادوار تاریخ معاصرایران بحث می‌کنند .آنچه‌درین زمینه نوشته اند من خوانده‌ام و باید بگویم که کمترآن حقیقتی راکه درپیرامون اسنادو مدارك معتبر جای‌گرفته است درین‌کتابها دیده‌ام . برخی را نادانی برانگیخته‌و بیشتر خواسته‌اندکسی را بزرگ وکسی راکوچك‌کنند وکسی را بشویند و کسی را بد نام کنند . تاریخ شریف تر وبالاتر ازآنست که باین‌دوستی‌ها ودشمنی‌هاآلوده شود.کاری ازین زشت ترنیست که‌کسی بخواهد حق وحقیقت را بفریبد .

وانگهی تقریباً در همهٔ این‌کتابها تاریخ را بهمان مصداق مدروس قدیم بمیان آورده اند . درپی علل واسباب نگشته‌وحوادث راباوسایلی توجیه کرده‌اندکه‌آن‌وسایل جهت وعلت اصلی وحقیقی بروزآن واقعه نبوده است . یك تن یاتنی‌چند بسیارکوچك‌تر وناتوان‌تر ازآنندکه بتوانند حادثه‌ای رافراهم‌کنند یابرگردانند وجهت‌آنراتغییردهند. حادثه است که ایشان را باخود می‌برد وایشان می‌پندارندکه راهنمای آن حادثه‌اند یا آنکه‌کسی برای خوشامدگویی بایشان می‌کوشد ایشان را راهنمای حوادث قراردهد .

اینك دانشمندان جهان تعصب ورزیدن درتاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه بسا بتهای بزرگ راکه درین زمانهای اخیر تاریخ نویسان بیدار وبزرگوار شکسته اند . چه بس مردان گمنام را که نامآور کرده‌اند !

این انگیزه مرا واداشت بتدوین کتابی در تاریخ اجتماعی‌وسیاسی دوران‌معاصر ایران‌آغاز کنم . ناچراین کتاب مجلدات‌چند خواهد داشت . این مجلد بامضای‌عهدنامهٔ گلستان درمیان ایران وروسیهٔ تزاری در۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامدو

چون قهراً می‌بایست از آغاز دورهٔ معاصر شروع کنم اینست که از آغاز سلطنت قاجار ها درایران شروع کرده ام. مجلدات دیگر نیز پی درپی انتشارخواهد یافت وازخوانندگان گرامی جداً درخواست می کنم درهرجا که بلغزشی برخوردند برمن منت بگذارند ومرا از آن بیاگاهانند و از کسانی که اسنادی درین زمینه‌ها که مورد بحث این کتاب‌بست سراغ دارند مصرا خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن بدانها دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را ازین منت بازندارند.

تهران ۸ امرداد ماه ۱۳۳۵

سعید نفیسی

فهرست مطالب

فهرست تصاویر

ایران ما درین صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی وخصال مردانه ودوستداری میهن وسرزمین نیاکان وبالاتراز همه دوستداری فرهنگ وسنن و شئون ملی ونژادی بهترین وبرترین وسیله است. بهراندازه که تاریخ زمانهای دورازما این سود های فراوان رادر برداشته باشد قطعاً ویقیناً تاریخ زمانهای نزدیك بما چندبرابر سود خواهدداشت، زیرا که زندگی امروز ما بزندگی این روزها نزدیك تروپیوسته ترست وما از تاریخ زمان نزدیك بخود برای زندگی امروز بهره مند ترمی‌شویم وبیشتر عبرت می گیریم .

اگر درتاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم وژرف بنگریم بسیاری ازوقایعی که ما بچشم خود دیده‌ایم دنباله ونتیجهٔ واقعهٔ دیگریست که چند یاچندین سال پیش روی داده است وبدین جهة تاریخ دوران ما لااقل باتاریخ نزدیك ترین دوره بماپیوستگی کامل دارد. بدین‌جهة برای مطالعه وژرف بینی درتاریخ معاصر ایران ناچاریم از تاریخ‌قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم. ناچار باید برگردیم بصدوهشتادسال پیش‌ازین. درآن زمان هنوز تاریخ ما متکی برسالهای قمری بود ووقایع‌درهمهٔ کتابها بسال قمری ضبط شده است واگرمن هم‌این‌کار را نکنم‌خوانندگان همه بدشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ یك ازین حوادثی را که شرح خواهم داد در جای دیگر نخواهندیافت. اینست که ناچار باید تامدتی دراز خوانندگان سالهای قمری را درذهن داشته باشند .

منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران درزمان قاجارهاازضبط همهٔ سوانح تاریخ‌ایران‌دشوارترست، زیرا که هنوز نفعها و غرضها دربارهٔ این خاندان وکسانی که یار و یاورشان بوده‌اند فرو ننشسته وهنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستیها ودشمنی های نادرست وناموجهست .آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز دست مردم بیطرف نیفتاده وآن قسمت ازسوانح‌هم که پیش ازروزگارما روی داده‌است تاریخ‌نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه نشین کارگزاران‌آن زمان ویا ازهمه جایی خبر بوده‌اند و

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته‌اند. و آنگهی‌شمارهٔاین کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دورهٔای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد .

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ التواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست .

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآةالبلدان ناصری» و کتاب «المآثر والاثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب‌داشت . وی‌نیز تا جایی که ناسخ‌التواریخ بوده آنراتلخیص کرده وسپس‌وقایع‌زمان خویش‌را بهمان‌روش آورده است .

سند دیگر فصلی ازپایان«روضةالصفای ناصری» ازرضا قلی‌خان هدایت لله‌باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهورقرن نهم‌را بزعم‌خودتهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است ، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه‌تا روزگارخود برآن افزوده است .

کتابی بنام«حقایق‌الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان‌حقایق نگار درتهران در۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد ازآن‌منتشر نشده و بهمان وقایع سال۱۲۸٤ مینجامد . این کتاب خلاصهٔ نسبهٔ بی‌طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیارکم‌انتشار یافته است .

برای‌دورهٔ بعد کتابی که داریم«منتخب‌التواریخ مظفری» تألیف حاج‌میرزاابراهیم خان آشتیانی‌صدیق‌الممالکست که در طهران‌درسال۱۳۲٤چاپ شده وچون تاریخ‌عمومی ازصدراسلامست‌ناچاردروقایع باختصارکوشیده است وباهمهٔ‌مختصری فوایدی‌دربردارد .

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف‌جهانگیرمیرزای قاجار وشرح‌حال‌عباس‌میرزاملك‌آرا درجای خود بحث خواهم کرد .

درین جند سال نزدیك بما چند کماب دربارهٔ مردان این‌دوره ویا حوادث این‌زمان تألیف کرده‌اندمانند«یادداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه»تألیف دوستعلی معیرالممالك و«سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و« عباس میرزا نایب السلطنه » تألیف ابوالقاسم‌لاچینی و«عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و«زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر » تألیف حسین مکی و«امیرکبیروایران»درسه مجلد تألیف فریدون‌آدمیت .

دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرعجولانه نوشته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد.

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدیر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» درسه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده درهفت مجلد و «تاریخ عصرحاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ٤) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرارمحمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که دربارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره ازتاریخ ایران نیزاین کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان درایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون درایران» تألیف دکترخان بابابیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران» تألیف ابراهیم تیموری، «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی درایران» تألیف م. ع. منشور گرگانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد توکلی، «امپریالیزم انگلیس در ایران» یاد داشت های ژنرال ماژوردنسترویل ـ ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی در نظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، «قرارداد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل درایران» تألیف عباس محتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمیمی طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف س. علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

سِمیتکو» تألیف شرف‌الدین قهرمانی ، «جنگ ایران ــ روس» تألیف جمیل قوزانلو .

برای دورهٔ پس از مشروطیت «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» و «تاریخ بیست سالهٔ ایران» درسه مجلد تألیف حسین مکی و «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ــ انقراض قاجاریه» تألیف ملك الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی از حوادث راهنما تواند بود .

ازین فهرست مؤلفاتی که ایرانیان درین دوره فراهم کرده‌اند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر وسودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتابها واسنادی باشد که بزبانهای اروپایی فراهم کرده‌اند . درین دوره راه اروپاییان بر ایران از همیشه بیشتر باز بوده است وصدها مسافر باندیشهای گوناگون صواب و ناصواب وبا مهر و کین بایران آمده و در بازگشت یا بحقیقت گویی وحقیقت جویی ویا برای جلب مشتری وسود ورزی کتابهایی بزبانهای مختلف و بیشتر بانگلیسی وفرانسه و آلمانی وروسی پرداخته‌اند وگاهی هم بزبانهای دیگر اروپایی مانند دانمارکی وسوئدی ونروژی وهلندی وایتالیایی واسپانیایی ولهستانی ولی بمراتب کمتر از آن چهار زبان اصلی کتابهایی انتشار یافته است که درضمن هزاران رطب ویابس و غث و سمین گاهی هم مطلب تاریخی وحقیقتی جستن می‌کند .

همهٔ این کتابها را که شمارهٔ آنها ازهزار می‌گذرد نمیتوان بکسانی که در پی تاریخ این دوره‌اند توصیه کرد وبلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که ازین کتابها برحذر باشند، یالااقل مندرجات آنها را با احتیاط بپذیرند و همیشه با بدگمانی بآنها بنگرند . حتی دراسناد سیاسی که برخی ازدول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خود نشر داده‌اند حقیقت دگرگون است وحوادث را بمیل خود گردانیده‌اند .

در میان این کتابها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی باختصار وگاهی مفصل تر حوادث را شرح داده‌اند ودربارهٔ آنها نیز نباید مطلقا نیك بین وزود باور بود . یکی از آنها که بیش ازهمه درایران رواج دارد کتابیست درتاریخ ایران که سرجان ملکلم فرستادهٔ شرکت هندوستان که دوبار بایران آمده بزبان انگلیسی نوشته و درهمان دوران انتشار برخی از زبانهای اروپایی ترجمه شده ومترجمی زبردست آنرا بفارسی بسیار روان هم درآورده وسه بار دربمبئی چاپ شده ودرایران رواج کامل یافته است . این کتاب هرچند خلاصهٔ روشن وراهنمای خوبی برای مطالعه در وقایعست بسیارجاهای غرض آلود دارد که ناچار بیان احساسات وعقاید وحتی سیاست یك مأمورانگلیسی درآن دوران پر کشمکش زمان فتحعلی شاهست .

درتاریخ زمان فتحعلی شاه کتابی بفارسی هست بنام « مـآثر سلطانیه » تألیف

عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون که درهمان زمان در تبریز بسال ۱۲۴۲ چاپ شده و قهراً از آن هم مانند سایر کتب تاریخ عهد قاجاری که راجع باین سلسله نوشته شده است انتظار راست گویی نمی توان داشت .

تا جایی که من خبر دارم درین دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است :

۱) جهان آراء تألیف میرزا صادق وقایع نگار مروزی .

۲) نخبة الاخبار تالیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس که تاریخ عمومیست و در زمان محمد شاه تألیف کرده و وصل تاریخ قاجاریهٔ آن تا اندازه‌ای مفصلست .

۳) تذکرة السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاه متخلص بثنا که تألیفات دیگر هم دارد .

٤) جنة الاخبار تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومیست تا زمان محمد شاه و درضمن تاریخ قاجارها را دارد .

٥) تاریخ فتحعلی شاه تألیف سید فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری .

٦) تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد تقی ساروی در تاریخ آقا محمد خان که بفرمان فتحعلی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است .

۷) تاریخ فتحعلی شاه قاجار تألیف نویسندهٔ مذکور که بفرمان عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است .

۸) تاریخ ملك آراء تألیف علیعلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹ .

۹) تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی تا وقایع سال ۱۲٦۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است .

۱۰) مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمد کاظم بارفروشی متوفی در ۱۲٤۱

نژاد قاجارها

هیچ چیز باندازهٔ عقاید تاریخ نویسان در بارهٔ برخی از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست و درهر دوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود . تا چند سال پیش درمیان نژادهای بشری بنژادپرشماره‌ای قایل بودند که آنرا نژاد «اورال و آلتایی» می‌دانستند زیرا که یك سر آنرا درناحیه اورال و سر دیگرش را درناحیهٔ آلتایی می پنداشتند.

در آن زمان یکی از شعب بزرگ این نژاد را «ترك و مغول» می نامیدند یعنی

شعبه‌ای که هم مغول را دربر بگیرد و هم ترك را . امروز بیشتر از دانشمندان بدین نکته مایلند که ترك را ازمغول تفکیك و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آنهم یکی ازشعب اصلی نژادآریایی یاهند و اروپایی ویا هند و ایرانی می شمارند و درین عقیده چنان بجای دورمیروند که مهد نژادآریایی ونخستین سرزمین آنرا دامنه‌های‌تیان شان میدانند .

تاریخ ایران بهترین‌سندیست که بدین نکته‌گواهی میدهد، زیراکه در تاریخ ما ترکان نزدیك نهصد سال پیش ازمغولان پیدا شده‌اند، چنانکه درحدود آغاز قرن‌پنجم میلادی ایران ازدوسو با دونژاد بیگانه روبروشده است . آنکه درمرزهای شمال‌شرقی ایران پدید آمده ایرانیان بدان هفتال و تازیان هیطل وهیاطله گفته‌اند و درنظرتاریخ نویسان امروزقطعاً ازنژاد ترك‌بوده‌اندوآنکه درمرزهای شمال غربی درپشت کوههای قفقاز پیدا شده‌آنرا ایرانیان همیشه خزرنامیده‌اند وآنهم باتحقیقات امروزین‌مسلمست که ازهمین ترکان امروزبوده‌اند .

بدین‌گونه‌ازهمان زمان‌ترکان‌درسه‌سوی دریای‌خزر یعنی‌درمشرق وشمال ومغرب آن می‌زیسته‌اند وبطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده‌اندکه برشمردن همه آنها خود کتابی جداگانه میخواهد وآنچه درتاریخ ما وادبیات ما بیش‌ازهمه نام برده شده‌ترکان یغما وخلخ یا خرلخ‌وغز وخرخیز(قرقیز) وباشقرد وقزاق وقراقالپاق وسلجوق‌وترکمان وکلموك وقارغلی وتغزغز و برطاس وقرلغ درشمال شرقی ایران وقراپاپاخ وکیماك‌و بجناك وسالور وبایندر وافشار وبیکدلی وبرسخان وبیات وخزر درشمال غربی ایران است وسه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند بنام بلغار وقبچاق وتاتارکه زمانی درهمهٔ کرانهٔ دریای‌خزرزیسته‌اند واندك اندك‌طوایف‌دیگردرمشرق جا بریشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند .

اما مغولان درپایان قرن ششم هجـری وقرن سیزدهم میلادی یعنی نـزدیك نهصد سال پس ازترکان درتاریخ پدیدآمده‌اند وچون خویشاوندی نزدیك بـاترکان داشته‌اند ازآن زمان بیشتر ترك ومغول را ازیك نژاد دانسته‌اند .

درمیان مغولان پادشاه جهانگیربختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و بمراتب بیش ازاسکندروهرجهانگیردیگرجهان‌متمدن رازیرپی‌سپرده‌است‌وازآنوقتی کـه چنگیز مغول بدین‌گونه تاریخ را شگفت زدهٔ خویش‌کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی‌که درایران‌بوده‌اند وترکان‌ترکیهٔ امروز افتخاررا درآن دانسته‌اندکه خودرا ازنژادمغول‌وازبازماندگان‌چنگیز بشمارند.

جهانگیردیگری‌که پس‌ازچنگیز پیدا شده وتا اندازه‌ای در پیشرفت بدو میرسد

تیمور گورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبك بوده وزبان و نژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروز داشته بهمین دلایل برای کسب شرف خودرا بچنگیز ومغولان بسته‌است . شکی نیست که درمیان طوایف ترك‌ازبکان و ترکمانان برزخی وحد فاصلی درمیان ترك ومغول وشاید مخلوطی ازهردونژادباشند اماطوایف دیگر ترك را مطلقاً مغول نمی توان دانست .

درایران هم چه بدلخواه خود قاجارها وچه بسنتی که پیش ازآن در میان تاریخ نویسان رایج بوده است قاجارها را از باز ماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که دردوره قاجاریه ازنژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند بهمین جا رسیده‌اند.

آمدن طوایف ترك بایران

پیش ازین گفتیم که ترك ومغول دو نژادجداگانه‌اند وآخرین عقیدهٔ بعض‌دانشمندان اینست که ترکان از نژاد آریایی یاهندواروپایی‌اند، منتهی برخی‌طوایف‌هستند که چون در میان مغولها و ترکها زیسته‌اند مخلوطی ازین‌دونژادندوازطوایفی که اکنون درجهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دونژادند .

درقرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرك ترك که در سواحل جیحون می زیسته اندك اندك بجنوب مایل شده ونخست خوارزم وسپس ناحیهٔ گرگان راهم گرفته و کم کم بومیان‌وسکنهٔ قدیم آنجارا رانده‌است. این‌قبیله‌بزرك‌بدوشعبهٔ کوچکتر«غز» و«تغزغز» تقسیم میشده‌است . گروهی که بایران‌آمده اند ترکمان نام داشته‌اند ودرمیانشان‌طایفه‌ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که باسم سلجوقیان در ایران وناحیهٔ و سیعی ازکشور های اسلامی پادشاهی کرده‌اند .

ترکمانان‌ازهمان‌زمانی که‌بدین‌نواحی‌فرودآمده‌اندد‌رآنجامانده‌اندو‌اینك‌قسمتی‌از آنهاجمهوری‌ترکمنستان‌شوروی‌وقسمت‌دیگر‌ترکمانان‌سرزمین‌گرگان رافراهم میکنند.

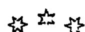
اززمانیکه ترکان درمشرق ومغرب دریای خزر پدیدار شده‌اند قبایل ترك را بدو شعبهٔ اصلی «ترکان‌شرقی»و«ترکان غربی» تقسیم کرده‌اندوزبانهای ترکی‌امروزراهم بترکی شرقی وترکی غربی قسمت می کنند .

یکی ازطوایف ترکان شرقی که دردورهٔ پیش ازمغول چندان نامی نداشته درنیمهٔ دوم قرن هشتم هجری اندك اندك بزرگتر شده وچون تیمورگورکن ازیشان بوده است در زمان وی وجانشینا نش باز نیرومندتر شده واین همان طایفهٔ ایست که از قرن‌نهم‌ببعد همیشه‌همسایهٔ‌شمال شرقی‌ما بوده است ومخصوصاً در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران نامش بسیاربرده میشودوازآن زمان‌بنام «ازبك»یا«اوزبك»معروف‌شده وزبانش‌یکی‌ازشعب

ترکی شرقیست که بآن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» میگویند و گاهی هم «جاغا نای» نوشته‌اند که همان ازبکان امروز باشند.

ترکان غربی چنانکه پیش ازین اشاره رفت قرنها در شمال کوههای قفقاز میزیسته‌اند ورشته کوههای بلند ودشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده است که بایران بتازند وحتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرك وطبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند.

معروفترین طایفهٔ ترکان غربی همان خزرها وبلغارها وقبچاقها بوده‌اند وطوایف جزء آنها که بعدها بایران آمده اندبیات وافشار وبایندر وسالور ند وبدلایلی که پس ازین خواهد آمد قاجارها راهم باید ازیشان دانست.



تازیان پس از آنکه بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خودرا ببغداد درخاك ایران آنروز آوردند دیدند که برای اداره کردن اینکشور بدین پهناوری بسپاهی ولشکری نیازمندند. در آن زمان تازیان از تمدن جهان بسیار دور بودند واینکار بدین دشواری یعنی پایداری در میدانهای جنك ازیشان ساخته نبود.

درآنزمان درهمهٔ جهان معمول بود که جنك را با سربازان وافسران مزدور میکردند ودولت هایی که پیش بین تر ومتمول تر بودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خود را تأمین میکردند.

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که برسرکار آمدند تا بیش ازهشتاد سال هنوز بآن درجه ازتمول نرسیده بودند که سرباز زرخرید داشته باشند. درآن زمان این ناحیهٔ شاداب مرد خیز که درشمال وجنوب البرز واقع شده وامروز بنام گیلان معروفست بدو ناحیهٔ ممتاز تقسیم میشد وهریك ازین دو ناحیه مردمی داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیهٔ شمال البرز در ساحل دریای خزر مسکن «گیل» ها بود وبهمین جهت آنجا راگیلان یعنی سرزمین گیلها میگفتند. ناحیهٔ جنوب البرز تارودبار وقزوین مسکن «دیلم» ها بود وآنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان میخواندند. گیلها ودیلمها درسراسر دورهٔ ساسانی بهترین سربازان وجنگجویان ایران بودند چنانکه در دورهٔ هخامنشیان هم دلیر ترین سربازان ایرانی «امرته» ها یا «امرد» ها بودند که ازهمین ناحیهٔ رودبار ومنجیل برخاسته‌اند. دلاوری ودلیری گیلها مخصوصا درزمان ساسانیان باندازه‌ای معروف بود که بهمترین سرداران وسپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیر دلیران» لقب میداد ندوفرماندهی سربازان گیل را بآنها میسپردند. گیلها مخصوصاً

در جنگهای تدافعی زبردست بودندچنانکه سپرداران و نیزه داران گیل معروف بوده‌اند.
دیلمها درجنگهای تعرضی وحمله معروف بودندو بهمین جهت زو بین دیلمی شهرت بسیار داشت.
خلفای بغداد هم درین مدت بیش از هشتاد سال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل و دیلم را بکار میبردند.

اندك اندك فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی بدستشان افتاد بسود خود قیام کردند و بهمین جهتست که چندتن ازین فرماندهان نخست « مرداویج» پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ و پس ازو عماد الدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ۳۲۰ و پس ازو علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه در ۳۹۸ بدستیاری سپاهیانیکه داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و بپادشاهی رسیدند بلکه دراندیشهٔ برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان بجایی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه تنها بخود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه نشین کردند و تنها مقام روحانی و پیشوایی دینی برای او باقی گذاشتند وخلیفه هم ناچارشد بایشان لقب « امیر الامراء » بدهد وخود تنها برای پیشنمازی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره بمسجد برود و از آنجا بکاخ خود باز گردد . استیلای دیلمان و گیلان بر کارهای خلافت مخصوصاً بیشتر ازین جهت خطرناك بود که ایالات شمالی ایران در کنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروز و گیلان و دیلمستان وطبرستان ورویان آنروز پس از برافتادن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنانکه تا قرنها پس از آن هم نشدند .

درین ناحیهٔ بسیاروسیع که پشت کوه‌های بلند البرز قرار گرفته وبهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی در برابر تازیان بود یعنی ازدشت مقان (نه مغان که درست نیست) و سر زمین طالش تا کنار رود اترك چندین سلسلهٔ ایرانی پشت در پشت و پی در پی استقلال داشته‌اند بدین گونه : ساجیان درمقان وطالش ازحدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ ـ سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۳۳۰ تا ۳۸۷ ـ روادیان درهمین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ ـ شعبهٔ دیگر از روادیان بنام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴۶۸ ـ خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از ۲۵ تا ۱۴۱ ـ باوندیان درمازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ ـ خاندان افراسیاب درمازندران از ۷۵۰ تا ۹۰۹ ـ بادوسپانیان دررویان و نور و کجور ورستمدار از ۴۰ تا ۹۸۳ ـ جستانیان در دیلمستان ازحدود ۱۸۰ تا ۴۳۴ .

این نه سلسله که پی‌درپی درین نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمینه را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناه گاه دشمنان ایشان شده بود چنانکه حسن بن زید بن محمد که ازفرزندان زید شهید بود و از دشمنان سر سخت خلفای بغداد بشمارمیرفت در ۲۵۰ بطبرستان گریخت و مردم آن سرزمین باو گرویدند و

او را بپادشاهی برداشتند وتا ٤٢٤ علویان درآن سر زمین پادشاهی کرده‌اند . پس از ایشان بازسلسلهٔ دیگری ازسادات مرعشی حسینی از ۷۶۰ تا ۸۸۰ درمازندران وسلسلهٔ دیگر سادات کیایی حسینی از ۷۷۰ تا ۱۰۰۱ درگیلان پادشاهی داشته‌اند و بدین گونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیروخود کرد شاه عباس بزرگ بود ونزدیك هزارسال برخی ازین نواحی درهمان استقلالی که اززمان ساسانیان برایشان مانده بودباقی ماندند.

پس سخت آشکارست که برتری مردم این نواحی و استقلالشان برکارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس‌انگیزوخطرآمیز بوده است .

عنصردیگری که درآن زمان ممکن بود سپاهیان مزدوربرای خلفای بغداد فراهم کند مردمی بودند که هنوزهم بنام کرد معروفند واینك در نتیجهٔ حوادث شوم وخانمان بر افگن گروهی ازیشان دربیرون ازخاك ایران یعنی دراتحاد جماهیرشوروی وعراق‌وترکیه وسوریه زندگی می کنند ولی قطعا وبی‌هیچگونه‌سخن‌وچون وچرا ازآغازایرانی بوده‌اند وکسی‌را درین بحث مجال شك نیست .

از زمان هخامنشیان درمیان طوایف چادرنشین فارس ما بنام کردبرمی‌خوریم. در دورهٔ ساسانیان بیشتر کردها درنواحی مرکزی‌ایران درمیان اصفهان وآباده میزیسته‌اند وطوایف دیگری دراطراف دریاچهٔ نیریزتا دل کرمان وازآنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اند که طوایف ممسنی وبویراحمدی وکوه گیلویه وشبانکاره بازماندگان ایشانند . دلایل بسیارهست که اصلاساسانیان کرد بوده‌اند وبی‌هیچ‌شکی لااقل مادراردشیر بابکان دختریکی‌از پیشوانان قبایل کرد ناحیهٔ نیریز بوده است .

بازدلایل دیگرهست که کرد اصلادرزبانهای ایرانی بمعنی بیابان گرد وکاملامرادف همان کلمهٔ Nomade فرانسه است که از ریشهٔ Nomas یونانی بمعنی چراننده است وشگفت‌تر اینکه درزبان فارسی هم کرد را بمعنی «گله چران» بکاربرده‌اند وطبیعی‌هم هست زیراکه چادرنشینان همیشه گله‌دار بوده اند . معنی کرد باگله چرانی بسانداز‌ه‌ای ملازم یکدیگرست که دردورهٔ ساسانی وتا مدتی ازدورهٔ‌اسلامی‌طوایف مختلف کردهارا «رم» می گفتند واین همان کلمه‌ایست که درزبان امروزما «رمه» شده است و این کلمه بزبان عرب هم رفته منتهی‌اغلب بخطاآنرا «زم» وجمع آنراکه می بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته اند .

این بحث هرچه بنظر خوانندگان شگفت بیاید و با همهٔ تازگی که دارد بدلایل بسیاربیرومند متکیست و دریغ دارم که بواسطهٔ اینکه ازمطلب اصلی خود دور میفتم نمی‌توانم‌آن دلایل را یك‌یك بر شمارم .

دربسیاری ازمتون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادرنشین ایران را

برشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و درین‌اواخر کرد اصطلاحی خاص شده است بـرای چادرنشینان ایرانی نژاد که نژاد و زبانشان‌ترك وتازی‌نباشد . بهمین‌جهتست که‌هرطایفهٔ ایرانی‌را که بتر کی‌وتازی‌سخن نمی‌رانده واز نژاد ترك وعرب‌نبوده‌وچادرنشین‌بوده در هرجا که بوده است کرد گفته‌اندچنانکه مثلا بختیاریها ولرها و همهٔ چادرنشینان فارس و کرمان‌وخراسان‌و نواحی‌مرکزی‌وغربی وشمالی‌ایران‌رادرهرکجابوده‌اندکرد دانسته‌اند وحتی‌آنهایی‌را هم که از نژاد ایرانی‌اندو‌بزبانهای ایرانی(اقسام کردی) سخن می رانند درهرکشوردیگر باشند کرد می‌دانند و این نکته. بسیارمتقن وعالمانه است ودلایل بسیار باخوددارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث وردآنرا برخود هموار کنند .

درآغازدورهٔ خلفای عباسی کردان هم چنانکه هنوزاین خاصیت نژادی را ازدست نداده اند مردمی‌سلحشورودلیربوده‌اند وممکن بودخلفای بغداد درصدد برآیند که‌ایشان را هم درکارهای نظامی مزدور کنند ورقابتی‌درمیانشان‌باگیلان ودیلمان بر انگیزند تا بدین وسیله شاید خطرآن دونژاد راکمتر کنند وهمین‌کار راکردند اماکردان هم همان رگ ایرانی وهمان بیزاری ازبیگانگان درخونشان بودودوتن ازپیشوایان‌ایشان هم که پس‌ازدیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام‌کردند ونخست حسنویه بن حسین کـرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در۳٤۸ دینور (نزدیك کرمانشاه) ونهاوند وشاپورو بروگرد (بروجرد) واسدآباد راکه پنج شهرمهم مغرب ایران درآن زمان بودمتصرف شد وسلسله‌ای فراهم‌کرد که تا ٤٠٦ درآنجـا حکمرانی می کردند وبسلسلهٔ حسنویه معروفند . پس ازو ابوالفتح محمد بن عناز که اوهم‌کرد بود در ۳۸۱ در ناحیهٔ حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسلـهٔ عنازی را تشکیل داد که تا ٤۳۷ استقلال داشته‌اند . مهم‌ترین طایفه‌ای که از کردان بسلطنت رسیده خاندان معروف ایوبیست که صلاح‌الدین ابوالمظفریوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویـان اسلام در ٥٦٤ تأسیس کرده وتا۹۳۰ درنواحی مختلف شام (سوریه) و مصر ویمن پادشاهی کرده‌اند . شادی جد صلاح‌الدین ازکردان ناحیهٔ دوین در ارمنستان بوده است .

این‌نافرمانی‌ها وسرکشی‌های‌دیلمان وگیلان وکردان خلفای‌بغداد رابدان‌واداشت مردمی دیگر راکه جنگی ودلار ودرضمن فرمان بردارترو رامتر واگردرست بخواهید ازحس ملیت بیگانه‌تر وازتمدن وشهرنشینی که لازمهٔ‌آن دوستداری زادگاه نیـاکانست دورترباشند بکاربکشند وخطرهای‌گوناگون این طوایف ایرانی را بجان نخرند . در جهان متمدن‌آن روز جزترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط دریشان فراهم‌باشد. بهمین جهت هشتمین خلیفهٔ عباسی ابواسحق محمد المعتصم بالله پسر هارون‌الرشید که از ۱٦رجب ۲۱۸تا ۱۸ ربیع‌الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس‌ازآنکه هشتاد سال‌پدرانش

آن چاره جویی‌ها را کرده بودند سرانجام بترکان متوسل‌شد وچون مادرش‌هم کنیز ترك بود خون ترك بیشتروی را برین‌کار برانگیخت وهشت هزاریا بگفتهٔ دیگر هجده هزار ترك را خرید و بدین‌گونه سپاهی‌از ترکان زرخرید فراهم کـرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند .

هرچند که تاریخ نویسان درین زمینه بحثی نکرده‌اند امـا قطعاً این ترکانی کـه ببغداد رفته وبدین‌گونه مسلح شده‌اند ولشکری فراهم کرده‌اند می‌بایست از ترکان‌غربی باشند که هنوزدر آن سوی کوههای قفقاز میزیسته‌اند زیرا که راهشان بعراق نزدیك ترو بازتر بوده ودرین زمان ما مطلقاً اثری از ترکان درمرکز ومغرب ایران نمی‌بینیم وبدین گونه ممکن نیست ترکان شرقی ببغداد رفته باشند زیرا که قطعا می‌بایست از راه ایران رفته باشند و کمترین اثری ازیشان درین زمان در ایران دیده نشده است .

این کارمعتصم درایران انعکاسی پیدا کرد که بزیان مطلق ایران بـود وچندی بعد یك باره وتاجاودان سرنوشت‌ایران رادگرگون کرد وجریان‌تاریخ این سرزمین بلادیده ورنج ودرد کشیده را تغییرداد .

یکی‌ازشاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و دربرابر بیگانگانی که ازهرسوآرزومی کردند بایران بتازند و کیسه های تهی را پـر کنندطوایف مختلف نژاد ایرانی رااستقلالهای‌داخلی‌داده بودند، بدین‌معنی که‌حکمرانانی ازهمان نژاد بریشان گماشته بودند که پدر برپسردرآن‌ناحیه فرمانروابودند وقهراًمنتهای دلسوزی و توجه را بپاسبانی خاك پدران خود داشتند وشاهنشاه ساسانـی حتی ایشان را لقب شاه می داد وخود شاه این شاهان یعنی شاه شاه ایران بود و گاهی هـم عناوین و القاب مخصوص وموروث داشتند. دربرخی‌ازنواحی استقلال این شاهان محلی باندازه‌ای بود که حق سکه زدن هم داشتند و تنها می بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز ومهرگان بدربار بفرستند ودرجنگها عدهٔ معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن ورفت و آمد و توقف درمیدان جنگ وحتی گاهی فرماندهی این سربازان هم بـا همان شاه محلی یا حکمران‌آن سرزمین بود . این روش‌مخصوص برای پاسبانی‌مرزهای ایران مخصوصاً دربرابر ترکان شرقی وغربی درچند قرن پی‌درپی بسیار سودمند افتاد و نیزهمین سبب شد که تازیان چون ازرخنهٔ جنوب شرقی که چنین سدی دربـرابر آن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیـار استوار بود بمانع بزرگ برخـوردند وچندین سال بـرابری همین حکمرانـان محلی و پاسبانان دلیرمرزهای ایران راه را بریشان بست وچون دیگرحکومت مرکزی‌درایران نبود که ایشان را دلیر کند ونیرو بدهد ویاری بفرستد سرانجام ازپای درآمدند.

اما همین زمینه که درچند قرن درمرزهای شمال شرقی یعنی درماوراءالنهر فراهم شده وریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد .پس از کوشش های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی ازین قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی ازهمین خاندانهای محلی که درناحیهٔ سامان در خاك سمرقند حکمرانی مستقل داشتند وبهمین جهة ایشان را « سامان خداه» یعنی خداوندگار سامان می گفتند مستقل شدند وراه استقلال وبیرون آمدن اززیربارخلیفهٔ تازی را بنواحی دیگر ایران آموختند وسلسلهٔ دلیر وایران دوست سامانی بدین گونه فراهم شد .

سامانیان همینکه استیلای ترکان غربی را دودربار بغداددیدندومتوجه خطر آن شدند چاره را درین دیدند که ایشان هم ترکان شرقی را بعنوان مزدور وزرخرید بخود بپذیرند واز اوایل قرن چهارم بدین کاردست زدند، غافل ازاینکه ترکان ایلك خانی در ۳۸۳ سلسلهٔ ایشان را برخواهند انداخت وحتی زیردستانشان البتگین وسبکتگین که ازهمان افسران زرخرید ترك بودند بپادشاهی خواهند رسید واندك اندك سایر طوایف ترك بایران راه می یابند وغزوترکمانان وسلجوقیان را بپادشاهی میرسانند وپس از آن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیز ترك بودند روی کارمی آیند وایشان همراه را برمغول بازمی کنند ومغول هم روزی که ازتاخت وتازهای دیوانهوار بسرزمین خود بر می گردند وسیله را برای انتشارترکان درنواحی دیگرفراهم می کنند .

امادرین گیرودارترکان شرقی ازماوراءالنهر تجاوز نکرده وبایران امروز نیامده اند ویگانه سبب آن بوده است که ترکمانان درخوارزم وگرگان سرراهشان راگرفته اند و نگذاشته اند که ازقلمروایشان بگذرند وانگهی ترکان شرقی جای آبادان وحاصل خیزی را برایگان بدست آورده بودند ونیرویی پرزورترازیشان پیدانشد که ایشان را ازآن ناحیهٔ حاصل خیز پرنعمت سواحل سیحون وجیحون براند وترکان غربی بالعکس رانده شده اند و نیروی زورمندتری ایشان را ازسرزمین خودبیرون کرده وبایران و کشورهای غربی آسیا رانده است وبهمین جهة بدلایل بسیارهمهٔ ترکانی که درین نواحی غربی جای گزین شده اند ازهمان ترکان غربی بوده اند .

قاجارها ازچه نژاد بودند

تاریخ نویسانی که تاریخ قاجارهارا نوشته اند همه ایشان را ازنژاد مغول دانسته اند، اما چون هیچگونه سند کتبی بکار نبرده اند این خود می رساند که تنها بگفته ومیل سرکردگان این طایفه رفته اند. پیش ازین هم گفتم که بسیاری ازطوایف ترك بازمانده و نبیرهٔ چنگیزو پادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته وخودرا بایشان نسبت داده اندچنانکه

مور گور کن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف بین هیچ تردید نیست
که تیمور قطعاً از نژاد همین ازبکان امروز بوده است زیرا که نه تنها در سر زمینی که ایشان
نوز آنجا هستند بجهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همهٔ بازماندگانش
ا آخرین روزی که بوده‌اند بدان سخن میرانده‌اند همان زبان ترکی جغتایی یا جغتاییست
که زبان ازبکان امروز باشد، همهٔ بازماندگان تیمور بدین زبان سخن میرانده و
معر می گفته اند و یکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابرنامه است که
خاطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر موسس سلسه بابری هندوستان و نوادهٔ تیمورست
چون وی نیز بهمین دلایل خود را از بازماندگان مغول میدانسته خاندانش بسلسلهٔ مغول
شده وحتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را « مغول بزرگ » می گفتند .

قاجارها نیز برای اینکه بجهان گیریها و کشور گشایی های چنگیز فخر کنند وخود
را در آن شریك وسهیم بدانند بخطا خود را مغول دانسته ونسب خود را نخست بتیموریان
و از آن راه بایلخانان مغول رسانده وحتی قراقویونلوها وآق قویونلوها راهم که با ایشان
معروف نزدیك بوده اند باخود درین نسبت نادرست شریك کرده‌اند.

این ادعای شفاهی سرکردگان قاجاررا تاریخ نویسان این سلسله پروبال داده و
همه درآن بحث کرده‌اند. چون سراسر این ادعا بی بنیادست نقل آن ضرور نیست وتنها
بکلیات آن اکتفامیکنم . این مورخان گفته‌اند که قاجارها باهولاکوخان پیشواوسرکردهٔ
مغول در ٦٥٦ هجری وارد ایران شده‌اند وتا ٧٣٦ که سلسلهٔ ایلخانان مغول منقرض شده
بحال چادر نشینی وبیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مقان زندگی کرده‌اند و
چون در ٧٣٦ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را درخطر
دیدند وازایران بشام یعنی سوریهٔ کنونی هجرت کردند تا اینکه تیمور گورکن در ٨٠٣
بدان سرزمین رسید وقاجارهارادرآنجا دید ، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت وبا
خود بایران بازگردانید .

دور نیست که قاجارها وقتی بسرزمین سوریه رفته باشند واحتمال هم می رود که این
سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد ونیز ممکنست که تیمور ایشان را بایران
آورده باشد اما این وقایع چنانکه تاریخ گواهی میدهد سبب دیگردارد وپیوستگی ایشان
را بمغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را بترکان غربی منتهی میکند .

پیش ازین گفتم که درمرزهای شمال غربی ایران درآن سوی کوههای قفقازطوایف
مختلف از نژاد ترك ساکن بوده‌اند . در سال ٦١٩ هجری مغولان از همین راه قفقاز
بروسیهٔ امروز وبسرزمین سلاوها تاختند وتاسال ٧٠٢ استیلای مغول بر همهٔ روسیه باقی
بود وسپس تا ٨٦٦ بر قسمتی ازین کشورمستولی بوده‌اند . درآغاز قرن هشتم هجری که

سلاوها اندك اندك مغولان را از کشور خود میراندند ازچهارسوی یعنی‌ازشمال ومشرق وجنوب ومغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می دادنـد و نواحی راکه در همسایگی ایشان و بدست اقوام وملل دیگر بودازدستشان می گرفتند وآنهاراآنطرف‌تر می راندند . ازجمله طوایفی که سلاوها از جای خود بیرون کردند و زمینشان راگرفتند همین ترکان غربی بودنـد وایشان دو راه بیشتر نداشتند یکی آنکه از کـوههای قفقاز بگذرند و بجنوب آن یعنی بشمال غربی ایران‌آنروز پناه ببرند ودیگرآنکه درسواحل دریای سیاه پراکنده شوند وهمین کار راهم کردند وبهمین‌جهتست که ازآن زمان ترکان درترکیهٔ امروز ودرشبه جزیرهٔ بالکان وشبه جزیرهٔ کریمه ودر شمال وجنوب رود ارس پدیدار شده‌اند .

سلسله هایـی از ترکان درین نواحی پادشاهی آغازکرده‌اند همه ازین روز ببعد پیدا شده‌اند :

خاندان کرمیان درکوتاهیه در ٦٩٩ ، خاندان حمید اوغلو درآناطولی در٧٠٠ ، خاندان تکه اوغلو درانطالیه پس از ٧٠٠ ، خاندان منتشا اوغوللری درناحیهٔ دیگر از آناطولی پس از ٧٠٠، خاندان ذوالقدر اوغوللری درالبستان ومرعش در٧٤٠،خاندان آل عثمان در ٦٩٩، خاندان‌گرای در کریمه در ٨٢٣، خانهای غازان در٨٤٩ ، خانهای قاسموف در٨٥٦ ، جلایریان در ایران وعراق در٧٣٦ ، چوبانیان‌درآذربایجان در٧١٨، طغاتیموریان درمازندران در٧٣٧ ، قراقویونلو درآذربایجان در٧٨٠، آق قویونلو در آذربایجان در٧٨٠ .

ازین فهرست پیداست که پس از مغول و درست‌تر بخواهید در زمانی که سلاوها مغولان را ازکشور خود میرانده وترکان دست نشانده وهمدستشان راهم‌از سرزمین‌خود بیرون میکرده اند درکشور ها ونواحی که دراطراف قلمرو ترکان غربی درقفقاز بوده است یعنی درآناطولی وترکیه وسوریه وکریمه‌وغازان وعراق وآذربایجان ومازندران چهارده سلسه از نژاد ترك درحدود ٧٠٠ تا٨٥٦ یعنی بیشتردرقرن هشتم که دنبالهٔ این وقایع بوده است تشکیل‌شده و بدینگونه وبا این‌دلایل گمان ندارم‌دیگر مورخ باریك‌بین وحقیقت جویی بتواند منکر شود که این‌ترکان درنتیجهٔ توسعهٔ قلمرو سلاوها ومخصوصاً فرودآمدن‌آنها بجنوب روسیه وقفقاز بدین نواحی مجاور رفته واین سلسله‌ها را تشکیل داده‌اند . بدین‌گونه این‌نکته نادرست که‌تقریباً همه‌آنرا مکرر کرده‌اند که ترکان‌مغرب یعنی ترکهای ساکن ایران وترکیه اززمان سلجوقیان باین نواحی‌آمده وبازماندگان همان سلجوقیانند کاملا رد می شود .

برین دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر میتوان افزود :

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنهٔ همهٔ نواحی ترك نشین ایران وقفقاز وترکیه‌را فراهم کنند . لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدورمرکب ازعوامل مختلف مردم آن‌زمان بوده‌اند وهرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت وتازسلجوقیان بوده‌است نشان نداده که هیچ یك ازپادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتواند سکنهٔ این نواحی وسیع‌را تغییردهد با خود ازین سوی ایران بدان سوی یعنی ازخراسان وگرگان بنواحی‌غربی وشمال غربی برده باشد .

دلیل‌دوم اینست که ادبیات‌ترکی شرقی‌یعنی ترکی جغتایی ازقرن‌ششم پدیدارشده واین دلیلست که ترکان شرقی درحدود قرن ششم بسرزمین امروزی خود آمده‌اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم تر ازقرن دهم نیست و این خود میرساند که درین زمان تازه بدین نواحی‌آمده بودند وکاملا متمدن شده وادبیاتی پیدا کرده‌اند .

دلیل سوم اینست که بجزقاجارها بعضی‌دیگرازطوایف ترك هم نخست که بنامشان برمی‌خوریم درهمین نواحی غربیست ازآن‌جمله‌اند افشارها وبیاتها و بایندرها که آق قریونلوها ازآنها بوده‌اند .

دلیل چهارم اینست که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی‌اختلاف‌دارد. ترکان شرقی امروز بدودستهٔ بزرگ تقسیم می‌شوند که هر یك زبانی جداگانه دارند یعنی ازبکان وترکمانان وزبان ازبك بزبان ترکمان نزدیکست . ترکان غربی نیز همین حال را دارند وبدودستهٔ بزرگ منقسم می‌شوند که هریك زبانی دارند یعنی یك دسته ترکان ایران وقفقازند ودستهٔ دیگرترکان عثمانی یا ترکیهٔ‌امروز وترکی‌آذربایجانی‌نیزبترکی ترکیه نزدیکست . ما می‌دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده‌اند و زبانشان همان زبان ترکمانان امروز بوده است. اگر مردم این نواحی غربی‌بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل ندارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنانکه ترکمانان نگاه داشته‌اند وبچه‌دلیل ترکمانان مشرق دریای خزرزبان خود رانگاه‌داشته‌وترکمانانی که میگویند درمغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رها کرده و زبان دیگری اختیار کرده باشند ؟ ازسوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترك که درآن‌سوی کوههای قفقاز می‌زیسته اند یعنی زبان خزرها وقبچاقها وبجناکها و بلغارها همان زبانیست که امروز تاتارهای ولگا وعازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همهٔ ترکی زبانان کسورما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا ترکیه بدان سخن می رانند و این خود بزرگترین دلیلست که این ترکان غربی‌خودبازماندگان همان ترکان‌ماوراءقفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرترازهردلیل دیگرست‌دلیل نژادیست . ترکان‌شرقی که ترکمانان وازبکها امروزکامل‌ترین نمونهٔ‌آنها هستند بنژادهای شرق‌اقصی یعنی‌چین

ومنچوری و تبت‌ومغولستان شبیه‌ترند تا بهر نژاددیگرو بالعکس ترکان‌غربی بنژادآریایی ایرانی وهندی واروپایی شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر .

درین صورت شك نیست که اگرقاجارها بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند مربوط بهولاکو وتیمور وجنب وجوش وتاخت وتازهای مغولان نیست، بلکه بـالعکس ازین جاست که ترکان ماوراء قفقاز راسلاوها از جایگاه خود رانده‌اند وگروهی‌ازیشان که قاجارها باشندنخست بشام‌رفته‌وسپس‌دراوایل قرن نهم یا تیمورآنها را بایران‌آورده است یا اینکه خود بایران آمده‌اند .

گویا این نکته که‌قاجارها وقتی‌بشام رفته وازآنجا بایران‌آمده باشند درست‌باشد زیرا که درمیان طوایف ترکان غربی طایفهٔ معروف بیات هست و درمیان طوایف قاجار طایفه‌ای هست بنام «شامبیاتی» یعنی بیات‌های شام و این می‌رساند کـه قـاجارها ببیاتهـا نزدیك بوده‌اند ولااقل این طایفهٔ شامبیاتی مدتی درشام مانده است .

دلیل بسیارقوی برینکه قاجارهـا ازنژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده اند اینست که درهمهٔ اسناد نسب خود را بطایفهٔ «سالور» رسانده‌اند و سالورقطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده ودرمیان طوایف ماوراء قفقازهمه جا نام آنها را با خزرهـا و قبچاقها و بلغارها وبجناکها ودیگران با هم برده‌اند .

بازدلیل دیگراینست که قاجارها ازنخست خود را خویشاوند نزدیك آق قویونلو دانسته‌اند وحتی بپادشاهی این سلسله فخرکرده‌اند ونام دیگراین طایفه «بایندر» است و بایندر نیز ازطوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده‌و نامشان را با طوایف‌دیگر آن‌سر زمین توأم کرده‌اند .

وانگهی قاجارها تنها در دورهٔ صفویه درتاریخ ایـران پیدا شده‌اند . درین شك نیست که صفویه ازاولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازمردم‌آذربایجان بوده‌اند وچون‌مادر شاه اسمعیل دختراوزون حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی‌ازترکان‌آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان‌طریقهٔ صفوی نیزهمین ترکان‌بودند شاه اسمعیل ازمیانشان«قزلباشها» یعنی سربازان خود را برگزید وبیاری ایشان بسلطنت رسید ودردورهٔ صفویه طوایـف ترك‌آذربایجان مهم‌ترین ودرحقیقت یگانه عامل نظامی بودند . بهمین جهتست که‌ماتنها درین دوره بنام سه طایفهٔ‌بزرگ ترك که دست نشانده و پشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارهاروافشارهاوبیاتها.طوایف کوچك‌ترراکه کمتربودند صفویه بدو دسته‌تقسیم کردند یك‌دسته‌را درآذربایجان گذاشتندو«شاهیسون»یا«شاهسون» نامیدند ودستهٔ دیگر را بفارس بردند وبرخی طوایف ایرانی وعرب راهم باآنها توأم کردند و دستهٔ بزرگی بنام «قشقایی» فراهم کردندکه مرکب ازین سه عنصر کرد یعنی ایرانی و

عرب و ترك زبانست .

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند وقزلباشها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیاتها هم ازآذربایجان آمده‌اند پس شك نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول .

دردوره‌ای که قاجارها درایران بیشتر ازهمه وقت پراکنده شده بودند درآذربایجان ومازندران و گرگان (استراباد) واطراف طهران بودند وهرگز اثری ازیشان درنواحی شرقی دیده نشده است. این خوددلیلست برین که‌ازغرب آمده‌اند واگرازشرق آمده بودند می‌بایست درمشرق ایران هم بوده باشند .

زبان قاجارها نیزدرهمهٔ مراحل ترکی غربی بوده است‌واین همان‌زبانیست که نخستین شاعرآن شاه اسمعیل صفویست که خطایی تخلص میکرده‌وهنوز هم یکی‌ازبهترین شاعران زبان ترکی غربی بشمارمی‌رود و می‌دانیم که مادرش از ترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است .

دلیل مهم پیوستگی ترکان‌غربی خصایص زبانی آنانست که بیکدیگر کاملامربوطند وبحث درین زمینه سخن را بدرازا می کشد اما ازیکی دومثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت : یکی آنست که درمیان همهٔ این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیهٔ قبایل و طوایف کلمهٔ « لو » است که بدین شکل مینویسند وتلفظ درست‌آن « لی » است و بسیاری از طوایف ترکان غربی نامشان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقریونلو وآق قویونلو و شاملو وعزالدین لو واینانلو وقوانلو و دوانلو وسانلو و قایخلووخزینه دارلوو کهنه‌لوو کرلو و بکشلو وسوباتایلو ،چلبیانلو وغیره . این جزء و ازین‌گونه نامهای مرکب با لودرمیان ترکان شرقی نیست .

پیوستگی ترکان غربی با یك دیگر باندازه‌ایست که هنوزطوایف جزء بنام قشقایی که ضبط درست‌آن «قاشقای» است در دور ترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند وهمین نام درمیان ترك زبانان جنوب‌ایران دیده‌میشود .آهنگها و سرودهایی هم هست که هردوگروه با این همه مسافت وبیش ازسیصد سال زمانی که درمیانشان هست هنوز می‌خوانند وتغنی می کنند .

درین صورت وبا دلایلی که پیش‌ازین‌آوردم وتحقیقی که درین زمینه کرده‌ام گمان ندارم شکی مانده باشد که :

۱) قاجارها مغول نبوده‌اند بلکه ترك بوده‌اند .

۲) ترکمان وسلجوقی نبوده‌اند بلکه ازترکان غربی وخویشاوند نزدیك خزرهاو قبچاقها وبلغارها وبجناکها بوده‌اند .

۳) نژادشان بطایفهٔ سالورمی‌رسیده است که ازهمین‌طوایف ماوراءقفقاز بوده‌اند.
٤) درحدود قرن هشتم با سایر طوایف ترك ماوراء قفقازازآن سر زمین هجرت کرده‌اند.
٥) نخست بشام رفته وپس‌ازمدتی ازآنجا بایران آمده اند.
٦) مغولان‌آنها را بایران نیاورده‌اند بلکه نزدیك دوبست سال پس‌ازآمدن‌مغول ازشام بایران‌آمده‌اند.
٧) زبانشان ترکی غربیست.
٨) صفویه‌آنها را ازآذربایجان بمازندران وگرگان ومرکزایران برده‌اند.
٩) با افشارها وبیاتها وبایندرها بسیارنزدیك بوده وحتی‌شریك سرنوشت‌وشاید همسفرایشان بوده‌اند.

ظهور قاجارها درتاریخ ایران

درمباحث‌گذشته معلوم شدکه‌درقرن هشتم پس ازآنکه مغولان ازروسیه رفتند و سلاوها ازشمال بسوی جنوب آن سرزمین فرودآمدند وجارا برترکان‌غربی تنك‌کردند این طوایف هم ازسرزمین اصلی وباستانی خود یعنی ماوراء قفقازچشم‌پوشیدندوگروهی ازتنگه های قفقازگذشتند وباران وآذربایجان یعنی نواحی شمال‌وجنوب‌رود ارس‌آمدند وگروهی دیگر بسواحل جنوبی دریای سیاه یعنی کریمه وترکیه امروز پناه بردند. قاجارها جزو این قبایل بخاك ایران‌آمده‌اند وتاریخ نویسانی‌هم‌که دردورهٔ پادشاهیشان تاریخشان‌را نوشته‌اند همه‌این‌نکته را متذکرشده‌اندکه‌قاجارها تاسال ۷۳٦دردشت‌مقان چادرنشین بوده‌اند و درین سال پیشوایشان‌که خود وقبیله خود را درخطر میدید ایشان را برداشت وباخود بشام برد.

این‌گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را «قاجارنویان» نوشته‌اندو گفته‌اند که وی پسر «سرتاق نویان بن نویان بن جلایربن پزون تکین» مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون‌آمده وهولاکوریاست‌طوایف قاجاررا باین سرتاق‌نویان سپرده وپس ازمرگ هولاکو جانشین وی اباقا اورا بمنصب‌اتابیکی برگزیده وسپس‌از کنار جیحون تاکرانهٔ رود قزآقاج دردشت مقان راباو سپرده است و وی در٦٩٤ مرد و پس ازو پسرش قاجار نویان جانشین اوشد.

پیداست که این نکته با قراین دیگر بهیچ وجه درست نمی آید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی‌غربی بوده‌ونویان کلمه‌ای است‌اززبان‌ترکی‌شرقی ویاجغتایی ودرین زبان بمعنی فرمانده وسرکرده وشاهزاده ونجیب زاده است وهمان‌کلمه ایست‌که

« نویین» هم می نویسند واگر بخواهیم کلماتی را که درتسمیهٔ قاجارها بکاررفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته ازآنکه بسیاری ازآنها درین زبان نیست کلمهٔ «قاجار»هم در ترکی جغتایی « فراری» و« گریزان» معنی میدهد و البته بنفع این طوایف نیست که نامشان بدین گونه تحقیرآمیز باشد. درین مطلب بسیارمشکوك که بیشترساختگی بنظرمیآیدنام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده‌اند. مامی‌دانیم که «جلایر» نام یکی ازطوایف مغول بوده وامیر حسن بزرگ که سلسلهٔ جلایریان رادرسال۷۳۶درمغرب ایران وسرزمین عراق تاسیس کرده ازین قبیله بوده است وبهمین جهتست که این خاندان را جلایریان گفته‌اند. پیداست که قاجارها درزمانهای بعدکه خواسته‌اند نسب خودرا بمغول بپیوندند جلایر را که نام‌یکی‌ازقبایل مغول بوده‌است‌نام یکی‌ازاجداد خود کرده وسال ۷۳۶ راکه آغاز سلطنت جلایریانست سال رفتن اجدادخود بشام وانمود کرده‌اند واین‌تاریخ رابدین گونه بدست آورده‌اند.

اما سرتاق نویان پدرقاجارنویان ظاهراً وی را از جای دیگرآورده وبااین قبایل مربوط کرده‌اند. درتاریخ مغول یك‌سرتاق بن باتوین توشی بن‌چنگیز نوادهٔ چنگیزخان هست که معاصر منکوقاآن ونصرانی بوده ودرتاریخ جهانگشای‌جوینی(چاپ اوقاف گیپ ج ۱ ص ۲۲۳) ذکر او هست ودیگر سرتاق نامیست که اوهم از امرای مغول ومعاصر باکیخاتون‌خان بود و در تاریخ وصاف (چاپ بمبئی‌ج۳۳ص۲۸۲)ذکری ازو رفته‌است. چنان مینماید که درتاریخ مغول این نام‌را یافته وقاجارها را بدوپیوسته‌اند تا بدین‌وسیله نسب‌آنها را بچنگیز برسانند.

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶راتاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته‌اند اینست که درین سال ابوسعید پادشاه‌سلسلهٔ ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش‌برنواحی‌مختلف کشورش‌مستولی‌شده‌اندوکسانی که خواسته‌اند نسب قاجارها را بمغولان برسانند درصدد برآمده‌اند ازین راه ایشان‌راهم جزوامرای دربار ابوسعید درآورند.

درهرصورت تاریخ نویسانی‌هم که گفته‌اندقاجارهادر۷۳۶ازدشت مقان بشام‌رفته‌اند منکر این‌نکته نیستند که در ۹۹۵ یا۹۹۶ شاه عباس‌بزرگ طوایف قاجار را بسه قسمت کرده: قسمتی رادرمرودربرابرازبکان وقسمتی‌رادرگنجه‌وایروان وقسمت سوم‌را درقلعهٔ مبارك‌آباد درسرزمین‌استراباد نشانده است. این نکته که قاجارها درقرن دهم نیز در آذربایجان ودرحدود گنجه وایروان‌بوده‌اند خوددلیل دیگریست که ازترکان غربی باید شمرده شوندوهمین نکته خود دلیلست که تا اواخر قرن دهم وزمان شاه عباس هنوز در آذربایجان ودرمجاورت قفقازمیزیسته‌اند. دردورهٔ صفویه‌اززمان‌شاه عباس‌ببعد قاجارها

اندك اندك همه‌رو باستراباد نهاده‌ودر آنجا گرد آمده‌اند، بدین‌معنی که‌شمارهٔ ایشان درین ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است وازهمانجا دردوره های‌بعدبمرکزایران واطراف طهران وبخراسان ومازندران رفته‌اند وبهمین جهتست که از آن بعد بدودسته‌بزرك تقسیم شده‌اند: آنهایی راکه در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری باش‌یا یوخاری باش گفتند و آنهایی راکه درپایین ساکن بودند اشاق باش یا اشاقه‌باش نامیدند.

تاریخ نویسانی که درین زمینه بحث کرده این نکته راآورده اندکه اگر شاه‌عباس قاجارهارا در ناحیهٔ مرو و ناحیهٔ استراباد نشاند برای آن بود که در مرو مانع ازتاخت و تاز ازبکان و دراستراباد مانع ازتاخت و تاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیلست که قاجارها از نژاد دیگری بجزترکان شرقی یعنی ازبکان وترکمانان بودند وگرنه با ایشان مخالفت نمیکردند ومانع ایشان نمیشدند واین نژادجزهمان‌ترکان‌غربی نتواندبود.

یکی ازمآخذ معتبری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله بمغول بدان استشهادمیکنند گفتهٔ فتحعلیشاه قاجارست واین خود میرساندکه‌قاجارها خود این نسبت را ساخته‌اند وآنهم پس‌از رسیدن بپادشاهی بوده‌است، یعنی چون درآن زمانها پادشاهی مغول و تیموریان راکاملا مشروع و حتی افتخارآمیز میدانسته‌اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و ازین موهبت بر خوردارکنند نسبشان را بمغول رسانیده‌اند تا براعتباروشرفشان بیفزایند.

قدیم ترین سندی که من برین گفته وانتساب یافته‌ام رسالتیست بنام«ملوك‌الکلام» ازمنشآت میرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان متخلص‌بصاحب که ازادیبان وشاعران نامی دربارفتحعلی شاه بوده ودر زمان‌وی مدتی صاحب دیوان یعنی رییس دفترمخصوص‌شاهی ومنشی دستگاه سلطنت بوده‌است. فتحعلی شاه درپایان زندگی خود اطلاعاتی بوی‌داده وازوخواسته است که‌آنها را بنویسد تا درسرقبراوبرسنك بکنند ووی هم این رساله را ازروی‌همان اطلاعات بانشای معمول‌آن زمان نوشته‌است‌وپس‌ازمرگ او برسنگ کنده‌اند واینك دردیوارمقبرهٔ او درقم باقیست. این رساله «ملوك‌الکلام» که بدین‌گونه وبدین اندیشه فراهم شده است مأخذ ومرجع همه تاریخ نویسانیست که پس از آن درین زمینه گفتگو کرده‌اند. همین‌مطالب‌در کتاب‌دیگری که گویادرهمان دوره نوشته شده‌و«شمایل خاقان» نام‌گذاشته‌اند وآنرا بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی ادیب معروف‌آن‌زمان نسبت می‌دهند دیده می شود وچنان مینمایدکه فتحعلی شاه در همان هنگام که این‌مطالب را بمیرزا تقی علی‌آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام هم داده است که اوهم بنویسد وهرکدام را بپسندد بپذیرد وانشای میزا تقی را چون مغلق‌تروپرکنایه واستعاره‌تربوده است بیشتر پسندیده وبهمین جهة پس ازمرگش برسرخاك وی جاگذاشته‌اند.

این تاریخ نویسانی که نسب قاجارها را بمغول رسانیده‌اندایشان‌را بازمانده کوك خان پسرچهارم اغوزخان، نیای همهٔ ترکان میدانند ومی گویند کوك خان دو پسر داشت که دوطایفه ازنژاد او بوده‌اند یکی بایندرها ودیگرپچنه‌ها یا قبیلهٔ پچنه . پیش ازین گذشت که بایندرها ازترکان غربی بوده‌وقطعاً زمانی در آنسوی کوههای قفقاز زیسته‌اند . پچنه هم ظاهرا یاتحریف و یا ضبط دیگری ازنام‌همان‌طوایف‌ججناك‌یا پچناکست که پیش‌ازین گفتم روسها ایشان راپچنك می گویند واین هم‌دلیل دیگرست که قاجارها از ترکان‌غربی بوده‌اند زیراکه خود نسبت خویش را ببایندروپچنه می‌رسانده‌اند .

یکی ازدلایل سست بودن این انتساب قاجارها بمغولان اینست که‌در برخی ازجاها بجای اینکه نسبشان را بقاجارنویان برسانند بقراجار نویان می‌رسانند وفرهاد میرزا معتمدالدوله پسرعباس میرزا نایب‌السلطنه که دانشمندترین شاهزادهٔ قاجاربوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت راگرفته است . مقصود ازین اختلاف هم پیداست : قراجار نویان تحریفی ازنام «قراجه نوین» است که ازامرای لشکر مغول در خراسان بوده است وهمین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجارنویان نوشته‌اند خود دلیل برسست بودن این نسبست .

چنان مینماید که قاجارها درزمانی که شاه عباس آنها را باصطلاح کوچانیده واز دشت مغان بجاهای دیگر رانده است نخست باستراباد نرفته‌اند زیرا کـه فرهـاد میرزا معتمدالدوله میگوید اول کسیکه ازگنجه‌آمد شاهقلی خان بودکه در اواخر دولت شاه سلیمان‌صفوی باستراباد آمد . ازین‌جا پیداست که قاجارها تنها درحدود ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می کرده است باستراباد آمده‌اند .

شاه‌عباس بزرگ‌پس ازسلسله جنگهایی که از ۱۰۱۵ تا ۱۰۲۷ با لشکریان‌عثمانی درآذربایجان وقفقازکرد عدهٔ کثیرازمردمی راکه درمرزهای کشورعثمانی ساکن بودند وحتی برخی ازارمنیان راکه دربرابرسپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند نـاگزیر کرد ازآنجا بجاهای دیگرایران بروند وبطریق اولی طوایف ترك زبان راکه باترکان عثمانی بیشترسازش داشتند ازآنجارانده‌وازجمله‌ترك زبانان قشقاییهستند که ازآن‌زمان درفارس جای‌گرفته‌اند وروی همرفته همهٔ قبایل ترك زبان‌که درنواحی مختلف ایـران باقی مانده‌اند ازآن زمان درین سرزمین‌ها مستقرشده‌اند . این هم بـازدلیل دیگریست که قاجارها ازترکان غربی ونزدیك وسازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند وبهمین جهة‌شاه عباس آنها را ازآذربایجان رانده است .

تاریخ نویسان دورهٔ قاجار دربارهٔ سر نوشت این طوایف پس از تیموریان وپیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهندکه ظاهراً از روایات شفاهی قاجارهـاگرفته‌اند از آن جمله

می گویند که پس ازمرگ تیمور گور کن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاك شروان ومغان و شکی و ساوجبلاغ مکری (مهاباد)و طارم و زنجان‌وکردستان ساکن بوده‌اند وبدین گونه از زاویهٔ شمال غربی ایران یعنی‌همان نواحی مجاورقفقاز که درقرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند .

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد و در دوم رمضان سال۹۰۷ درتبریز بپادشاهی نشست‌ودر۱۹ رجب۹۳۰ درگذشت نسبش بپنج پشت بشیخ صفی الدین‌اردبیلی عارف‌مشهوراواخر قرن‌هفتم واوایل قرن هشتم می‌رسید که حنفی بود ودرنواحی اردبیل وطالش وقسمتی ازدشت مغان که درآن زمان «گشتاسفی» می گفتند طریقه‌ای ازتصوف را رواج بنیادداده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس ازوفرزندانش تا زمان سلطان حیدرپسرسلطان خلیل که پدرشاه اسمعیل باشد ازمریدان‌بسیاری که‌خاندانشان درین نواحی‌داشته‌اند بهره‌مند می شده‌اندوسرانجام شاه اسمعیل همین مریدان‌را مسلح کرد وباخود یار کرد وبدستیاری‌آنان بسلطنت ایران رسید. مادرشاه اسمعیل‌حلیمه‌دختراوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود ووی از کودکی زبان مادرش که زبان ترکی بود کاملا مانوس شده وزبان طبیعی وخانوادگیش بود وبهمین جهت هنوزوی یکی ازبهترین شاعران زبان ترکی غربی‌یاآذربایجانیست‌و نخستین کسیست که بدین زبان شعرگفته است وخطایی تخلص می کرده و تنها غزلیات خوبی بدین زبان‌نگفته بلکه مثنوی ده‌نامه‌ای هم‌سروده که‌معروفست. شاه اسمعیل چادرنشینان ترك زبان شمال وجنوب رود ارس راکه بیشترشان مریدان خانواده‌اش بودند مسلح کرد وعلامت امتیازی‌که برایشان قراردادکلاه سرخ بود و بهمین جهت آنها را «قزل‌باش» یعنی‌سرخ سرمی گفتند .

قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم می کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند وفرماندهانشان نیزازخودآنان بودند و کسانی‌راکه‌ازنژاد دیگر بودند درمیانشان راه نمی‌دادند وافراد این دسته که بیشترآنان سواربودند بدین نام و نژاد بسیارمغرور بودند وبدان فخرمی کردند . تا زمان شاه عباس قدرت قزلباشها هم چنان برقرار بودو مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار می‌رفتند، اما شاه عباس بزبردستی اندك اندك از شمارهٔ ایشان‌کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره درهم شکست . بالاترین تدبیری که‌شاه عباس دربرانداختن قزلباشان کرد این‌بود که ایشان را شهر نشین کرد واملاك ومستغلاتی بدیشان بخشید وباصطلاح دستشان را بملك داری‌بند کرد وازنفوذ نظامیشان کاست . این کار برای صفویه شوم بود زیرا بمحض اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگرمخصوصاً افغانهاوپس‌ازآن افشارها نتوانستند پایداری کنندوسلطنت

را ازدست دادند .

درهمان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترك زبان را درآذربایجان بپشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادرنشینان مسلح درآذربایجان نا امنی و پریشانی فراهم کردند ومخصوصاً دربیشتر ازتاخت و تاز های ترکان عثمانی بخاك ایران بواسطهٔ رابطهٔ همزبانی وهم نژادی که باایشان داشتند همدست می‌شدند وراه را برترکان عثمانی می‌گشودند . در۹۱٤ که شاه اسمعیل دست آخرین بازماندهٔ سلسلهٔ آق‌قویونلو را کوتاه کرد درصدد برآمد که ترکان چادرنشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد .

پیداست که قاجارها درین حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهة یگانگی وهم نژادی خود را با قراقویونلوها وآق قویونلوها همیشه تکرار کرده وحتی آنرا مایهٔ افتخار دانسته وسلطنت خود را دنبالهٔ طبیعی وارثی سلطنت آنها شمرده اند واین هم دلیل دیگرست که درین موقع یعنی دراواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز درین نواحی می زیسته وازترکان غربی بوده اند .

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب وشاه اسمعیل دوم وشاه محمد خدا بنده هم با همهٔ کوششی که دردفع این طوایف چادرنشین ترك زبان کردند بواسطهٔ گرفتاری درحوادث دیگر ازعهده کار بر نیامدند وسرانجام شاه عباس این کاردشوار را پیش برد .

درآن زمان که اروپاییان هنوزاستیلای کامل برسواحل دریای روم ودریای سیاه و دریـای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریا هـای جنوب بسیار دراز و پر خطر بود و بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای صغیر وازآنجا شمال ایران بود. بهمین جهة صفویه از روزهای نخستین که بپادشاهی پرداختند ازین اوضاع بهره مند شدند و نه تنهـا مال فراوان وسرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را درتقویت تجارت آن زمـان قراردادند . سلاوهای روسیه روز بروزدر جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می کردند وترکان قفقاز را بسوی جنوب می‌راندند .آذربایجان که در سرراه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت وتازاین طوایف چادرنشین ترك شده بود . بهمین جهة شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد درصدد شد ترکان را ازین راه تجارت شرق بغرب بر دارد، اما از۹۱٤ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ درین شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد وپس ازوشاه طهماسب همواره گرفتار جنگ باازبکان درمشرق ایران بود واوهم فرصت این کار را نیافت وسلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم وشاه محمـد خدا بنده هم برای این کار کافی نبود . اینست که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ یـا ۹۹٦ برخی ازطوایف ترك زبان چادرنشین آذربایجان را از آنجا براند و بدین گونه



کریمخان زند

(از کتاب ایران تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱ م. ۱۲۵۷ ق.)

توانست قاجارها را بگرگان وخراسان وقشقایی‌هارا بنواحی فارس وبرخی‌ازشاهسونها را بمرکز ایران وبرخی ازافشارها را بمشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را باطراف همدان وقزوین وقم وساوه‌ونواحی مرکزی ایران‌براند وحتی برخی ازیشان را بکرمان ببرد واین ترك زبانان‌چادرنشین که درین نواحی‌ایران پدیدآمده‌اند ازآن زمان دریـن سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها ازاواسط قرن‌دهم درتاریخ دیده می‌شود وپیش ازآن یا هنوز بایران نیامده بودند ویاآنکه هنوزپا برجا نشده وناچار درحوادث دست اندرکارنبوده‌اند .

قاجارها پیش از سلطنت

درتاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم بکلمهٔ قاجار برمی‌خوریم و این همان کلمه‌ایست که در زبان مردم ایران «قجر» شده وحتی در ترکیباتی مانند «سر قجری بستن» که نوعی ازآرایش مویهای زنان بوده‌و«رقص قجری» بهمین‌صورت مخفف‌آمده است واین خود دلیل برینست که دوالف ممدود کلمهٔ‌قاجاردراصل‌بفتحه بیشتر نزدیك بوده است تا بحرکت مد .

قاجارها ازاواسط قرن دهم تا سال۱۱۹۳ که‌آقا محمد خان‌بپادشاهی رسیدنزدیك دویست وپنجاه سال دردورهٔ صفویه ودورهٔ افشارها وزندیه در حوادث ایران دست اندر کاربوده‌اند . تاریخ نویسان دربارقاجار پیش ازسال ۱۱۹۳ که آقا محمد خان بسلطنت بنشینند سه تن دیگرازسرکردگان این طایفه واز نیاکان‌آقا محمد خان را شاه دانسته و مدت تاخت و تاز آنها را هم جز و تاریخ این سلسله آورده‌اند بدین‌گونه که سرکشی فتحعلی خان را از۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹وقیام محمد حسن خان را از۱۱۶٤ تا ۱۱۷۲وعصیان حسینقلی خان معروف بجهانسوز را از ۱۱۸٤ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خـاندان دانسته‌اند وبدین‌گونه بیش‌از۲۱ سال برمدت سلطنت این سلسله افزوده وآغازپادشاهی ایشان راشست سال بالا برده‌اند . این نکته حاجت بتأکید نداردکه قیام فتحعلی خان‌در ۱۱۳۳ درزمان شاه سلطان حسین صفوی وسپس‌طغیان محمدحسن خان در۱۱٦٤درزمان شاهرخ افشاروپس ازآن‌طغیان‌حسینقلی خان در ۱۱۸٤ در زمان کریم خان هیچ‌یك‌عنوان پادشاهی نداشته زیراکه این هرسه تن چنانکه بعد خواهدآمد درگوشه‌ای ازخاك‌ایران برخاسته وسربشورش وفتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی خان درآن ناحیه ونه هشت سال‌تسلط محمد حسن‌خان درجای‌دیگرو‌نه‌هفت سال تاخت‌وتازحسینقلی‌خان‌در ناحیهٔ دیگرعنوان‌سلطنت نداشته‌وتنها برناحیهٔ کوچکی مستولی‌شده‌اند وپس ازاندکی هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده وازمیان برده است ودرحقیقت استیلای این سه تن

سر کردهٔ قاجاردرین نواحی حکم سرکشی بسیاری ازروسای طوایف مسلح وچادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت بحکومت مرکزی نافرمانی کرده وسرانجام ازمیان رفته‌اند .

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ نـویسان دورهٔ قاجارست و پیش ازیشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که درین زمینه دارم اینست که بر سرخاکشان هم‌چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند . ازآن‌جمله فتحعلی خان درمحل معروف به «خواجه ربیع» دربیرون شهرمشهد مدفونست و در زیر گنبد بقعه که نزدیك مدخل اورا بخاك سپرده‌اند سنگی برسرخاکش گذاشته‌اند که کتیبهٔ منظومی دارد وآن کتیبه را من خود درسفرسال۱۳۲۷خوانده‌ام و برای اینکه ثابت شود درهمان زمانی که او را بخاك می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقـاً چنین مطلبی را نمـی رساند آن اشعار را عیناً هم چنانکه بر سنگ کنده اند نقل می کنم :

جهان عزوشان فتحعلی خان آن فلك قدری .
که داد ازوی شرف قاجاررا حق‌درجهانبانی
در دریای تمکین ، آن‌بلند اقبال فرزانه
که بودی‌درخورش‌خاقان، اگرمیکرددربانی
زمین گشتی بخودنازان،فلك درموکبش‌تازان
نمودی در صف هیجا چو آغازسرافشانی
عدو گر حمله‌اش دیدی زجان نومیدگردیدی
سهاگرددنهان، طالع چوشد خورشیدنورانی
برای دفع یا جـوج ستم سدی شدی محکم
بعالم تیغ او دان سد و او اسکندرثانی
زعالم‌رفت ناگه ، در غم او خلق راد ایم
فرو ریزد ز جزع دیدها یاقوت رمانی
شهادت‌یافت چون‌آن‌نوجوان و کرد کارآخر
بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی
سوال سال تاریخش چوکردم‌ازخرد ، گفتا:
«مقامش سایهٔ طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع‌آخراین قطعه که شاعرخواسته است بحساب جمل وابجد تاریخ مرك‌فتحعلی

خان را بسراید ۱۱۴۳ میشود وحال آنکه باتفاق همهٔ تاریخ نویسان وی در ۱۱۳۹ ازمیان رفته است وشاعر درحساب خود چهار سال اشتباه کرده ویك دال زیادتر آورده است که برابر با عدد چهارست . وانگهی ازروش اشعارش هم پیداست که شاعر توانایی نبوده است واینکه اشعارسنگ قبرش را شاعرمتوسطی سروده ودرآنها هم با همهٔ مبالغها و اغراقهایی که خواسته است بگوید و او را باسکندر هم مانند کرده است باز عنوان پادشاهی باو نمیدهد واین سند هم ازعصراو وازبازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیلست که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دوره قاجار برایش قایل شده‌اند.

درین دورهٔ ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آنکه بپادشاهی برسند نامی از خود درتاریخ ایران گذاشته‌اند بیشترساکن ناحیه استراباد و مأموردفع تجاوز وفتنهای پی‌در پی چادرنشینان ترکمان بوده‌اند .

ترکمانان از روز نخست که کرانهای شرقی وجنوب شرقی دریای خزر راگرفته و درخوارزم وگرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی وگرگان امروزجی گزین شده‌اند همواره بنواحی مجاورخود مخصوصاً خراسان آن روزواستان نهم امروزونواحی مرو و سرخس ونسا وابیورد تاکنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جز وخاك ایران بوده است پیوسته می‌تاخته ومال مردم را تاراج وزنان وکودکانشان را اسیرمیکرده‌اند .

درمدت نهصد سال همیشه دفع ترکمانان وجلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهمترین کارهای دولت‌های ایران بوده است.صفویه یکی از چارهایی که اندیشیدند این بود که چادر نشینان قاجار را از آذربایجان باستراباد وحوالی آن ببرند وبدین وسیله دوسود ببرند یکی آنکه ایشان را ازهمسایگی ترکان عثمانی که همزبان وهمنژادشان بودند دور کنند ونگذارند دیگر با هم بسازند وآذربایجان ونواحی اطراف را درخطر اندازند و دیگر آنکه دربرابرترکمانان که نسبت بایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و باصطلاح دفع فاسد بافسد کرده باشند .

از اوسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفهٔ عمدهٔ قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه ازیشان میکرده‌اند برای همین مقصود بوده است.اما گاه گاهی سرکردگان قاجارازهمین پشتیبانی دربارهای ایران دلیرشده وبنفع خود وزیان کشور برمی‌خاسته وبسرکشی و طغیان دست می‌زده ونه تنها درهمان نواحی خود بتاخت وتاز وغارت وکشتارمشغول میشده‌اند، بلکه بسرزمینهای همسایه هم می‌تاخته وروزگاررا برمردم سخت میکرده‌اند، چنانکه مخصوصاً فتنهٔ سه تمن ازیشان فتحعلی خان و محمد حسن خان وحسینقلی خان ازحوادث مهم قرن دوازدهم بشمار میرود ونزدیك شصت سال سران قاجاردرشمال شرقی ایران نه تنها مایهٔ

مایهٔ دردسر دولت بوده‌اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم فراهم کرده‌اند
چنان مینماید که قاجارها در ناحیهٔ گرگان واستراباد تازمان سلطنت شاه‌طهماسب اول کاملا پا برجا نشده بودند زیرا که در تاریخ تنها از زمان شاه طهماسب ما بنام سرکردگان قاجار که کارهایی بدیشان رجوع کرده‌اند برمی‌خوریم و آنچه‌در بارهٔ سرکردگان وروسای قاجارها پیش از فتنهٔ فتحعلی خان در ۱۱۳۳ در تاریخ ایران ضبط کرده‌اند بدین گونه‌است:
در ۹۴۳ شاه طهماسب پس ازسپری شدن فصل‌زمستان برای گرفتن قندهار وزمین داور ازهرات رهسپارشد وبکنار رود هیرمند واز آنجا بقندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را ببداق خان قاجار که ازهمراهان و سرکردگان سپاهیانش بود داد وی نخستین کس ازقاجارهاست که کارمهمی باو داده‌اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازهٔ هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم دربار صفویه بشمار میرفته است .
درسال ۹۵۳ که شاه طهماسب بجنگ گرجستان میرفت چون بشهر گنجه رسید ودر ناحیهٔ یولاق اردو زد ازآنجا کوگجه سلطان قاجار را که ازسرکردگان این طایفه بود با چند تن دیگراز روسای قبایل با پنج هزارسوار شماخی نزد القاص میرزا شاهزاده معروف‌صفوی‌فرستاد و یك سال بعد که‌شهرشروان را پس گرفت و حکمرانی آنرا بپسرش اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان کوگجه سلطان قاجار را پیشکاراو کرد .
در ۹۵۹ که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی‌درجنگ بود بیرام بیك قاجار را با چند تن دیگرازرؤسای‌طوایف بجنگ عثمانی فرستاد وبیرام بیك باکیخسرو گرجی‌شاهزاده گرجستان بداوایلی رفتند ودرآنجا ازاسکندرپاشا حکم ارزن‌الروم که فرمانده‌سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند .
در ۹۶۲ بازدرزمان شاه طهماسب ترکمانان باردیگر بسرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان رابا عده‌ای بسرکوبی ایشان باستراباد‌فرستاد. ترکمانان بعلی سلطان والی خوارزم پناه بردند واوبا سپاهیان خود بیاری ایشان‌آمد ولی صلح کردندودرین میان کوگجه سلطان درهمان جادر گذشت .
در ۹۶۷ که ازبکان بتحریك والی خوارزم بخراسان تاخته وتا نیشابورآمده بودند شاه طهماسب بداق سلطان قاجاررا با عده‌ای بدفع آنها مأمور کرد وایشان ازشهر بیرون آمدند ورییس ازبکان درجنگ کشته شد وایشان فرار کردند .
در ۹۹۲ درزمان شاه محمد خدا بنده‌الله قلی بیك قاجار بمنصب قورچی‌باشی شاه عباس‌اول که درآن‌زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده .
در ۱۰۱۱ شاه‌عباس اول‌پس‌ازمدتی محاصره قلعه ایروان راگرفت و حکمرانی آن

ناحیه‌را بامیر گونه‌خان‌قاجارداد.این‌امیر گونه‌خان سر کرده‌قاجارهاازرجال معروف‌دربار شاه عباس اول بوده است .

در۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را ازعثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن‌شهر حکمرانی آنجا را بمحمد خان زیاد اوغلی قاجارداد .

در۱۰۱۷ پس‌ازمردن حکمران مروشاه عباس‌اول حکمرانی‌آنجا را بمهراب خان سر کرده ایل قاجارداد واو را بدانجا فرستاد .

در ۱۰۲۶ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی ازدیاربکربارزن الروم‌آمد وازآنجابسوی ایروان ناخت . امیر گونه خان قاجار که هم چنان حکمرانی ایروان را داشت ازآن شهردفاع سختی کرد . چنانکه محمد پاشا پس‌از آنکه چهل هزارتن کشته داد نومید بسرزمین خود بازگشت .

در۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیك نام قاجار راکه از قورچیان او بود بسفارت بدربار عثمانی فرستادکه‌درضمن‌فتح قندهاروجزیره هرمزرا بسلطان عثمانی خبر بدهد .

در۱۰۳۲امیر گونه خان سابق‌الذکر که درضمن بیکلربیکی چخورسعد بر سرراه ایروان بگرجستان هم بود از جانب شاه‌عباس اول مامور شد اخسقه درخاك گرجستان رابگیرد و گرجیان راکه شوریده بودند سر کوبی کند .

در۱۰۳۵ امیر گونه خان که هم‌چنان حکمران ایروان و بیکلربیکی چخورسعدبود درجنگ دیگری که باگرجیان کردزخم برداشت و برای معالجه بایروان رفت‌ودرهمانجا مردوشاه‌عباس‌مقامش راپبسرش‌طهماسب‌قلی‌خان‌داد . در ۱۰۴۱شاه صفی‌همان طهماسب قلی‌خان را که‌هم‌چنان بجای پدرحکمران‌ایروان و بیکلربیکی چخور سعد بود بسر کوبی کردان که بآذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان راتا سرزمین دیار بکرو اطراف خلاط وعادل جواز دنبال کرد و فیروزمند ازین‌سفر بازگشت .

سال دیگریعنی در۱۰۴۲ شاه صفی شهرمرو راکه ازبکان متصرف شده بودند پس گرفت وحکمرانی‌آن ناحیه را بمرتضی قلی خان پسرمهراب خان قاجار سابق‌الذکر داد ودرهمین سال درجنگ باگرجیان گروهی ازقاجارهای قراباغ آذربایجان کشته‌شدند و پس‌ازآنکه گرجیان را باردیگردفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را بامیرالامرایی وحکمرانی قراباغ گماشت‌و وی بگنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد .

در۱۰۴۳ باز درزمان شاه صفی باردیگر کردان محمودی و کردهای کردستان و فارس ودیاربکر بچخورسعد تاختند وطهماسب قلی خان قاجار که هم چنان امیرالامراءو حکمران‌آن نواحی‌بود کردهارا شکست داد و پراگنده کرد. درهمان سال شاه صفی کلبی

ان قاجار را که دردربار منصب دواتداری داشت با سپاهیانی بموصل و جزیره و عماریه رستاد وایشان با کردان جنگیدند وفتح کردند . درهمان سال مرتضی قلی پاشا بیکلر بیکی یار بکر که خواستار وزارت بوددراندك زمانی سپاهی ازدیار بکرو کفه ومرعش وآبلستان و آناطولی وقرامان گردآورد و بیاری حکمران وان رفت وخلیل پاشا بیکلر بیکی ارزن الروم هم باو پیوست و با پنجاه هزارتن بخاك ایران تاختند . شاه صفی هم طهماسبقلی خان قاجار بیکلر بیکی را با چندتن دیگر بوان فرستادودرین جنگ هم فیروز شدند .

در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسر مهرابخان را که حکمران مرو ومشهد بود سپهسالاری داد .

در ۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که بتسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار خود را پیشاپیش بقندهار روانه کرد .

در ۱۰٦۰ مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار را شاه عباس دوم منصب قورچی باشی داد.

در ۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرابخان قاجار که حکمرانی دورق را داشت در گذشت.

در ۱۱۱٤ که گر گین خان پادشاه گرجستان بر شاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبعلی خان قاجار را که حکمران گنجه بود با لشکری بجنگ وی فرستادو کلبعلی خان اورا شکست داد و باردیگر تفلیس را گرفت .

در ۱۱۲٤ که افغانها برایران مستولی شده بودند بزرگان دربار صفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح درآن دیدند که طهماسب میرزا پسر مهتر شاه سلطان حسین وولیعهد ایران را ازاصفهان که بدست افغانها افتاده بود بیرون ببرند تا آسیبی باو نرسد وتاج وتخت ایران سرپرستی داشته باشد وطهماسب میرزا را باهشت تن ازسرکردگان قاجار ازاصفهان بقزوین فرستادند .

افغانها سرانجام برایران کاملا مسلط شدند وسرکردهٔ ایشان محمود بن میرویس در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را پادشاه ایران خواند و سرانجام اشرف بن عبدالله افغان که در ۲ شعبان ۱۱۳۷ پس از کشته شدن محمود جانشین او شده بود این پادشاه صفوی را در ۱۱٤۱ کشت .

ظاهراً تاریخ نویسان درضبط این تاریخها بخطا رفته‌اند زیرا که دراصفهان نزد آقای روانبدرییس سابق اداره باستان شناسی آنجا نسخهٔ خطی از زادالمعادمجلسی دیدم که مالك آن درهمان اوقات پشت آن بخط خود یادداشتهایی کرده است وازآن جمله تاریخ جلوس اشرف ومرگ او ومرگ شاه سلطان حسین را نوشته است که عیناً نقل می کنم :

« بتاریخ یوم الاحد هشتم شهر شعبان المعظم مطابق ۱۱۳۷ که سی ودوروز از نوروز

فیروز ئیلان ئیل گذشته بود اشرف سلطان در دار السلطنه اصفهان جلوس نموده و بتاریخ عصر روز سه شنبه یازدهم شهر مزبور.... (اینجا در اصل مطلبی بوده که تراشیده اند) برحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت اودوعام وپنج ماه و بیست یوم می شود» .

«بتاریخ یوم الثلثاء بیست ودویم شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۱٤۰ مطابق قوی ئیل مرحمت وغفران پناه سلطان حسین بجوار رحمت ایزدی پیوسته و بتاریخ یوم الاحد بیست و هفتم درمسجد شاه غسل داده ودرجوار امامزاده اسمعیل مدفون ساخته .»

بدین گونه تاریخ درست اینست که اشرف روز یکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز اول اردی بهشت آن سال بوده دراصفهان بتخت نشسته ودوسال وپنج ماه و بیست و یك روز پس از آن یعنی در روز۲۹ ذی‌الحجهٔ ۱۱۳۹ ازجهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه شنبه ۲۰ محرم ۱۱٤۰ درگذشته وروز یکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده ودربقعهٔ امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان بخاك سپرده اند.

نیاگان آقا محمد خان

سرکردگان قاجار پس از آنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندك اندك بمقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسر مهراب خان که درآن زمان سرکردهٔ ایشان بود در۱۰۵۷ سپهسالار ایران ودر۱۰٦۰ قورچی باشی که بالاترین منصب نظامی ایران درآن زمان بود شد .

پس ازمرتضی قلی خان کسی که درمیان سرکردگان قاجار درتاریخ اسمش برده می شود فتحعلی خان پسرشاه قلی خان پسرمهدی خان پسرولی خان پسرمحمد قلی خانست که پیش ازین گفتم تاریخ نویسان دورهٔ قاجار برای خوش آمد این طایفه اورا پادشاه دانسته اند ودورهٔ طغیان و گردن کشی او را دورهٔ سلطنت شمرده اند .

دربارهٔ پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجار ازنسب او کرده اند درتاریخ دیگر اثری نیست و نمی دانیم شاهقلی خان ومهدی خان وولی خان و محمد قلی خانی که درین نسب نامه نام برده اند چه مقامی داشته اند و آیا حقیقت تاریخی داشته اند یا نه . تاریخ نویسان دربارهٔ سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند وهم در ۱۰۹۷ وهم در۱۱۰٤ ضبط کرده اند .

درهرصورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی بامرتضی قلی خان سپهسالار و قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است وازآغاز کاراو نیز آگاهی درست در دست نیست تنها تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها (وآنهم معلوم نیست از کدام منبع) آورده اند که فتحعلی خان دو برادر داشته بنام فضعلی بیك ومهر علی بیك ومادرشان شهربانو نام داشته

است.فتحعلی خان نخست درقلعهٔ مبارك‌آباد استراباد جایگاه پدران خود می زیسته و حکمرانان مازندران ازو بیمناك بوده‌اند.سرانجام محمد خان ترکمان حکمران‌قزوین‌و استراباد بتحریك میرزا احمد قزوینی وزیر خود درصدد برآمده است وی را از میان بردارد‌ودرین کارچندتن‌ازسرکردگان‌قاجار راباخودهمدست کرد و بی‌خبر برمبارك‌آباد تاخت وفتحعلی خان را با دوبرادرش گرفتار کرد ودربند افگند .

فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت وبمیان طوایف ترکمان یموت‌رفت‌و پس از مدتی جمعی ازقاجار اشاقه باش همدست شدند ودوبرادرش فضلعلی بیك ومهرعلی بیك را اززندان بیرون‌آوردند و کشتند و برای اینکه فتحعلی خان برمبارك‌آباد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بردروازهٔ آن‌گماشتند . فتحعلی خان‌چون این خبر را شنید درنهان‌بااصلمش خان‌ساخت و باگروهی‌ازترکمانان یموت بدانجا تاخت واصلمش‌خان‌در قلعه راگشود وفتحعلی خان محمد خان ومیرزا احمد را گرفت و کشت واز آن روز در استراباد واطراف نیرویی بهم زد ودست بنواحی دیگر انداخت .

نخست ناحیهٔ فندرسك را از شکربیك نامی که از کردان جهان بیك لو بود پس از جنگی گرفت و او راکشت واز آنجا آهنك مازندران داشت که در راه باو خبر رسید که محمد حسین خان وفضلعلی بیك ومحمد تقی بیك با چند تن دیگر از سران قاجارتهیه می بینند با او دربیفتند . فتحعلی خان مرد محتاط و حیله‌گری بود وایشان را بمجلس ضیافتی دعوت کرد که درآنجا کارشان را بسازد . اما محمد حسین خان پی برد وازنیمه راه گریخت ودیگران بدعوت او آمدند وجان برسر این کارگذاشتند وازآن پس کار فتحعلی خان روز بروز بالاتر رفت .

در۱۱۳۵ که خبر محاصرهٔ اصفهان بدست افغانها بفتحعلی خان رسید باهزار تن‌از سواران خودبیاری مردم‌اصفهان رفت وچندبار با افغانها جنگید . اعیان‌دربارشاه سلطان حسین‌ازوهراسان‌بودند وبیم داشتندازاندیشهٔ پادشاهی کند . بهمین‌جهة فتحعلی‌خان دلگران شد وباستراباد بازگشت وچون او رفت افغانها در۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان راگرفتند .

پس ازآن‌که افغانها بسوی شهرری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یاری خواستند واوآمد درابراهیم‌آباد ورامین با افغانها روبرو شد وچون شب رسید باو خبر دادند شاه طهماسب که درین موقع درآذربایجان‌بود ازشنیدن خبر کشته شدن‌شاه‌سلطان حسین بمازندران‌آمده است.فتحعلی خان بشتاب‌آهنگ مازندران کرد ودر ساری بشاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که‌این دستیاری‌را ازودید بروی خوش پذیرفتش ووی شاه طهماسب را باستراباد برد وآنجا لشکری آماده کرد وبخراسان رفت وشهر مشهد را محاصره کرد ودرضمن محاصره درهمان بیرون شهر مشهد نزدیك بقعهٔ خواجه ربیع کشته

شد و در همانجا بخاکش سپردند . درین سفر نادر شاه افشارهم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده وتاریخ دورهٔ قاجار کشته شدن‌اورا بتحریك نادرشاه می‌دانند .

فتحعلی خان دو پسرداشت بنام محمد حسن‌خان ومحمد حسین‌خان.دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس ازمرگ پدر درزمان نادرشاه بنای سرکشی راگذاشت . ولادت‌اورا بسال۱۱۲۷ ضبط کرده اند و پیداست که‌در۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال داشته است . چون برشد رسید بمیان طوایف ترکمان رفت و گروهی ازیشان رابا خود یار کرد وباستراباد تاخت وآن شهر راگرفت .

محمد زمان بیك حکمران استراباد ازآنجا گریخت ودرساحل رود اترك با بهبود خان سرکرده سپاه نادرشاه یارشد وباهم بگرگان‌آمدنـد ومحمد حسن خان بـا ایشان روبرو شد وبهبود خان شکست خوردومحمد زمان بیك هم گریخت‌ودرکـگاور درموقعی که نادر شاه ازموصل باز می‌گشت باو رسید وازآن واقعه باو خبر داد . نادرشاه محمد حسین خان ازسرکردگان قاجار راکه با او بود با لشکریانی باستراباد فرستاد ومحمد حسن خان بار دیگر بدشت گرگان گریخت وبطایفهٔ داز پناه‌برد . نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن‌خان‌را بفرستادگان او بسپارندوسرکردگان‌ترکمان درجایگاه طایفهٔ داز گردآمدند ومصلحت را درآن میدانستند که محمد حسن‌خان‌را تسلیم کنند . بکنج نام که سرکردهٔ آن طایفه‌بود باین کار راضی شداما زنش محمد حسن‌خان را درسرای خود پنهان کرد ودرمیان مردان قبیله رفت ومعجر ازسر خودبرگرفت‌وگفت شمادرسایهٔ این معجر بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید . مردان ازین‌کار شرمنده شدند ومحمدحسن خان را با دواسب ویك غلام ویك بازشکاری فرار دادند وبفرستادهٔ نادرشاه گفتند ازو خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی‌سرگردان‌بودوبا باز شکارمیکرد ومی‌زیست تا اینکه روزی‌بازرا رها کرد وبازنگشت . ناچار یکی از اسبان راکشتند و وخوردند وپس‌ازچندی اسب‌دیگر را هم خوردندوپس ازچندی‌دیگرازگرسنگی‌نزدیك بمردن بود که سوارانی باو رسیدند ومعلوم شدکه نادرشاه کشته شده‌وآن سواران‌درپی اوهستند سرانجام بار دیگر در۱۱٦۰ استراباد راگرفت وازین قرارطغیان وسرکشی او پس از ۱۱٤۸ یعنی جلوس نادر بوده است .

چون کریم خان زند در۱۱٦۳ میرزا ابوتراب دختر زادهٔ‌شاه سلطان حسین‌صفوی را بپادشاهی ایران برگزید وخود عنوان وکیل الرعایـا گرفت در۱۱٦۵ بجنگ محمد حسن خان تاخت . تاریخ نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسندمحمدحسن خان در۱۱٦٤ بسلطنت رسیده است وچنانکه پیش ازین گفتم معنی این گفتهٔ تملق آمیزاینست که درین سال سر بر افراشته و سر کشی کرده است .

کریم خان درین جنگ چهل روزاستراباد رامحاصره کردولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گردایشان را گرفتند وسپاهیان کریمخان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پادر آیند و کرم خان وشجاع الدین خان زندکه ازسر کردگان اردوی کریم خان بودند نیز کشته شدند ومیرزا ابوتراب صفوی که بنام شاه اسمعیل سوم دراردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و بپای حصار شهر آمد وازمحمد حسن خان زنهارخواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت وقاجارها سپاهش را دنبال کردنـد ودر راه آسیب بسیار بدیشان رسانیدند .

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را باشرف (بهشهر) مازندران برد. امامقیم خان از رؤسای ساری باسبز علی خان لاریجانی همدست شد ودریك فرسنگی بار فروش(بابل) بامحمد حسن خان روبرو شدند . درهمان آغاز جنگ گلولهٔ زنبورك بمقیم خان رسید واورا زخمدار کرد وبدینگونه گرفتار شد ومحمد حسن خان دستورداد هیزم بسیار گـرد آوردندوآتش زدند ومقیم خان را بهمان حال زخمـداری سوختند و سپس آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت وپس ازآنکه بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همهٔ مازندران بدستش افتاد .

در۱۱٦۸ که احمد شاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهاروکابل و هرات مشهد راهم گرفت شاه پسند خان افغان را باپانزده هزار سوار بتسخیر استراباد فرستاد . ابراهیم خان وعباسقلی خان بغایری وعیسی خان کرد وعلی خان قلیچی باچندتن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری باافغان ها نداشتند از خراسان نزدمحمدحسن خان گریختند وهدایای گرانبها باخود برایش آورده بودنداز آنجمله الماسی بود بنام دریای نور که هشت مثقال میشد والماس دیگری بنام تاج ماه که پنج مثقال بود . محمدحسن خان ایشان را بخوشی پذیرفت ومحمد ولی خان قاجار یوخاری باش را باحسین خان برادرش بجنگ افغانها فرستاد وایشان با چهار هزار تن سپاهی درسبزوار باافغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند وتامشهد گریزانیدند .

پس ازین واقعه محمد خان بالشکریان خودآهنگ قزوین وگیلان کرد وآنجارا گرفت وازآنجا بسوی مرکز ایران تاخت ودر راه فرماندهسپاهیان کریم خان راشکست داد وازآن جمله محمد خان معروف بجاکله را باهفده تن ازسر کردگان اسیر کردوآنها را باستراباد فرستاد وخود بسوی اصفهان رهسپارشد . کریم خان بدفع اوآمد ودر جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان باهم روبرو شدند وپس از مدتی زدوخورد باز کریم خان شکست خورد وبشیراز رفت ومحمد حسن خان اصفهان راهم گرفت .

در۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزاد خان افغان حکمران آن سرزمین جنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ارومیه بامحمد حسن‌خان روبرو شد وسرانجام آزاد خان شکست خورد و گریخت‌و بتفلیس رفت . محمد حسن‌خان چهارهزار تن‌ازافغانان‌دست نشاندهٔ آزادخان راهم باخود همدست کردوتاشهرشوشی تاخت و پس‌از تاخت و تاز درآن‌نواحی بتبریز برگشت‌و بدین گونه‌در۱۱۷۰ برسراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقامحمدخان مؤسس‌سلسه قاجاررا که‌درآن‌زمان‌هجده‌ساله بود بحکمرانی آذربایجان گماشت وخودآهنگ فارس کرد . چون بکاشان رسید شیخعلی خان زند که درغیاب محمد حسن خان ازجانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آنجا را گرفته بود بشیرازگریخت ومحمد حسن خان با پنجاه هزارسوارو پیاده وارد اصفهان‌شد وچون مردم اصفهان گرفتارقحط شده‌بودند گندم ازعراق‌آورد ورفع آن گرفتاری‌را کرد.

در۱۱۷۱محمد حسن خان‌آهنگ شیراز کرد ودریك فرسنگی شهراردو زد و شهر را محاصره کرد ودرین‌میان بزرگان فارس که‌کارش‌را درپیشرفت می‌دیدند بدومیپوستند ازآن جمله نصیرخان لاری با شش هزارتفنگچی باو پیوست .

درین میان که چهل روزازمحاصره شهر گذشته بود چون قحط هم چنان در حدود فارس واصفهان زندگی رابرمردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم درزحمت بودند وافغانهایی که با او بودند نیم‌شب ازو روبرگرداندند وبکریمخان پیوستندوچون لشکریان‌دیگراین‌حال‌رادیدند سست‌شدند ودرسپاه محمد حسنخان تفرقه‌افتاد وهر گروه بسرزمین خودباز گشت وچون‌محمد حسن‌خان‌ازسراپرده‌خود بیرون‌آمداندك جماعتی را دیدکه‌مانده‌اند. میخواست با همان عده قاجار که با اوهست وتفنگچیان‌نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجاردولو که با او بود ویرا نصیحت کرد ووی تسلیم شد ونخست دستورداد اسبش‌را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند ودختر کی‌اصفهانی راکه ازآنجا با خودآورده ودل باو بسته بود برآن‌نشاند ومقداری جواهر را که‌همراه داشت برزین اسب بست وباو گفت تا اصفهان هیچ جا درنگ مکن ومن از پی تو میآیم وآن دخترهمه جا ازکنارراه رفت تا بشهراصفهان رسید وچون درشهرراه می‌پیموداتفاقاً یکی‌ازقاجارها که اسب‌رامیشناخت درخیابانهای اصفهان اورا دید وعنان‌اسب راگرفت‌و پرسید اسب محمد حسنخان را ازکجاآورده‌ای. دخترتفصیل‌را گفت وآن مرد قاجاردختر را بخانه خود برد و بپدرش سپرد وبرهمان اسب قراقوزی نشست ونزد محمد حسنخان رفت ودرسمیرم باو رسید وبدینگونه محمد حسنخان پس‌ازسه روزازآن شکست باصفهان رسید ودرآنجا هم درنگ نکرد ویکسره بمازندران رفت .

محمد ولی خان قاجارچون محمد حسنخان را باصفهان روانه کرد حسین خان دولو

قاجار یوخاری باش هم که ازسوی محمدحسنخان حکمرانی اصفهان را یافته بود از پی این خبر بیدرنگ بمازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسنخان بر آن سر زمین دست یابد . صفرعلیخان قوانلو بدین مطلب پی برد و محمد خان قوانلوعمزاده محمد حسن خان را که ازجانب وی حکمرانی مازندران را داشت بوسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسینخان شود .

محمد حسنخان هم که ازشیراز باصفهان رسید درباغ قوشخانه که از ساختمانهای صفویه بود فرودآمد وچون از رفتار حسینخان دولو خبرشد دیگر ازجنگ با کریمخان چشم پوشید وشتابان بمازندران رفت. ازسوی دیگرچون مکتوب صفرعلیخان بمحمدخان قوانلو رسید ترسید افغانهایی که محمدحسنخان ازآذربایجان بمازندران برده است پس ازورود حسین خان با او بسازند و پیش‌ازآنکه خبربایشان برسد هشتاد تن ازسرانشان‌را بیهانه مهمانی بخانهٔ خود خواند وهمه را درغل وزنجیرکشید و بزندان فرستاد . افغانها چون خبرشدند جمع‌شدند وسنگر بستند ومحمد خان هم‌یوسف خان هوتکی راکه‌ازسران مازندران بود با پنجاه تن دیگرازسر کردگان بدفع افغانها فرستاد و اوهـم افغانها را شکست داد وبرخی راکشت وبرخی را اسیر کرد .

حسین خان که با افغانها همدست شده وبایشان امیدوار بود چون بفیروزکوه رسید وازحالشان خبرشد ازراه هزارجریب وفولاد محله باستراباد رفت وازرفتن بمازندران منصرف شد ومحمد خان پس‌ازدفع افغانها شش هزارسوارآماده کردومنتظرآمدن‌محمد حسنخان بود وچون اوبعلی‌آباد رسید محمدخان بپیشبازاورفت وبا هم بساری رسیدند و چون چند روزآنجا ماندند لشکری فراهم کردند ومحمد حسنخان‌آهنگ استراباد کردو چون حسینخان‌دولومیدانست که ازعهده برنمی‌آیدخویشاوندان و برادران خودرا برداشت و بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد . محمد حسن خان چون باستراباد رسید اورا دنبال کرد ودر بیرون شهردامغان اردو زد و حسین خان را درشهرمحاصره کرد.

درین میان خبررسید که شیخعلی خان‌زند با سپاهی بفیروزکوه رسیده است.محمد حسنخان ترسید که وی بمازندران برود ومحمد خان ازعهده جنگ بااو برنیاید . ناچار دامغان را رها کرد وشتابان بساری رفت . در راه لشکریان اوبکلی خسته شدند و اندك اندك ازو رو برمی گرداندند ومی‌رفتند وچون بساری رسید ترکمانانی هم که بااوبودند ازو برگشتند وشهررا غارت کردند وبسرزمین خود رفتند .

بازمحمد حسنخان ناچارشد باگروهی ازاشاقه باش وغلامان خود باستراباد رودو شیخعلی خان بی‌مانع وارد ساری شد وحسین خان دولو هم ازدامغان باوپیوست . محمد

حسن خان باردیگردراستراباد سپاهیانی گردآورد و باشرف رفت وشیخعلی خان هم بااو روبرو شد و جنگ درگرفت . پس از چند روز جنگ شیخعلی‌خان در صدد شد نخست استرابادرابگیردتا محمدحسن‌خان پناهگاهی نداشته باشدوبا همه لشکریان خود ازراه ساحل باستراباد رفت . محمد حسنخان هم ازراه خیابان رهسپاراستراباد شد و در ناحیه کلباد بهم رسیدند، چنانکه یك فرسنگ درمیانشان فاصله بود . سر انجام جنگ در کناردریا درگرفت وچون نتیجه نداد محمد حسن خان باستراباد وشیخعلی‌خان‌ازکلباد باشرف رفت .

محمد حسن خان پس ازرسیدن باستراباد کس بخراسان فرستاد وولی خان و نجف خان سرکردگان کردان شادلو را بخود خواند وایشان با ده هزارسوار بیاری اورفتند . سپس سبزعلی‌خان شامبیاتی راکه درسفرآذربایجان با او بود ودردشت قبچاق ازورو بر گردانده بود دوباره با خود یارکرد. سبب اعتراض سبزعلی خان ازمحمد حسن خان‌این بود که‌محمدولی‌خان دولو که نزدمحمدحسنخان‌مقرب بودپدرسبزعلیخان راکشته بود و وی ازترس جان خود ازمحمد حسنخان روبرگردان شد .

محمد حسنخان باردیگر بدینگونه خود را برای جنگ با شیخعلی خان زندآماده می‌ساخت .

سر انجام محمد حسن خان

آخرین بارکه محمد حسن خان دراستراباد تهیه برای جنگ با شیخعلی خان زند دید ازتفنگچیان استرابادی وجماعت کرایلی وحاجی لروکفشلر وکتول هفت هشت هزار تن گردآورد وسپس محمد ولی‌خان وبرادرانش‌وعمزادگان حسین خان دولورابمشاورت جمع کرد ودرنهان بسبزعلی‌خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو ببهانهٔ خون پدرمحمد ولی‌خان را بکش .

بدین‌گونه ببهانه‌ای ازمجلس بیرون رفت وسبزعلی خان با غلامان خود محمدولی خان‌وصادق‌خان‌وگروهی‌ازسران یخاری‌باش راکشتند. پس ازین واقعه محمد حسن خان با هجده هزارسواروپیاده بجنگ شیخعلی‌خان رفت‌ودربیرون شهراشرف‌جنگ‌درگرفت. پس اززد وخوردهای بسیارنخست کردان خراسانی شکست خوردند وبخراسان گریختند. محمدحسن‌خان‌چندی با پیادگان‌خود ایستادگی کردوچون‌یارای برابری نداشت از راه خیابان گریخت وسپاهیان شیخعلی خان هم دنبالش می کردند . درمیان راه پل‌شکسته‌ای پیش‌آمد وچون‌گذشتن همهٔ‌مردم ازآن پل ممکن نبود محمد حسن خان درکنارپل‌فضایی را دید که درمیان جنگل درخت نداشت وبدانجا تاخت اما پای اسبش درگل فرورفت .

گرین هنگام سبزعلی نام که سابقا از غلامان او بود اما ازو روی برگردانده و بشیخعلی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادرحسین خان وده سواردیگر بآنجا رسیدند واورا دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند .

چون این خبر بمحمد خان قوانلودراستراباد رسید باآقا محمد خان پسرمهترمحمد حسن خان وحسین قلی خان پسر دومش وفرزندان دیگراو بگرگان رفت .

در بارهٔ سال کشته شدن محمد حسن خان درمیان تاریخ نویسان اختلافست : برخی در۱۱۷۱و برخی در۱۱۷۲ نوشته‌اند وچون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده‌اندگویند نه سال پادشاهی کرد و وی در۱۱٦٤ بنای طغیان راگذاشته است تاریخ ۱۱۷۳ یا لااقل۱۱۷۲ بدست می‌آید ودرهرصورت۱۱۷۱ نادرست‌ترست .

پس‌ازکشته شدن محمدحسن‌خان‌سرش‌را جدا کرده و یکی از قاجارها آنرا در توبره‌ای گذاشته و نزد کریم‌خان که درآنموقع درطهران بوده آورده است .تاریخ‌نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسند درین موقع کریم خان درمیان دارالامارهٔ خود نشسته بود . در زاویهٔ شمال غربی حیاط معروف بگلستان درکاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف باطاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که ازبناهای کریم‌خان زندست‌وظاهراً وی درآن موقع درین محل بوده است . درهرصورت مینویسند که‌آن مرد قاجار نزدیك کریم خان‌آمد وسررا با همان توبره نزداو برد . پرسیدچیست؟ گفت : سرمحمد حسن خانست . کریم خان چون شنید ازجای جست و هم چنان پای برهنه ازنشیمن خود بزیرآمد وسر را ازتوبره‌درآورد وبادست خود بآب‌شست وموپش‌راشانه زد و گلاب افشاند وسوکواری کرد .

روزدیگردر تابوت گذاشت وخود پیاده تا دروازهٔ شهر از آن تشییع کرد و همهٔ بزرگان دربارش را هم بدان‌کارواداشت وبدین‌گونه آنرا دربقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم درجنوب تهران بخاك سپردند .

فرزندان محمد حسن خان

محمدحسن خان‌نه پسرودودخترداشت: پسران بترتیب سن نخست‌آقا محمد خان که در۱۱۵۵ولادت یافته بود ودر۱۱۹۳ بنای تاخت وتاز راگذاشت ودر۱۲۰۹در طهران بپادشاهی ایران نشست ودر۱۲۱۱ کشته شد . پس ازو حسینقلی خان که در۱۱٦٤ولادت یافته ودر۱۱۸٤سرکشی کرد ودر۱۱۹۱ازجهان رفت ودراستراباد بخاکش سپردند . حسینقلی خان‌پدرفتحعلی‌شاهست که چون نام جدش را داشت نخست درزمان ولیعهدی‌باو «باباخان»می‌گفتند. آقا محمد خان وحسینقلی خان هردو ازیك مادر وازخواهر ولدخان

قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمد خان بوده است .

پسران سوم وچهارم محمد حسن خان مرتضی قلی خان ومصطفی قلی‌خان بوده‌اند که مادرشان دخترحسین خان دولو بوده که پدرش مصطفی‌خان باشد . پسر پنجم جعفرقلی خان ومادرش دخترمحمد خان قاجارعضدالدین‌لو بود . پسرششم مهدیقلی خان وپسرهفتم عباسقلی خان مادرشان ازمردم کرد محلهٔ استراباد بود . مهدیقلی خان پسری داشت بنام ابراهیم خان که قاجارها اورا «ابراهیم خان عمو» می گفتند وعباسقلی خان درجوانی‌در گذشت و کسی ازو نماند . پسر هشتم وی رضاقلی خان ومادرش ازمردم استراباد وپسر نهم علیقلی خان ومادرش ازمردم اصفهان وظاهراً همان دختراصفهانی بود که پیش ازین ذکرش رفته است .

دودخترمحمد حسن‌خان نخستین‌شاه‌جهان‌بی‌بی‌خانم نام داشت . کریم خان او را از قزوین بشیراز برد که برای‌محمد رحیم خان‌پسرخود بگیرد . دختر کریمخان او را سزاوار همسری برادرش ندانست و گفت سزای قاطرچیانست واو را بقزوین برگردانیدند وپس ازچندی علی مرادخان زند اورا بعقد خود درآورد وپسری بنام خانلرخان‌آورد .
بواسطه همین توهینی که درزمان کریم خان بخواهرآقـا محمد خان کرده بودند چـون بپادشاهی رسید دختر کریم خان راکه اسیرکرد بانتقام این‌گفته به «بابـا فـاضل» نام قاطرچی بخشید وسالها در طهران در خانهٔ این مرد بود و درین حال درگذشت . دختر دوم محمد حسن را زنی‌ازقاجارها که به «زبیده خاله» معروف بود برای پسرخود گرفت و وی درجوانی مرد و کسی ازو نماند .

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علیشاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم‌آقاخان کنونی بوده که در ۱۱۷۰ حکمران کرمان‌شده و نخستین کس ازین خانوادهٔ آقاخانست که نامش درتاریخ آمده است .

حسینقلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس‌ازفتحعلی خان ومحمد حسن خان وپیش ازآقامحمد خان برادر کهتر او حسینقلی خان راهم پادشاه میدانند امـاچنانکه گفته شد این مطالب درست نیست زیرا که وی نیز مانند پدروجدش تنها چندسالی سرکشی کرده وپس‌ازهفت سال ازمیان رفته است .

چنانکه گذشت پس‌ازکشته شدن محمد حسن خان محمد خان قوانلو پسران او را

برداشت وبگرگان برد وچندسال درمیان ترکمانان بموت ماندندوپس‌از چندی مصلحت را درآن دیدندکه درسلك خدمتگزاران کریم خان زند درآیند ونزداورفتند وظاهراً در زمانی که وی هنوز درطهران بوده بخدمتش پیوسته اند. کریم‌خان هم آقامحمد خان را که پسر مهتر بود و درین زمان سی سال داشت باخود بشیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت .

چون آقا محمد خان در۱۱۵۵ ولادت یافته و درین موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش بدربار کریم خان در۱۱۸۵ بود و درین زمان حسینقلی خان ۲۱ سال داشته است .

چندی پس ازین واقعه حسینقلی‌خان برای دیدارآقا محمد خان از قزوین بشیراز رفت ودربازگشت کریم خان‌حکمرانی‌دامغان را باو داد وچون بدامغان رسید همان‌داعیه که درسر پدر وجدش بود دروهم پیداشد و در صدد برآمدنخست دشمنان خانوادگی را ازمیان برداردوبالشکری باستراباد‌تاخت‌وگروهی‌ازسران یوخاری باش راکشت‌ودرین واقعه بی رحمی وخونریزی‌بسیارکردوبهمین جهة بود که اورا « جهانسوز »لقب دادند. بزرگان‌طوایف کتول‌وحاجی‌لر را هم کشت.مرتضی‌قلی خان‌ومصطفی‌قلی خان برادرانش بدان جهة که مادرشان‌ازیوخاری‌باش‌بود واین‌طایفه‌بدیشان‌آسیبی نمی رساندنددراستراباد درامان‌بودند وچون خبرتاخت وتازبرادر را شنیدند ازشهر بیرون آمدند ونزداورفتند وحسینقلی خان پس از گرفتن‌استراباد بدامغان بازگشت.

درین هنگام محمد خان سوادکوهی معروف به « دادو » که ازجانب‌کریم خان حکمرانی مازندران را داشت‌ازکارهای حسینقلی‌خان هراسان‌شدودرصددشد پیش‌ازآنکه ازو آزار ببیند ازپایش درآورد . بهمین جهة لشکری بنوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان درآنجا بود تاآنجا رابگیرد . چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد وپیغام دادکه بامحمدخان‌جنگ کندتا اوهم بیاریش برسد .

پس‌ازاندك‌مدتی‌خود رابساری رساند وگماشتگان‌محمد خان‌که در ساری بودند هراسان شهررا رها کردند . چون خبر بمحمد خان رسیدآهنگ‌ساری کرد وچون‌خواست از رستم‌کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود بروی تاخت واوراشکست داد ومحمد خان راگرفت ودست بسته نزد حسینقلی خان فرستاد وحسینقلی خان اورا باغل و زنجیر ببار فروس (بابل) برد وپس‌ازآنکه همه‌اموالش‌راگرفت او راکشت ومازندران را تسخیر کرد .

این خبر که بکریمخان رسیدمهدی خان پسرمحمد خان دادوراحکمرانی‌مازندران گماشت واو دربار فروس بحکومت نشست.حسینقلی خان بی خبر ببارفروش تاخت و



آقا محمدخان

ازکتاب دوبو

صحبگاهی بآن شهر رسید ومهدی خان چون خبرشد کار ازکار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت ومدتی در خرابهای شهر پنهان بود وسرانجام کسان حسینقلی خان اورا یافتند و در زندان انداختند وحسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت ومازندران را گرفت و همهٔ دژهایی را که دراستراباد در دست مخالفانش بود ویران کرد .

کریم خان چندبار لشکر بدفع او فرستاد وازعهده‌اش برنیامد.سرانجام‌الله‌وردی خان جاجرمی که‌ازقدیم‌با او همدست بودوی را بجاجرم خواند وحسینقلی‌خان‌بدانجارفت وچون‌آنجا رسید نصرالله میرزا پسرشاهرخ افشار هم‌بجاجرم رفت که درآنجا باحسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین‌کارتن درنداد و نصرالله‌میرزا ازپیش اورفت .

همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و دربیرون شهر سنگربستندوجنگ درگرفت. الله‌وردی‌خان کسی رانزد حسینقلی خان فرستاد وباو این واقعه را خبرداد وحسینقلی خان با دویست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند وبا او صلح کردند وبرگشتند .

از سوی دیگر رؤسای یوخاری‌باش که‌پیشرفت کار حسینقلی‌خان را دیدند بیمناك شدند وچون دیدند ازکریم خان هم‌کاری دردفع‌اوساخته‌نیست‌چند تن ازترکمانان‌یموت راکه درسپاه حسینقلی خان بودند بمال فریفتند وایشان هم نیم شبی خود را بپشت سراپرده اش رساندند ودرخواب اورا باگلولهٔ‌تفنگ کشتندوکشندگان‌اورا کسی نشناخت وپیکرش را درشهر استراباد بخاك سپردند .

چون خبر کشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زند رسید زکی خان‌زند راما‌ٔمور حکمرانی مازندران کرد . از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی‌خان معروف ببابا‌خان که فتحعلی‌شاه باشد ودر١١٨٥ولادت‌یافته است ودیگری که مانند پدرحسینقلی خان نام داشته وچون نام پدرش را بدو گذاشته‌اند پیداست که پس ازکشته شدن او در ١١٩١ بجهان‌آمده است . هنگامیکه حسینقلی خان حکمران دامغان شد زنی ازطایفهٔ عضدالدین لوقاجار گرفته که بعدها درزمان سلطنت فتحعلی‌شاه‌مهد علیا معروف شده است وازآن پس دردربارقاجارهمیشه مادرپادشاه را مهد علیا میگفتند . این زن نخست در١١٨٥ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان راکشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسردیگری زادکه همان حسینقلی خان دوم باشد .

پس ازکشته شدن حسینقلی خان‌کریم خان‌زند‌بمرتضی قلی خان برادر وی فرمان دادکه‌زن وفرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند واواین‌کار راکرد ، چون‌آقا محمدخان پس ازمرك کریم خان ازشیرازبمازندران رفت زن برادرخود را بعقد خود درآورد وبادوبرادرزاده‌اش بخانه خود برد وتا زنده بود با او بودند .

آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن‌خان و برادر مهتر حسینقلی‌خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دورهٔ قاجارها در املای نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته‌اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلا بمعنی رییس دربار و چیزی مانند آنست و سپس درمقام تکریم بکار برده‌اند در مورد وی باید باغین «آغا» و درمورد هر کس دیگر با قاف «آقـا» نوشته شود، بهمین جهة خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمهٔ تـرکی را ترکها خود بهردوشکل نوشته‌اند، کلمه یکیست چه درمورد مرد باشد وچه درمورد دیگر و این امتیاز درمیان مرد وخصی ضرور نیست .

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زنـد در شیراز درگذشت . آقا محمد خان که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تـا هم او سرکشی نکند و هم افراد دیگر خانواده‌اش آرام بمانند ازغفلتی که پاسبانانش در بارهٔ او کردند بهره‌مند شد و با یك تن خادم ازشیراز گریخت .

این نکته دهان بدهان از پیران و از کسانی که خود در آن زمان می‌زیسته‌اند بمـا رسیده است که آقا محمد خان درزمانی که درشیراز بود چیزی نداشت و کریم خـان عمداً برای اینکه مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته بـاشد نمی‌گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهة هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود وهمینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد و وی دواسب ازطویلهٔ کریم خان‌دزدید و با هم شتابان ازشیراز بیرون رفتند .

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند گفته‌اند آقا محمد خان باندازه‌ای تنگ‌دست بود که بپول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دودینار امروزست با خود نداشت وچون بنخستین منزل پس ازشیراز رسیدندو خود وجلودارش بسیار گرسنه بودند حیله‌ای کرد و آن این بود که بر دردکان جگرك فروش رفت و یك نان سنگك بیك پول خرید و باو گفت یك پول جگرك درمیان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرك را درمیان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرکت خوب نیست و آنرا پس داد و بدین گونه نـان خود را چرب کرد و بـا جلودارش خورد

درین جا دو نکته بیاد می آید یکی آنست که دربعضی از نواحی ایران جگرك را «حسرة الملوك» می گویند و شاید این اصطلاح اشاره‌ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراك را دوزبان فارسی «یك پول‌جگرك» اصطلاح کرده‌اند وحتی درموردی که کسی برای چیز کوچك و بی‌قدرو بهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیاررایجست که «یك پول جگرك سفره قلمکار نمی‌خواهد» . شاید این اصطلاح واین مثل هم اشاره‌ای بدین واقعه باشد .

درهرصورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روزگار پیش‌ازسلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیراکه می‌دانیم‌چون بپادشاهی‌رسید مرد بسیارلییم وتنگ چشمی بود واین صفت وی را همهٔ معاصرینش بتأکید و اصرار یاد کرده‌اند . چنان می نماید که دورهٔ تنك‌دستی وحسرت‌آغازعمرش او را بدین گونه لییم کرده‌باشد و عموماً کسانی که کودکی وجوانی‌خودرا درتنگ‌دستی گذرانده باشند بدین صفت می گرایند .

آقا محمد خان ازشیرازیکسره باصفهان رفت ودرآنجا چند تن ازکسانش را که درشهر بودندديد وازیشان‌یاری گرفت و بورامین‌آمد وطوایف قاجار راکه درآنجابودند با خود همدست کرد .

آقا محمد خان شانزده سال درنواحی مختلف ایران تاخت وتاز کرد تا اینکه توانست‌درماه ذیقعدهٔ سال۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان پادشاهی بدهد وتاج وتخت ایران را بدست‌آورد. ازذیقعدهٔ ۱۲۰۹تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ (نهم آبانماه ۱۳۰۴شمسی) که سلطان احمد شاه‌آخرین پادشاه قاجارخلع شد این خاندان بحساب سالهای قمری ۱۳۴سال و۴ماه وچند روزدر ایران پادشاهی کرده‌اند . البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجارسلطنت‌آنها را ازجلوس ترکان‌آق قویونلوآغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتحعلی خان‌گرفته‌اند وبدلایلی که پیش ازین‌آوردم این نکته درست نیست .

پس‌ازمرگ کریم خان زند نخست برادرش‌زکی‌خان‌کارها را بدست‌گرفت‌وبرای اینکه حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بردوپسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان‌ومحمدعلی‌خان گذاشت.اماچون مردی‌بی‌باك وخونریز بود پس‌ازاندك‌زمانی زیردستانش درایزدخواست اوراکشتند وابوالفتح خان پسردوم کریم خان را بپادشاهی برداشتند واودرشیرازبتخت نشست . چندی نگذشت که عمش صادق خان اوراکورکردو اندکی بعد در۱۱۹۶صادق‌خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده‌اش کشت و وی هم چندی بعد در۱۱۹۹مرد وجعفرخان پسرصادق خان بجای او نشست .

درین گیرودارکه پیشوایان وسرکردگان طوایف زند بدین‌گونه بجان یکدیگر افتاده بودند ومجال‌برابری با دشمنان خود نداشتندآقا محمد خان توانست بآسانی بسیار باهمان سواران قاجارکه آنها را با خود همدست کرده بود ازاستراباد بنای دست‌اندازی

بنواحی مجاور بگذارد و گیلان ومازندران واصفهان وهمدان وتبریز را بگیرد وخاندان زند تنها فارس و کرمان را دردست داشتند . جعفرخان را هم درسال ۱۲۰۳ زهر دادند و کشتند و پسرش لطفعلی خاه پهلوان معروف خاندان زند جانشین اوشد .

دردستگاه خانواده زند درشیرازحاج محمد ابراهیم نام کلانترشهر بیش ازهمه نفوذ داشته وسرانجام لطفعلی خان را بپادشاهی رسانیده است . تاریخ نویسان زمان دربارهٔ این مرد بسیار بد بین و بدگو بوده‌اند . لطفعلی خان چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت . داستان زد وخوردهای لطفعلی خان باآقا محمد خان وسرانجام‌اویکی از حوادث شورانگیزتاریخ ایرانست .

آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی‌خان زند چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود وازهیچ چیز بیم نمیکرد . یگانه عیبی که درو بود این بود که بجوانی ودلاوری ونجیب زادگی خود مغرور بود ودرکارها سختگیری می کرد و درکینه وانتقام جویی پا فشاری داشت و بهمین جهة بمحض‌اینکه درمیان وی وحاج محمد ابراهیم کلانتر شیرازنقاری درگرفت این نفارمنتهی بدشمنی سخت شد . حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی‌درضمن دو رویءبود و پنهانی باآقا محمد خان که درآن زمان کارش کم کم بالا می گروت همدست شد واورا دلیر کرد که بشیرازحمله کند .

چون آقا محمد خان بشیراز نزدیك شدحاج محمدابراهیم که کلانتربود برشهر مسلط گشت وچون لطفعلی خان درین هنگام درشهر نبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیراز برگشت، اما نتوانست شهر را ازهمدستان‌حاج محمد ابراهیم بگیرد .

سال دیگر بازلطفعلی خان بمحاصرهٔ شیرازبرگشت ودرین زمان‌آقا محمد خان‌در اصفهان بود ودوبارسپاهی بحمایت حاج محمد ابراهیم بشیرازفرستاد وهر دوبارلطفعلی خـانآنها را شکست داد وعاقبت‌آقا محمد خـان چاره را جزین ندید که خـود بجنگ لطفعلی خان برود . لطفعلی خان درین جنگی که باآقا محمد خان روبرو شده منتهـای دلیری را نسان داده وپس ازآنکه پیشتازان لشکرآقا محمدخان را شکست داد و آنها روبفرارنهادند با چند صد تن ازهمراهان خود برای دنبال کردن فراریان برلشکریـان آقا محمد خان‌که سی هزارتن میشدند حمله برد وتاجایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت .

بواسطهٔ تاریکی شب ورعبی که نام اودرهمهٔ دلهای ایرانیان‌آن زمان افکنده‌بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده‌کرد و میخواست بسراپردهٔ وی داخل‌شود

واو را بکشد ولی یك تن ازهمراهانش شاید باندیشهٔ خیانت او را ازین کار بازداشت وگفت آقا محمدخان گریخته است . وی ازشنیدن این سخن فریب خورد ودرین میان صبح شد وهوا روشن شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان از آنجا بازگشت و بکرمان رفت وسپس روی بخراسان نهاد وپس ازرنج بسیار بر گشت وشهر کرمان رامحاصره کردو گرفت. آقامحمدخان هم باتمام لشکر خود بکرمان تاخت وشهر رامحاصره کرد واین محاصره چهارماه کشیدوعاقبت همراهان لطفعلی خان باوخیانت کردند وشهر را تسلیم آقا محمد خان کردند . بازهم لطفعلی خان سه ساعت در کوی و برزن شهر مقاومت می کرد وچون چاره را منحصر بفرار دید همینکه شب شد با سه تن ازهمراهانش ازمیان سپاه دشمن گریخت .

چون روزشد و آقا محمد خان دانست کـه لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد وفرمان داد که همهٔ مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته را بکشند یا کور کنند وچنانکه نوشته اند درآنروز بیست هزار زن و کودك را درمیان لشکریانش قسمت کرد .

چند روز پس ازین واقعه لطفعلی خان را بخیانت گرفتار کردند و نزد آقا محمدخان بردند و وی دستورداد کورش کنندو بدین گونه پادشاهی او درسال ۱۲۰۹ قمری منقرض شدو دیگر کسی ازخاندان زنددرایران بپادشاهی نرسید. لطفعلی خان را پس ازین واقعه بطهران آوردند وپس ازچندی درطهران مرد و معروفست دربقعهٔ امامزاده زید طهران او را بخاك سپرده اند .

جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس ازمغلوب شدن لطفعلی خان دیگردرجنوب ومغرب ومرکز وشمال غربی ایران مانعی دربرابر آقا محمد خان نبود وتوانست بآسانی مازندران و گیلان وعراق و فارس وکرمان ومرکزومغرب ایران را بدست بگیرد . اما درخراسان هنوزبازماندگان نادر شاه وشاهزادگان افشارپادشاهی می کردند ودرتمام مدتی که خانـدان زند در ایـران فرمانروایی داشته اند کسی مزاحمشان نشده بود .

هنگامی که آقا محمد خان پس ازمرگ کریم خان ازشیراز گریخت وبایل قاجار پیوست همهٔ پیشوایان این طایفه ازوپیروی نکردند ودرمیان خاندانش هم برسرجاه طلبی های او نفاق افتاد وآقا محمد خان توانست بزحمت بسیارقسمتی ازایل قاجار را باخود همراه کند وسپاهی شامل سی هزارتن فراهم سازد . درآن زمان پیشوایان قاجـارهمه درشهر استرابادآن روز وگرگان امروز مقیم بودند وآقا محمد خان صلاح کارخود را دریندید

که پایتخت خود را درجایی قراردهد که نزدیک‌تر بطوایف قاجار باشد و بهمین جهة شهر طهران را که دراواخر صفویه درنتیجه آمد ورفت‌های پیاپی پـادشاهان صفوی ازاصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کـرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همـان ارك طهران باشد که تا سی‌وچندسال پیش هنوز آثار آن باقی بود ودرین شهر بپادشاهی ایران نشست .

درزمانی که محمد حسن خان پدرآقا محمد خان بنای طغیان راگذاشت عـادلشاه برادرزاده نادرشاه درخراسان سلطنت می کرد وپس ازاینکه محمد حسن خانرا شکست داد دوپسراو را اسیر کرد و پسرمهتریعنی آقامحمد خان‌را که پنج یاشش ساله بودمقطوع النسل ساخت. این کودك ازهمان اوان ترشروی وبدخوی شده بود وناکامی آغازجوانی و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست دروجود وی قساوت قلب وخونریزی و بی‌رحمی وحتی لئامت طبع ودرویی فراهم کرد و کینه جوی وبدل و بدگمان شد .

پس ازمرگ عادلشاه آقا محمد خان ازخراسان گریخت و نزد پدربازگشت و در همه سرکشیهای پدربااوهمراه بود . پس‌ازآنکه‌محمدحسن‌خان کشته شدآقا محمد خانرا باسارت نزدکریم خان بردند واورا درشیرازنگاه داشتند وحتی کریم خان بمنتهی درجه با اوملایم ومهربان بود . پس ازچندی کریم خان را اندك انـدك نسبت بـوی اعتمادی دست داد وحتی درکارهای کشوربا اوشورمی کرد وانعامهای وافر باو می‌داد و آزادش گذاشته بود درشهرشیرازبهر کجا می‌خواهد برود وبلکه باواجازه می‌داد که بر بهترین اسبان وی سوارشود ودراطراف شیرازبشکاربرود،منتهی اجازه نداشت ازاطراف‌شیراز دورتر رود وبهمین جهة بود که در روزمرگ کریم خان توانست بدان‌آسانی ازشیراز بگریزد .

یکی ازصفات برجسته‌آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت ومی‌توانست احساسات خود را پنهان کند ودگرگون وانمود سازد ومردم رابدین گونه فریب دهد . بهمین جهة چون‌کارش بالاگرفت بـا کمـال احتیاط قدم برمی‌داشت ، منتهی گاهی حس‌خون خواری‌و کینه جویی‌اختیار ازدستش می‌ربود. پس ازفرار ازشیراز بشتاب خود را بطهران رساند وتنها درراه اندکی دراصفهان درنگ کرد .

معروفست درآن موقع علافی دراصفهان بود محمد حسین نام‌که باکسان‌آقا محمد خان وسران ایل قاجاردا‌ د وستد داشت وآقا محمد خان چون باصفهان رسید نزد اورفت وعلوفهٔ اسب خود را ازونسیه کرد ووی نیزچون مردی پیش بین وزیرك بود دریافت که این مردکارش بالا می‌گیرد وازین معامله زیان نخواهدکرد .آقا محمد خان هم چـون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیك کرد واوهمان حاج محمد حسین اعتماد - الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصردراصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و یك شب درآنجا ماند و بمازندران رفت ودرآنجا جمعی ازطوایف قاجار بروگردآمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیارداشت که زیربارش نمی‌رفتند وحتی برادرانش بروبرخاستند ویکی‌ازبرادران بروخیانت کرد ودرنتیجه آقا محمد خان درجنگی‌شکست خوردودستگیر شد وچیزی نمانده بود دشمنان اورا کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و بسیار کوشش کرد وگروهی را با خود یار کرد

درین هنگام علی‌خان افشارکه سرکردهٔطوایف افشاردرآذربایجان بودپریشانی اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیهٔ سلطنت برخاست وگروهی هم بروگرد آمدند . آقا محمد خان نامه‌ای باو نوشت وباکمال فروتنی ازوی دعوت کردکه با یك دیگرملاقات کنند ودرآن نوشته بود که طوایف ترك ومغل که درایرانند باید با یکدیگرمتحدشوند و نگذارند که ایرانیان خود بسلطنت برسند علی خان همواره از حیله و بی‌اعتباری مواعیدآقا محمد خان هراسان بود وبهمین جهة دعوتش‌را نپذیرفت.آقا محمد خان‌باسپاه خود بجنگ او رهسپارشد وچنان وانمودمی کرد که بجنگ می‌رود، اما چون باو نزدیك شد یکی ازبرادرانش راکه همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار ازجانب‌آقا محمد خان پیغام دادکه نباید دوایل ترك با یکدیگربجنگند و مجالی بدشمنان بدهندکه برایشان چیره شوند. اگرطوایف افشار با وی همراهی کنند وبا قاجارها هم پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود وکسی حدآن نخواهد داشت که بخاکشان تجاوزکند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را ازمیان بردارند .

این حیله وتزویردل علی خان را نرم کرد وباآقا محمد خان همدست شد و همواره با اوبود تا اینکه روزی علی خان نزدیکی ازسران سپاه خود مهمان بود وآقا محمدخان‌کس درپی اوفرستاد واورا خواندکه درکارمهمی با وی‌شورکند و علی خان در رفتن نزدآقا محمد خان ازبس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نداشت وچون وارد خانهٔآقا محمد خان شد چند تن برسراوریختند وچشمانش را بیرون آوردند وفردای آن روزهم باکسانی‌که با اوهمراه بودند جنگ کردند وآنها را ازپا درآوردند

پس ازین واقعه‌آقا محمد خان درصدد شد دست برادران خود را ازکارکوتاه کند وسه تن ازیشان که ازو امان نداشتند از ایران گریختند . یك تن دیگراز برادرانش را که گرفت کورکرد وتنها ازبرادرانش جعفرقلی خان مانده بود که‌قسمت‌عمده پیشرفتهای

خود را مدیون او بود ولی چون باباخان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه بپادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادر زاده تمکین نکند ودرصدد آزاراو بود · چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را از آقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بمازندران فرستاد · پس ازچندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن اباکرد وچون درمیان زیردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می ترسید که با او ازدرمخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد وحکمرانی اصفهان را باو وعده کرد وخواست که پیش ازرفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید . جعفرقلی خان هم چنان درتردید بود ولی چون آقا محمد خان پی درپی پیغامهای بسیارمحبت آمیزمی فرستاد ووعدهٔ صریح میداد که بیش ازیك شب او را درطهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد وفریب خورد ونزد برادر بطهران آمد . اوهم وی را باکمال خوشرویی پذیرفت . فردای آنروز پس ازآنکه آقا محمدخان برخی راهنمایی ها دربارهٔ حکومت اصفهان باو کرد واو را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوزاین قصرسلطنتی طهران را درست ندیده اید، خوبست باباخان شما را راهنمایی کند ببینید وپس از تماشای آن برگردید، بازمطالبی دیگرهست که میخواهم باشما درمیان بگذارم · جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد وهنگامی که ازدالانی تاریك می گذشت چند تن برسراو ریختند واورا کشتند . تا چندی پیش درطهران روبروی کاخ دادگستری کنونی تالاربسیاربزرگی ازهمان زمانهای آغازدوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می گفتند وبجای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی راکه اکنون هست ساخته اند ودرزیرآن تالاربزرگ دالان درازتاریکی بود که می گفتند جعفرقلی خان راآنجا کشته اند .

پس از کشتن جعفرقلی خان آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که ازسالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده اند ومیخواست بدین گونه ازهمراهی که با برادرش جعفر قلی خان کرده اند انتقام بکشد .این بود که باسپاهی بجنگ ایشان رفت ودرین جنگ خونریزی بسیار کرد وعدهٔ کثیراز زنان وفرزندان ترکمانان را اسیر کرد وبا خود برد وعده ای ازین زنان تن باسارت وبردگی درندادند ودر راه خود راکشتند .

ازآن روزدشمنی بسیارسخت وکینه ای درمیان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجارپیدا شد وبهمین جهة بود که تقریباً درتمام مدتی که قاجارها درایران پادشاهی داشتند ترکمانان هروقت توانستند برنواحی مجاورخود تاختند ومخصوصاً راه خراسان بطهران همواره مورد تاخت وتازشان بود ومسافران را غارت می کردندوزن وفرزندشان



شهر طهران در زمان آقا محمد خان

از کتاب ایران تالیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس (۱۸۴۱ م ۱۲۵۷ ق)

را باسیری می‌بردند واین اسیر گرفتن زن وفرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگرهم مأموران دولت هروقت که میتوانستند وترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند واین بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده‌فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرید ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

لشکرکشی بقفقاز

درسراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاك ایران بود وهروقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده وآنجا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بجنگشان رفته و آن سر زمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و دربرخی کارهای جزیی استقلالی بپادشاهان گرجستان داده ودرضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهد های آن کشور بعنوان گروگان اما باکمال احترام دردربارصفویه دراصفهان بوده‌اند وهنگامی که پادشاه سلف می‌مرده استولیعهد وجانشین اوبا تشریفات ازاصفهان می‌رفته و برتخت می نشسته وحتی درمیان خاندانهای مهم گرجستان وخانوادهای متنفذ ومعروف اصفهان هم خویشاوندی بوده و بیشترآنها زبان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان ونجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند . پس ازانقراض صفویه وضعف دربارایران پادشان گرجستان اندك اندك دراندیشه استقلال برآمدند وازسوی دیگر روسها برمتصرفات جنوبی خود افزوده وازشمال با ایشان همسایه شده بودند وناچارهروقت که پادشاهان گرجستان ازجانب دربارایران نگران وبد دل‌می‌شدند می کوشیدند پشتیبان وهواخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون آقا محمد خان برخاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد وزیربارحمایت روسیه رفت . آقامحمد خان پس ازآنکه درایران پیش برد درسال ۱۲۰۹ درصدد شد باگرجستان جنگ کند و باکمال شتاب وسیله برای این کارفراهم ساخت. هنرعمدهٔ نظامی آقا محمد خان که سبب کامیابی وغلبهٔ اودرهمهٔ میدانهای جنگ شده اینست که باکمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح وآماده کند و با سرعت فوق‌العاده بمیدان جنگ می‌رسیده و بدین‌گونه همیشه چند روز زودترازآنکه حریف انتظاراو را داشته است بر سراو می‌تاخته واورا بدین گونه بغفلت می گرفته وکاررا ازپیش‌می‌برده است واین‌یگانه

هنر نظامی او بوده وجزین صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته است.

درین جنك هم آقا محمد خان همین اصول را بکاربست وبپادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود وازروسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود راکه شمارهٔ آن بشست هزار می‌رسید دراطراف طهران جمع کرد وتا روزحرکت هیچ کس نمی‌دانست بکجا خواهد رفت.

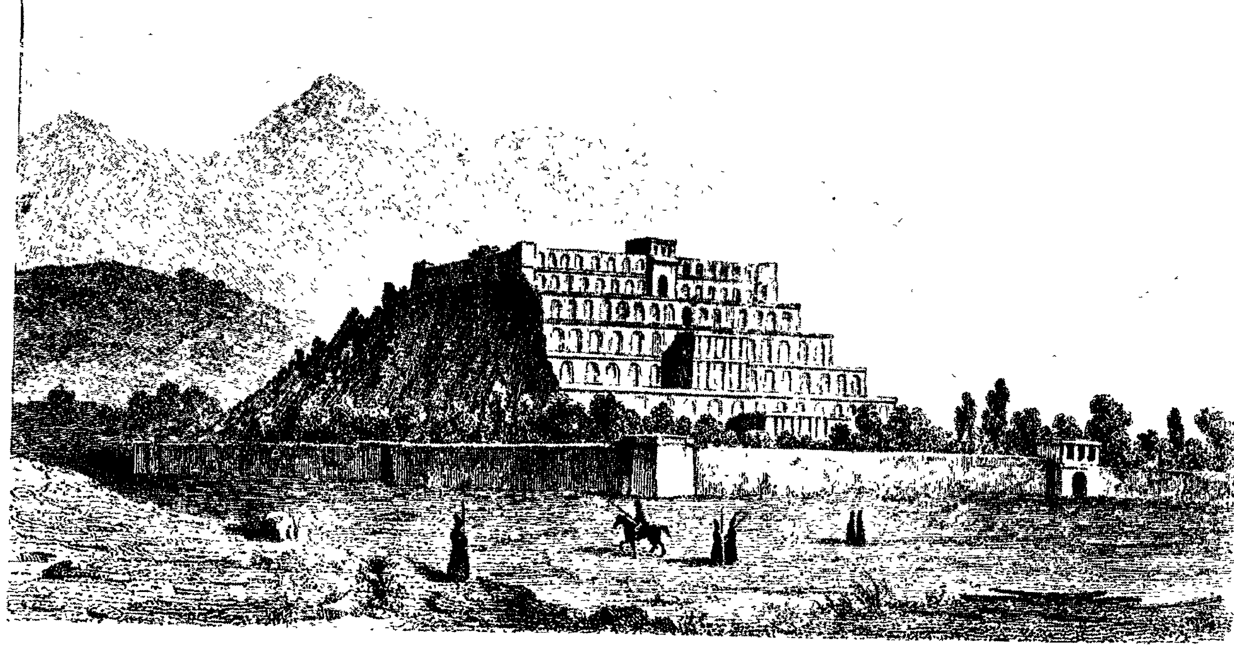
چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقامحمدخان درکتمان نیت واندیشهٔ خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشه در جنگها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش ازمقصد اوخبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان رابطهران احضارمیکرد ودرجلگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می‌آورد وخود درتپه‌ای که درشمال طهران برسرراه شمیران درطرف راست جادهٔ کنونی واقعست وبعدها فتحعلی شاه درآنجا ساختمانی بنام قصر قاجار ساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می کرد ودر آنجا سامان لشکر خود را می‌داد وفرمان حرکت صادرمیکرد

درین جنك لشکرآقا محمد خان بیشترمرکب ازسوارنظام تندرو بود وبا سرعت بسیارازطهران عزیمت کرد وبزودی شهرهای ایروان وشوشی راکه برسراه ودردست مخالفانش بود گرفت وعدهٔ کافی برای نگاهبانی این دوشهر که دومرکز نظامی مهم بر سرراه ایران بگرجستان بود گماشت وبازماندهٔ سپاه خود را برداشت وبسوی تفلیس حرکت کرد وبا چهل هزارسپاهی بشهرتفلیس رسید.

هراکلیوس بمحض اینکه خبرشد توانست ده هزارتن را برای دفاع پایتخت خود گردآورد ودیگر فرصت نیافت ازروسیه یاری بخواهد. این بود که عدهٔ او برای دفاع ازپایتخت سخت ناتوان بود وباآنکه گرجیان منتهای دلیری ودلاوری را درین جنگ نشان‌دادند ازعهده دفاع برنیامدندوناچارازشهر گریختندوهراکلیوس هم‌خود بکوهستان اطراف تفلیس پناه برد.

آقا محمد خان بدین گونه وارد شهر بی‌مدافع شد وخونریزی بسیار درآن کرد و کلیساهای شهر را ویران ساخت وشانزده‌هزارپسر ودختراسیر گرفت و بعدها با خود بایران آورد.

این بی‌رحمی وخشونت فوق‌العادهٔ آقا محمد خان زیان بسیاربزرگی بایران زد و آن این بود که کینهٔ سختی دردل گرجیان‌دربارهٔ ایران فراهم شد ودیگر گرجستان بایران بازنگشت.



قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمد خان

از کتاب دوبو

بپادشاهی نشستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجارهنوزدعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنگ گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجهٔ غرورخود رسید و ازین پیشرفت های خیره کننده که تا آنزمان تنها جنبهٔ تاخت وتازداشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهمین جهة چون دیگرمانعی دربرابر خویش نمی‌دید درصدد شد علناً خود را بپادشاهی ایران اعلان کند ودرسال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد .

درمجلسی که با حضورسر کردگان درطهران تشکیل داد تاجی راکه پیش ازوقت تهیه دیده بود بدست گرفت و گفت اگرایشان موافقت کنند تاج را برسر خواهدگذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همهٔ حاضران سوگند یادکنند که تا زنده‌اند از یاری و وفاداری با اودست برندارند . پس ازآنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی راکه آماده کرده بود برسر گذاشت و شمشیری راکه ازسرقبرشاه‌اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمربست و بدین وسیله خود راجانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرارداد .

انقراض سلطنت افشارها

پس ازکشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان اودرایران بکلی برچیده نشد ودر تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند وگویاکریم خان خان عمداً مزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده رابراندازد این بود که ببهانهٔ زیارت عازم مشهدشد و درباطن می‌خواست دست جانشینان نادر را ازآنجا کوتاه کند ودرضمن بجواهر و نقدینهٔ فراوانی که معروف بود هنوزدردست بازماندگان نادرهست دست بیابد .

چون آقا محمد خان نزدیك مشهد رسید شاهرخ میرزا پسررضا قلی میرزا و نوهٔ نادرشاه که آخرین شاهزادهٔ خاندان افشار بود ودرخراسان استقلال داشت ودراثنای زدو خورد های سابق دستگیرشده وکورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باو پناه ببرد تا جان وی درامان باشد این بود که نزدآقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم درحضورهمهٔ بزرگان خراسان سوگند یادکرد که آسیبی باو نرساند و وپس از آنکه او را خام کرد جواهری راکه پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا ازتسلیم آن خود داری کردوی را درشکنجه کشیدندوچندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد. این بود که ازترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد . می نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنك زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود .

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را با همهٔ کسانش ازخراسان بمازندران فرستاد، اما در درراه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد ودر آن زمان شصت وچهارسال داشت وبدین گونه سلطنت خاندان افشاردر۱۲۱۰ قمری پس ازمرك شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ این خاندان منقرض شد.

لشکر کشی دوم گرجستان

آقا محمد خان باین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد واز آنجا بماوراءالنهر لشکر بکشد وبا خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنك کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که درمشهد بود باوخبر رسید که ازروسیه یاری بپادشاه گرجستان رسیده ودوباره گرجیان نواحی راکه وی گرفته بود تصرف کرده اند واز رود ارس گذشته و بآذربایجان رسیده اند .

این بود که آقا محمد خان ناچار باردیگر راه گرجستان را پیش گرفت وازخراسان بآذربایجان رفت ودرین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد و آن این بود که درهمان اوان درماه نوامبر۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یکاترین ملکهٔ معروف روسیه که پشتیبان بسیارقوی نصارای گرجستان بود مرد وآقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی درپیش نداشت . اما روزگار با اوهم یاری نکرد بدین معنی کـه هنگام توقف درآذربایجان که می خواست دراوایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهرشوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱ دوتن ازلشکریانش بچـادری که درآن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند .

هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران واروپا انتشار دارد که چهرهٔ بسیارلاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می شود . درین تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست وظاهراً در زمانهای بعد ازواین تصویرخیالی را ساخته اند . یگانه سندمعتبری که دربارهٔ هیأت ظاهری اوهست آنست که سرجان ملکلم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ ایران خودآورده است. سرجان ملکلم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی ازجانب شرکت هندوستان بسفارت بدربار ایـران آمده است ودرین‌موقع تازه‌چهارسال‌از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و بهمین‌جهت اطلاعاتی که وی بدست‌آورده است می‌بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می‌نویسد آقامحمد خان لاغر و باریك اندام بود وازدور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد . چهره چین خورده‌داشت و بی‌مووماننـد چهره پیرزنان بود وچون بیشتر درخشم‌بودسیمای خوش آیند نداشت . بهمین جهة اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد و بدین گونه کسی جرأت نداشت بر چهرهٔ او بنگرد . می نویسند کـه وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است و گاهی درسفرها این حالت روی‌می‌داده وهروقت که مبتلی می شدتا دوساعت بی هوش ودر حال تشنج بوده‌است. روزی درشکار اسب وی درباطلاقی فـرو رفته ودر آن‌حال گرفتارهمان حملهٔ صرعی‌شده بود. سربازی که باوی بود برنج‌بسیاراووا‌سبش را از باطلاق بیرون کشید ودر کنار او ایستاد تا بهوش‌آید. چون چشم باز کرد ووی رادید ازو بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد ، اما مدتها گذشت و بوعدهٔ خود وفانکرد وآن سرباز که جرأت نمی کرده است مطالبه کند هرزمان که با او روبرو میشد برچهرهٔ او می‌نگریست شاید بدینوسیله وعده اورا بیادش‌آورد.روزی که‌باز برچهرهٔ‌اومینگریست درخشم شد وفرمان داد چشمان اورا بیرون آوردند .

درین تردیدنیست که‌آقامحمدخان‌درپنج یاشش‌سالگی‌پس‌ازشکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زادهٔ نادرشاه اسیر شده‌ودرهمان‌زمان‌اورا مقطوع‌النسل کرده‌اند و ناچار نمو ورشد طبیعی‌او کامل نبوده و بهمین‌جهتست که‌بسیارلاغرو نحیف‌بودو نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود . این نکته درتاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران درمیدانهای جنگ حال طبیعی نداشته‌اند و بیشترشان گرفتار حملهٔ صرعی میشده ودر آن حال کارهای شگفت می کرده‌اند وحتی این نکته را دربارهٔ نـاپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته‌اند .

سیرت آقا محمد خان

درمیان تاریخ نویسان که دربارهٔ‌وی بحث کرده‌اندبازسرجان ملکلم بیش‌ازدیگران اوصاف وی را شرح داده‌است. می‌نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بودو پس‌ازآن امساك درخرج وسپس انتقام و کینه جویی ، اما بیشتر امساك وانتقام رادرمقام جاه طلبی ازیاد می برد و برای استرضای ریاست دوستی خویش ازهیچ چیز دریغ نداشت .

حقیقت دیگری که در بارهٔ وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می تـوانست بفریب وخدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدهان این‌نکته را

مکرر آورده‌اند که از یکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده اند آیا وی شجاع بوده است یا نه ؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیاد ندارم بشجاعت کاری از پیش برده باشد وحیله و تزویر او کار را چنان از پیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت .

فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی شده است وهر وسیله‌ای را جایز می‌شمرده . معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده وحتی درلشکرکشی‌ها وسفرها نیم شبان بر می خاسته و نماز میکرده‌و با این‌همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یك شب درطهران نگاه ندارد وچون اورا کشتند و کشته‌اش را نزد او بردند دستور داد فوراً ازشهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد .

دیگر از صفات او که همهٔ تاریخ نویسان درآن اتفاق کرده‌اند بی رحمی اوست و حتی این لطیفه را از یکی ازعمال نزدیك اوروایت کرده‌اند که هروقت ازپیش او میآمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند بجای خود هست یا نه ؛ در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها و پیمان شکنی‌ها هرگز بهیچ کس اطمینان نداشته ودر سراسرمدت‌فرمانروایی خود بزرگان ومتنفذین ایران را مجبور می کرده‌است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تا بدین وسیله بدیشان اعتماد کند .

دربرابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی از نقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی‌کاردان‌و با کفایت ومدبر بوده‌چنانکه نه‌تنها بسرعت هرچه تمامتر ایران راگرفت و بپادشاهی رسید بلکه سرزمینی راکه پریشان وگرفتارملوك الطوایف وراهزنان‌مسلح وگردن کشان بود امن کردوجهانیان را ازپیشرفت‌های‌خود خیره ساخت .

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد ازآن جمله این بود که دستورداد بهر شهری که وارد می شود کسی باستقبال او نرود . پیش ازودردورهٔ صفویه وپس‌ازآن دردورهٔ افشارها وخاندان زند درسراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی را با انشای پرتکلف و پرازکنایه و استعاره وعبارت پردازیهای زاید ومخل می نوشتند واو نخستین کسیست که دستور داده‌است مکاتبات و احکام وفرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند وازعبارت پردازی خود داری کنند وهروقت فرمانی یا حکمی پیش اومی‌بردند که امضا کند و باصطلاح آنروز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح ودرستست وادارمی‌کرد میخواندند واگر بعبارات‌مغلق‌ومقدمهٔ منشیانه آغاز کرده بودند نمی گذاشت بخوانند ودستور می‌داد عوض کنند .

ازطرف دیگر بمراسم درباری بسیارمقید بود، چنانکه می‌نویسند وقتی سفیری از سوی‌پادشاه افغانستان بدربار او آمده بود و کسی که سفیر را نزد او برد گفت سفیرپادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقا محمد خان چنان درخشم شدکه چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ وباید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی راکه تا این اندازه نسبت بسلطنت بی‌احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده‌ازدارایی اورا ضبط کرد.

دیگرازکارهای مهم او در کشور داری این بودکه سربازان ولشکریان خود را بسیار رعایت میکرد وهمیشه جیره وحقوقشان را بموقع می‌رساند ودرآسایش آنها جدی داشت. درجنگهای آن زمان که هنوزغارت کردن جزوآیین رسمی کشورگیری بوده‌است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند. اما دربرابراین سختگیریها منتهای رعایت را نسبت بلشکریان خودداشت، چنانکه گفته‌اند درمحاصرهٔ کرمان وجنك بالطفعلی‌خان سپاهیانش‌عده‌ای اززنان‌را اسیر کرده وبا خودآورده بودند. پس‌ازچندی چندتن ازمحترمین کرمان بایك تن ازعلمای‌بسیارمحترم بطهران نزد اوآمدندوخواستار شدندکه اسیران را پس دهند آقا محمدخان گفت من هرگزراضی نمیشوم آنچه دردست سپاهیان منست ازیشان پس بگیرم و ازطرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریانرا راضی کنند وهرکرا میخواهند با خود ببرند

این‌رعایت فوق‌العاده‌ای که‌دربارهٔ لشکریان خود داشت‌سبب‌شده بودکه‌سپاهیانش نیزنسبت باومنتهای دلبستگی را داشتند واوهم نه تنها رعایت‌آسایش آنها را می‌کرد بلکه وسیلهٔ تفریح ودرضمن ورزش ایشانرا درسواری‌وبکاربردن اسلحه فراهم می‌آورد، چنانکه هروقت جنگی درمیان نبود لشکریان خود را با خود بشکارمی‌برد وشکارهای بسیاربا شکوهی فراهم می‌کرد.

بااین همه بواسطهٔ جنگها وتاخت وتازهای بسیار که‌کرد سر انجام لشکریانش خسته شدند وازدستش بتنگ آمدند ودراواخر پادشاهی او ازو ناراضی بودند چنانکه عاقبت ببهانه‌ای درلشکرگاه ودر حین لشکرکشی سه‌تن از لشکریانش‌او را کشتند.

تردیدی نیست که مردان مقطوع‌النسل بی‌رحم وسخت‌گیر وشدیدالعمل میشوند و این صفات درو نیزبمنتهی درجه بوده است. وانگهی ازکودکی ببیابان‌گردی وتاخت و تازوغارت‌وکشتارخوی گرفته‌ومرارتهایی که‌دربن‌راه کشیده بود کینه‌وقهری‌دردل‌او فراهم ساخته بود وبهیچکس رحم نمیکرد معروفست درمدتی که درشیرازبوده و اجازهٔ رفتن ازآنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باوبازهم مهربان بوده او راروزها درمجلس خود می‌نشانده ووی هم چنان‌که روی قالی‌های فاخردستگاه کریم خان نشسته بودچون دیگرکاری ازو بر نمی‌آمد با چاقو فرش زیرپای خود را می‌درید وحتی گفته‌اندکه چون

بردستگاه کریم خان درشیرازدست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگیرد این کار را نمیکردم .

پیداست که این سخت گیریها و بی‌رحمی‌ها مخصوصا درجنگها بیشترظاهر میشده و بهمین جهة کشتارهایی که آقا محمد خان درضمن کشور گیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیرازواصفهان وقتل عام کرمان وتفلیس معروفست . در کرمان حتی پیشوایان دینی وطلاب مدارس وزنان پیرو کودکان را معاف نکردند وتا خبردستگیری لطفعلی خان باو نرسید بمردم شهرامان نداد ودرتفلیس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید.

شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان اومیشده واز نخست که بنای کشور گیری راگذاشت چون درمیان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش ازوپیروی نکردندو تنها راهی که‌داشت‌این‌بود که‌بوسیلهٔ خوف وخشیت برآنهاغالب‌شود ودرین‌کار باندازه‌ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضا قلی‌خان ومرتضی‌قلی‌خان‌وجعفرقلی‌خان و مهدی قلی خان جنگ کرد وازآن پس این نفاق‌درخاندان شاهی قاجارماند واتحادوپیوستگی که لازمهٔ خانوادگیست‌درین‌خاندان نبوده است چنانکه‌پس‌ازمرگ‌فتحعلی شاه پسرانش برسرسلطنت با هم نزاع کردند وپس ازمرگ محمد شاه همین اوضاع پیش‌آمد.

دربارهٔ لئامت وامساك اودرخرج کردن نیزدرکتابها مطالب فراوان هست ودرین زمینه نمی‌توان شك کرد . دلیل‌آنهم واضحست که‌وی خردسالی‌وجوانی خود رادرعسرت وتنگدستی گذرانده وبیشتراوقات ازتهیهٔ وسایل زندگی محروم‌بوده است، چنانکه در موقع فرارازشیرازتهی دست بود وچیزی که سبب پیشرفت‌کاراوشد این بود که مالیاتی راکه ازعراق و مازندران بفارس می‌بردند غارت‌کرد و وسیله برای تامین لشکرکشی خود فراهم ساخت وازآن پس‌نیزمصارف لشکریان خودرا ازغارت نواحی مختلف‌ایران بدست می‌آورد ودرزمان اومالیات ایران وضع مرتبی نداشت .

در بارهٔ تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته‌اند از آن جمله‌گفته‌اند که با ولیعهد وبرادر زاده‌اش فتحعلی شاه که ازهمه پیش اوعزیزتربود همواره برسر خوزاك سخت‌گیری می کرد ومعروفست که باومی گفت ایران استطاعت‌آنرا ندارد که تودورنك خورش برسرسفرهٔ خود داشته باشی . درسبب کشته شدنش گفته‌اند که آنروز خربوزه‌ای برایش‌آورده بودند ویك نیمه ازآنرا درناهارخورده ونیمی دیگر راگفته بود برای شام‌بگذارند وچون‌موقع شام رسیدوخربوزه‌راخواست معلوم‌شدسه‌تن ازخدمت‌گزارانش خورده‌اند.درخشم شد وفرماندادآن سه تن را فردا صبح بکشند وآنها نیزکه ازجان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند وبرسربالینش رفتند وبزخم‌کارد او را ازمیان برداشتند.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ افشار دست یافت و جواهر نادر شاه را که نزد او بود بشکنجه ازو گرفت از دیدن آن گوهر های گرانمایه چنان شاد شده بود که در اطاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می‌غلتید.

بهمین‌جهتست که جامهٔ فاخر نمی‌پوشید و غذای لذیذ نمیخورد وسفرهٔ وسیع نمیگسترد وبسیارساده زندگی میکرد و تجمل وتشریفات نمی‌پرداخت واین همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند. معمولا درجنگها یادرشکار برسرسفره‌ای که روی زمین می‌گستردند می‌نشست وخوراك بسیارساده‌ای می‌خوردوهمراهان نزدیکش را هم برآن سفره‌مینشاند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست میخورد یکی از درباریان هم برآن سفره نشست وبا وی بخوردن مشغول شد درمیان خوراك ناگهان دستش را گرفت و مانع ازخوردن اوشد وگفت هرچه پلو ومرباهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری.

دیگرازحکایاتی که سرجان‌ملکلم دربارهٔ لئامت آقا محمد خان‌آورده اینست که وقتی مردی دهقانرا برای خطایی که کرده بود بمجازات کشیده بودند ومیخواستند گوشش راببرند جلاد را خواست ودستورداد درحضوراومجازات کند. دهقان پولی بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد وچون آقا محمدخان‌این مطلب را شنیدروستایی را نزد خو خواند وگفت اگردوبرابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گوشت‌را نمی‌برم. دهقان بدست وپای اوافتادوازو شکرگزاری کرد وتصور کردشوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برودآقا محمد خان او را نزدیك خود خواند و جداً پول را ازومطالبه کرد.

نیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریك شد ودرویش‌درحضوراو بدربارآمد ونخست وی برای فریفتن دیگران چیزی نبود د و درباریا را دعوت کرد هریك چیزی بدرویش بدهند وهریك برای رقابت با دیگری وجلب توجه اوسعی کردند بیشتربدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطیری گردآورد ولی طمش جنبیدوشبانه فرار کردوآقا محمدخان هرچه درپی‌او گشت او را نیافت واین واقعه را خود برای‌درباریان خویش روایت کرده ودستورداده است آندرویش را هرجا بیابند دستگیر کنند،اما درویش ظاهراً از ایران رفته وهرچه گشته‌اند اورا نیافته‌اند.

در جوانی که‌آقا محمد خان در شیراز در دستگاه کریم خان میزیسته است کریم خان مهربانی بسیار باومیکرده وهمیشه اورا درمجالس خود می‌نشانیده و حتی در کارهای مهم با اوشورمیکرده است.اما وی همینکه برخانوادهٔ زند چیره شد ازهیچ

گونه آزار و بی‌احترامی بزن ومردآن خانواده خودداری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز راگرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بطهران آورد ودر زیرپلهای قسمتی ازساختمانهای کاخ گلستان که درضلع شمال غربی آن‌واقعست وبحیاط سرچشمه معروفست ومظهرآب درآنجاست دفن کرد که هروقت ازآن پلها بالا وپایین میرود سرش را لگدمال کند . این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود وپس ازخلع قاجاریه آجر فرش زیرآن پلها را شکافتند واستخوانهایی بدست‌آوردند و درهمانموقع عکسی برداشتند که معروفست . نیزمعروفست که چون شیراز راگرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد وهرچه داشتند بباد غارت داد .

دیگرازمطالبی که درحق ناشناسی اومعروفست و ازپیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف درشیرازیکی ازمردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد وچون وی درشیرازحکم اسیری را داشت ودیگران همه او را خرد میگرفتند واین‌مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بودآقا محمد خان همیشه ازوی امتنان داشت ودرهرموقع ازویاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد . روزی که درحمام بود آقا محمد خان هم وارد شدوآنمرد دربارهٔ وی بسیارمهربانی کرد ونزدیك خودنشاند. آقامحمد خان‌بسیار ممنون شده بود وگفت اگرروزی بخت بامن یارشود وبدولت برسم سزای‌این مهربانی های تراخواهم‌داد. آنمرد گفت‌ازقدیم گفته‌اند که‌دولت‌مانندمرغیست که برسر کسان‌مینشیند وبالهای بسیاربلند دارد وبرروی چشمها می گسترد بطوری که مانع ازدیدن می‌شود . آقا محمد خان گفت چنین نیست واگرآن روز برسد بتونشان میدهم . اتفاقاً درموقعی که آقا محمدخان اصفهانراگرفت آنمرد جزوکارگزاران خاندان‌زند دراصفهان بودودستگیر شد واورا هم با دیگرانآوردند که درحضورآقا محمد خان بکشند . وی برای اینکه عهد دیرین خود وگفتگوی آنروز درحمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خودگذاشته بود . آقا محمد خان دستورداد او را پیش آوردند وسبب این کار را پرسید وچون اومطالب راگفت‌درخشم شد وفرمانداد نخست چشمانش را درآوردند وپس‌ازآن سرش رابریدند .

ازین گونه روایات دربارهٔ آقا محمد خان وصفات شخصی اودراسنادی که اززمان وی مانده وحتی در خاطرهٔ پیرانی که مادیده‌ایم بسیار بوده است . پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی ازو نداشته‌اند وکارهایش را نمی‌پسندیده‌اند .

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبة وسیعیست که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است . درشمال آن رشته کوههای قفقاز ودرجنوب آن ارمنستان ودرمشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم بآن اران می گفتند وجایگاه آلانیان قدیم بودو اینك جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وجمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد ومغرب گرجستان بدریای سیاه می‌رسد .

ایرانیان درزمان قدیم باین سرزمین گردستان گفته‌اند وسپس دردورهٔ بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند ومردم آن دیار بکشور خود « ساخارثولو » (۱) می گویند . کلمهٔ گرج و گرجی را درزبان تازی «جرز» و گرجستان را نیز گاهی «جرزان» نوشته‌اند . درزمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل قسمت غربی و مرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقاز بوده است .

درین سر زمین مللی که از یك نژاد ند واندك اختلافی درزبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اندوزبانهای آنها را که بیك دیگر نزدیك اند از نظر زبان‌شناسی جزو دستهٔ زبانهای « خارثولی » (۲) می‌دانند وخطی دارند که ازخط یونانی گرفته‌اند ولی درآن تصرف بسیار کرده‌اند. درنتیجهٔ همسایگی وروابط نزدیك که باایران داشته‌اند یك‌عده معتناء به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده وبرخی ازشاهکارهای ادب ایران رابزبان گرجی ترجمه کرده‌اند ازآن‌جمله است شاهنامهٔ فردوسی وویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی .

گرجستان بچند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهمترین آنها کاخت وکارتیل و ایمرت و مسخت بوده است . یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یالازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی هم استقلال پیدا کرده است .

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست وبرخی ازطوایف این نژاد درزمانهای بعداسلام آورده‌اند،مانند لگزیان یالزگیان وآجارهاو گروهی ازابخازیان.

دردورهٔ هخامنشی سرزمین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاك ایران بوده است. پس ازآن دولتهای نیمه مستقلی درکارتیل و کاخت تشکیل شده ودردورهٔ ساسانی مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایـران بوده است .

---

(۱) Sakharthwelo (۲) Kharthweli

گرجیان خود مدعی‌اند که زنی بنام «نینو» دین ترسا را بآنجا برده ودرآغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسیای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان درسال ۶۸۰ میلادی برسمیت شناخته‌اند

پادشاهان ساسانی باآنکه درارمنستان گاهی منتهای سخت گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند در گرجستان این معامله را روا نداشته‌اند واین میرساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی بیش از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند

از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیة‌الصغری در آسیا تشکیل شده همواره درسر گرجستان بادولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد وخوردهایی برانگیخته‌اند وتاپایان دورهٔ ساسانی این کشمکش درمیان بوده‌است وسرانجام آخرین بار در ۶۲۷ هراکلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که برایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را دردین خود آزاد گذاشتند.

دردورهٔ اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقعست مهم‌ترین شهر آن سرزمین شدوشهری بودکه ترسایان ومسلمانان درآن باکمال سازگاری زندگی کردند.

درپایان قرن دوم هجری سلسلهٔ باگراتیان که تازیان بآنها «بقراطیان» می گفتند ودست نشاندهٔ خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیهٔ گنجه کرارا جزوگرجستان شده ودرقرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران‌راهم متصرف شده وتاآذربایجان ایران پیش‌رفته‌اند وشهر تبریز نیزمدتی دردست آنها بوده است چنانکه خاقان اخستان ممدوح عمدهٔ خاقانی که‌شروان و قسمتی از آذربایجان راهم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش‌ازآن درقرن پنجم سلجوقیان گرجستان راهم گرفتند وتنها درسال ۴۹۳هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دورهٔ سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ - ۶۰۹ دولت گرجستان باوج ترقی رسید وپس‌از آن باز دورهٔ انحطاط آغاز شد،زیراکه پادشاهان مغول گرجستان راگرفتند وپس‌از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰۶ شش‌بار بگرجستان لشکر کشید.

درقرن نهم هجری که‌سلسلهٔ باگراتیان هنوزدرگرجستان فرمانروایی داشت این سرزمین بسه ناحیهٔ مستقل کرتیل و کاخت وایمرت تقسیم‌شد و پنج ناحیهٔ مستقل کوچك هم تشکیل یافت واز آن پس دیگر حکومت واحدی دربن ناحیه بر سر کار نیامد.

پس از برچیده‌شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی‌کرد از یك سو ترکان عثمانی و از یك سو دولت ایران و ارسوی دیگر لگزیان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا اینکه‌درقرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخت دست نشاندهٔ پادشاهان صفوی شدند .

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودندوظاهرا دعوی پشتبانی از آنها داشتند وفرمانروایان‌ایران کرارا بامردم گرجستان بدرفتاری کرده بودندگرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه‌بهم‌زدند، چنانکه در ۹٦۵ لوان‌دوم پادشاه‌کاخت از ایوان چهارم واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری‌خواست . درزمان شاه‌عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان ازباریس فئودرورویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ۱۰۲۸ تیموراز پادشاه گرجستان نیز سفیری بدربار میخائیل فئودوروویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد وازو استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکند،بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد وتنها دردورهٔ سلطنت و اختاتک ششم پادشاهان گرجستان اندك نیرویی بهم‌رساندند

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است. گاهی در برابر دولت‌عثمانی و لگزیان ولشکریان ایران ایستادگی کرد ولی درزمان وی‌حوادث شومی رخ‌داد ازآن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸٤ روی آورد وقتل‌عام آقامحمدخان‌در ۱۲۱۰ بود. بهمین‌جهت‌جانشین‌وی گرگی دوازدهم در۱۲۱۵ کشورخودرا بروسیه‌واگذار کرد وچندسال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیهٔ ایمرت یکی از ولایات روسیه شد

دردورهٔ صفویه از۱۰۲٤ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی بگرجستان می‌فرستاده‌اند وکسانی که بحکومت گرجستان رفته‌اند بدین قرارند: عیسی‌خان در۱۰۲٤ ، علیقلی‌خان در۱۰۲۵، پیکرخان در۱۰۲۵ ، قرچکای‌خان در ۱۰۳۳، سلیم‌خان در۱۰٤۳، مرتضی قلی‌خان ملقب بشهنواز خان در ۱۰٦۹ ، بیژن‌خان در ۱۰۸٦ ، عباسقلی‌خان در ۱۰۹۹ ، کلبعلی‌خان از ۱۱۰٦ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطانحسین .

در ۱۲۰۹ ابراهیم خلیل‌خان که از جانب ایران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت باردیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان وفارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس واعیان شروان و شماخی وقبه ودربندهمدست شد و بنای سرکشی راگذاشتند. آقا محمدخان دربازگشت بطهران بمیرزا اسدالله‌خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود وپس از آن بنام اعتمادالدوله

صدراعظم ناصرالدین شاه شددستور داد که لشکری گرد آوردودر بیرون شهر لشکرگاه ساخت وعازم آذربایجان شد .

پس‌از آنکه باردبیل رسید بمحمد حسین‌خان قوانلو دستور داد تاباعده‌ای در سه فرسنگی قلعهٔ پناه‌آباد در سرپل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل‌خان نتواند پل را ازمیان بردارد . باهمهٔ شتابی که محمد حسین‌خان کرد چون برسر پل‌رسید دید که ابراهیم‌خان‌پل راشکسته‌است وخبر بآقامحمدخان داد. وی‌هم سلیمان‌خان راکه ازفرماندهان لشکرش بود مامور کرد پل را ازنو بسازد وچون پل‌را تعمیر کردند چهار برج در دوطرف آن ساختند تا لشکریان خود را ازپل بگذرانند و مصطفی‌خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد وسلیمان‌خان رابا پنج‌هزار تفنگچی و محمدحسین‌خان برادر حاج محمد ابراهیم صدراعظم را باسه‌هزار سپاهی درپی مصطفی‌خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن و فرزند ودارایی خود را سوار کشتی کردند وبسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان ازترس‌آنهاراراه ندادند وایشان ناچاردر میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدندکه بشنا بمیان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند . سلیمان‌خان و مصطفی‌خان مردمی راکه بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند وجمعی کثیر را اسیر گرفتند . این اسیران راکه نزدآقا محمدخان بردند چندتن ازیشان راکشت و فرزندانشان را بمازندران واردبیل فرستادو تنها شاهنوارخان پسرشاه پلنك راکه از سران گیلان بود بخود نزدیك کرد .

پس ازین واقعه از پل خدا آفرین گذشت ودرراه مصطفی‌خان‌را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیهٔ قپان‌فرستاد ووی‌هم جمع کثیری‌از زن ومرد وپیر وجوان رااسیر کردوباصدوشانزده سربریده‌نزد آقامحمدخان فرستاد.وی‌هم اسیران رادرمیان‌لشکریان خود تقسیم کرد ورضاقلی خان نام را بناحیهٔ دیگر برای تاخت‌وتاز فرستاد.

سپس‌درمنزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم‌خان شیرازی وچراغ‌خان بختیاری را با عده‌ای بپاسبانی پل گماشت و سلیمان‌خان ومصطفی‌خان را با ده‌هزار سپاهی برای گرفتن‌قلعهٔ پناه‌آبادفرستادوایشان‌در نیمه راه بلشکریان ابراهیم‌خلیل‌خان برخوردندوجنگی کردند وآن لشکریان بقلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقامحمدخان در دنبال سپه رسید و برقلعه توپ بست وجمعی را کشت سپس‌مصطفی‌خان را با پنج هزار سپاهی بعسکران سه‌فرسنگی پناه‌آباد فرستادکه راه رابرفراریان ببندد ورضاقلی‌خان‌را هم باعده‌ای بتخت طاوس روانه کردکه راه مسافران وکاروانیان رابگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان بـا ده هزارتن ازقلعهٔ پناه‌آباد بیرون رفت وجنگی درگرفت وهزارتن ازسپاهیانش کشته‌شدند وگروهی نیزاسیرشدند .آقا محمد خان‌دستور

داد نامه‌ای با براهیم خلیل خان بنویسند واورا باطاعت دعوت کنند . نوشته‌اند که منشی درآن نامه این شعر را نوشته بود :

زمنجنیق فلك سنگ فتنه می بارد   تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار

وابراهیم‌خلیل‌خان درجواب‌این‌شعررانوشت:

گرنگهدارمن‌آنست که من میدانم   شیشه را در بغـل سنگ نگه میدارد

سپس پیرقلی‌خان وعبدالله خان که ازسران لشکرآقا محمد خان بودند مامورشدند محمد بیك واسد بیك برادر زادگان ابراهیم خلیل خان را که دربیرون قلعهٔ پناه آبـاد بودند بگیرند و نزدآقا محمدخان ببرند . ابراهیم خلیل خان ازشنیدن این خبر برآشفت ویکی‌ازخویشاوندان خود رانزدآقا محمدخان فرستاد و پیشنهادکرد یکی‌ازنزدیکان‌خود رابگروگان بلشکرگاه آقامحمدخان بفرستد وهرسال‌خراجی بپردازد و بر پیری‌او ببخشاید واجازه دهد وقتی دیگرخود بنزد او برود . وی ایـن پیشنهاد را پذیرفت ومحمد خـان قاجار ایروانی وجوادخان حکمران گنجه وملك مجنون وملك قلی وملك اسمعیل ازسران آندیاربا پیشکش‌های فراوان نزدآقا محمد خان رفتند . شیخعلی خان پسرفتحعلی خـان ازاعیان شهرقبه بدست‌یکی ازنزدیکان خودپنج هزارتومان‌نقدبرای اوفرستاد .حسین‌خان حکمران باکویه (بادکوبه یا باکو) نیزنامه‌ای باپیشکش فرستاد وسلیمان پاشاحکمران بغداد هم چند اسب تازی وچند استرنزد او روانه کرد .

سرانجام‌آقامحمد خان‌پس ازسی‌وسه‌روز که‌دربیرون‌پناه‌آباد لشکرگاه‌ساخته بود روزی سران لشکرخود را جمع کرد وبایشان دستورداد که جوانان قاجارکه از سی‌سال کمترداشتند با جوانان طوایف دیگرکه همراه او بودند در یك سو بایستند و پیران و سالخوردگان‌قاجاروطوایف‌دیگرکه بیش ازپنجاه سال داشتند درسوی دیگرجابگیرند وخود نخست درمیان جوانان رفت وگفت ما ازعراق‌برای‌گرفتن قلعهٔ پناه‌آباد‌آمده‌ایم وآنرا محاصره کردیم وکاری ازپیش نبردیم ، اکنون زمستان درپیشست وعلوفـه تنگ یاب خواهد شد ، چه مصلحت میدانید بمانیم وجنگ بکنیم یا برگردیم ؟

جوانان گفتندهرچه‌دستور بدهید همان‌خواهیم کرد. وی رااین‌سخن خوش‌آمدوگفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند . سپس ازپیران و سالخوردگان پرسید چه باید کرد ؟ پیران قاجار گفتند زمستان درپیشست وآذوقه وعلوفه بزحمت بدست خواهـد آمد ، صلاح درآنست که بطهران برگردیم وزمستانرا بمانیم وبهاردوبـاره باین جـا برگردیم.

آقا محمد خان گفت رای شما درست نیست . بزرگان قاجارمیخواهند بطهران‌نزد زنان خود بازگردند وسران‌آذربایجان‌همین هوس رادارند وهیچ فکرنکردند که بزنان

خود چه خواهند گفت آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند ازعهدهٔ یك جارچی برآیند ومقصود او ازجارچی ابراهیم خلیل خان بودزیرا که یکی ازنیاگان اواین منصب را داشته است .

چون آقا محمد خان این سخنان را گفت پیران وسالخوردگان گفتند ما ازین جا نمی رویم تا این قلعه را با خاك یکسان نکنیم وابراهیم خلیل خان را نگیریم آقامحمدخان گفت شما درست می گویید اما چون من وکیل جوانانم بصوابدید ایشان کارمی کنم . بامداد فردا باید هریك ازلشکریان بنهٔ خود را بردارد وخود سوارشود ودر کنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد .فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را درپیش گرفت ولشکریانش نیزدرپی او رهسپار شدند ودرمنزل قراچای بنهٔ خود را گذاشتند وحاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله هم در آنجا ماند واز آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که درآن زمان درایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خانرا پذیرفتم وچند روزی باو مهلت دادم واینك عازم تفلیس هستم . چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تاکنون همیشه جزو ایران بوده بساید فرمانگزار ما باشی

ارکلی خان باین نامه اعتنایی نکرد وبتهیهٔ برج و بارو وتدارك جنگ پرداخت واز تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت . جنگی سخت درگرفت ودر آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت ومانع کار گرجیان وارمنیانی که درسپاه هراکلیوس بودند شد وایشان پشت بمیدان جنگ دادند . لشکریان آقا محمد خان هم آنها را دنبال کردند تا بدروازهٔ شهر رسیدند. درین میان چهارصد تن ازمردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان راداشتند ازدروازه بیرون رفتند وگرد سراپردهٔ اوراگرفتند وبرخی ازطنابهای چادر را با تیغ بریدند . وی نترسید وازجایی که نشسته بود برنخاست وبتفنگچیان مازندرانی که با او بودند فرمان تیرانداختن داد وبرخی از آنها را کشتند وکسانی که ماندند گریختند . درین موقع ارکلی با چند تن ازسران سپاه خود بشهر رفت وزنش راکه تاریخ نویسان ایران بنام «ده فال» یادکرده‌اند با خواهر ودخترخود برداشت واز تفلیس بکاخت و کرتیل گریخت وبکوهستان آنجا پناه برد

آقا محمد خان هفتاد تن ازسران گرجی راکه گرفتار شدند کشت و وارد شهر شد وهرچه از زر وسیم ونفایس یافتند غارت کردند وپانرده هزار زن ودختر وپسررا اسیر گرفتند وکشیشان را دست بستند ودر رود کر انداختند وکلیساها را سوختند وخانها را ویران کردند وپس از . . . از تفلیس بیرون رفتند

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند وآنها را نواخت وگفت

من وکیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بگنجه رفت و در دهانهٔ جواد که ملتقای رود کر بارودارس باشد شنید که مصطفی‌خان دولو را که بادوازده‌هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته‌اند . حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بغیت داغی که پناه‌گاه‌خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. درین هنگام سلیمان خان برادرمحمد حسن خان حکمران شکی که از برادررنجیده بود نزد الکساندرلگزی حاکم « چاروتله» رفته بود و لشکری ازآنجا بجنگ برادر آورد . محمد حسن خان هم چون‌یارای برابری نداشت بآقداش گریخت و بآقا محمدخان خبرداد. وی هم بمصطفی خان‌دولو دستورداد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود بآقداش رفت . درین‌میان حاجی سعید وحاجی‌نبی که از اعیان‌آن دیار بودند نزد آقا محمد خان رفتند و ازمحمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن‌خان را بگیردوبا اموال وی نزد او بفرستد وحکمرانی‌شکی را بسلیم خان‌خان بدهد وخود بشروان برگردد.

مصطفی‌خان هم اورا گرفتار کرد واموالش راگرفت وبدین بهانه بنای بیدادگری راگذاشت وکسان محمد حسن خان واعیان‌آن سرزمین را شکنجه داد ومال بسیاراز ایشان گرفت ویك نیمه ازمال محمد حسن خان را هم برای خود برداشت . چون این خبربآقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گماشت . مصطفی خان هم بسوی لشکرگاه‌آقا محمد خان رهسپارشد ، اماکسانی که ازوآزارديده بودند درنیمه راه بروتاختند وجنگی درگرفت وپس ازآنکه چندین تن ز دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد .

آقا محمد خان ازشنیدن این خبرپریشان شد وچون علیقلی خان بعد ازمصطفی‌خان قاجارآنجا رفت دردفع مصطفی خان شروانی کوشید وتا سرزمین «فندغی» اوراد بال کرد واو را درمیان گرفت وکار را بروسخت کرد تا اینکه خراجی بعهده گرفت .علیقلی خان دردشت مقان بآقا محمد خان رسید وبا اوبطهران آمد .

سرجان‌ملکلم می‌گوید درآن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده وباهم‌اختلاف داشتند وحتی پسران‌ودختران خود را بمردم‌ایران وعثمانی می‌فروختند یك تن‌ازارمنیان آن سرزمین که یوسف امین نام داشت ومردی دلیروفتنه جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند . درین میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود را که زن پسر مهتراوبود و بیوه مانده بود یا ولیعهد خود گرگین خان که مراد همان گرگی سابق الذکرست وداماد خود داودخان ودوازده تن‌ازپسران بزرگان دیار و دوازده‌دختر زیبای دوشیزه که پیش ازدوازده‌سال نداشته باشند نزد وی بفرستد

تا گرو گان باشند. فرستادهٔ کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مامور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربار هراکلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را بپذیرد ولی هراکلیوس خود زیر بار نرفت وچون کریم خان گرفتاری دیگر پیدا کرد این کار پیش نرفت ملکلم پس از شرح این واقعه جزییاتی از فساد مردم آن سرزمین واختلاف در میان آنها آورده است وحتی می گوید در جنگها سران لشکر می گریختند و بدشمن تسلیم میشدند

سپس جای دیگر می گوید هراکلیوس میخواست حمایت تزارهای روسیه را برمردم گرجستان که ترسا بودند جلب کند و پشتیبانی زورمند داشته باشد و بهمین جهت آقا محمد خان عزم کرد اورا تنبیه کند.

می گوید در زمان فتنهٔ افغان پتر کبیر با دربار عثمانی قرار گذاشت که شمال وشمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع ازین کارشد وچون اورفت و اوضاع ایران بهم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت الحمایهٔ او باشد و عهدنامه‌ای بسته شد که والی گرجستان خود وازجانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود ودرحمایت دربار روسیه قرار بگیرد.

یکاترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی درین عهد نامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون درتصرف والی گرجستانست درحمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هرجایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت.

ازسوی دیگر یکاترین خیال تجاوز بنواحی دیگر ایران هم داشت، چنانکه مرکز تجارتی دراشرف مازندران دایر کرده بود. در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م.) یك تن از امیران روسیه باچند کشتی جنگی باشرف آمد واجازه خواست در آنجا تجارتخانه‌ای دایر کند، اما چون درداد وستد بسیار ارزان میفروختند و گران میخریدند و پیدا بود که اندیشهٔ سوداگری ندارند آقا محمد خان بدگمان شد ودستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان را دعوت کرد وشراب بسیار داد وچون مست شدند همه را گرفتند و نزد او بردند وچون عذرخواهی کردند عفوشان کرد وخلعت داد وگفت بایدازین کاربگذرند وبدین گونه این کارسر نگرفت

ازسوی دیگر لشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس از چهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند بناگاه باز گشتند. چون آقا محمدخان آهنگ تاختن بگرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را برلشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند. پس ازفتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار دراطراف طهران جمع شوند و نزدیك شصت هزار تن گرد آمدند. بنجاه وسه روز پس از نوروز بعد در بیست وسه

اردی بهشت ازطهران عازم شد و تاآن‌زمان کسی نمیدانست بکجا خواهد رفت .

لشکریان خود را سه قسمت کرد : یك قسمت را ازسمت راست بمقان و شروان و داغستان فرستاد وقسمت دیگرازسمت چپ بسوی ایروان پای‌تخت ارمنستان رفتند وخود درمیان ایشان راه قلعهٔ شوشی راگرفت که ازدژهای‌استوارقراباغ‌بود. چنانکه پیش‌ازین گذشت سلیمان خان پل رود ارس رابست وازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند ازکرانهٔ دریای خزرگذشتند و امرای‌آن نواحی‌یا تسلیم شدند ویا شکست‌خوردند . اما سران ایروان وشوشی بهراکلیوس‌تاسی کردند و بنای مقاومت‌گذاشتند . چون هراکلیوس را دعوت‌کردندکه نزدآقا محمد خان برودگفت من جزملکه روسیه فرمانبردارکسی نیستم. چون لشکریان آقا محمدخان بیشترسوار بودند فتح ایروان وشوشی رامصلحت ندید وتنها باظهاراطاعت سرکردگان آن نواحی بسنده کرد وکسانی را بمراقبت ایشان‌گماشت .

پس ازان دستورداد که لشکریان او که درسمت چپ بودند درگنجه‌باو بپیوندندو باآنکه سپاه وی در راه پراگنده شده بودند بازچهل هزارلشکری با خود داشت و بـا این عده بتفلیس تاخت . هراکلیوس چون بواسطه شتابی که‌آقا محمد خان بکاربرده‌بود امیدوارنبود دربار روسیه با اویاری‌کند با لشکریان خود که چهاریك سپاه آقـا محمد خان نمی‌شد درپانزده میلی تفلیس با او روبرو شد .گرجیان منتهای دلاوری راکردند اما شکست خوردند وهراکلیوس بکوهستان‌گریخت وآقا محمد خان وارد تفلیس شد .

سپس می‌گوید نمی‌توان شماره‌کسانی راکه در تفلیس کشته شدند تخمین زد . پس از آن شمارهٔ اسیران‌گرجی را پانزده هزار وبقولی دیگر بیست وپنج هزارمی‌نویسد . سپس‌می‌گوید زمستان را دردشت‌مغان در ملتقای رود کر بارود ارس‌گذارند. پس‌ازذکر واقعهٔ شروان چنانکه‌گذشت می‌گوید مصطفی‌خان حکمران ایروان هم نزدآقا محمدخان رفت وتسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی‌هم‌چنان درمخالفت بـود وآقـا محمد خان دستورداد سر زمین او را بکلی ویران وتاراج کردند . دریـن سفرگرجستان بودکه‌بخیال تاجگذاری وسلطنت افتاد وامرای قوانلو بیش ازهمه محرك او دریـن‌کار بودند. بنا برین کلاه کیانی برسرگذاشت وگردن‌بندی‌ازمروارید آویخت وشمشیری‌که در مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود وصفویه‌آنرامتبرك میدانستند برکمربست .

ملکلم‌می‌گوید رسم چنین بودکه یك شب‌آن شمشیر را برسرقبرشیخ صفی‌الـدین می‌گذاشتند وتمام شب ازروح‌اوهمت می‌طبیدند وروزدیگرشیلان‌می‌کشیدند وآن‌شمشیر را برکمرمی بستند ومبالغ خطیر بزیردستان وتنگـ دستان میدادند .

دخالت دربار روسیه درکارهای قفقازچنانکه بجای خود بتفصیل خواهدآمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳٤ (۱۷۲۲ م .) ببهانهٔ اینکه برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته‌اند از تنگه دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و درین زمان بموجب عهد نامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد . اما چند سال بعد آن نواحی را بنادرشاه پس‌دادند. چون هراکلیوس در گرجستان بسلطنت نشست در ۲٤ ژوییه ۱۷۸۳ میلادی(۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گئورگیوسك (۱) عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد و دست نشانده آن شد . دوازده سال بعد آقا محمد خان برای تنبیه او این لشکر کشی را کرد و بگفتهٔ دیگر بیست هزار اسیر با خود برد . هراکلیوس تنها مختصر یاری ازدربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م . (۱۲۱۳ھ) درگذشت . پسرش ژرژ یا گرگی و یا گرگین، بنا بر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری میخواست و درهمین حال درگذشت .

ماری یا مریم که زن بیوهٔ او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود وحتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که مامور شده بود او را بمسکو ببرد بزخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد . پسرش داوید یا داود چندی پس از آن واقعه درسال ۱۸۰۰ م . (۱۲۱۵ ھ .) کشور خود را کاملا بالکساندر اول امپراطور معروف روسیه واگذاشت و بامادر خود بپترز بورك رفت و در آنجا درگذشت و از آن روز گرجستان از ایالات روسیه بشمار رفت .

سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقا محمد خان بازماندگان نادرشاه را برانداخته و درخراسان بود میخواست بماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست از بکان بگیرد . درین میان قاصدی از طهران رسید و نامه‌ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمدخان بیکلر بیکی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیکلر بیکی تبریز وخوی و دیگران نوشته بودند که چون درسال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان معلوم نیست بچه سبب همیشه اورا «خورشید کلاه » لقب داده اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی باصد توپ بمقان فرستاده و اینك در « ارض جواد » لشکر گاه ساخته‌اند و گروهی دربند را محاصره کرده‌اند ومردم باکو وسالیان وطوالش بآنها تسلیم شده‌اند ومردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته‌اند .

آقا محمد خان از ین خبر بسیار پریشان شد و درهمان دم محمد ولی‌خان قاجار را با ده هزار سوار درخراسان گذاشت و فتحعلی‌خان کتول را مامور حکمرانی مشهد و تعمیر روضهٔ

(۱) Gueorguievsk

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که بدربار شاه‌زمان امیر افغانستان رفته بود با « کدوخان » که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که درفتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیهٔ بلخ را را بدولت ایران واگذار کرده بود.

پس ازان خبر رسید که یکاترین دوم در گذشته و پاول پسر پترببجای او نشسته است وچون این خبر بسپاهیان روسیه که درقفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند وشروان ودربند را تخلیه کرده‌اند . درهمین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می‌دید . پیش از مرگ یکاترین شبی که‌هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و باانبری آتشها را پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود وچون روز شد با خشم تمام انبر را درمیان منقل کوفت چنانکه آتشها دراطاق پراکنده شد و گفت : « ای خدای قاهریا او را بکش یا مرا ازمیان بردار! » وچند روز بعد خبرمرگ یکاترین را باو رساندند .

بدین گونه درماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ درطهران لشکریان خودرا جمع کرد وازراه اردبیل بکنار رود ارس رسید ودرآنجا لشکرگاه ساخت وده هزارسوار برای گرفتن قلعهٔ پناه آباد فرستاد. ابراهیم‌خلیل خان بار دیگر پل‌را شکسته بود و با این همه‌ازآب گذشتند چنانکه کشتی هایی که‌لشکریانش‌را می بردند شکستند‌و برخی ازآنها غرق شدند. ابراهیم‌خلیل خان بازهراسان شد و بی درنگ خانوادهٔ خودرا برداشت و بشکی وسرزمین لگزیها رفت وآقا محمد خان بآسانی پناه‌آباد راگرفت وآنجا راغارت کرد .

درهمین زمان سه تن ازخدمت‌گزاران وی که باوخیانت کرده بودند وتهدید کرده بود که فردا بکشدشان وهرچه‌شفاعت کرده بودند بجایی نرسیده بود شبانه با هم‌ساختند و ودرهمان شب بیست‌ویکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ دوتن ازیشان ببستر او نزدیك شدند ونزدیك بامداد بادشنه‌اورا کشتند وصندوقچه‌جواهرو بازو بندهای‌جواهرنشان‌وشمشیرمرصع و الماس دریای نوروتاج ماه راکه همیشه همراه اوبود برداشتند وبصادق خان شقاقی پناه‌بردند.

جان ملکلم می گوید‌درسبب اینکه چرا باراول که‌آقا محمد خان بگرجستان‌لشکر کشید یکاترین باگرجیان یاری‌نکرد اختلاف کرده‌اند .کسی که تاریخ گرجستان‌رانوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هراکلیوس کرارا ازویاری خواست و وی نپذیرفت زیراکه گمان نمی کرد کار بآنجا خواهد کشید و می‌پنداشت آنچه درباره لشکرآقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی درهرصورت پیش ازآنکه شوشی‌وایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ درآن زمان در « گئورگیوسك » بود و لشکریانش دراطراف سیاه کوه پراکنده بودند ونمیتوانست تا سه چهارهفته آنهاراجمع

کند و بتفلیس برسد وشاید هم که هراکلیوس‌ازلشکریان روسیه واهمه داشته ومیترسیده است اگربتفلیس برسند درکارسلطنت اوخللی وارد شودوامیدواربوده است که واقعه‌ای آمدن‌آقا محمد خان‌را بعقب بیندازد.

ازتدابیری که یکاترین درین‌موقع کرده پیداست که تنهامقصود اوحمایت‌از گرجیان نبوده و بیشترمی کوشیده است‌آقا محمد خان‌را ازسلطنت بردارد ومرتضی قلی‌خان‌برادر کهتروی راکه باوپناه برده‌بود بجای اوبنشاند وشمال ومغرب ایران را هم بدین‌وسیله برقلمروخود بیفزاید.

چون خبرشکست هراکلیوس و فراروی بپترزبورگ رسید یکاترین‌گوداویچ را باهشت هزارسپاهی بگرجستان فرستاد وعده دیگررا ماموردربند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهارسی و پنج هزارسپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف‌روانه کرد ووی دربند وباکووطالش وشماخی وگنجه راگرفت وپیش ازآنکه زمستان برسد سراسرنواحی کرانهٔ غربی دریای خزرازمصب‌رود اترك تا مصب رود کرراروسها تصرف کردند واز راه رودکر باگرجستان مربوط شدند.

پس ازآن زوبف با لشکریان خود ازارس گذشت ودرصحرای چـال‌مغان لشکر گاه ساخت وگرجیان درشمال‌پشتیبان لشکراو بودند ونیزعده‌ای را ازهشدرخان (حاجی طرخان) بیاری اوفرستادند وپیشروان‌آنها جـزیرهٔ لنکران را هم گرفتند ودراندیشه گرفتن انزلی ورشت بودند.

آقا محمد خان دربهارسال ۱۲۱۲ روانهٔ‌آذربایجان شد. چون یکاترین درگذشت وپاول بجای اونشست زوبف را احضارکرد وازشنیدن این خبر آقا محمدخان دلیرتر شد. درهمین میان‌هراکلیوس‌هم درگذشت‌وگرگین خان بجای‌پدرنشست وچون‌لشکریان روسیه ازقفقاز رفتند وی چنان ازترس‌آقا محمد خان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند وایشان نیزبعدها هزاران زحمت فراهم‌کردند.

آقا محمد خان هنوزشست میل تاکنارارس راه داشت که باوخبررسید اعیان‌شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند ووی بداغستان گریخته است وآقا محمد خان‌را دعوت‌کرده بودند که زودتربیاری ایشان برخیزد. وی بنهٔ خود را در راه‌گذاشت و با سواران‌خود رهسپارشد. چون بکنارارس‌رسید رود طغیان کرده‌بود. بهمین جهت‌فرمان داد که ازآب بگذرند وچون کشتی باندازه نبود جمعی ازلشکریانش غرق شدنـد و وی پیش ازآنکه وضع وخیم شود وارد شوشی‌شد.

سه روزپیش ازآنکه باین شهربرسد درمیان صادق خان گرجی پیشخدمت‌وخداداد نام فراش برسرپولی نزاعی درگرفت. صادقخان چند روزپیش‌هم برمسندآقا محمدخان

آب ریخته بود واو راخشمگین کرده بود وچون این دوتن با هم نزاغ کردند و بانگشان برخاست آقا محمد خان بیشترخشم گرفت وفرمان داد هردو را بکشند . صادق خان‌شقاقی که ازسرکردگان معروف لشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب‌جمعه است فردا آنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سرجان ملکلم‌حکایت کرده‌اند که درین هنگام اختلال حواسی دروپدیدآمده وگرفتارجنونی شده بود وکارهای دیوانه وارمی‌کردواز آن‌جمله این کاربود . سرانجام آن دوتن یعنی صادقخان گرجی پیشخدمت وخداداد فراش با عباس نامی ازخدمت‌گزاران وی همدست شدند وشبانه با خنجرکاراو را ساختند .

برخی گفته‌اند که این کاربتحریك صادق‌خان شقاقی بوده چنانکه پس ازکشته شدن آقا محمد خان‌جواهراورا برداشتند ونزد وی بردند وباوپناه بردند ووی پس ازین‌واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین‌گونه شب جمعه بیست ویکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ آقا محمد خان درشصت و سه سالگی پس ازنوزده سال تاخت وتازدرایران ودوسال پادشاهی ازجهان رفت . یکی‌از شیرین‌کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که‌کارشان بیك‌دیگر بسیار شبیهست سرنوشتی مانند یکدیگردارند .

نادرشاه از۱۱۴۴ بنای‌تاخت وتاز را درجهان گذاشت‌وچهارسال بعد در۱۳رمضان ۱۱۴۸درصحرای مقان یاران خود راگردآورد و بوسایلی که پیش ازوقت برانگیخته بود آنها را واداشت باوپیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . درشب ۱۲جمادی الاخره که گرفتارجنون خطرناکی بود درلشکرگاه فتح آباد نزدیك خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجاروافشار کشته شد .

آقا محمد خان ۴۹ سال پس ازو بتاخت وتازآغاز کرد و۱۷سال پس از آن و۶۲ سال پس ازتاج‌گذاری نادر بهمان‌گونه وسیله برانگیخت که یارانش سلطنت ایران را باوپیشنهادکنند. دوسال پس ازان واقعه و۵۲ سال‌پس ازکشته شدن نادردرنزدیکی شهر شوشی‌درشمال غربی ایران ونزدیك همان جایی که نادرتاج‌برسرگذاشته بود هنگامی که گرفتارجنون شده بود بدست خدمت‌گزاران خودکشته شد . بدین‌گونه دوتن که بخونریزی سربرکشیدند وهردو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند وهردو درپایان زندگی دیوانه شده‌بودند یکی درشمال شرقی ایران ودیگری درشمال غربی این کشور شبانه بدست خدمتگزاران خود کشته شدند وبدین‌گونه بهره از دیوانگی خود بردند !

نادردر ۲۸ محرم ۱۱۰۰ بجهان آمد و چون کشته شد شصت سال و چهار ماه و۱۲روز ازعمرش گذشته بود . آقا محمد خان در ۱۱۵۵ بجهان‌آمده‌بود وچون کشته شد نزدیك شصت وسه سال داشت .

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دورهٔ ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست واوضاع اجتماعی واقتصادی ایران را درین دوره شرح داد. رویهم‌رفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم درحکمرانی ایران نهاده بودند تاآغازدورهٔ مشروطیت درایران برقرار بود وحتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند والقابی که بسران و کارگشایان وسرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال دردربارایران معمول بود. تقسیمات اداری وروش اداره کردن کشوروفراهم آوردن سپاه ونفوذی که روحانیان در کاردولت داشتند ویاری که ازطوایف چادر نشین میخواستند وبهمین‌جهت نواحی‌مختلف را دستخوش تاخت وتازوتاراج ایشان کرده‌بودند هم چنان برقرار بود. درحقیقت کشورایران حکومت ملوك الطوایفی داشت که دردست طوایف چادرنشین مسلح بود وسرکردگان ایشان پشتیبان هرکس می شدند او را بسر سرکارمیآوردند.

مردم شهرنشین و برزگران وپیشه‌وران بازیچهٔ حوادث واین دسته‌بندیها بودند. حتی احترامی که اصناف درشهرها داشتند ودولت مرکزی ازآنها حساب می‌برد ودر خشنود نگاهداشتن ایشان می کوشید دردورهٔ انقلاب وپریشانی که‌پس ازصفویه درایران روی داد از میان رفت. بهمین جهت اوضاع اقتصادی ازان پس روبویرانی گذاشت و مخصوصاً دردوره‌آقا محمد خان تجارت درایران بسیارتنزل کرد وراه بازرگانی ایران باکشورهای‌دیگریکسره بسته‌شد. بواسطهٔ لشکرکشیها وزدوخوردهایی که درهرگوشه وکناردرگرفت رفت وآمد زیان بسیاردید.

آقا محمد خان بجزجلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خود یار کرده بود درآسایش طبقات دیگرمردم اندك کوششی نداشت وتنها می کوشیدآنهارا دلخوش وراضی نگاه بدارد. اموراداری دردستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب‌منظم دربارصفوی را هم نداشت ووی بجزکارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی کرد. تا بپادشاهی نرسیده بود باکسانی که می‌ترسید با او درافتندمدارا می کرد وچون ازیاری ایشان بی‌نیازشد منتهای سخت‌گیری و بیداد را روا داشت وکورمی کرد ومی کشت. چیزی که بسیارناگواربود این بود که‌پس ازبیدادگریهای‌معروف‌نادرشاه‌درزمان کریم خان اندك مدتی حکومتی نرم ومهربان برسرکارآمده بود وآقا محمد خان دوباره آن نرمی وسازگاری با مردم را ازمیان برد و بهمان ستم ورزیها بازگشت، چنانکه حتی با خاندان خودبدرفتاری می‌کرد وتنها باروحانیان که ازمخالفت آنها باك داشت بتزویر

ملایمت میورزید .

با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها باحاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بودوبادیگران سازشی نداشت واغلب کارگزاران خود را جریمه کرد ویکی را بدیگری می‌فروخت و کسی را دربرابر مبلغی که داده بود بر دارایی وزندگی دیگری چیره می کرد . می گوید پیش ازآنکه حاج محمد ابراهیم را بوزارت برگزینند درزمانی که میرزا شفیع مازندرانی که بعدصدراعظم شددردستگاه وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع بر انگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال راکه علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگردن وی انداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین گونه او را بخانه حاج محمد ابراهیم کشید . حاج محمد ابراهیم چون مرد بسیار حیله گری بود بخوشرویی باا ورفتار کرد وباو گفت که این کار بدست آقامحمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هرچه کوشید نتوانست مبلغی راکه آقا محمد خان درانتظار آن بود بپردازدحاج محمد ابراهیم بازماندهٔ آن مبلغ را ازخود دادومیرزاشفیع نجات یافت ودوباره بکار گماشته شد.

با قاجارها نیز که وی را بپادشاهی رسانده بودندغدرکردو سران دولو راکه بیش از همه مدیون ایشان بود واداشت خانوادهٔ خود را بطهران بیاورند ولشکریانی راکه فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراگنده کردو بدین گونه نیروی ایشان را ازمیان برد وایل قاجار راکه پیش ازو بسیار نیرومند بودند ناتوان کردواز پادرآورد.

برخی تصرفات که دررسوم وآداب آن زمان کرده اینست که هروقت بطهران برمیگشت بمردم شهر اجازه نمی دادچنانکه پیش ازو معمول بود ازو پیش باز کنند ونیز دستورداد که فتح نامها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلق کنایه و استعاره دار ننویسند و بزبان ساده بنویسند .

درهمه کارها همیشه حق رابکسی می داد که بیشترباو پول برساند . بعامه مردم ایران وطبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد.حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم حکایت کرده است که وقتی دوتن ازمردم طبقه سوم که توانگرشده بودند می خواستندناحیه ای را اجاره کنند واین کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بپول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند وچون ایشان را دید وپرسید اسم ورسم هردورا گفتم وگفتم برای چه آمده اند وچه می دهند . گفت من بااین مردم سروکاری ندارم. گفتم باید بمبلغی که میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم واین گونه مردم نباید پیش من بیایند .

همه اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین‌جهت حتی‌درموقعی که درجنك نبود با ایشان نشست‌و برخاست‌داشت و یا بشکار‌می رفت‌وهمواره با ایشان برزمین می نشست وهم خوراك میشد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید وتنها در روز هـای عید جامه فاخر می پوشید .

در دوسالی که عنوان پادشاهی‌داشت و کم کم کشور راامن کرده بود و دیگر مردم سر کش یارای‌طغیان را نداشتند بر کسانی که‌تعدی میکردند رحم‌نمی کرد ودورهٔ آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

نتیجه کشته شدن آقا محمد خان

چون‌آقا محمد خان را در بیرون شهرشوشی کشتنددر لشکروی پریشانی روی‌داد. پیکراورا گذاشتند وشهرشوشی‌را رها کردند .صادقخان شقاقی لشکریان خودرا برداشت و بسرزمین خود بآذربایجان رفت وسر کردگان دیگرهم همین‌کار راکردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که باوی همراه بود بازماندگـان لشکر را دل داد و بیاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که درآن‌زمان ببا باخان معروف بود وحکمرانی فارس‌راداشت برخاست وایشان را بطهران‌آورد .

امامیرزا محمد خان دوانلو قاجار که درنخست‌باآقا محمد خان درافتاده‌وسرانجام باو تسلیم شده‌وحکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن اورا شنید دروازه‌هـای شهر را بست ودرانتظارفتحعلی شاه بودکه ازشیراز برسد . اما فتحعلی‌شاه تاآغازسال بعد تاج‌گذاری نکرد .

درین میان صادقخان شقاقی درآذربایجان دعوی پادشاهی داشت وحسینقلی خـان برادرفتحعلی شاه نیزدرین دعوی بود اما هردو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زند هم درین زمان‌دربصره‌بود. با بیست‌سی‌تن‌همدستان خودباصفهان رفت ومردم‌اصفهان هراسان شدند وباوراه دادند ویك دو روزدراصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی‌مردم اورا رها کردند وبخاك عثمانی گریخت .

درخراسان نیزجنگ‌هایی روی داد و درافغانستان سرکردگان مختلف بجان یك دیگرافتادند ومجال دست اندازی بخاك ایران نداشتند . اندکی پس ازکشته شدن آقا محمد خان بیکی خان پادشاه ازبك هم که بادولت ایران سازگارنبود درگذشت و پسرش حیدرتوره که دربخارا حکمرانی داشت نیروی‌آنرا نیافت که بخاك ایران‌تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزوخاك روسیه شد.

فتحعلی شاه

پس ازآنکه آقا محمد خان درلشکرگاه شوشی درقفقاز کشته شد ولیعهدش که در تهران بود بپادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت درتمام مدت ولیعهدی اورا باباخان می گفتند وبنام فتحعلی شاه بتخت نشست . روزشنبه ۲۱ ذی الحجهٔ ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست وروز پنجشنبه نوزدهم جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۵۰ درگذشت و بدینگونه ۳۷ سال وپنج ماه وبیست ونه روز قمری درایران پادشاهی کرد . وی درسال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهة در روز جلوس خود بیست و هفت سال و دردم مرگ شست وچهار سال داشت .

ظاهراً عمش آقا محمد خان کشور آرامی‌را که همه سرکشانش سرکوبی شده بودند برای او گذاشت اما درحقیقت جنگهای سخت وخونریزیهایی که درداخلهٔ کشور ومرزها کرده بوددشمنان بسیارفراهم‌ساخته وپادشاهی برادر زاده وجانشینانش را دشوار کرده بود وبهمین جهة فتحعلی شاه در۳۷سال واندی‌سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود . دشوارترازهمه نگاهداری ایالات‌سرحد شمال غربی‌ایران درقفقاز بود زیراکه کشتار بسیار جان‌گزای عمش در جنگ گرجستان همهٔ نصارای آن سوی رود ارس را ازایران خشمگین وهراسان‌کرده بودوسلاوهای شمال که درین‌موقع دیگر باایشان‌همخاک‌شده بودندواندیشه جهانگیری‌داشتندازین نفاقی که‌درمیان‌ایرانیان ونصارای دست نشانده شان افتاده بود ببهانه پشتیبانی ازیشان هرچه بیشتر بهره مند شدند .

درغرهٔ محرم ۱۲۱۱ که‌آقا محمد خان بلشکرکشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته وسر رشته‌کار های کشور را بدست‌اوداده بود وبا این همه چون درآن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلاتی برای رسیدن بپادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها وکج پیمانی ها وحق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی باخویشان نزدیك خویش وفا نمی کرد وازآن پس این‌اصول درسلطنت قاجارهاباقی ماند وهرپادشاهی که بتخت می نشست مدعیان ومخالفانی درخانوادهٔ خودداشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی‌شاه برادران واعمام محمدشاه‌برو بیرون‌آمدند وحتی‌پس ازمرگ محمدشاه هم‌ناصرالدین‌شاه درمیان اعمام وبرادران خود مدعیانی داشت .

فتحعلی شاه باآنکه در۲۷ سالگی بپادشاهی رسیده بود مهم‌ترین‌خصال جوانی‌را که دلیری ودلاوری باشد نداشت ودرحقیقت همهٔ معایب عمش درو بود ومحاسن اورا که

تدبیر وشجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازهٔوی لئیم‌ومال‌دوست بود وبلکه درین زمینه از عم‌خود نیز تجاوز کرده بود.عمش آقا محمد خان ازپرداخت خرج لشکر کشی‌و حقوق سربازانش خود داری نداشت وبالعکس یکی ازاسباب عمدهٔ شکست خوردن وی درهر دوجنگ با روسها این بود که حتی ازپرداخت‌حقوق سربازان ورساندن خوراك و علوفهٔ آنها در میدان جنگ خویشتن داری می‌کرد وگاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان درمخارج جنگی اوشرکت کند .

اعتقاد بخرافسات مانند اوراد وسعد ونحس ستارگان‌وتوسل بدعانویس‌وطلسم و جادو وامثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت‌تر وچندبرابر کرده بود وبهمین جهة‌قوهٔ تصمیم وتحمل‌شداید درو نبود . بهترین‌معرف روحیات‌او اینست که خویشتن‌را مردی‌بسیار زیبا وجالب ترین مردان روزگار خویش در شرق وغرب جهان می‌دانسته است وبهترین سندی که ازین دعاوی‌گذاشته اینست که دراواخر زندگی خود بمیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحبدیوان ومتخلص بصاحب که ازشاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و دراواخر پادشاهیش منصب صاحبدیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص‌وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد واوهم رساله‌کوچکی با انشای‌پرتکلف معمول آن زمان‌نوشته که « شمایل‌خاقان » نام‌گذاشته ودرهمان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته وتـذهیب کرده‌اند که هنوزهم دربازارهای ایران خرید وفروش میکنند . پس از مرگ وی همین رساله راروی‌سنگ مرمر باخط‌خوش کنده‌و برسرقبرش‌درصحن قم‌گذاشته‌اند. درین‌رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند . دیگـر از معایب‌اساسی کاراو در پادشاهی وسیاست این بوده است که‌گویا درمدت عمر بیش ازهزارزن گرفته و درهر صورت ۱۵۸ تن ازآنهارا درکتابها نام برده‌اند و ازین زنان ۲۶۲ پسرودختر داشت که ۱۵۹ تن ازآنها درحیوة وی مردند وصد وسه تن پس از مرگ اوزنده‌بودند که ۵۷تن پسر و ٤٦ تن دختر باشند .

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان وگرجی وکردوترك وچرکس وجز آن بوده‌اند وقهراً فرزندانشان که ازنژادها ومادرهای مختلف بوده وحتی هرگزخلطه وآمیزشی با یکدیگر نداشته‌اندهیچگونه‌الفت وانس‌ویگانگی نمی‌توانسته‌اند بایکدیگر داشته باشند وحتی بالعکس دشمنی ورقابت سختی درمیانشان‌بوده ودردربار وی‌همواره برسر ولیعهدی درمیان پسرانش‌آتش اختلاف‌باندازای زبانه می زده که سراسرمملکت درین آتش میسوخته ودودستهٔ مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می شده وقهراً این دسیسه ها وفتنه ها عواقب بسیاروخیم درکارهای‌کشور داشته‌است .

درمیان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزه‌تر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده و چون وی پسر ارشد نبوده است و برادران مهتری هم دعوی ولیعهد داشته اند در همهٔ جنگهای مهمی که در زمان وی شده و فرماندهی سربازان حقاً بعهده او بوده است برای خفیف کردن و سرشکسته کردن او در در بارحتی بغلبهٔ بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول بلشکریان او برسانند و باو یاری بدهند، تا اینکه درمیدان جنگ درمانده شود و ازپای درآید و این حقیقت بسیار تلخ در همهٔ اسنادی که ازین دوره بما رسیده است لایح و آشکارست .

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود و این نفاقها و اختلافها را روز بروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران و مخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب و جنوب غربی و شرقی و جنوب ایران بپسران خود داده بود و نه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند و ازهر گونه کارشکنی وفتنه جویی در برابر یکدیگر خود داری نمیکردند بلکه بیشتر اوقات از فرمانبرداری ازحکومت مرکزی شانه تهی میکردند و ناچار این اوضاع از نیروی ایران در برابر همسایگان و بیگانگان می کاست و پیشرفت مقاصدشان را آسانتر میکرد، چنانکه در تاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر ازسلطنت سی و هفت سالهٔ فتحعلی شاه نیست و درهیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم ازدست ایران بیرون نرفته‌است .

چیزی که عواقب این پریشانی‌هارا در ایران وخیم‌تر میکرد این بود که درسلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیار سختی درمیان دولت های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا وافریقا درگرفته بود وهردولت آسیایی وافریقایی که نیروی مادی ومعنوی برای برابری با این اوضاع ودفاع ازخاك خود نداشت قهراً با سرعتی شگفت ازپادرمی آمد ومستعمره ویا تحت‌الحمایهٔ دولتی اروپایی میشد .

درشمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روز بروز نیرومندتر و وسیع‌ترمیشد . در مغرب ایران همهٔ دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابر ومقتدر آل عثمان را از پای درآورند و وارث متروکات آن شوند. در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهناور هندوستان روز بروز استوارتر میشد و ثروتهای سرشار بی‌مانع هند همهٔ دولتهای بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه وفرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها راهر روز و هرشب بهوس مینداخت که دست انگلیس را ازهند کوتاه کنند و خود جانشین آن شوند . ایران همسایه هندوستان وراه طبیعی وصول بدان سرزمین ازقارهٔ اروپا مخصوصاً برای روسیه وفرانسه بود . ناچار روسیه می بایست هرچه بیشتر بتواند ایرانرا کوچك کند وراه خود را بهندوستان نزدیك تر سازد . امپراطوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست بهندوستان بیازد .

درین میانه انگلستان نفع وآرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اما آن دولت

هم‌صمیمانه مدافع‌ایران‌نبودوجداً نمی‌خواست آنرا دربرابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند زیرا که نخست می کوشید درمیان هندوستان ومتصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتروسیع وسدرا استوارتر کند وافغانستانی مستقل‌تشکیل دهدکه دیواری در برابر هندوستان باشد وبرای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بودکه ایران ناتوان شود یا نا توان بماند و حتی مانع نبودکه دیگران آنرا ناتوان‌کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی وگاهی دولت روسیه این کار را میکردند وبمانعی بر نمیخوردند .

دلیل دوم این بودکه ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی ومدنی عجیبی درهندوستان داشت . بیش ازهشتصد سال بودکه زبان فارسی زبان رسمی همه دولتهای هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بودکه زبان یکدیگررا نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگرداشتند . فکرایرانی وتمدن ایرانی درسراسرهندوستان رواج قطعی مسلم‌داشت و برای‌دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی‌درهند بدست‌آورد رقیب بسیارخطرناک ونیرومندی بود .

درجنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس راگرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می‌بایست این اعراب فرمانبرداروِدست نشانده حکومت هند باشند. دولت‌ایران درنتیجهٔ قرنها استیلای مادی ومعنوی بردریاهای‌جنوب نفود سرشاری‌برتازیان این نواحی داشت وبسیاری‌ازلنگرگاه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود . این هم لازم میکردکه دولت ایران چندان نیرومند نباشدوتازیان اطراف خلیج فارس واوقیانوس‌هند ازمقاصدآن پیروی نکنند .

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی درمیان دول‌اروپا ومخصوصاً درمیان روسیه وانگلستان قرارداد. دربارناتوان فتحعلی شاه درین میان‌چون پرکاهی‌لرزان بدین‌سو وبدان‌سو، گاهی‌متمایل بدین‌وگاهی‌متمایل بدان بود. این‌سیاست ایرانرا تشویق میکرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش‌کاسته شود وهم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع‌گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مندگردند ودیوارهای هندوستان روزبروز بلندترو استوارترشود .

دربرابراین حوادث واین سیاست های رنگارنگ زیرپرده هرکشوری‌که مردان بزرگ وسرداران دلاوروسیاست مداران‌ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری کند . پادشاه ناتوان مال دوست‌گرفتاردسایس هم‌نمیتوانست مردان بزرگ را بپروردوبهمین جهة بودکه درسلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه درربار ایران مرد بزرگی‌که این نقایص ذاتی پادشاه را جبران کند پیدا نشد . تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطه خصال جبلی‌که دروبود چند تن مردان شایسته پرورش دادکه معروف ترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسندهٔمعروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ درین دریای طوفانی ودرمیان این همه دسیسه وفتنه چه میتوانستندکرد ؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیارشومی بزاید وآثارآن تا جاودان درتاریخ ایران بماند .

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودندوسراسرجهان بازیچه قدرت سیاسی ونظامی آنها شده بود وحتی کشورهای نیرومند تر ازایران در برابر نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور فرانسه وپاول وآلکساندر امپراطوران روسیه وپرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند ودرضمن دول اروپا باشتاب بسیار درصدد تسخیر کشور های آسیا وافریقا برآمده وسیاست خاصی راکه «سیاست مستعمراتی» نام گذاشته اند پیش گرفته بودند . در همین قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری بود که روز بروز بردامنهٔ متصرفات ومستعمرات دول اروپا درآسیا و وافریقا افزوده می‌شد وناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا رابخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود ودفاع در برابر حرص وطمع اروپا حاجت بمردان بزرگ داشتند وایران ازین نعمت بزرگ محروم‌بود.درهمین قرن بیش‌از یك ثلث ازخاك‌ایران ازسوی شمال شرقی وشمال غربی ومشرق ومغرب از دست ایران رفت .

نکته دیگر اینست که درتاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین‌دورهٔ ترقی‌نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف با اواخر قرن سیزدهم واوایل قرن چهاردهم هجری بوده است وبیشتر از اختراعات واکتشافاتی که پایهٔ تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشور هایی که درین دوره گرفتار مشکلات بوده ونتوانسته‌اند بخود بپردازند وازین پیشرفت علم و فن‌بهره‌مند شوند زیان بسیار برده‌اند وایران یکی ازآن کشورهاست . تردیدی نیست که تاپایان دورهٔ صفوی ایران درعلم وصنعت ازهیچ کشورجهان پست‌تر نبود، بلکه درپاره‌ای‌ازصنایع بسنت دیرین‌هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت‌وتنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان کار های کشور رابدست گرفته بود وجهانیان بشتاب هرچه‌بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی‌داشتند ناتوانی وسستی قوهٔ حاکمه در ایران مردم این سر زمین راکه از آغاز تاریخ هرگز درعلم وهنر ازهیچ‌کاروانی بازپس نمانده بودند از همهٔ این بهره های بزرگ بازداشت .

فتحعلی شاه درکارهای کشور باهیچکس مشورت نمیکردوحتی دربسیاری‌ازموارد در برابر گفتهٔ دیگران لجاج نشان داده است و همهٔ کارهای کشور را برأی خودبر گذار

میکرد وبزرگترین‌سرشکستگی ایران درین دوره‌این بود که‌شخص پادشاه از همه چیز ومخصوصاً ازاوضاع جهان وسیاست بسیار پیچیدهٔ درهم آنروزگار یکسره بی خبر بود و بااین همه غروری هم درو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق وجستجو بر آید . بهترین دلیل برین نکته همان‌کتیبه‌ایست که بگفتهٔ وی نوشته وبرسر قبرش درقم بردیوار نصب کرده‌اند. درآنجا حتی شکست های‌فاحش خود را معکوس وانمودمی کند وهمهٔ زیبایی های باطنی وظاهری را برای‌خودبر شمرده‌است وخودرا موجودکامل‌می پندارد . بهمین جهة بودکه برتری‌درهیچکس‌نسبت بخودنمیدید وحتی ازناپلئون‌سردار معروف‌فرانسوی خودراکمتر نمیدانست وبعادت‌قدیم درباریان ایران‌همهٔ پادشاهان‌جهان را دست نشانده خود می پنداشت . این نکته ازبدیهیاتست که غرور بزرگترین وسرسخت ترین دشمن آدمیست‌وکسانی که مغرورباشند کوروکری هستند که خطاهای خویش را نمیبینند ونمی شنوند وحتی ناصحان و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ابقا نمی کنند .

فتحعلی شاه درسیاست خارجی وهنگام برابری با دول بزرگ که با او سر وکار داشتند یعنی با روسیه وانگلستان وفرانسه وعثمانی‌همواره باهمین غرور بمیدان میآمدو هرگز تصور این را نمی کردکه هیچ یك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند ویااینکه خود خبطی‌وخطایی کرده باشد .

اوهم مانند عم وسلفش آقامحمدخان سیار پول دوست‌ولئیم بودوحتی هنگام لشکر کشی ودرسخت ترین موارد جنگ میخواست صرفه جویی کند . در پایان دوجنگی که با روسیه کرد ودر هردوشکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همهٔ سخن درین بودکه غرامات جنگی را کمتر کنند ومطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامدکه‌از خاك ایران کمتربیگانه بازگذارد. چنانکه پس ازین درجای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه‌ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده‌ای هست که اگر ایران بادولت‌روسیه وارد جنگ شود انگلستان درماه مبلغی درهزینهٔ جنگ باایران یاری کند وخلف وعده انگلستان‌درین بارهٔ‌زمینهٔ مذاکراتی‌شده‌است که تا چندسال‌دوام‌داشته وبگانه گلهٔ فتحعلی شاه ازعهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعود بوده است .

پیداست که چنین پادشاهی قهراً دربار خود را از مردم متملق زبون پرمیکند و برای اینکه چیزی ازکیسهٔ خود بدیشان ندهدایشان راآزاد میگذاردکه هرچه‌میخواهند ازمردم کشور بربایند وغارت کنند وهرروز وهرشب او را از راه تملق بفریبند وگمراه کنند وکارهای بدش را درپیش چشمش بیارایند وجلوه دهند .



...معلی شاه

...زکتاب ولو

درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده وقهراً وی را ظاهر پرست وعوام فریب کرده بودند و کم کم اعتقادبخرافات دراندیشهٔاو ریشه گرفته بود ومهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش ببرد . توسل او بروحانی نمایان دردو واقعهٔ بسیار مهم جلوهٔ شگرفی درتاریخ ایران کرده است:یکی در جنگ دوم با روسیه وحکم جهادیست که دستاربندان تبریز داده اند وآن وقایع بسیار شوم را دربی داشته است ودیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن نیز دستاربندان پایتخت بوده‌اند .

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریك مردم میرزا عیسی قایم مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزاابوالقاسم‌قایم مقام متخلص بثنایی که ازشاعران و نویسندگان نامی زمانه بوده وسمت پیشکاری آذربایجان و عباس‌میرزانایب‌السلطنه‌و ولیعهدایرانرا داشته وبعد ها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد واحکام جهاد ومحسنات جهاد بزبان فارسی‌نوشته ودرچاپخانهٔ سربی که در همان زمان ازاروپا آورده بودند دوبارچاپ کرده واین رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی درایران چاپ کرده‌اند و بنام «رسالهٔ جهادیه» معروفست .

پیداست جنگی که با این وسایل ومقدمات بدان آغاز کنند نتیجهٔ نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود .

حقیقت آشکار اینست که درآن زمان ایران ازسوی شمال وجنوب ومشرق بازیگاه سیاست اروپایی ومطامع بیگانگان شده بود وبرای نجات ایران ازین خطرجانکاه کسی میبایست که گذشته ازصفات مردی ومردانگی وجانفشانی وایثار زروسیم‌ازسیاست جهان وازآرزوهای دیرین هریك ازین دول بزرگ با خبرباشد وبتواند بوسایل‌خویش راه خطر را ببندد یا لا اقل بنیروی سازگارتری بپیوندد ونیروی ناسازگاری رابدین وسیله دفع کند،یا بعبارت دیگر هوایی دتوس شرد و خطردولت دیگررا بدینوسیله از میان ببرد وبرای انکارصفات و اطلاعاتی لازم بود که متحمی شاه و درباریانش ازآن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که پادشاهان صفوی مدت نزدیك بدویست وپنجاه سال درهرچهارسوی ایران‌جنگ کرده بودند وهمهٔ همسایگان ایران مانند‌دولت عثمانی ودولت روسیه وحکومت بخارا وافغانستان وهندوستان وتازیان ساکن خلیج فارس ازایران رنجش بسیارداشتند سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل‌عثمان نجات‌داد تعصب شدیدی‌درایران فراهم کرد که درمیان‌ایران وهمهٔ‌همسایگانش چه ترکان عثمانی وچه ازبکان وافغانهاوچه ارمنیان وگرجیان دشمنی سختی پیش‌آورده

بود و پس از آن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه درمیان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند و ازطرف دیگر آتش دشمنی در میان ازبکان و افغانها و مردم خاك عثمانی نیز وخیم ترشد .

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران وقفقاز پیش آمد زیرا که نصارای این ناحیه مخصوصاً درنتیجهٔ تاخت وتازهای شاه عباس و نادرشاه وآقا محمد خان روز بروز ازایران رنجیده‌ترشده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود وایشان را ازمیان برداشتند و بدیشان همسایه شدند واین رنجش و کینه ودشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیارسودمند و برای ایران بسیار زیان‌آور بود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصارای قفقاز دانست و بدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز ازدست ایران رفت .

درشرق ایران سرزمین پهناور هند که درادوارمختلف طمع هرجهانگیری‌راتحریك کرده است وآن را ذخیره‌ای برای غارت زروسیم دانسته‌اند روز بروزدر دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشترراه می‌یافت وروز بروز برنفوذ و برتری انگلستان درآن سرزمین میفزود . ازقرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملا درهندریشه گرفته و چنان جایگیرشده بود که حتی اقوام مختلف هند که زبان یك یکدیگر نمیدانستند بزبان‌فارسی متوسل می‌شدند وفارسی هشتصد سال زبان‌درباری وزبان رسمی‌هندوستان بود وفکرایرانی حتی‌ادبیات وفلسفهٔ هندوان را هم اداره‌میکرد. هنگامی که انگلیسها واردهندوستان شدنداین‌رقیب‌توانا یعنی‌فکرو زبان‌ایران رادربرابر خود دیدندو برای اینکه‌درپیشرفتهای خوددرآن‌دیاراین‌رقیب‌توانارادربرابر نداشته باشند راه‌طبیعی این بود که آنراازپای درآورند یالااقل ناتوان کنند،زیرا قطعاًدرآن‌زمان‌نفوذ ایران که‌ازدوهزاروچهارصدسال‌پیش‌سراسر آسیای‌اسلامی‌رافراگرفته بودهنوزدرتوانایی خودباقی بودوجدامانع می‌شد که‌هیچ نیروی دیگری‌دربن‌سرزمین‌هاومخصوصاًدرهندوستان که حتی‌زبان‌راهم پذیرفته‌بود پیش‌ببرد. افغانستان که‌همسایهٔ‌دیگر هندوستان بوددر پاره‌ای ازمسایل مانع سیاست انگستان درهند بشمارمی‌رفت وچون رسیدن بدان سرزمین‌دشوار وپرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان آنرا ناتوان کنند وفتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن دربرابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند وبتاخت وتازدرآن‌سر زمین گماشتند ونتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت ورنجش سخت‌ترشد .

یکی‌از نقشهای جهانگیری‌ناپلئون اول‌امپراطورمعروف فرانسه رفتن بهندوستان وکوتاه کردن دست انگلستان ازآن سرزمین بود ونقشه‌ای که‌کشید این بود که از راه روسیه وایران بهندوستان بتازد .فتحعلی شاه مطلقاً ازاوضاع جغرافیایی این کشورها و

ازرموز نظامی خبر نداشت و نمیتوانست بواهی بودن این نقشه بسیارجسورانهٔ ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیسها در برابرآن فراهم خواهندکرد پی ببرد . این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند بدین وسیله دل ناپلئون را بدست‌آورد و بتوسط اونواحی از دست رفته را ازروسیه پس بگیرد ودر نتیجهٔ این اندیشهٔ کودکانه دولت انگلستان را هم ازخود رنجانید . درهمین اوان حوادث سرحدی بادولت عثمانی سبب شدکه باآن دولت هم جنگی بکنند وشاید دراینکاردیگران هم وی را تحریك کرده باشند . در هرصورت نتیجه این شدکه دولت عثمانی نیزرنجید .

پس ازچندی که سیاست انگلستان دردربارفتحعلی شاه پیش رفت واو را ببهانهٔ اینکه با روسیه صلح کرده است بنقض عهد با ناپلئون واداركردند آخرین تکیه‌گاه احتمالی اوهم که ناپلئون باشد ازدستش‌رفت . درضمن تازیان‌سواحل خلیج‌فارس درنتیجهٔ خبطهای پی‌درپی دربارطهران ازدولت ایران رنجش داشتند ودرشمال شرقی هم دولت بخارا ودولت خیوه کراراً ازایران رنجیده بودند .

این بودکه روزگاربسیاردشواری برای ایران پیش‌آمدکه رهایی از آن محال بود. ازیك‌سوهمهٔ همسایگان ایران یعنی‌دولت بخارا ودولت‌خیوه وافغانستان‌وهندوستان وتازیان خلیج‌فارس ودولت عثمانی ازدربارایران کینه در دل داشتند وازسوی دیگر سه دولت بزرگ آنروزجهان انگلستان وروسیه وفرانسه هریك بجهتی خشمگین شده واز سیاست ناپایداروسست وبی‌اعتبارایران خوشدل نبودند .

بهمین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه‌فرانسه ازایران‌پشتیبانی‌می‌کرد، نه عثمانی، ونه انگلستان وفتحعلی شاه از هرسو رانده شده بود ودربرابر نیروی عظیم روسیه که‌ناپلئون اول‌را هم ازپای درآورده بودجزپرکاهی که باندك جنبش بادی‌ناپدید شود چیزی نبود .

جنگ دوم روسیه وشکست فاحش ازلشکرپاسکیویچ سردارمعروف روسی‌وعهد نامه ترکمان چای ضربهٔ‌معنوی بسیاربزرگی بایران زدکه هنوزماگرفتارآنیم و شاید بدین زودیها دست از سرما برندارد وآن این بودکه ایرانیان کاملا مرعوب اروپا شدند وچنان رعب و وحشت اروپا دردل ایرانیان افتادکه‌ازآنروز تاکنون کمتر کسی‌درایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی واندیشهٔ محتمل اروپا قدمی برداردوهمهٔ‌ایرانیان درین مدت‌مدیدمقاومت‌با اروپا وایستادگی دربرابرهوی وهوسهاوخواهشها وحرصهاو طمع‌های‌آنرااسفاهت‌محض‌ونوعی‌ازجنون‌وگشادبازی خطرناك‌پنداشته‌اند واگرچندسالی این اندیشه ازدل‌ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ این رعب و وحشت را باردیگردردلهای ما جایداد .

کسانی که بحوادث زمان فتحعلی شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آن روزگار بیفگنند شاید این اندیشه دردلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زبردست وحیله گری بوده، بدین معنی که کاملا ابن‌الوقت بوده است و بمقتضای زمان گاهی بدان متوسل میشده و بهر کس که درآن روز نیرویی درو می‌پنداشته متوسل میشده ومی کوشیده است بطفیل او گلیم خود را از آب بدر برد . این نکته‌درست نیست زیرا که بواسطهٔ بیخبری ازسیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل میشده که دیگردیرشده‌بود وتوسل بدان فایده نداشت. شاید هم‌این‌خطا نتیجهٔ‌تردید ووسواس او بوده‌است که سرانجام وقتی‌مصمم میشد که دیگرموقع‌آن‌کار گذشته بود واین زیانیست که همواره مردم سست رأی ومردد می برند و کسانی که ضعف اراده دارند درموقعی از وسواس وتردید بیرون می آیند و مصمم می‌شوند که دیگر کارازکار گذشته است .

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگرهم درنتیجهٔ تاخت و تازهای صرع‌آمیزآقا محمد خان سرحدات ایران نسبت بپیش ازآن توسعه‌ای گرفته و بدخواهان ایران دربرخی ازنواحی سرکوبی شده بودند ودوباره نام ایران رعبی‌دردلها افگنده بود همه این فواید درسلطنت فتحعلی شاه ازدست رفت وایران دردورهٔ تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و بهمین جهة می‌توان سلطنت فتحعلی شاه راآغازدورهٔ نزول و وخیم ترین دورهٔ تاریخ ایران دانست .

اختلاف ایران و روسیه

در زمانهای تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرزطبیعی‌ایران ازسوی شمال‌غربی رشته کوههای قفقاز بوده است .درحدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترك که ازترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همهٔ سواحل شمالی دریای خزر را گرفته وبسوی مغرب آندریا پیش رفته‌اند ، اما ازسوی مشرق رود جیحون وازسوی مغرب کوه‌های قفقازمانع ازپیشرفت‌آنها شده‌است. بهمین جهت درپشت جیحون ودرپشت کوه قفقازمانده وبا نژاد ایرانی همسایه شده‌اند . در آن زمان ایرانیان درصدد برآمده‌اند دربرابرآنها دیواری دردوانتهای کشور شاهنشاهی ساسانی بسازند وهمین کارچندین قرن‌ترکانرا مانع شده‌است که بخاك ایران‌واردشوند، چنانکه‌درمشرق تنهادرقرن چهارم هجری و درمغرب تنها درقرن هشتم هجری ازموانع طبیعی گذشته و دست اندازی بخاك ایران کرده‌اند .

درسراسراین دوره که ترکان درشمال وقسمتی ازمغرب دریای خزرساکن بوده اندازسوی شمال ومغرب با طوایفی ازنژادآریایی همسایه بوده‌اند که تاریخ نویسان

ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند .

سلاوها که نخست درشمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی بدو شعبهٔ شرقی و غربی تقسیم شده‌اند وسپس‌درقرن‌پنجم میلادی سلاوهای‌شرقی هم بدودسته‌شمالی وجنوبی منقسم گشته‌اندوازیك سوی تا رود دنیپروازسوی دیگر تاکرانهای دریای سیاه ودریای آزو تاکنار رود دون پیش رفته‌اند . این پیشرفت های سلاوها بسوی جنوب ترکانی را راکه‌در پشت کوه‌قفقازدرمرزشمال غربی‌ایران بوده‌اندبسوی ایران‌رانده واندك‌اندك از کوه قفقاز گذشته و وارد خاك ایرانآن روز وسرزمین طبیعی و مـوروثی آراپاییـان ایرانی شده‌اند .

در زمانی که سلاوها بسوی‌سواحل شمال غربی دریای خزرومصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اند گاهی که‌ترکانراشکست داده‌وبسوی‌جنوب رانده‌اند با ایرانیان روبروشده‌اند ونخستین بارکه نامی ازروسها درتاریخ ایران برده میشود درسال ۲۹۸ هجری و۹۱۱ میلادیست که جمعی ازروسها با شانزده کشتی دریـای خزررا پیموده وبخـاك طبرستان حمله کرده‌اند وزد وخوردی درمیان روی داده است .

تا اواخرقرن هفدهم میلادی (اواخرقرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی کـه روسها بنواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوزحالت دستبرد نداشته ودنباله‌ئی‌پیدا نمیکرده است . نخستین دستبردی که روسها بخاك ایران زده‌اند یکی ازمدارج واقعه‌ایست کـه درتاریخ روسیه‌هم اهمیت بسیاردارد.

یکی ازقزاقان ناحیهٔ‌رودون ستنکو رازین‌نام عدهٔ‌بسیار ازمردم سرزمین دنیپر که بدانجاپناه برده و گرفتارقحطی شده بودند با خودهمدست کرد ودرسال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سرکشی‌راگذاشت واندك‌اندك‌درسواحل دریای‌خزرپیشرفت کردتا اینکه دربهارآن سال از راه دریا بسواحل ایران درمیان دربند و باکو تاخت . شاه سلیمان‌صفوی (شاه‌صفی دوم) که از۳ ربیع‌الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ذی لحجهٔ ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مأمورکردکه با او برابری کند ومردم‌آن سرزمین دفاع سختی کردند ولشکریانش راکه تا دروازهٔ شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند ووی برای انتقام ازین واقعه درشهرفرح‌آباد مازندران کشتارسختی کرد . در تـابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی‌های ایران راکه برای دفع‌اومجهز کرده بودندغرق کرد اما دیگر بخاك ایران دستبردی نزد .

درآغازقرن هجدهم تسارهای روسیه درنتیجه راندن وفرمان‌گزار کردن‌طوایف ترکان غربی که‌قرنهاحایل‌درمیان سلاوها وایرانیان بوده‌اند بقلمرو ایران‌رسیده‌اند.در آن زمان هنوز ارمنستان‌وگرجستان که‌مدتها پادشاهان صفوی‌وسلاطین‌عثمانی برسرآنها

زد وخورد کرده‌اند بیشتر تابع وخراج گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای ازامیران نصاری پادشاهی میکردند که کاملا بتمدن ایرانی خو گرفته ونه تنها بیشترشان نامهای ایرانی داشته اند بلکه فرزندان ونزدیکان خود را باصفهان میفرستاده واغلب دختران خود را بشاهزادگان صفوی می داده‌اند.

ازمیان تسارهای روسیه نخستین کسی که درصدد کشورگشایی ازسوی ایران برآمد پتر کبیر بود که ازیك سوی میخواست برمتصرفات آل عثمال دست بیازد وازطرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود. نقشهٔ اساسی وی این بود که روسیه رامرکز روابط اروپا وآسیا کند وبهمین جهت پس ازآنکه کشورهای بالتیك رادست نشاندهٔ خود کرد درصدد شد بسوی دریاهای آسیاراهی باز کند وپس ازجنگ با کشور عثمانی درسال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) بسوی ایـران متوجه شد. شاه سلطان حسین صفوی جانشین ضعیف و درماندهٔ شاه سلیمان که در ۱٤ ذی‌الحجهٔ ۱۱۰۵ بسلطنت رسید ودر ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را ازپادشاهی خلع کرد ناتوان تر ازآن بود که بتواند مانع از جهانگیری پتر کبیر شود.

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمی والینسکی (۱) را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد وبرای وی دستوری ازوزارت امور خارجهٔ تسار نـوشتند که پتر کبیر خود برخی مطالب بخط خویش برآن افزوده‌است وآنچه بخط اوست باحروف سیاه نموده می شود: درعبور از متصرفات ایران چه در خشکی وچه در دریا وعبور از همهٔ شهرها وبندرها وجاهای دیگر باید ازوضع عمومی این نـواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که بدریای خزر می ریزند کدامند و **تا کجا در داخلهٔ این رودها می توان با کشتی رفت و آیا رودی نیست که از هند بیاید و درین دریا بریزد**، در بندرها کشتی های جنگی وبازرگانی که شاه ایران درین دریا دارد کدامند، قلعها واستحکامات کدامند، مخصوصاً دربارهٔ گیلان تحقیق کند کوهها وراههای دشوارگذر که بنابرآنچه می گویند آن ناحیه را ازولایات دیگر ایران درکنار دریای خزر جدامی کنند کدامست.

درضمن پتر کبیر باواختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم زد ومیخواست بوسیلهٔ اوازاوضاع ارمنستان هم با خبر باشد وچون گرجیان وارمنیان مسیحی بودند وگـاهی که ترکان عثمانی بکشورشان می تاختند باآنها بدرفتاری میکردند وگاهی از ایرانیان هم بواسطهٔ اختلاف دینی ناراضی میشدند پتر کبیر درصدد بود رسما خودرا پشتیبان و حامی نصارای گرجستان وارمنستان معرفی کند.

درین میان افغانها براصفهان پایتخت ایران مستولی شدند ومحمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را بجای اوبپادشاهی ایران رساند.

۱- Artemi Volynski

این خبر که بپتر کبیر رسید ببهانهٔ پشتیبانی از سلطنت صفویه بنای دست اندازی بخاك ایران را گذاشت ودرماههای مه‌وژون آن‌سال یعنی‌دوماه آخر بهار که‌مصادف‌باصفرو ربیع الاول ۱۱۳۵ می‌شده است ازراه رود ولگا بنیشرنی نو گورود وازآنجا بحاج طرخان رفت‌واز راه‌خشکی ودریا بشهردربند که‌درخاك ایران بودحمله برد ودرین حمله۲۲هزار پیاده و نه هزارسوارازسربازان خود و بیست هزارقزاق و بیست هزارکالموك وسی‌هزار تاتاروپنج هزارملاح همراه داشت.

پیداست که دولت بسیارضعیف ایران که افغانها بدان‌آسانی آنرا ازپادرآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سربصد وشش هزارتن می‌زد برابری کندوتنها قوه‌ای که درمقابل‌آن بود لشکریان محلی‌آذربایجان وگیلان بودند و آنها هم پس از اندك مقاومتی ازپا درآمدند . مردم دربند دروازها را باز کردند وتسلیم شدند ولی بواسطهٔ اینکه بیم قحطی می رفت پتر کبیرناچارشد بحاج طرخان بازگردد ودر راه قلعه‌ای ساخت که‌آنرا «سویاتوی‌کرست (۱)» یعنی« چلیپای مقدس» نام‌گذاشت .

با این همه دسته‌ای ازلشکریان خود را مامورگرفتن‌گیلان کرد و بدین‌گونه در ماه نوامبر۱۷۲۲ (صفر۱۱۳۵) شهررشت تسلیم شد ودرماه ژویه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکوتسلیم شدند . درماه سپتامبر سال۱۷۲٤ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترز-بورگ عهدنامه‌ای درمیان فرستادهٔ ایران ودربار پتر کبیر امضا شد وتسار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یاری‌کند ونیرویی بمدد اوبفرستد بشرط‌اینکه پادشاه ایران تا « جاودان مالکیت » نواحی دربند وباکو و ولایات‌گیلان ومازندران واسترا باد را بدولت روسیه واگذار کند .

پس ازآنکه در۱۱محرم ۱۱۳۵محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده‌بود چند تن ازمردان‌دربارصفویه در۲۰محرم همانسال شاه طهماسب دوم را بپادشاهی‌اختیار کرده بودند که‌سرانجام نادرشاه در۱٤ ربیع‌الاول ۱۱٤٤ اورا خلع کرد . شاه‌طهماسب برای اینکه دربرابرافغانها پایداری‌کند بهرکس وهرچیزمتوسل شده بود وازآن جمله این عهد نامه را با پتر کبیر امضاکرده است،اما پدیدآمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه ازین عهدنامه بهره‌مند شوذ .

ناتوانی دربارایران درین دوره وپیشرفت روسها درقفقازوآذربایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی‌بدربارعثمانی متوسل شدند وازآنجا یاوری وپشتیبانی‌خواستند وبهمین جهة حتی دولت مسیحی گرجستان درسال ۱۷۲۳میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت

۱— Sviatoy krest

دولت عثمانی را اسما پذیرفت . با این همه پتر کبیر نواحی را که درسواحل غربی دریای خزر از ایران گرفته بود هم چنان دردست داشت وحتی در بار عثمانی در عهد نامه‌ای که در ماه ژون ۱۷۲٤ (رمضان ۱۱۳٦ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی راجزو خاك روسیه شناخت ودرین عهد نامه قید شده است که مرز روسیه وعثمانی در ۲۲ ساعت فاصله ازمغرب شهر دربندست وخط مستقیمیست که ازشماخی بملتقای رودارس و کورمیرسد .

درآن زمان سواحل شرقی دریای خزرهم جزو خاك ایران بود و پتر کبیر می‌خواست ازآن جانب هم قلمرو امپراطوری خود را توسعه دهد، بهمین جهة در آغاز سال ۱۷۱٦ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیازآلکساندر بکوویچ چرکاسکی (۱) را که ازنژاد چرکس بود وپیش از آن سفری باین نواحی کرده بود مامور کرد دو قلعه یکی درمصب سابق رود جیحون ویکی درجایگاه کنونی شهر کراسنو ودسك (۲) بسازد وسپس نزد خان خیوه برود و اورا قانع کندکه قیمومت روسیه را بپذیرد وازواجازه بخواهدکه یکی ازبازرگانان روسیه ازراه جیحون بهندوستان برود ، دربارهٔ راههایی که بهندوستان میرود اطلاعاتی بدست آورد وببیندکه آیا خان بخارا مایل بدوستی با روسیه هست یا نه . جاهایی که برای ساختمان این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت وازسوی دیگر چادرنشینان بیابانهای اطراف با مردم خیوه همدست شده وراه را برلشکریان بکوویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش ازیك عدهٔ سه هزارنفری که ازنژادهای مختلف بودندچیزی همراه نداشت . پس‌اززدوخوردی که درماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی‌القعدهٔ ۱۱۲۹ قمری) درجایی که تا شهر خیوه شش روزراه بودروی‌داده بوددشمن‌حیله کرد و ببهانهٔ اینکه‌یافتن‌آذوغه‌وخوراك‌آسان تر باشد بکوویچ‌چرکاسکی‌را وادار کرده‌بودندسربازان خودرا‌بپنج‌دسته قسمت کندوبدین وسیلهٔ مردم‌خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند وسلاحشان را بگیرند و اسیر کنند.بکوویچ چرکاسکی را هم اجازه‌داده بودند بعنوان‌سفیر روسیه وارد خیوه شودولی سرش را بریده وبردروازهٔ شهر آویخته بودند. برای انتقام ازین خیانت پتر کبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیرحاکم‌خیوه‌را بزندان افکندووی درزندان‌مرد .

مشکلات تصرف این نواحی باندازه ای بودکه نه تنها پتر کبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد وپنجاه سال پس ازین تاریخ درین نواحی کاری نکردند .

پس از پتر کبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه بخاك ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگهای نادرشاه درمیان همسایگان ایران افکنده بود مانع ازین کارشد .

۱— Alexandre Bekovitch-Tcherkaski ۲— Krasnovodsk

درزمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم باعثمانی که دولت روسیه نتوانست چنانکه می خواست آن دولت را ازپای درآورد وملل عیسوی بالکان را دست نشاندهٔ خود کند و ظاهراً پشتیبانی آنها بر خیزد درباریان وی نقشهٔ دیگر ازسوی دیگر طرح کردند. درین موقع اختیار دولت بدست پلاتون زوبف (۱) نام سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه باو دل سپرده بود ووی مصمم شده بود برادرش والریان (۲) را بفرستد که ایران را بگیرد وروابط روسیه را با هندوستان برقرار کند وپس ازآنکه شهرهای ایران را تصرف کرد ودرهریك پادگانی گذاشت برقلمرو عثمانی درآسیای صغیر بتازد ودرضمن سردار معروف ژنرال آلکساندر سووارف (۳) ازبالکان عبور کند و باستانبول نزدیك شود واز سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بوسفور شود وازراه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و درصدد بود که یکاترین را وادار کند خود باآن ناوگان همراه باشد.

دراواخر ماه فوریه ۱۷۹٦ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زوبف از سن پترز- بورگ رهسپار شد ووعده میکرد که درماه سپتامبر همان سال (ربیع الاول ۱۲۱۱ ق) دراصفهان باشد.

می بایست سپاهی شامل ده هزارتن بفرماندهی ژنرال کارساکف (٤) ازکوههای قفقاز بگذرد وتفلیس را بگیرد وزوبف با بیست هزار سرباز می خواست ازساحل غربی دریای خزر بجانب ایران فرود آید وچون دردربند و باکو بمقاومتی بسر نخواهند خورد بلشکریان کارساکف ملحق شود و باهم بسوی اصفهان بروند. اما درماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود دراصفهان باشد هنوز تاسرحد ایران ششصد ورست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. بهمین جهت از سن پترزبورگ دو ولان (٥) نام مهندس فرانسوی را بانقشهای جغرافیایی ودستورهایی بیاری اوفرستادند وچون سر انجام دانست که این نقشه جزخیال واهی نیست درباکو ماند تا اینکه ملکه یکاترین در ۱۷.٦ نوامبر ۱۷۹٦ (جمادی الاولی ۱۲۱۱ ق) درگذشت و پاول امپراطور جدید بمحض اینکه بجای مادر نشست فوراً لشکرکشی بایران را موقوف کرد.

آقا محمد خان در ذی القعدهٔ ۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان سلطنت ایران داده و درسال ۱۲۱۰ تاج برسر گذاشته ودرهمان سال ۱۲۰۹ پیش ازآنکه عنوان سلطنت بخود بدهد بگرجستان حمله برده وآن جنگ معروف را کرده بود. اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمایهٔ یکاترین دوم ملکهٔ روسیه بود وناچار این حمله آقا محمد خان بروبسیار ناگوار آمد. درضمن مرتضی قلی خان برادر کهتر آقامحمد خان که ازو

Korsakof (٤) Souvorof (۳) Valerian (۲) Platon Zoubof (۱)
de Volan (٥)

امان نداشت واز بیم بروسیه گریخته بود بدربار یکاترین پناه برده ودر آماده کردن این لشکر کشی مؤثر بوده است .

اندیشهٔ لشکر کشی یکاترین ومامو ریت والریان زوبف یگانه نتیجه‌ای که داداین بود که دشمنی در میان دربار روسیه ودربار ایران را سخت تر وفتحعلی شاه را از آغاز سلطنت از روسیه هراسان کـرد وهمین سبب شد که دوجنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد .

فتحعلی شاه و ناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را بدست سلطان محمد فاتح آل عثمان درسال ۱٤٥۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهمترین وقایع تاریخ اروپـا میدانند و معتقدند که درین سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال ۱۱۵۲ قمری و ۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد وپادشاه بابری آن سرزمین را از پادرآورد باید یکی از مهمترین حوادث تـاریخ آسیا دانست و گفت که درین سال سرنوشت آسیا تغییر کرد .

پیش از آن همهٔ دول جهان نامی ازهندو از ثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود شنیده بودند، اما هیچ کس جرأت نمی کرد بهند بتازد واندیشهٔ تصرف هند را دردماغ خویش بپزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت وجهانیان باشگفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می نمود پی بردند که بیهوده ازین کار می ترسیده‌اند و گرفتن هندوستان ازمحالات نیست .

از آن روزدول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند وهر کدام توانستند باین کار جسورانه دست زدند .

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م . (۹۰۸ق .) وپس از آن انگلیسها در سال ۱٦۰۰ م . (۱۰۰۸ ق) در هندوستان بکشور ستانی آغاز کرده بودند وازآن ببعد کاملا دلیرشدند. پیشرفت انگلیسها درهندو کوتاه کردن دست فرانسویان ازین کشور نـه تنها باعث حسد همهٔ دول بزرگ جهان شد بلکه مدتهای مدیـد سیاست روسیه وفـرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود وچون راه طبیعی وصول بهندوستان از خشکی کشورایران بود این بود که ازآغاز قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری کشور هـای اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را دردل داشتند توجه خاصی بایران پیدا کردند و همین توجه بدبختی‌ها ودشواریهای جانفرسا برای ایران فراهم کرد .

ناپلئون بناپارت سردارمعروف فرانسوی که درنتیجهٔ کشورستانی های شگرف در

۱۸۰٤ میلادی (۱۲۱۹ ق .) بتخت امپراطوری فرانسه نشست اندیشهٔ بسیارجسورانه ای داشت که ازراه ایران بهندوستان بتازد . خبر تاخت وتاز آقا محمد خان بگرجستان و تسخیر تفلیس وقتل عام وحریق آنجا بگوش اورسیده بود وتصورمیکرد جانشین آقامحمد خان‌هم‌مانند اودرمیدانهای‌جنگ کامیاب‌خواهد شد .

درزمانی که ناپلئون درصددشد ازایران درپیشرفت‌این نقشهٔ جسورانه‌یاری‌بخواهد فتحعلی شاه مشغول جنگ اول باروسیه بودکه از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ق. (۱۲ اکتبر۱۸۱۳) بیش ازده سال دوام داشت . درنخستین مراحل این جنگ که فتحعلی شاه ناتوانی خود را دربرابرالکساندراول تسار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول واختلاف اوبا تساروروسیه بوی رسیده بود درصددشدازناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد . بهمین مقصود در۱۲۱۹ ق . نامه ای بانشای پر از کنایه واستعارهٔ معمول آنزمان بناپلئون نوشت وازوخواست دربهارآینده که وی بجنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم ازسوی خود بروسیه بتازد تا هردو متفقاً دولت روسیه را بجای خود بنشانند.

این نامه که بناپلئون رسید وی را دراندیشهٔ دیرین اتحاد با ایران برای حملهٔ بهندوستان یاری‌کرد ودرصدد شد با ایران رابطه بهم زند وسفیرانی بایران بفرستد . نخست آمده‌ژوبر(۱) راکه خاورشناس جوانی بود مأمورکرد از راه ترکیه بایران بیاید وسپس آدژودان ژنرال رومیو(۲) را درپی اوفرستاد . ژوبردر خاك عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شدوبهمین جهة رومیوزودتربایران رسید ونامه‌ای ازناپلئون برای‌فتحعلی شاه‌آوردکه در۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ق .) ازپاریس نوشته شده‌بود. ژوبرهم‌چون‌بایران رسیدنامهٔ دیگری ازناپلئون بتاریخ ۱٦فوریهٔ۱۸۰۵(۱٦ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ق)همراه داشت .

فتحعلی شاه درماه رمضان ۱۲۱۸واردجنگ با روسیه شد . نخست با غروری که از زمان غلبهٔ آقا محمد خان برگرجستان درذهن اوجای‌گرفته بود بمیدان‌آمد ولی دراندك زمانی‌حس کردکه ازعهده‌برنخواهدآمد واین بودکه بناپلئون‌توسل یافت.دولت انگلستان هم‌که تازه‌ببسط منافع ونفوذ خود درهندوستان‌آغاز کرده بود درایران‌منافع بسیارداشت‌وناچار بودکه پیشرفت روسیه را درایران و نفوذ فرانسه راکه خطرناك‌ترین رقیب خود میدید درین سرزمین مانع شود ودرضمن ازقوای ایران هم بکاهد تا نتواند درهندوستان وافغانستان ازنفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره مند شود . بهمین جهة

۱— Amédée Jaubert
۲— Adjudant-Général Romieu

رقابت بسیارسختی درمیان روسیه وفرانسه وانگلستان درایران درگرفت . انگلستان می کوشید ایرانرا بدست روسیه ضعیف کند ومانع ازنفوذ فرانسه شود. روسیه درمدتی که با فرانسه متحد بود درایران بنفع فرانسه ودرمدتی که رقیب آن بود بضرر آن قیام میکرد. سیاست فرانسه هم همواره بزیان انگلستان وگاهی بسود وگاهی بزیان روسیه بود . فتحعلی شاه بسیارنادان تر وناتوان تر از آن بود که درین گیرودارودرمیان این سیاست های جانکاه کاری بنفع ایران از پیش ببردواینست که هرچه میکرد بزیان کشور تمام میشد. بالاترین خطای اوآن بود که میخواست بیاری فرانسه که راهی بایران نداشت و بسیار دوراز ایران بود و بیاری انگلستان که درسیاست خود صمیمی و باوفا نبود ومی خواست هر دوسنگ یعنی ایران وروسیه را بهم بساید با روسیهٔ نیرومند زمان الکساندراول دربیفتد واندیشهٔ واهی تسلط بر گرجستانرا عملی کند وبزعم خود انتقام ازتجاوزات دولت تساری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلیشاه برای ایران این شد که هروقت بفرانسویان پروبال میداد کینهٔ انگلستان سخت ترمیشد وانگهی فرانسه دراروپا برای پیشرفت مقاصد خود بسازش با روسیه بیشترحاجت داشت وروسیه را بایران نمی فروخت واز همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد وناپلئون ازمیان رفت خشم آن دولت نسبت بایران تیزترشد ونیروی عظیمی راکه داشت در برابر ایران بکار گماشت . هروقت هم که بانگلستان نزدیك میشد فرانسه وروسیه هردونگران می شدند . جای دیگراین نکته را را ثابت خواهم کرد که درین هنگام دولت انگلستان همیشه ایرانرا بجنگ با روسیه تشویق میکرده و حتی وعده میداده است که نه تنها در هزینهٔ جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد وپیداست این نقشه برای آن بوده است که ایران گرفتارجنگ باروسیه شود ودرافغانستان کاری از پیش نبرد ودرضمن نیروی نظامی آن درمیدانهای جنگ با روسیه ازپادرآید ودرجای دیگرمانع سیاست انگلستان نشود ونتواند با نقشهٔ شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشهٔ حملهٔ برهندوستان از راه ایران را طرح کرد درصدد بر آمد از راه روسیه وایران وافغانستان لشکری بهندوستان بفرستد، بهمین جهة درضمن اینکه میکوشید ایرانرادرین کارشرکت دهد باپاول تسار روسیه قرار گذاشت که یك عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپارشوند ودولت روسیه هم عده‌ای ازلشکریان خودرا باآنها همراه کند .

پیش ازآنکه ناپلئون درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسها نیز کوشیده بودنداورا باخود یار کننه و درسال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ ق) دربارلندن کمپانی هندوستان

را وادار کرده بود سفیری بایران بفرستد و سرجان ملکلم (۱) معروف مؤلف تاریخ ایران وسفرنامهٔ مشهوری که ازومانده بعنوان سفیر کمپانی هندوستان بایران آمده و بگفتگوهایی آغاز کرده بود . چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها بمذاکره قانع شود تدبیری بنظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیرهٔ قشم را درخلیج فارس بگیرد وفتحعلی شاه را بدین گونه بترسانند و مرعوب کنند تا ازدرسازش درآید . دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکلم وشرکت هندوستانرا پذیرفت ودرصدد اجرای آن بود اما معلوم نیست بچه‌سبب ناگهان از ین کارچشم پوشیدند وخواستند ازراه‌دیگر بنتیجه برسند این بود که سرجان ملکلم مبالغ گزافی هدایا ورشوه بفتحعلی شاه و درباریانش داد و بیش ازدومیلیون روپیه درآن سفرخرج کرد تا ازوقول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه‌سال بعد شاید در نتیجهٔ غروری که ازهمین راه دروپیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست بمانع بسیاربزرگی برخورد درصدد شداین بارازفرانسه یاری بگیرد ودرنتیجه خشم انگلستان را هم بخود جلب کرد ، شاید درآن موقع ازرقابت ودشمنی درمیان فرانسه وانگلستان خبرنداشته است .

سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) آمده ژوبر را مامور سفارت ایران کرد . وی ازراه استانبول وآسیای صغیررهسپارایران شد و چنانکه پس ازین خواهد آمد در راه گرفتاریهای سخت برایش پیش‌آمد وچون دربار فرانسه ازو بی‌خبربود ناپلئون شتاب داشت‌هرچه زودتر روابط خودرا با ایران‌برقرار کند.دراوایل اکتبر۱۸۰۵ (اوایل‌رجب ۱۲۲۰)آدرودان‌ژنرال رمیورا بانامهٔ دیگری که در۳۰مارس ۱۸۰۵(سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹) بفتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد بایران فرستاد . رومیوحامل هدایا وپیغامهای ناپلئون برای جلب توجه ومساعدت فتحعلی شاه در لشکر کشی بهندوستان بود . دربارطهران نخست بخوشی واحترام اورا پذیرفت اما پس از چند روزتوقف درطهران ناگهان وبی آنکه گرفتاربیماری شده باشد درگذشت وکسی ندانست سبب مردن اوچه بوده است وتنها میتوان حدس زد بوسیلهٔ کسانی که ورود او بطهران بضررشان بوده است او را ازمیان برده باشند . دربارطهران بشتاب او رادر قبرستان بیرون شهردرجنوب طهران بخاك سپرد .

آمده‌ژوبرسفیردیگرناپلئون‌یکی ازخاورشناسان معروف‌آن زمان بوده‌وزبانهای

۱- Sir John Malcolm

ترکی وعربی را نیکومیدانسته وبا ناپلئون بمصررفته بود وازاوضاع کشورهای اسلامی خبرداشت ودرانشای احکام ومکاتیب بزبان تازی منشی ناپلئون درسفرمصربود وپس از آ بان او بروسیه رفته وازاوضاع آن کشورهم خبرداشت وبعد ازآن مدتی دراستانبول ماموریت داشته‌است‌وازاوضاع کشورعثمانی هم آگاه بود وبهمین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون میتوانست بایران بفرستد .

ژوبر برای اینکه دولت عثمانی ورقیبان فرانسه مانع ازسفراونشوند ماموریت محرمانه داشت وباودستورداده بودند بلباس مبدل وناشناس بایران سفرکندوتا کردستان عثمانی بی‌مانع آمد،اما همینکه بشهربایزید درکردستان عثمانی رسید پاشای آن شهرکه ازجانب دولت عثمانی حکومت داشت بی‌آنکه بهانه‌ای بتراشد وی راگرفت و درسیاه چالی بحال زار زندانی کرد . پیداست که دراینکارهم دست کسانی که ازسفر اوزیان میدیده‌اند درکاربوده است . این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماندو تنها پس ازمرگ اوتوانست خود را ازمهلکه نجات دهد . سرانجام توانست بزحمت بسیارعباس میرزا نایب‌السلطنه پسرفتحعلی شاه راکه ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بود ازحال خود خبر کند ودربارایران کوشش بسیارکرد تا اینکه توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد وبایران بیاورد .

ژوبرازراه‌آذربایجان عازم تهران شدوچون فتحعلی شاه بیشترتابستانها باردوگاه خود درسلطانیه میرفت‌که ازآنجا بروسیه لشکرکشی کند ژوبر را در۱٤شوال ۱۲۲۰ (۵ژویه ۱۸۰۶) درچمن سلطانیه بحضورخود پذیرفت . ژوبر پس ازآنکه تقریباً یکماه درایران ماند فتحعلی شاه را باتحاد با فرانسه دعوت کرد و ماموریت سیاسی خود را ببهترین‌وجهی انجام داد و درضمن طرح عهد نامه‌ای درمیان ایران وفرانسه ریخت که رضایت دولت ایرانرا درطهران بدان جلب کرد وقرارشد سفیری ازایران بااوبدربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آنجا امضاء کنند. فتحعلی شاه میرزا محمد رضا خان حکمران قزوین را مامور کرد که با ژوبر بفرانسه برود ووی در۲۵صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) دراردوگاه نظامی فین کن شتاین (۱) درخاك لهستان‌هنگامیکه ناپلئون‌مشغول جنگ با پروس بود بحضوروی رسید وهدایای فتحعلی شاه ونامهٔ او را بناپلئون‌رساند. پس ازآنکه چندی درورشو متوقف بود باردیگر بحضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود درمیان دولت فرانسه ودولت ایران بامضا رسید .

عهدنامهٔ فین کن شتاین در۱٦ ماده در ٤ ماهمه ۱۸۰۷ مطابق با۲۵ صفر ۱۲۲۲ بامضای « عالی‌جناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده وبیگلر بیگی

۱— Finkenstein

قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا » نمایندهٔ ایران وهوگ برنارماره دوك دوباسانو(۱) ازرجال دربار ناپلئون وازوزرای همراه او درین جنگ رسیده است . درین موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیهٔ چهارم اروپا بود که مرکب بود از پروس و روسیه وانگلستان وسوئد که باهم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند .

ناپلئون نقشهٔ حملهٔ بهندوستان را از راه قفقاز وایران باپاول امپراطور روسیه طرح کرده و با او درین کار هم پیمان شده بود وپاول بعهده گرفته بود پنجاهزارسرباز بایران بیاورد وبادستیاری دولت ایران از راه هرات (که درآن زمان هنوز جزو خاك ایران بود و بهمین جهت انگلیسها چندین بار کوشیدند تاآنرا از ایران جدا کردند) بهندوستان‌حمله کنند . پیش ازآنکه ناپلئون با ایران روابطی بهم زند درسال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ق .) پاول تسار روسیه بدست درباریانش کشته شد وجانشین او آلکساندراول این تعهد را بهم زد،حتی باکشور های دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد . بهمین جهت ناپلئون دیگر بیاوری روسیه برای لشکرکشی بهندوستان امیدوار نبود و بوسیلهٔ این عهدنامه با ایران میخواست قوای خودرا درایران برای لشکرکشی بهندوستان بکار ببرد .

عهدنامه فینکن شتاین

عهدنامهٔ فینکن شتاین از اسنادیست که برای تاریخ ایران اهمیت بسیاردارد. نخست ازین حیث که در میان دولت ایران ودولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان بسته شده وناپلئون بواسطهٔ قدرت نظامی که داشته است کمتر با دولتهای بیگانه عهدنامه بسته واین عهدنامهٔ با ایران از اسنادیست که در آن روزگار اختصاصی دارد.دوم آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی درآسیا وبخصوص درایران فراهم کرد که عواقب‌آن مدتها باقی بود وشاید تا امروز باقی باشد . بهمین‌جهت این عهدنامه را که‌در ٤مه ۱۸۰۷ = ۲۵صفر۱۲۲۲درفینکن شتاین بامضای‌نمایندگان دودولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می کنم :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان‌پادشاه ایتالیاواعلیحضرت پادشاه ایران‌برای استحکام روابط دوستانه وعقد معاهدهٔ اتحاد این‌کسان را مأمور می کنند :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا آقای‌هوگ برنارماره‌وزیر مشاور ودارای حمایل لژیون دونورونشان سنت اوبر(۲) از کشور باویرو نشان خدمت گزاری ازکشور باد(۳).

---

(۱) Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano

(۲) Saint-Hubert (۳) Bade

پادشاه ایران جناب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلر بیگی قزوین و پیشکارشاهزاده محمد علی میرزا .

ایشان پس از ارائه ومبادلهٔ اعتبار نامهای خود درین موافقت کردند:

ماده اول ـ در میان اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلی حضرت پادشاه ایران صلح ودوستی واتحاد همیشگی برقرار خواهد بود .

مادهٔ دوم ـ اعلیحضرت امپراطورفرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران راحمایت میکنند .

مادهٔ سوم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً ازآن اعلیحضرت پادشاه ایران میدانند .

مادهٔ چهارم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بعهده میگیرد همهٔ کوشش خود را بکار برد تا روسها گرجستان وخاك ایران را ترك کنندو برای رسیدن باین نتیجه درعهدنامهٔ صلح خواهد کوشید. تخلیهٔ این نواحی همیشه جزوسیاست و نظریات او خواهد بود .

مادهٔ پنجم ـ اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یك سفیر فوق العاده وچند منشی سفارتخانه دردربار ایران خواهد داشت .

مادهٔ ششم ـ چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستارست پیاده نظام و توپخانه واستحکامات نظامی خود را بنا برروش اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا تعهد میکنند توپهای صحرایی وتفنگها وسر نیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کند و بهای این اسلحه برابر ارزش آنها دراروپا خواهد بود .

مادهٔ هفتم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکنند بهر اندازه افسر توپخانه ومهندسی و پیاده نظام که اعلی حضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دزها وایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنا برروش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد دراختیارش بگذارد .

ماده هشتم ـ اعلیحضرت پادشاه ایران هم ازسوی خودتعهد میکند که همهٔ روابط سیاسی و بازرگانی خود را با انگلستان قطع کند وفوراً بآن دولت اعلان جنگ بدهد واز همان دم با آن خصمانه رفتار کند. بنا برین اعلی حضرت پادشاه ایران متعهدست وزیر مختاری را که بمبئی فرستاده بخواهد و کنسولها و نمایندگان و کارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فورا ازآنجا بیرون کند وهمهٔ کالا های انگلیسی را ضبط کند ودرقطع هرگونه رابطه با انگلیسها چه درخشکی وچه در دریا بولایات خود

حکم اکید بدهد واز پذیرفتن هر وزیر مختار یاسفیر یاکارگزاری که‌درضمن‌جنگ از آن دولت بیاید خود داری کند .

مادهٔ نهم ــ درهرجنگی که انگلستان و روسیه در آن در برابر فرانسه وایران اتحاد کنند فرانسه وایران‌نیز بهمان‌گونه دربرابرآن دودولت اتحاد خواهند کرد وهمین که‌یکی‌ازمتعاهدین که در تهدید یا حمله‌قرارگرفته باشدرسماً بدیگری طلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترك جنگ خواهند کرد وازآن پس درباره هرگونه روابط سیاسی‌و تجارتی بمدلول ماده پیش رفتار خواهندکرد .

ماده دهم ــ اعلی حضرت پادشاه ایران همهٔ نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افغانان ودیگر اهالی قندهار را با ارتش خود دربرابر انگلستان متحدکند وپس از آن که بدان نواحی راه یافت لشکری بمتصرفات انگلستان درهندوستان‌فرستد .

ماده یازدهم ــ چنانکه از نیروی دریایی فرانسه یك دسته‌کشتی بخلیج فارس وبندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسداعلیحضرت‌پادشاه‌ایران همهٔ وسایل وتسهیلاتی راکه لازم باشد فراهم خواهد کرد .

ماده دوازدهم ــ اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا اراده کندکه برای حمله بمتصرفات انگلستان در هند ارتشی‌از راه خشکی فرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همانگونه‌که متحد صمیمی وباوفای اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست بآنها راه خواهد دادکه ازکشورش بگذرند . اگر این‌کارعملی شود دودولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهندگذاشت وراهی‌راکه ارتش‌باید درپیش بگیرد ولوازم ووسایل‌نقلیه‌که لازم شودویاوری راکه اعلیحضرت پادشاه‌ایران می تواند دربن راه بکند درآن معین خواهندکرد .

مادهٔ سیزدهم ــ هرچه‌ازلوازم وتدارکات‌درایران بلشکریان بری‌ونیروی‌دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه ببهایی که درکشور بمردم کشور داده میشود بحساب خواهدآمد .

مادهٔ چهاردهم ــ مقررات مادهٔ دوازدهم که در بالا ذکرشده تنهاشامل‌حال فرانسه است ، بنابرین این حقوق نباید باعقد عهدنامه‌ی دیگر بانگلستان یا روسیه واگذار شود .

ماده پانزدهم ــ برای بهره جویی‌هردوطرف‌یك‌عهدنامهٔ تجارتی هم درطهران بسته خواهد شد .

ماده شانزدهم ــ این عهدنامه تاچهار ماه دیگر از تاریخ امروز درطهران‌نیز امضاء خواهد شد وبتصویب خواهد رسید .

درلشکرگاه امپراطوری دوفینکن شتاین در ٤مه ۱۸۰۷ (۲۵صفر ۱۲۲۲)منعقد شد وبامضا رسید .

امضای هوگ ب. ماره

امضای سفیر ایران

رونوشت مطابق اصلست — وزیر روابط خارجی

ش . م . تالران ، پرنس دوبنوان (۱)

پیداست که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای درمحافل سیاسی اروپا ومخصوصاًدر دربار روسیه وانگلستان که این عهدنامه بزیان آنها بسته شده بود میفکند. از جسارت فکری وبلند پروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفتست سستی رای و بی خبری فتحعلی شاهست که حاضر شد درهمسایگی روسیه وانگلستان با فرانسه‌ای که درآن سوی جهان واقع شده بود وهیچ راهی بایران نداشت چنین قراری بگذارد واعلان جنگ گستاخانه‌ای بانگلستان در برابر وعدهٔ واهی پس گرفتن گرجستان ونواحی دیگر از روسیه بعهده بگیرد .

امضای این عهدنامه هرچند که موهوم بوده باشد ونتیجهٔ عملی ازآن نگرفته باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی بایران زد وآن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت بایران بدگمانی دیگر هم افزود .

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران وزبان فارسی وتجارت ایران درهندوستان نفوذ عجیب وفوق‌العاده‌ای داشت ودرحقیقت هندوستان مستعمرهٔ فکری ایران بود وهرتجارتی که باهر کشور دیگری ازجهان داشت بتوسط ایران بود. انگلیسها برای اینکه در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز این نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای اینکه بدین نتیجه برسند راهی جز ضعیف کردن ایران وازپا در آوردن آن نبود وبرای اینکار بهتر ازهمه این بود که هر چه بیشتر ممکن شود ایران راکوچك بکنند و منابع مهم ثروت راکه آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند وآنرا گرفتار زدوخورد باهریك ازهمسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که درآن زمان ممکن بود بجان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تسارهای روسیه ودرجه دوم دولت طماع عثمانی ودردرجه سوم طوایف راهزن وبی انضباط وسرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند .

گذشته ازینکه فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار وحریف تاریخی انگلستان درهند آن سرزمین را ازدور تهدید میکرد تسارهای روسیه هم باشتاب هرچه

(۱) Ch. M. Talleyrand, Prince de Bénévent

تمامتر روز بروز بهندوستان نزدیکتر میشدند وچیزی نمانده بود بسرحد آن سرزمین زرخیز برسند . دولت کوچکی درمیان هندوستان ونواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روسها آنها رایکی پس ازدیگری ازپا درمیآوردند درنتیجهٔ ضعف وتجزیهٔ خاك ایران چندی پیش تشکیل شده بود وآن دولت افغانستان بود .

درشب ۱۱ جمادی‌الاخرهٔ ۱۱۶۰ که نادر شاه را چندتن از زیردستانش درفتح آباد قوچان کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفهٔ چادر نشین ابدالی ازافغانها بودند ورییسشان احمد خان درهنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گران بهایی راکه نادر از هند آورده وهمیشه باخود همراه داشت ربود وبسرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و بدین‌گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز بنام افغانستان خوانده میشود از ایران جدا شد . هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند افغانها نیرومند شده وحتی در۱۱۶۲ سرزمین لاهور وملتان ودر۱۱۷۰ دهلی راگرفته ودر ۱۱۷٤ بار دیگر بهندوستان تاخته بودند .

پیداست که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغانها را در میان هندوستان وآسیای مرکزی که روسها روزبروز درآن بیشتر پیش میرفتند نگاه بدارد ونیرودهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود واحیاناً گاهی هم ایران را بنفع افغانستان کوچك بکند، چنانکه باکوششهای فراوان بر ناحیهٔ هرات که در لشکر کشی بافغانستان وهندوستان اهمیت بسیار داشت ودروازهٔ هندوستان بشمار میرفت وپیش ازآن جزو خاك ایران بود سه بارافغانها تاختند وایرانیان آنرا پس گرفتند وتفصیل جنگهای هرات پس ازین خواهد آمد .

همین نفوذ فوق‌العادهٔ مادی ومعنوی که ایران در هند داشت چند برابر آنرا در افغانستان که مردم آن فارسی زبان وازهمان نژاد ایرانی بودند داشت و ناتوان شدن دولت ایران درافغانستان نیز بنفع سیاست انگلستان بود .

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامهٔ فینکن شتاین فراهم‌آورد زیرا دولت انگلستان دید بمحض اینکه حریف نیرومندی دراروپاmanند ناپلئون پیدا کند دولت‌ایران باآن عهد میکندکه منافع انگلستان را درآسیا مخصوصاً درخلیج فارس وافغانستان که دو دروازهٔ مهم هندوستان‌بشمار میرفتند مانع‌شود ودرین ۱٤۸ سالی که ازامضای‌عهدنامهٔ فینکن شتاین‌میگذرد همیشه کوشش‌انگلستان‌درایران این‌بوده است که دیگر ایران‌نتواند با رقیبان منافع انگلستان درین نواحی سازش کند .

برای پیش بردن این‌مقصود دووسیله‌ای که انگلستان‌بکار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ وخمهای سیاست خارجی و گاهی جنگهایی باهمسایگان زورمند ودیگر

رعب افکندن درداخلهٔ کشور و تضعیف قوای روحانی واحیاناً بهره جویی ازعوامل داخلی بوده است .

هیئت نظامی فرانسه در ایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران ازعهدنامهٔ فینکن شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه بایران بود . اردوتس سفیری که پیش از آن ناپلئون بایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود ووی ماموریت داشت دراوضاع ایران مطالعه کند و ببیند درصورتیکه اتحادی درمیان ایران وفرانسه برقرار شود ایران تاچه اندازه میتواند درین کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر ازفرانسه از راه استانبول رهسپار شده بود ودراواسط ماه مه ۱۸۰۵ (صفر ۱۲۲۰) باستانبول رسید ودر آن موقع ژوبر هنوز در آن شهر بود. برای آنکه مردم بمقصد اوپی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره (۱) نام منشی خود بسوی ایران حرکت کرد ودراثر وقایعی که شاید عمدا پیش آورده باشند مجبور شد نزدیك چهل روز درحلب بماند ودر آنجا بیکر (۲) کنسول انگلستان سرانجام بمأموریت او پی برد و بیدرنك جونز (۳) کنسول انگلستان دربغدادرا ازسفر اوخبر کردواوهم بلندن اطلاع داد سرانجام رومیو از راه همدان دراوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اواسط رجب ۱۲۲۰) هرطورشده بودخود را بطهران رساند وبا آنکه دولت ایران ورودش را شادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنك درین شهر ببیماری که معلوم نشد چه بوده است در گذشت .

پریشانی دولت ایران درین واقعه خود می‌رساندکه این مرك شایـد طبیعی نبوده باشد زیرا باتأثر واحترام بسیار جنازه اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوز آثاری از آن باقیست بخاك سپردند. قرینه‌دیگری که در بارهٔ این واقعه وطبیعی‌نبودن‌آن دردستست اینست که دراسناد ایرانی‌وکتابهای آن زمان مطلقاً اشاره‌ای بآمدن رومیو وماموریت او ودرگذشتن او نیست

میرزا محمدتقی‌سپهرلسان الملك درناسخ‌التواریخ درووقایع‌سال۱۲۲۱ که بمناسبت ورود ژوبر بدربار ایران خلاصه‌ای ازتاریخ روابط ایران وفرانسه‌را نوشته کمترین اشارتی بآمدن رومیو ندارد ومطلب را چنین ادا کرده است :

« . روزجمعهٔ بیست‌وپنجم ربیع‌الاول خیمه بیرون‌برد (٤) وتا چمن سلطانیه‌عنان برنکشید ، هنگام موسی (٥) ژوبرازدولت فرانسه برسالت‌آمد، چه روزگاری‌بود

Jones (۳) Bal ◦ (۲) Outrey (۱)

(٤) مقصود بیرون رفتن فتحعلی شاه سلطانیه است .

(٥) درآن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می نوشتند



لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه

(از کتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱م ۱۲۵۷ق)

که پادشاه فرانسه درخاطرداشت که با دولت ایران‌ساز موالات طرازکند وطریق وداد بازدارد ، چنانکه درسال شهادت آمحمد شاه (۱) دوتن رسول ازدولت فرانسه باسواد عهدنامهٔ سلاطین‌صفویه که‌درمیان دولتین‌رفته بود بدارالملک‌طهران آمدند. وقتی برسیدند که هنوز بعد ازشهادت آقا محمد شاه شهریار نامدارفتحعلی شاه ازشیرازباز طهران نشده وبرتخت جلوس نفرموده بود . لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر بازفرستاد وهمچنان بعد ازقتل سکنهٔ کربلا چنانکه مذکورشد ، اسمعیل بیك بیات سفیربغدادگشت. یك تن ازبازرگانان‌ارامنه که‌داودنام داشت وتجارت فرانسه‌میگذاشت بنزدیك اورفته ومکتوبی چند بخط فرانسه بنمود وخود را ازجانب‌آندولت سفیرخواندو باتفاق اسمعیل‌بیك بطهران‌آمد، اولیای دولت ایران سخن اورا استوارنداشتندو کتاب اورا بکذب پنداشتند . این هنگام که سلطنت مملکت‌فرانسه را ناپلیون داشت‌وبادولت روس کاربمعادات میگذاشت موسی ژوبررا بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشنست و خصومت ما با ایشان مبرهن ، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند ، خاصه این وقت که وداد واتحاد دولت ایران وفرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیاست. چون موسی روبرطی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشاکه حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه وعثمانیه اورا گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان اورامقتول‌نمود . چون این خبردراردبیل معروض حضرت نایب‌السلطنه‌افتاد درحال مکتوبی بحاج یوسف پاشا که ایالت‌ارزن‌الروم‌داشت‌فرستاده‌اوراگسیل ساخت و موسی ژوبربدرگاه نایب‌السلطنه‌آمد وازآنجا درچمن سلطانیه حاضرحضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستارشدکه شاهنشاه ایران درپاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرمایدکه بمعنی پادشاهست تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود. ملتمس اومقبول افتاد . پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ اونگارشد و میرزا رضای قزوینی منشی ،که روزگاری وزارت شاهزاده‌محمد علی میرزا را داشت ،باتفاق اوبسفارت فرانسه مامورگشت ..».

پیداست شرحیکه مولف ناسخ‌التواریخ دربارهٔ امپراطوری ناپلئون و برسمیت شناخن او نوشته مبالغه آمیزست وهمین بیان مختصر روحیات مردم‌آنزمانرانشان‌میدهد.

برای اجرای عهد نامهٔ فینکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری بایران بفرستدکه درضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای اینکار ژنرال کلودماتیو-کنت دوگاردان (۲) را برگزید . این ژنرال چهل ویك ساله درا۱ ژویه ۱۷۶۶ در

(۱) دراصل چنینست .

(۲) Claude-Mathieu Comte de Gardane

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران‌درلنسل (۱) درناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش ازانقلاب‌فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت وازـ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتراز آنچه‌میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو(۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹اورا منصب سرتیپی داد ودر۱۸۰٤ فرمانده پاسبانان شخصی ودر۱۸۰۵ آجودان ناپلئون‌شد. در۱۸۰۷ ماموراپران‌شد وپس ازبازگشت ازین سفردر۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود از نظرناپلئون افتاد وپس ازچندی‌لقب کنت و بیست و پنج هزارفرانك باوانعام دادند وچون در۱۸۱۱ درماموریت نظامی که درپرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازازنظرناپلئون افتاد وباردیگربکاربرگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰مه ۱۸۰۷ (۲۵ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن‌شتاین آنرا اصادرکرده‌است و ازین‌قرارشش روزپس‌از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین گاردان را ماموراپران وازهمانجاروانه کرده است.متن این‌دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن‌شتاین ۱۰مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبا وزیر روابط خارجی (٤)ومکاتبه‌آن وزیربا اوسریع باشد. اگرممکن شود که این‌کار راباکارگزاران بابعالی (۵) بکنند بهترست هرهشت روزمکاتبه کنند . **همه مکاتیب فوری که‌اهمیتی**

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(٤) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(۵) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی و بزبان‌فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که در بارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی دردست نیست مناسب باشد. جغرافیا ونقشه برداری آنکشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند. ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خودبداند(۲): گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسر کارآمده همواره باآن درجنگ بوده اند. آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت. آنها را بکوششهای دیگر وبلشکرکشیهای بیشتر تحریك خواهدکرد. برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی هایی که آزمودگیش باوتلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند. بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع راکه روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه ار دستشان گرفته‌اند برگردند. گرجستان که‌آخرین شاه‌آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود رابآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم‌خود را میخورند. وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکنند درشمال گرجستان واقعست: اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را بخواهد کرد تاایران وبابعالی‌عثمانی تامیتوانند در بارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزربا هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای‌جنوب‌روسیه یکسان‌درخطرند زیرا که زمین‌حاصلخیز تر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد. اما ایران نفع‌دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع ازپیشرفت انگلستان‌درهندوستان‌شود.

ایران امروز درمیان روسیه‌ومستملکات انگلیس در فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد:

---

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیرکبیرفرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست.

اگر ازهمین امروز درانديشهٔ دفع این خطر نباشدو بزیان انگلستان‌ازهمهٔ عملیات فرانسه در برابـرآن پشتیبانـی نکند در معرض این خطر خواهد بودکه روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود .

فرانسه ایران را ازدو نظر جالب میداند : بعنوان دشمن‌طبیعی‌روسیه و بعنوان‌وسیلهٔ عبور برای لشکر کشی بهندوستان .

بواسطهٔ همین دومنظورست که عده‌ای کثیرصاحبمنصبان مهندسی وتوپخانه وابسته بسفارت ژنرال گاردان شده‌اند . بایدآنها راگماشت که نیروهای نظامی ایرانرا نسبت بروسیه وحشت‌انگیزتر کنند وجستجوها واستخبارهایی بکنند وگزارشهایی ترتیب‌دهند که معلوم کنند موانعی که لشکر کشی درعبوراز آنجا بدان برمیخورد کدامست و بـرای رفتن بهندوستان چه از راه حلب وچه از راه یکی ازبندرهای خلیج فـارس کدام راه را بایدپیش بگیرد .فرض کنیم درشق اول سپاهیان فرانسه با رضایت بابعالی دراسکندرون پیاده شوند ؛ درشق دوم ازدماغهٔ نیك عبور کنند ودرمدخل خلیج فارس ازکشتی پیـاده شوند . درشق اول‌وشق دوم باید اطلاع داد ازمحل‌فرودآمدن تا هندوستان‌راه کدامست واشکالات آن چیست؛آیا سپاهیان وسایل نقلیهٔ کافی‌خواهند یافت ،آیا راهها اجازه‌خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند ، ودرصورتیکه موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا بحدوفور آذوقه و مخصوصـاً آب خواهند یافت ؟

درشق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدامست ، بندرهایـی کـه کشتی‌های دارای سه‌عرشه و کشتی‌های هشتاد توپ و کشتی‌های هفتاد وچهارتوپ‌بتوانند درآن وارد شوند کدامست ؛ بندرهایی که بتوان درآنهاآتشبارهایی جا داد کدامست تـا اینکه کشتی‌ها دربرابرحملات ناوگان دشمن‌درپناه باشند؟ کدامست بندرهایی که ناوگان بتواندددرآنجا پول بدهد وآب و خوراك بدست بیاورد ؟

اگرآقای ژنرال‌گاردان تنها بود نمیتوانست بهیچ یك ازین پرسشها پاسخ بدهد، زیراکه مادراروپای خود وحتی درمرکزآلمان میبینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند همیشه نادرست ونامفهومست . اما ژنرال‌گاردان مهندسین نظامی ودریا داری‌وافسران توپخانه در زیرفرمان خواهد داشت که راهها را خواهند پیمود ، محل را معاینه‌خواهند کرد ، بندرهای امپراطوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه دردریای‌خزرخواهند دید ، نقشهایی خواهند کشید وبـرای او وسیله‌فراهم خواهند ساخت که پس از چهار ماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد در بـارهٔ مـوضوعهای مختلف این استخبارها بفرستند . همیشه مراقب خواهد بود که هرچه میفرستددو نسخه باشد، تا اینکه

اطلاعات باین مهمی اگراتفاقی برای چاپاربیفتدگم نشود .

این افسران نیزاین فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی دربارهٔ فن نظام اروپ
بایرانیان خواهند داد وبآنها یاری خواهندکرد استحکامات تازه ای برای دفاع قلاع خود بسازند .

دو منظور عمده‌ای که درپیشست بدین‌گونه تامین خواهد شد زیراکه ایران برای روسها وحشت انگیزتر خواهدگشت ووسایل عبور وهرچه مربوط باین کشورست کاملا معروف ماخواهد شد . اینست قسمت نظامی .

اما قسمت سیاسی، ژنرال‌گاردان‌مجازست قراردادهایی ببندد تا ارفرانسه تفنگ‌با سرنیزه وتوپ ویك عده افسر وافسر جزء کافی برای تشکیل‌کادر یکعدهٔ ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود . بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش‌آن در اروپا معین خواهندکرد . پرداخت آن درقرارداد قید خواهد شد . مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این‌اسلحه این نیست که ازپانصدیا ششصد هزار فرانك‌خرج خود داری کند بلکه برای اطمینان ازین نکته است که دولت ایران چون پول آنها را داده باشد بیشتر بآن اعتنا خواهدکرد تا اینکه باوداده باشند . وانگهی مطمئن خواهد شدکه چون آنها را میخرددرحقیقت اراده داردآنها رابکار ببرد . این اسلحه وافسران وافسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد . درقرارداد محل پیاده کردن و طریقهٔ پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهندکردوممکنست‌قسمت عمدهٔ آن‌آذوغه‌مانند نان خشك وبرنج وگاو وغیره برای ناوگان باشدکه پس از پیاده‌کردن آنچه‌آورده‌اند درین دریاها بهم خواهند پیوست.مقداراسلحه‌ای که تهیهٔ آنرابعهده خواهندگرفت میتواند بالغ برده هزار تفنك وتاسی توپ صحرایی باشد .

سرنوشت افسران وافسران جزء هم چه‌آنهایی که همراه ژنرال‌گاردان هستند وچه آنهایی‌که فرستاده خواهند شد باید درین قرارداد معین باشد . اعلیحضرت حقوقی راکه در فرانسه دریافت میکنند برای‌آنها باقی خواهدگذاشت ؛ امامناسبست از ایران حقوق وفوق العاده‌ای‌که همیشه برای اروپاییانی که ازوطن دور میشوند لازمست بگیرند .

اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد وایران میل داشته باشد وژنرال‌گاردان هم پس ازآنکه‌کشور را خوب بشناسد فرستادن ٤ یا ٥ گردان ودویا سه‌آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران‌لازم بداند ژنرال‌گاردان میتواند این‌قراررا بگذارد وامپراطور آنرا تصویب خواهدکرد .

این وزیر مختارالبته تا اندازه‌ازاوضاع کارها باخبرست که بداند تنها بوسیلهٔ اختفای‌کامل واطلاعات درست دربارهٔ محل پیاده‌کردن نیرو میتوان ناوگانی بیاری

ایران فرستاد .

درصورتیکه یك عدهٔ ۲۰/۰۰۰ نفری فرانسوی بهندوستان فرستاده شود لازمست بدانند چه عده کمکی ایران باین‌سپاه خواهد افزود ومخصوصاً چنانکه بیش‌ازین گفته‌شد آنچه درباب محل پیاده کردن وراههایهایی که در پیشست و آذوغه وآب‌لازم‌برای‌لشکر کشی را باید دانست.نیز باید دانست کدام فصل برای عبور ازخشکی مناسبست .

ماموریت ژنرال گاردان بهمین منتهی نمیشود : باید با ماهراتها (۱) مربوط شود وهرچه‌قطعی‌ترازپشتیبانیی که‌ممکنست سپاهیان درهندوستان‌بیابندمطمئن گردد.این شبه جزیره ازده‌سال پیش چنان تغییر کرده است که‌آنچه دربارهٔ‌آنست بزحمت در اروپا معروفست . هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکنست کسب کند و روابطی که ممکنست بر قرار سازد مفیدتر نیست .

سرانجام ژنرال گاردان نباید از نظر دور کند که منظور عمدهٔ ما استقرار اتحاد سه‌گانه درمیان فرانسه وبابعالی‌وایرانست ونیزاینست که‌راهی بهندوستان بازکنیم ومعاونینی‌در برابر روسها بدست آوریم . اگر اجرای‌این منظورآخر را بتوان از راه تاتارستان (۲) توسعه داد جالب دقت خواهد بود . چون روسیه نگران مرزهای خودست دیریازود نتیجهٔ وسایلی راکه‌ما برای‌خود تهیه کرده‌ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید .

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه یاوری ایران می تواند با تجارت ما بکند ، کدام‌یك ازمواد کارخانه های مادرآنجا جالب خواهد بود ودرعوض‌چه‌میتوانیم ازآنجا بگیریم · سپس او مجازست دربارهٔ یك عهدنامهٔ تجارتی براساس عهدنامهای ۱۷۰۸ و۱۷۱۵ (۳) گفتگو کند . باجزیرهٔ فرانسه (٤) مربوط خواهدشد و بیشتر با این توجه بتجارت‌آنجا مساعدت‌خواهد کرد که‌جزیرهٔ‌فرانسه باید نخستین بار اندازتجارت کشور ما باخلیج فارس‌باشد » .

امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون‌بژنرال گاردان‌داده همهٔ اهمیتی راکه درآن زمان برای‌رقابت با انگلستان‌وروسیه بایران‌میداده‌است‌می رساند ودرضمن‌نمونه ای ازصراحت گفتار او وتوجه خاصیست که بجزییات مسایل نظامی داشته ویکی ازخواص عمدهٔ‌اوست.

---

(۱) راجه های جنوب هندوستان

(۲) مقصود ترکستانست

(۳) مقصود عهد نامهای فرانسه با شاه سلطان حسین صفویست

(٤) جزیرهٔ موریس

هیئت سفارت باژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است بدین گونه: گاردان برادر ژنرال دبیر نخست، روسو(۱) دبیر دوم که در بغداد بوده ودرآن زمان رهسپار ایران شده بود، لاژار (۲) دبیر سوم ، ژوانسن (۳) مترجم اول که پیش از وقت بطهران آمده بود، آندرآس نرسیا (٤) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی بعنوان مترجم دوم موقتی بایران فرستاده و باسروان بونتان (٥) دراردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانوار (٦) معاون مترجم، تانکوانی (۷) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی موقتاً فرستاده است، بواسون (۸) آتاشهٔ سفارت، اسکالون (۹) مترجم، دوپره (۱۰) که با مهندس ترزل (۱۱) ببغداد فرستاده شد، دکتر سالواتوری (۱۲) پزشك وجراح نخست موقتی سفارت، داماد (۱۳) مبلغ مذهبی کشیش سفارت که ازصومعهٔ سن بنوا (١٤) درمحله پرای استانبول مامور باین کار شده بود، فرانگوپولو (١٥) کشیش از همان صومعه. گذشته از ین عدهٔ غیر نظامی ١٤ تن افسر وافسرجزء ازصنوف مختلف نیز همراه ژنرال گاردان بایران آمده اند وهیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران در نظر گرفته بود تشکیل میدادند . بدین گونه :

کامیل ترزل (١٦) ستوان مهندس جغرافیا و آجودان ژنرال گاردان که بماموریت ببغداد فرستاده شد .کامیل ترزل در ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافته ودر ۱۸٦۰ در گذشت. وی ازافسران معروف نیمهٔ اول قرن نوزدهم درفرانسه شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و مخصوصاً در جنگهای الجزایر کارهای مهم کرد . برنار (١٧) ستوان مهندس که هنگام ورود بخاك ایران درزور آباد در بیرون شهر خوی ازطاعون مرد ، تروئیلیه (۱۸) سروان مهندس که بماموریت بحلب فرستاده شد ، لامی (۱۹) سروان مهندس ، بونتان سروان مامور اردوی عباس میرزا ، بیانکی (۲۰) سروان مهندس ایتالیایی . وی ازخاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی رابسیار خوب فراگرفته بود و باژ . د .کیفر (۲۱) فرهنگی برای زبان ترکی بفرانسه نوشته که معروفست . شارل نیکولا بارون فابویه (۲۲) ستوان پونخانه ، فابویه در پونتا موسون (۲۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵

Jouannin(۳) Lajard (۲) Rousseau (۱)

Joinnard (٦) Bontemps (٥) Andréas Nerciat (٤)

Dupré (۱۰) Escalon (۹) Boisson (۸) Tancoigne (۷)

Damade (۱۳) Salvatori (۱۲) Trézel (۱۱)

Camille-Trézel (١٦) Frangopoulo (١٥) Saint-Bénoit (١٤)

Lamy (۱۹) Truilhier (۱۸) Bernard (۱۷)

J. D. Kieffer (۲۱) Bianchi (۲۰)

Pont - à - Mousson (۲۳) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۲۲)

در گذشت واو نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شدو برتبهٔ ژنرالی رسیدودرجنك استقلال یونان که از برخی از کشور های اروپالشکریانی بیاری یونانیان فرستاده بودندوی ازفرانسه مامورشدودرآن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول(۱) ستوان توپخانه، پپن(۲) سروان سوار، پرئو(۳) نقشه بردار، وردیه(٤) سروان تیپ ٦۱ پیاده، فینو(٥) گروهبان همان تیپ، مارشال(٦) گروهبان همان تیپ ،دامرون (۷) گروهبان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران ودرجه داران فرانسوی یادگارهایی چند درنظام ایران گذاشته‌اند، از آنجمله دو کارخانهٔ توپ ریزی در تهران واصفهان دایر کرده‌اند، جنگ با سرنیزه راکه سابقاً درایران معمول نبود رواج داده‌اند ، لباس يك شكل (اونیفورم) وتشکیل صنفهای مختلف ومجزای پیاده نظام وسوار نظام وتوپخانه ومهندس وحتی ایجاد توپخانهٔ کوهستانی بجای زنبورکهایی که پیش از آن درسپاه ایران معمول بود کارهای آنهاست . حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن بتقلید روسها در ایران سالدات می گفتند وهنگامیکه گاردان باصطلاح آنروز « نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کارشدند ازمیرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده وشاعر معروف که بعدها قایم مقام لقب گرفت وصدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تابین بسازدووی کلمهٔ «سرباز» راکه از اصطلاح «سرباختن» فارسی گرفته بود وضع کرد .

مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن ماموریت خود درایران وجلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود ازین ساعت بآن ساعت تغییر عقیده بدهد نمی توان فتحعلی شاه را درین کار مقصر دانست زیرا که با ارتباط کندی که درآن زمان درمیان ایران وفرانسه وجود داشت ویگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود بحد وسط دوماه ازین کشور بآن کشور راه بود وانگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور باندازه‌ای بود که هنوز برای ایرانیان ومخصوصاً برای مردان کامل ومعمری که دربار فتحعلی شاه ازیشان تشکیل می شد فهم ودرك اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود .

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسها بقصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه وکشتن لوی شانزدهم و برچیدن خاندان

---

(۱) Reboul (۲) Pépin (۳) Préaux (٤) Verdier (٥) Finot
(٦) Marchal (۷) Damron

سلطنتی قدیم باو داده بودند وقهرآ برای پادشاهی درآسیا شنیدن این واقعه واهمهٔ مخصوص فراهم میکرد تا مدتی رومیو مجبور بود درپاسخ فتحعلیشاه علت این وقایع وجرایم و خطاهای لوی شانزدهم را توضیح دهد و نتیجهٔ انقلاب وعظمت فرانسه را دردورهٔ ناپلئون بگوید، تاذهن این پادشاه بی خبر را از شایبه‌ای که درآن وارد کرده بودند تهی کند و ودل اورا برای ناپلئون واتحاد با او بدست بیاورد.

رومیو نخستین کسی بود که ازجانب ناپلئون بفتحعلیشاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود وروابط خودرا باانگلستان قطع کندودر برابر این کار وعده کرد سپاهی بگرجستان بفرستد ودرضمن کمك هایی هم بکند. این پیشنهاد فتحعلیشاه را نرم تر کرد. اما بواسطهٔ همان تردید ودودلی مخصوصی که داشت باز درنظر گرفت ببیند انگلیسها چه وعده باو میدهند. درین زمان انگلستان هنوز نمایندهٔ دایمی ومخصوص در دربار طهران نداشت ونزدیك ترین مأمور انگلیسی مستر جونز (۱) نام کنسول انگلستان در بغداد بود.

پیش ازین وقایع سرجان ملکلم سفیر شرکت هندوستان بایران آمده ووعده هایی داده بود، اما فتحعلیشاه سندی دردست نداشت وجواب صریحی هم باو نداده وهمان شك وتردید را درکار اوهم نشان داده بود. این بار بوسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران درهند انگلیس بود ونمایندگی ایران را از اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) ببعد درآن مستعمرهٔ جدید داشت بجونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگستان چه خواهد شد چندان اعتنایی برومیو و پیغامهای ناپلئون نمیکردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنانکه پیش ازین گفتم بی مقدمه درطهران تلف شد. پیداست که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو درطهران بود وچون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند وهمین کار را کردند.

سرانجام جونز از بغداد باستانبول رفت که باسفیر انگلستان درآنجا درین زمینه سخن بگوید. درین میان در بهار سال ۱۲۲۱ (۱۸۰٦) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را بلندن نوشته است ودوسالست که وزرای انگلستان درین باره گفتگو میکنند وهنوز تصمیم نگرفته اند.

پیداست که این بهانه جویی ودفع الوقت دولت انگلستان تاچه اندازه مانع بود که فتحعلیشاه یك طرف را اختیار کند. رومیو درسفر ایران یك منشی هم که اوتره (۲) نام داشت باخود آورده بود و وی‌را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اماجان دربرده وپس از مرگ ناگهانی رومیو سرگردان درطهران مانده بود وشاید بیم داشت که بی نتیجه بفرانسه باز گردد. ناچار فتحعلیشاه باو متوسل شد ووی از راه بغداد بفرانسه

---

(۱) Jones (۲) Outrey

رفت . چندی پس ازآن واقعه که ژوبر بطهران رسید ومواعیدسابق را مکرر کردچون هنوز خبری در رد وقبول از انگلستان وهند نرسیده بود فتحعلی شاه دیگر از تردید بیرون آمد ومیرزا رضای قزوینی را بسفارت بدربارناپلئون فرستاد .

ژوبر بواسطهٔ رنجهای فراوانی که دژ راه برده بود نمیتوانست در طهران بسیار بماند وانگهی ناتوانی که درراه بروچیره شده بود فتحعلی شاه را نیز نگـران کرد و میترسید اوهم بمیرد ومرگ دوسفیر ناپلئون درطهران‌عواقب وخیمی‌داشته باشد.این بود که ژوبر روز ۵ژوئن ۱۸۰٦ (۱۷ ربیع الاول ۱۲۲۱)بطهران رسید وفتحعلی شاه‌عجله کرد زودتر کار را بـا او تمام‌کند وویرا بفرانسه برگرداند. این بود که اورا بیش از ۱۹ روز درطهران نگاه نداشت وروز ۲٤ ژون (۷ربیع الثانی آن سال)که بعادت هر سال برای ییلاق بسلطانیهٔ زنجان میرفت اورا باخود برد وروز ۵ژویه (۱۷ ربیع‌الثانی) وارد سلطانیه شدند وروز۱٤ ژویه (۲٦ ربیع الثانی) ویرا روانه‌فرانسه کرد.دردربار فتحعلیشاه کسی که بیش‌ازهمه بنفع فرانسه‌کار میکردومعتقدباتحادبا ناپلئون‌بود میرزاشفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود واومنتهای مهربانی را در باره ژوبر میکرد وحتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرمخانه راگماشته بودکه شب وروز مراقب باشد وچون رهسپار فرانسه شد این پزشك راهمراه‌کردوحتی محمد خان افشارکه مهماندار ژوبر بود وبااو بمرز ایران میرفت مامور بودکه اگر میرزا شفیع درکارکوتاهی کندو ژوبر در راه بمیرد او هم‌طبیب رادر همانجا بسزای خود برساند .

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بودکه بعادت پـادشان قدیم هرگز نمی خواست‌کسی ازکارش سربدر ببرد واز ضعف اوخبرشود وچاره جویی ازکسی نمیکرد ، بلکه بیشتر میکوشیدکسی راکه باو احتیاج داشت مریب بدهد ودر هرموردی‌می کوشید نیروی خود را بطرف بنماید ووانمودکندکه اگرازویاری می‌خواهد ازناتوانی نیست . چنانکه برای جلب توجه وارعاب ژوبر روزی همهٔ جواهری راکه داشت باو نشان دادو باز برای همین مقصود بمیرزا رضای قزوینی سفیر خـود دستور داده بـود حقیقت را بناپلئون‌نگوید وبروز ندهدکه وی ازجانب روسیه بسیار نگرانست وبالعکس بگویدکه وی بتنهایی از عهده روسیه برمیآید، اما درضمن‌وظیفه وتکلیف ناپلئون هم اینست‌که با او درین‌کار شرکت‌کند وسهم مساوی درین‌کار داشته باشد ؛ حتی بناپلئون بگویـدکه ایران میتواند درلشکرکشی بهندیاری‌کند ونه تنها ازراه‌کابل وقندهـار بدانجا بتازد بلکه‌کشتی های‌فرانسوی‌که بیکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم‌در آنجا بایشان خواهند پیوست و باهم بسوی هندوستان رهسپار خواهند شد .

ازین جاپیداست‌که در آن روزها بهمان‌اندازه‌که ناپلئون باتحادبا ایران بـرای

استیصال روسیه و انگلستان معتقد بوده بهمان اندازه هم شخص فتحعلی شاه باتحاد بافرانسه عقیده داشته است.ژوبر حامل پیشنهاد هایی هم ازجانب فتحعلی شاه بوده اما همان جونز کنسول انگلستان در بغداد که درین کارها دست داشته و نه تنها درسفری که رومیو بایران می آمده نوکر محرم وامینی را که داشته است در بغداد ازمیان برده بلکه باقرب احتمالها باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهاد های فتحعلی شاه را که با ژوبر بوده است برباید وبلندن بفرستد .

درمدتی که درمیان مأموریت ژوبر و گاردان فاصله شده باز ناپلئون پی درپی چهار نمایندهٔ دیگر بانامهایی بایران فرستاده است . نخست ژوانن (۱) نام که چندی بعد درجزو اعضای سفارت ژنرال گاردان بسمت ترجمان اول معرفی شده وازین قرار وی پیش از گاران بتهران آمده ودرین جا مانده وزمانیکه گاردان بطهران رسیده او را بعضویت سفارت خود معرفی کرده است . پس ازولابلانش (۲) نام مامور تهران شده است وپس ازوبونتان (۳) سروان مهندس را بانامهایی بایران فرستاده وخواستار شده است که دولت ایران بمواعیدخود زودتر وفا کند. سروان بونتان بفرمان ناپلئون پس ازچندی توقف در طهران باردوی عباس میرزا نایب السلطنه رفته که در آن موقع مشغول جنك با روسها بود و وی نیز تاآمدن ژنرال گاردان در ایران ماند و گاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خودمعرفی کرد .

لابلانش خواهرزادهٔ وزیر امور خارجه فرانسه بود وتا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) درطهران ماند وچون درین تاریخ رومان (٤) نام بتهران رسید جای اوراگرفت ووی درطهران بود تاگاردان وارد طهران شد .

پیش از آنکه گاردان بطهران برسد دربار لندن گویا ازعهد نامهٔ فین کنشتاین بو برده وازعواقب آن هراسان شده زیراکه چهار ماه ویك روزکم پیش از امضای آن عهد نامه وپیش ازآنکه رومان بانامهٔ ناپلئون بتهران برسد این خبر پیچیدکه در ۵ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵ شوال ۱۲۲۱) دولت ایران وارد اتحادی بزیان فرانسه میشود .اما در ۱۳ فوریه (۳ ذی الحجه) خبر جنك معروف اینا (۵) وفتح بسیار مهمی که ناپلئون درجنك باپروسیها درچند ماه پیش کرده بود رسید و دو باره اتحاد با انگلستان نقش برآب شد .

سه روز پس ازوصول این خبر یعنی در ٦ ذی الحجه و ۱٦ فوریهٔ همان سال ایستیفانف (٦) سفیر فوق العاده ای ازروسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاد هایی برای صلح بود وپیدا بود که خبر اتحاد باناپلئون بدربار روسیه هم رسیده وآنها راهم نگران کرده است

Rouman (٤) Bontemps (٣) Lablanche (٢) Jouannin (١)

Istifanof (٦) Iena (٥)

فتحعلی شاه بهمان عادت معهود درین زمینه هم دودل بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) ناچار ازطهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست ازجنك بکشند دولت تساری هم جنك را دنبال نخواهد کرد . در همین موقع بود که فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را بدربار ناپلئون فرستاد ورسیدن او باردوی فین کنشتاین باعث عهدنامه میان ایران وفرانسه وماموریت گاردان وهیئت نظامی فرانسه بایران شد .

میرزا رضا قزوینی که هنگام عزیمت باین سفر برای اینکه محترم تر شود فتحعلی شاه عنوان ولقب خانی باوداده بود بنام میرزا رضا خان واردبلشکرگاه ناپلئون شد و پس ازادای مراسم ودادن نامهای فتحعلی شاه بورشو رفت ودولت فرانسه درآنجا ازو پذیرایی کرد زیراکه لهستان را ناپلئون گرفته بود وباردیگر بفین کنشتاین برگشت وعهد نامه را امضاء کرد .

گذشته ازاجرای مواد عهدنامه گاردان ماموریت محرمانه ای هم داشت بدین گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزارسرباز فرانسوی راازایران برای حمله بهندوستان آماده کند وازدولت ایران بخواهد جزیرهٔ خارك را در خلیج فارس برای اینکه ناوگان فرانسه ازآن بهره مند شود بدولت فرانسه واگذار کند. درآن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود وکشی هایی که از اروپا بهند میرفتند ناچار بودنـد دریکی از جزایرخلیج فارس اندکی بمانند وسپس دنبالهٔ سفرخود رادرراه اوقیانوس هند بگیرند و برای اینکارجزیرهٔ خارك را مناسب تراز همه میدانستند و بهمین جهة انگلیسها نیز کرارآ خواستار این جزیره شده اند .

ژنرال گاردان بـا همراهانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (٤ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد وازهمـان آغـاز شروع بکار کـرد . یکی از نخستین کارها این بـود که در ذی الحجهٔ ۱۲۲۲ (فوریهٔ ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را باصفهان فرستادند و وی با وسایلی که همراه آورده بود یك کارخانهٔ توب ریزی واسلحه سازی در آن شهردایر کرد واز جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود . در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران وناتوانی مهمشان در برابر ارتش روسیه نـداشتن توپخانهٔ کامل بود، مخصوصاً توپهای سنگین که درآن زمان « قلعه کوب » میگفتند . در سراسر جنگ های ایران وروسیه همواره شاهکار ارتش ایران حملهٔ سوار نظام بوده و ضعف عمدهٔ آنها در گرفتن یا پس گرفتن قلاع جنگی بوده وهرچه عباس میرزا شکست خورده درین زمینه بوده است .

بهمین جهة در دورهٔ فتحعلی شاه ومحمد شاه بریختن توپهای سنگین اهمیت بسیار می داده‌اند وحتی‌حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف‌محمد شاه اینکارراز بزرگترین خدمات خود بایران میدانسته وهمهٔ هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قناة میکرده است . فتحعلی شاه باین کار باندازه‌ای اهمیت میداد که بیشتر توپهایی که در زمان وی ساخته شد روی لولهٔ آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر بشعر نوشته بودند وچند نمونه از توپهای تاریخ دار اینك درخیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سا ق قزاق خانه هست وازهمه معروف تر توپ‌مرواریدست که معروف ترین این توپها بود ومردم خرافاتی برای آن واثر مخصوصی در رفع حوایج و بر آوردن نذرها وآرزو ها قایل بودند و مدتها در میدان روبروی وزارت کشور در طهران بود واینك در باغ باشگاه افسرانست وروی آن‌اشعاری‌ازفتحعلی‌خان‌صبا کاشانی ملك الشعرای معروف فتحعلی شاه هست که می رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده .دردیوان صبا چندین قطعهٔ دیگر درتاریخ توپ هست که آنها را برای‌توپهای دیگری که درهمان دوره ساخته‌اند سروده است وچون بیکی‌ازین توپها «توپ مروارید» گفته‌اند پیداست که برخی ازین توپها مانندشمشیرها واسبها درزمانهای قدیم اسم ولقب داشته‌اند .

گذشته ازین کارخانهٔ اصفهان که قسمتی از حوایج ارتش ایرانرا تامین می کرد فتحعلی شاه قرارگذاشته بود درموقعی که جنگ هندوستان ولشکر کشی بآنکشور پیش بیاید بیست هزارتفنگ ازقرارهرتفنگی سی فرانك ازفرانسه بخرد .

افسران دیگری که باگاردان بایران‌آمدند هریك بخدمات دیگری که مامور آن بودند مشغول شدند وسه مرکزتعلیمات درطهران وتبریزواصفهان تشکیل دادند و مدت یکسال ودوماه ونه روزکه در ایران ماندند بتعلیم وتربیت چهارهزارسرباز ایرانی اشتغال داشتند . درآنزمان حتی لباسهای پیاده وسواروتوپخانهٔ ایرانرا از روی‌لباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردندوصنوف مختلف نظام‌را ازروی همان سازمان ناپلئونی‌ترتیب دادند واین را درآنزمان «نظام جدید» نام‌گذ شتند .

میرزا محمد تقی‌سپهردرناسخ‌التواریخ درحوادث سال۱۲۲۲ دربارهٔ‌آمدن گاردان چنین مینویسد : «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روزدوشنبهٔ‌هفتم رجب وارد تهران گشت ... ودرهشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیرمملکت فرانسه بود ، چنانکه مذکور گشت، ازنزدناپلئون مراجعت کرد وجنرال غاردان ، که حکمران دوازده هزارتن لشکر بود، نیزبحکم ایمپراطورفرانسه با بیست وچهارتن ازمردم‌مجرب وهنروران‌آن اراضی‌را (!) باتفاق‌اوبرسیدنخستین جنرال غاردان بحضرت نایب‌السلطنه آمد ونامهٔ نیز که ازبهراوداشت بداد ومورد اشفاق گشت . آنگاه نایت‌السلطنه فتحعلی

خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ، ایشانرا روانهٔ دربار شهریار داشت. روزدوازدهم شهر رمضان دردارالخلافهٔ طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت . مکتوب ناپلیون را برسانید واشیایی که بارمغان آورده بود پیش داشت ودرتشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهـاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید ، خلاصهٔ آن بدین شرح که: ناپلیون برخویشتن نهاده است که روسیانرا، خواه ازدرمصالحت ومداهنت وخواه بطریق مناجزت و مبارزت ، از اراضی گرجستان و دیگرحدود ، که بتحت فرمان آورده‌اند ، بیرون کند وقبل ازفیصل این امرهرگزبا روسیان سازموالات و مصافات طرازنکند و شاهنشاه ایرانرا ، چندان که آلات جنگ در بایست افتد، از انفاذ مضایقت نفرماید ودازای آن سلطان ایران ازمهربانی وصفاوت باجماعت انگریز پرهیز فرماید وآنگاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیرهندوستان ماموردارد عبورایشانرا ازخاك ایران مضایقت نرود مع‌القصه بعد ازآنکه جنرال غـاردان رسالت خویش بگذاشت وخبر عهدنامه بپای برد شهریارنامدار فتحعلیشاه پذیرای آن پیمان گشت وجنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمودواورا بلقب خانی مخاطب ساخت وعسکرخان افشارارومی‌را، که یك‌تن ازسرکردگان سپاه بود ، با جواب مکتوب وبعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بـدرگاه ناپلیون رسول فرمود ...»

همین مورخ درصحیفهٔ بعد دربارهٔ « نظام جدید» چنین مینویسد : «هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون ، چنانکه مذکورشد ، درممالك ایران سپاهیانرانظمی جدید برای جدال نهادند وحکم دادند که یك نیمه لشکربقانون مردم‌فرنك پیاده‌آهنك جنگ کنند و بیشتر درکارحرب توپ‌وتفنگ بکاربرند. نخستین‌درآذربایجان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بدین‌طلب‌رنج وتعب‌فراوان برد و بنیروی بازوی‌سلطنت وحسن‌تدبیرمیرزا بزرك قایم مقام این مقصود بروفق‌مرام‌آورد وهم بفرمان پادشاه دردیگربلدان وامصارولات و حکام کاربدینگونه کردند ، نظام آذربایجانرا سربازخواندند و نظام عراق و مازندرانرا جانبازلقب دادند ویوسف خان گرجی، که ازعهد صبی‌وایام کودکی درحجرتربیت‌شهریار پرورش یافته ونیك وبدروزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته‌بود،سپه سالارسپاه گشت وبلقب سپهداری بلندآوازه شد وفرمان‌گذاری(!) عراق‌ازاراضی فراهان و کزازو کمره وسربند و وفس وبزچلو وشراه وتفرش وآشتیان بدوتفویض‌گشت ودوازده هزارتن‌پیاده نظام ازین اراضی اختیارنموده ، قانون جنگ با تفنگ وتوپ ، بر قانون اهالی یورپ بدیشان‌آموخت .»

کارهای ژنرال گاردان در ایران

چنان مینماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه درایران حاج محمدابراهیم

خان شیرازی صدراعظم آقا محمد خان وفتحعلی شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان فتحعلی شاه عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی در کتاب «مآثر سلطانیه» که در زمان فتحعلی شاه در ۱۲٤۱ در تبریز چاپ کرده است در بارهٔ ماموریت ژوبر در ایران چنین می نویسد :

« بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه : درسال شهادت خاقان شهید دو نفر فرستادگان دولت فرانسه باسواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه و ایران درسوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود و بوضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی وتجدید عهد یك جهتی بر آمده اند . اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی مملکت باین مطلب خارج نپرداخته بدون آنکه گذارش (۱) را بعرض واقفان عتبهٔ اقبال رساند جوابی بآنها داده دو نفر مزبور را پس فرستاد . بعد ازآن در هنگامی که اسمعیل بیك بیات بنحویکه سابقاً ذکر شد برای چارهٔ کارطایفهٔ وهابی مامور ببغداد گردید احدی نزداو آمده شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار وادعای رسالت از جانب آن دولت نموده باتفاق او وارد طهران وچون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او رامحض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند . اما بعد ازآنکه ناپلیون با روسیه بنای ستیزرا گذاشت موسی ژوبو (۲) نام را بسفارت تعیین وروانهٔ دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلمست دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من بادولت روس که دشمن دولت ایرانست نهایت دشمنی دارم پس اولی آنست که با دولت ایران میانهٔ ایران وفرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه برعالمیان ظاهر وفایدهٔ این دوستی که اخراج روسیه ازگرجستان وحواشی ایرانست برجهانیان روشن وباهر گردد . اما بعد ازآنکه موسی ژوبر وارد بایزید گردید محمود پاشا حاکم آنجا برعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی وهمراهان اورا گرفته محبوس ساخت و اموال اورا ضبط نموده بقتل دو نفر ازهمراهان او پرداخت. نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال وآنجناب از راه مآل بینی وعاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانهٔ دربارشوکت مدار ساخت وایلچی مزبور بعداز دریافت حضور باهرالنور دراردبیل پیغام را بعرض نایب السلطنه رسانیده روانهٔ درگاه خاقان جم نشان گردید ودر چمن سلطانیه شرف تلثیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد

(۱) دراصل چنینست وباید « گزارش » باشد

(۲) در اصل چنیست وباید «ژوبر» باشد .

ازابلاغ نگارش وسفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت . میرزا محمد رضای قزوینی را هم که ازنجبا ومعارف قزوین ووزیر نواب شاهـزاده محمد علی میرزا بود بموافقت او از راه اسلامبول برسالت فـرانسه مامور فرمودند .. اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاك خدا ازهیچ کس چشم یاری نبود ومقصود ازفرستادن سفیر رعایت‌قانون تعارف روزگاربود »

ازین شرحی که در همان زمـان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در۱۲۲۱) درسال۱۲٤۱ در تبریـز چاپ شده وحکم بیان رسمی ازجانب عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران را دارد خوب پیداست که لااقل برخی ازمردم مطلع و بیدار درایران ازکنه وقایع کاملا آگاه بوده‌اند واز دسیسه های دولت‌های بیگانه درین کارها خبرداشته‌اند .

درمدتی که ژنرال گاردان درطهران بوده دواشکال‌عمده درپیش داشته است‌یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکاروزمانی‌زیر پرده‌مانع از پیشرفت‌کارهای اومیشده والبته برخی از درباریان متنفذ آن‌زمان هم‌پشتیبان‌آن‌بوده‌اند.دیگرتغییر روابط‌فرانسه بـا روسیه بوده است‌که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر میشده وکار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار میکرده است .

چنانکه پیش ازین‌گذشت درموقع انعقاد عهد نـامهٔ فینکن شتاین در٤ مه۱۸۰۷ و۲۵ صفر۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت وبهمین جهة درمـادهٔ سوم آن عهد نامه‌گرجستانرا ازآن ایران دانسته ودر مادهٔ چهارم وعده کرده‌اندکوشش خود را بکاربرند تا روسهاگرجستانرا رهاکنند .

دستوری که ناپلئون برای ماموریت ایران بگاردان داده تاریخ ۱۰مه ۱۸۰۷ و اول ربیع الاول ۱۲۲۲ را دارد . ظاهراً چند روزپس ازصدوراین‌دستورگاردان ازراه استانبول بایران حرکت‌کرده وپس ازآنکه چند روزی دراستانبول مانده در۹سپتامبر ۱۸۰۷و۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیرایران بسوی ایران رهسپارشده است و درمرز آذربایجان وارد خاك ایران شده وچنانکه پس ازین خواهدآمد روزهشتم‌رمضان ۱۲۲۲مطابق با ۱۷ نوامبر۱۸۰۷ وارد تبریز وسپس در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با٤ دسامبر۱۸۰۷وارد طهران شده‌اند ودرتاریخ۲۰دسامبرمطابق ۱۰شوال عهدنامهٔفینکن شتاین بامضای ایران رسیده است .

ازین قرار گاردان تقریباً شش ماه در راه بوده است تا بطهران برسد.درین‌میان سیاست فرانسه نسبت بروسیه بکلی دگرگون شده ودر۲ ژوبه ۱۸۰۷ و۲٦ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲درموقعی که‌گاردان در راه میان فرانسه واستانبول بوده ناپلئون برای اینکه در

مخالفت با انگلستان تسارهای روسیه مانعش نباشند درتیلسیت (۱) درخـاك پروس بـا روسیه صلح کرد و ناچار آنچه درعهدنامهٔ فینکن شتاین بایران وعده کرده بود اعتبـاری نداشت . وقتی که گاردان بایران رسید هنوزخبراین عهد نامهٔ تیلسیت بایرانیان نرسیده بود وازتغییرسیاست ناپلئون خبر نداشتند، بهمین‌جهة درورود گاردان بایران آرزوهـای دیگر داشته‌اند .

مؤلف مآثرسلطانیه دربارهٔ ورود میرزا محمد رضا و گاردان بتبریز در حـوادث سال ۱۲۲۲ چنین مینویسد : «. . . درهشتم شهررمضان‌المبارك سفیر نیکوتقریرسخندان میرزا رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت ، ناپلیون اورا قرین اعزازواکرام ساخته ودرمضماردوستی ظاهری رایت مصادقت وموافقت افراخته بود. پس جنرال‌غاردان راکه درسلك‌مقربان ومحرمان‌درگاه اومنسلك وسرداردوازده‌هزارلشکر بود با بیست وچهارنفردیگراز نام‌آوران تجربت پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه نامهٔ دوستی ختامه وعهد نامهٔ محبت‌انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامگاروشاهزادهٔ نـایب‌السلطنه بفرستاد . خلاصهٔ مضمون عهد نامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بودکه روسیه را خواه بجنگ وخواه بصلح ازگرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید وتا این‌کارفیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود ودولت ایران‌هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت انگریزنبوده مسئول‌اورا درباب تداخل بهندوستان مقرون بحصول سازند ومیرزا محمد رضا وجنرال غـاردان ایلچی درداراالسلطنهٔ تبریز بخدمت نایب السلطنه هنگام با رعام تشرف جسته نامهٔ ناپلیونرا گذرانیدند وانواع التفات واحسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب‌السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی راکه ازاعاظم درگاه و مردی بارتبه و کارآگاه بود بمهمانداری ایلچیان تعیین وایشان در دوازدهـم شهر رمضان روانهٔ درگاه خـاقان جم نگین شدنـد وبعد ازورود ایشان بـدار السلطنهٔ طهران خسروکـامران انواع الطاف و اشفاق در بـارهٔ ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را بخطاب خانی سر افراز و همرهـان او را بنوازش بی پایان مفتخرو ممتازفرمودند وازتختگاه‌سلطنت‌عسکرخان افشاراورومی که‌ازسرکردگان بود با تدارك و سامان تمام بسفارت فرانسه مامور و ازاجنـاس نفیسه و تحف مـرغوبه برسم یاروبود (۲) با نامهٔ محبت‌آغازموالفت طرازازطرف قـرین‌الشرف اعلی حضرت گردون رتبت ونواب نایب‌السلطنة والخلافه مصحوب او روان گردید .»

گاردان خود درنـامه‌ای که در ۲٤ دسامبر۱۸۰۷مطـابق با ۱٤شوال ۱۲۲۲ از

---

(۱) Tilsit

(۲) دراصل چنینست والبته باید «یاد بود» باشد.

طهران بوزیرامورخارجهٔ فرانسه نوشته می گوید:«در تاریخ بیستم عهد نـامه‌ای را کـه حامل آن بودم بامضا رسانیدم . یك عهد نامهٔ تجارتی شبیه بعهد نامهای ۱۷۰۸ و۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که پس ازاجرای مادهٔچهارم عهد نامهٔ اتحادگذشته ازجزیرهٔ خارك آزادی مذهب را درهمهٔ شهرهایی که کنسولهای فرانسه درآن خواهند بود می دهد . این اسناد اصلی را ببرادرم تسلیم می کنم که برای شما ببرد. باید بهمین زودی رهسپارشود ،زیرا قوطی طلا که می بایست شامل عهد نامه باشد هنوزتمام نشده است ...»

در۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۲ یعنی یکماه و۱۷ روزپس‌از ورودگاردان بطهران قراردادی درمیان وی ومیرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بامضا رسیده که‌آقای احمد توکلی درضمن مقالهٔ خود بعنوان « یك فصل مهیج از تاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه» درشمارهٔ ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه درمهرماه ۱۳۲۹آنرا چاپ کرده ومتن‌آن بدین‌گونه است :

« بسم‌الله تعالی شانه ـ چون قبل‌ازین پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران‌خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست‌هزارتفنگ سر نیزه‌دار بجهت سالدات ازجبه‌خانهٔ حضرت ایمپراطوراعظم‌پادشاه ایطالیه بایران‌آورده شود امپراطورخواهش پادشاه‌والا جاه‌ایرانرا قبول نموده دراین‌وقت عالی جاه رفیع‌جایگاه عظمت وحشمت واجلال‌دستگاه آصف جاهی میرزا شفیع دستورمعظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیهٔ ایرانیه و عالیجاه معلی جایگاه جنرال غاردان خان ایلچی حضرت امپراطورازجـانب دولت بهیهٔ فرانسه با هم نشسته این مطالب را قراردادنمودند وازدو طرف قبول کردند که انشاءالله بنابرخیرخواهی فیما بین دولتین علیتین باشد

مطلب اولـ موازی‌بیست هزارتفنگ بجهةسالدات که وجه قیمت هریك ازآنها یك‌تومان و پنجهزاردینارتبریزی‌بوده باشدبا نضمام‌سر نیزهٔ‌علاوه‌دارسورن‌ماشه کارو پنجهزار قالب‌گولوله (۱) ودوهزاروپانصدگولوله کش وصد هزارسنك از جـانب دولت فرانسه بدولت علیهٔ عالیهٔ ایران تسلیم شود وبنا برخواهش سلطان ایران .

مطلب دوم ـ این بیست هزارتفنگ را درکشتی‌های دولت فرانسه جا داده‌واز بحرعمان روانهٔ مملکت ایران‌نموده دربندربوشهرهرگاه چنانچه مانعی بهمرسددربندرات دیگرلنگراندازی کنند.

مطلب سیم ـ دروقت ورودکشتیهای فرانسیس ازجـانب دولت علیهٔ ایران و از جانب سرکردگان کشتیها مباشرتعیین شودکه بحامل تفنگ‌ها رسیده تحویل نمایند .

مطلب چهارم ـ درباب اداء قیمت تفنگها که مبلغ سیهزارتومان بحساب ایران

(۱) بجای «گلوله» املای معمول امروز .



شهر بوشهر در زمان محمدعلی شاه
از کتاب رودلو

و بحساب فرانسه موازی ششصد هزارفرانك میشود شرط وتعهد اینست که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را بسرداران کشتیهای فرانسیس بسپارند وهر گاه سرداران کشتیها درعوض قدری از آن تنخواه اجناس ما کولی مثل آرد یا برنج یا گاو و یا گوسفند بخواهند بایشان بدهند وهر گاه نخواهند وجه بگیرند .

مطلب پنجم ـ باعلام شرعی تحریرشد بزبان ایرانی و زبان فرانسیس که سواد آن اعلام در نزد مباشران هردوطرف سپرده وسواد علیحده هم بدفترسفارت فرانسیس که در پای تخت ایران میباشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند .

مطلب ششم ـ پادشاه والاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفراهل حرفه ازقرارتفصیل ازجانب دولت فرانسه روانهٔ ایران گردند : سازندهٔ مکری و ماهوت ، نقاش ،باسمه‌چی کتاب ، بلورسازوبلورتراش ، مینا سازوسازندهٔ پریوره‌ومینای الوان،ساعت‌ساز که‌ساعت اندك بزرك بتواندبسازد ،زرگرو کندن‌کاروجواهرتراش‌ونقاش زرگر،فنرسازوچخماق سازوسایراسباب‌آهن، چیت ساز، چینی‌ساز ، نجار، سنك تراش، توپچی‌وعراده‌ساز،معدن‌جوی‌وکارکن‌معدن ،عکس‌سازوباروت‌سازومواجب‌آنها راهریك بفراخورصنعت وحرفهٔ ایشان ازسرکارگردون اقتدارپادشاهی بناگذاری خواهد شد . تحریرافی شهرذیقعدة‌الحرام ۱۲۲۲مطابق یکهزار ودویست‌وبیست ودوهجری‌مهرمیرزا شفیع وامضای ژنرال گاردان .»

چنان مینماید که این قرارداد خرید بیست هزار تفنگ وپنجهزارفشنك ودوهزار وپانصد جای فشنك وصد هزارسنگ که درضمن میبایست دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشتهای مختلف فنی بایران روانه کند هرگزعملی نشده است وگویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه ازایران ودر درجهٔ‌دوم‌بیپولی دولت ایران درآنزمان باشد . دلیل مسلم براینکه این قرارداد عملی نشده و این بیست هزارتفنگ فرانسوی بایران نیامده اینست که عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد ایران وقتی بپرنس مترنیخ (۱)صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده وازوخواسته‌است‌نمونه‌هایی ازاسلحهٔ معمول اروپا بایران بفرستد،تا دستوردهد ازروی‌آنها درایران بسازندو درزمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را بسفارت اروپا میفرستاده نامه ای درین زمینه بپرنس مترنیخ نوشته و وی درتاریخ ۷ مارس۱۸۱۹مطابق با ۱۷جمادی‌الاولی۱۲۳۴ پاسخی بعباس میرزا نوشته وبرخی نمونهای اسلحهٔ جدید ارتش‌اتریش را باآن نامه‌نزد وی فرستاده است واصل این نامه دودست مرحوم سرهنك شرف‌الدین قهرمانی بود و نزد اودیده‌ام . البته اگرتفنگهای فرانسوی بایران‌آمده بود تا چندی سربازان ایرانی

---

(۱) Mtternich

را ازاسلحهٔ اروپایی بی‌نیازمیکرد وچهارده سال پس ازآن واقعه ولیعهد ایران محتاج نمیشد ازصدراعظم اتریش نمونهٔ اسلحهٔ آنکشور را بخواهد و اینکه عباس میرزا این درخواست‌را ازصدراعظم اتریش کرده‌دلیلست برین که این قرارداد درمیان میرزاشفیع صدراعظم وژنرال‌گاردان برای خرید بیست هزارتفنك ازفرانسه عملی نشده،چنانکه اثری هم ازآمدن‌کارگران فرانسوی بایران درآنزمان دیده نشده است .

تردیدی نیست که امضای عهد نامهٔ تیلسیت برای ایران شوم بود،زیرا که روسها که سالها بود ازناپلئون درهراس بودند ونیروهای خود را بیشتربرای دفاع ازخود در مرزهای اروپا آماده میساختند بمحض اینکه خیالشان ازآنسوی‌آسوده شد درمرزهای قفقازتجهیزاتی کردند ودراندیشهٔ آن شدندکه دنبالهٔ فتوحات و لشکرکشی‌های خود را درین‌سو بگیرند .

جنگهای اول ایران وروسیه در۱۲۱۹ آغازشد وبعهد نامهٔ گلستان در۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر۱۸۱۳انجامید . جنك دوم درآغاز سال ۱۲۴۲ وماه اوت ۱۸۲۶درگرفت وبعهد نامهٔ ترکمان چای دره شعبان ۱۲۴۳ مطابق با۱۰ فوریه۱۸۲۷ منتهی شد . ازین قرارجنگ اول‌بیش ازنه سال وجنك دوم نزدیك شش‌ماه کشید .در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و۴دسامبر ۱۸۰۷ که‌گاردان وارد طهران شد دنبالهٔ جنگهای اول‌ایران وروسیه ادامه داشت،منتهی این‌جنگها پی دربی نبود وگاهی درمیان برخی ازنبردها متارکهایی پیش‌می آمدکه بیش‌وکم دوام داشت.ازآنجمله درآغاز مدتی که‌گاردان‌در ایران بودمتارکه دنباله داشت ولی هنوزگاردان از ایران نرفته بودکه دوباره جنك آغازکرد وپیداست این درموقعیست که عهد نامه تیلسیت امضا شده ودربارروسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند بفراغ بال وآسودگی کامل دنبالهٔ جنگهای قفقاز رابگیرد .

همینکه جنك دوباره شروع شد ازیك سوعسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در پاریس ازدولت فرانسه خواستارشدباکنت‌تالستوی (۱) سفیر کبیر روسیه‌درپاریس بنفع ایران‌وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که درمواد سوم وچهارم عهدنامهٔ فینکن شتاین کرده بود درین زمینه‌کاری نکرد و حتی ازگفتگو با دولت روسیه سرباز زد . ازسوی دیگردرطهران که شنیدند عهد نامهٔ تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال‌گاردان خواستارشدند بعنوان سفیرفرانسه دردربارایران با مارشال‌گوداویچ(۲) فرمانده‌ارتش‌روسیه وفرمانفرمای گرجستان‌وارد گفتگو شود واورا از جنك منصرف کند .گاردان هم کوشش درین راه‌کرد اما بجایی

(۱) Tolstoï (۲) Goudowitch

نرسید و بدین گونه عهد نامهٔ فینکن شتاین و ماموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیانهای سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کار هاییست که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است .

وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش ازین گذشت که دولت تساری روسیه در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ مطابق با ۱٤ فوریه ۱۸۰٦ یعنی تقریباً بیست و یك ماه ونیم پیش ازورود گاردان بایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح بطهران فرستاده بود واین تقریباً شانزده ماه‌ونیم پیش ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت وصلح با فرانسه بوده است و پیداست که درین موقع دولت روسیه‌حاجت بدان داشت که همهٔ نیروهای خودرادر اروپا گردآورد وناگزیر نباشد درمرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد وناچارحاضربود با ایران بکنار بیاید .

دولت ایران هم که گویا هنوزازعهدنامهٔ تیلسیت خبر نداشت درین موقع باتحاد خود با ناپلئون مغرورشده بود وامیدوار بود بزودی بتواند نواحی ازدست رفته را پس بگیرد ومصلحت خود را درین می‌دید که عجالهٔ جواب صریحی بفرستادهٔ دربارتسار ندهد وبدفع الوقت بگذراند . ایستیانف یك ماه ویکروزدرایران ماند وچون نتیجه‌ای از اقامت خود نگرفت ودولت ایران انتظارورود سفیرناپلئون را داشت که میبایست درست هشتماه‌پس ازآنواقعه واردطهران شود سرانجام در۲٦ محرم ۱۲۲۱(۱٦آوریل ۱۸۰٦) از ایران رفت ویگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روسها حمله نکنند وی هم متبادربجنگ نشود وفقط دفاع کند . درست دوماه پس ازرفتن‌ایستیفانف ژوبروارد طهران شد واندك زمانی پس ازرفتن ایستیفانف دوباره جنك در میان ایران وروسیه درگرفت .

دولت ایران ورود ژنرال گاردانرا فرج آسمانی میدانست وازپذیرایی که هنگام ورودش درطهران کرده‌اند پیداست که تا چه اندازه بورود اواهمیت داده‌اند وچگونه هرچه اوخواسته است اجابت کرده‌اند . درچند روزاول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیارگرمی ازیشان کرده و تقریباً ورودشانرا جشن گرفته‌اند ودرهمین گیرودار فتحعلی‌شاه عهدنامهٔ فینکن شتاین‌راامضاء کرده‌وانگلیسهایی راکه‌درایران بوده‌اندبیرون کرده است‌وسفیرایرانرا که دربمبئی بوده است احضار کرده‌اند .

چند روزپس ازین‌واقعه است که قرارداد راجع بخرید فشنك با فرانسه نیزامضاء شد ونیزسخن ازامضای قراردادتجارتی‌بوده که گویا آنرانیز امضاء کرده‌وجزیرهٔ خارك

راهم بفرانسویان واگذار کرده‌اند .

باآنکه ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترك رابطه کرده بوددر دربارفتحعلی شاه هم چنان کسانی هواخواه منافع انگلستان بودند واین هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی ومنطقی بود . اولا بواسطهٔ آنکه در آنزمان تقریباً همهٔ تجارت ایران با هندوستان بود وبا ترکیه (دولت عثمانی آنروز) وروسیه تجارتی نداشت . دوم آنکه روزبروز انگلیسها در هند بیشتر پیش میرفتند ومرتباً خبرعزل فلان راجه ومهاراجه ونواب بایران میرسید ورعب انگلستانرا دردلها بیشتر می کرد. سوم آنکه بسیاری‌ازدرباریانرا ازسال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰م) که نخستین سفیرشرکت هندوستان بایران آمده بود بواسطهٔ هدایای گرانبها بخودجلب کرده بودند وبرعکس پشتیبانی ازسیاست روسیه یا فرانسه درآنزمان نفع کسی را بسر نمی‌انگیخت. نوشته‌اند که سفیرشرکت هندوستان درآنزمان برای جلب توجه این و آن نزدیك دومیلیون روپیه که درآنزمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کـرده است وحتی در دم رفتن وعده‌هایی هم برای آینده داده بود . شکی نیست که اگردولت انگلستان درروابط سیاسی‌خود درآنزمان بیشتراز آنچه کرد صداقت بکار برده بود باترسی‌جانکاه که‌ایرانیان ازپیشرفت روسها داشتند وقتی که هنوزمتمایل بفرانسویان نشده بـودندکارشان بمراتب بهترپیش میرفت،اما درآنزمان سیاست انگلستان بیشتربفریب واغفال متمایل بوده است تا بدوستی صمیمانه وصداقت در روابط سیاسی .

اما ایرانیان آنزمان در روابط خود صدیق‌تربودند ودر دربارفتحعلی شاه جمعی کثیرحتی ازپسران وی هنوزطرفداری ازسیاست انگلستان می کردند وچنان می نماید که موثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه دربرابرروسیه شخص عباس میرزا نایب‌السلطنه ومشاورین او بوده‌اند وفتحعلی شاه بسیاق طبیعی وفطری باین پسررشید ومدبروکاردان خود بیشتر می گرویده وعقل وتدبیراو را ازدیگران برترمیدانسته است و وی‌میکوشیده که برای دفع مضارسیاست های روس و انگلیس دول دورتراروپارا درایران‌جلب کند، چنانکه چون ازفرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده‌است دولت اتریش وصدراعظم متنفذآن پرنس مترنیخ راکه پس ازناپلئون موثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است بنفع ایران جلب کند .

ورود هیئت نظامی فرانسه درایران زودترازآنچه انتظارمیرفت نتیجه‌داد، چنانکه اندك زمانی پس ازورود وردیه افسرپیاده نظام این هیئت چهـارهزارسربازایرانی را تربیت کرده وفابویه افسرتوپخانه بیست توپ بزرك قلعه کوب درکارخـانه توپ ریـزی اصفهان ساخته بود . گاردان هم گزارش‌هـای بسیارجامع و سودمنـد برای لشکرکشی بهندوستان از راه ایران بفرانسه‌فرستاده‌بود ومنظماً گزارشهای اوبوسیلهٔ سفرای‌فرانسه

درسن پترزبورگ واستانبول بپاریس میرسید .

ناپلئون نخست از نتیجهٔ کارگاردان باندازه‌ای خشنود شدکه ۵۰ هـزارفرانـك مستمری ازعایدات هانور(۱) ووستفالی(۲) دربارهٔ ژنرال گـاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی راکه با او بودندترفیع درجه داد .

چنان می‌نماید که درضمن مذاکرات صلح درتیلسیت امپراطور روسیه از نـاپلئون خواسته است که درایران اقدامی بضرروروسیه نکند وبلکه ایران و روسیه را بیکـدیگر نزدیك کند،زیرا که بلافاصله پس‌ازامضای عهدنامهٔ تیلسیت ناپلئون‌بژنرال گاردان‌دستور داده است‌بکوشد میانهٔایران وروسیه‌را بگیردوبجای دستور سابق که‌دفاع ازحق ایران دربرابرروسیه باشد دستورمیانجی‌گری باوداده شده است .

درین زمان جنك پس ازبازگشت ایستیانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب السلطنهٔ‌گرجستان وفرمانده لشکریان آنسرزمین ماموراین‌کاربود . پیداست که آزاد شدن روسیه‌ازمیدانهای جنك اروپا پس ازصلح تیلسیت برنیروی‌آن درجبهه ایران‌بسیار افزوده بود . گاردان بدستورناپلئون با مارشال گوداویچ واردگفتگو شد . پیش بردن وظیفه ای که بگاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود،زیرا که دوطرف مایل بسازش نبودند:روسها می‌خواستند آنچه راکه گرفته اند نگاه بدارند وایرانیان میخواستندآن را پس بگیرند .

چهار ماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانیی(۳) وزیرروابطخارجی(امور خارجه) ناپلئون ازفونتنبلو(٤) قصرمسکونی‌ناپلئون درتاریخ۱۰ نوامبر۱۸۰۷(۹رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱٦روزپیش‌ازوردگاردان بطهران نامه‌ای نوشته که قهرا چند ماه بعددر طهران باورسیده است و ترجمه این نامه بدین گونه است :

«فونتنبلو ۱۰ نوامبر۱۸۰۷

آقا

نامهایی که‌بمن افتخارداده ایددر ۲۳اوت و ۹ سپتامبر بمرستید رسید: نامهای‌آخر حرکت فوری شما را ازاستانبول بمن خبر می داد . امیدوارم کـه سفر خود را بخوشی کرده باشید وسفیرایران که شما باهاو بودید یاری کرده باشدتا سفرآسیای صغیرآسانتر شده باشد .

ادامهٔ جنك‌درمیان‌ایران‌وروسیه امروزسودی نخواهد داشت. اعلیحضرت‌امپراطور میل دارد صلح درمیان این دودولت برقرارشود وباکمال میل دریـن‌کاریاری خـواهد

---

(۱) Hanovre (۲) Westphalie

(۳) Champagny (٤) Fontainebleau

کرد . این صلح ممکن نشد درتیلسیت برقرارشود، زیـرافتحعلی شاه در آنجـا نماینده نداشت ولی امپراطوردرصدد برآمده است درگفتگوهایی که با امپراطور روسیه داشته آنرا تهیه ببیندوهیچ دلیلی نمی‌تواند مانع ازتصمیم درآن باشد. ایران نیز بایدخواستار آن بشود نه اینکه بآزادی بیشتر نظرخود را متوجه‌انگلستان بکند،زیراکه امروزیگانه دشمنست و باید درست همهٔ درهای خود را هم چنان برروی‌آن بسته نگاه بدارد .

انگلستانرا ازحالا تقریباً ازهمهٔ بندرهای اروپا را نده‌اند؛ میخواست تجارت‌اروپا را بخود انحصاردهد ولی کالاهای‌آن دیگر درجایی پذیرفته نیست ؛ میخواست درکشتی رانی‌آزاد تنها باشد ولی کشتی‌هایش دیگرنمی‌توانند بساحل اروپا بیایند . باتجارت‌خود جنك را دامن میزد ؛ اینراه برویش بسته میشود .

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجری کنند . چنان مینماید که درماه مه‌سال‌گذشته چندکارگزارانگلیسی را درآنجا پذیرفته‌اند . فتحعلی‌شاه باید ازهمهٔ این‌گونه هیئت ها حذر کند وپیشرفت انگلیسها در هند باید دایمـاً مراقبت او را برانگیزد . هرچه بیشتردرین شبه‌جزیره پیش‌بروند بهمان‌اندازه افغانها وخراج گزاران ایران بیشتر تهدید میشوند .

یوسف (۱) رااعلی‌حضرت خوب پذیرفت . ازدیـدن کسی که مـی‌توانست بااو از فتحعلی شاه سخن بگوید ومورد احترام واعتماد این‌شاه بوده‌است لذت برد . هرچه بتواند درادامهٔروابطدوستانه که درمیان‌دو کشورروی‌داده‌است یاری کند جزء نظریات‌اعلیحضرت خواهد بود .

تاریخ آخرین‌نامهایی که ازایران‌بمارسیده ۲٤ ژوئن‌است . نامهایی که بمن‌خواهید نوشت معمولاهمان‌قدمت تاریخ‌را خواهد داشت‌وازآن‌پس باید منتظر فاصلهٔ‌هفت ماهه در میان نامهای خود وپاسخهای من باشید . درین مدت‌حوادثی پیش‌می‌آید وبرخی‌مواردی که درموقع نوشتن نامه عملیست ممکنست درموقعی که پاسخ‌آن میرسد دیگراین حال را نداشته باشد ؛ برخی دستورهاهست که جزواساس ماموریت شماست وجزوحالتیست‌که باید معمولا باقی باشد . این دستورها ممکنست همیشه درموقعی که بشما میرسدسودمند باشد ؛ اغلب آنها را بیان خواهم‌کرد؛ اما دربارهٔ‌کار هایی که نـوع‌آنها موقتیست و نمی توان مدت مدید منتظر تصمیم دربارهٔ‌آنها شد بایدبقوهٔ تمیز و فرزانگی‌شمااعتماد بکنم . وانگهی درموارد خاصی که‌دستورهای شما چیزی پیش بینی نکرده‌راهنمای شما روح‌آنخواهد بود .

باحترامات کامل من اعتماد کنید

«شامپانیی»

---

(۱) سفیرفتحعلی شاه پس ازعسکرخان

این دستور که بژنرال گاردان رسید وی‌را واداشت بوساطت درمیان ایران‌وروسیه بپردازد. اما این کارهم‌چنان‌دشوار بود و بهمین‌جهت‌در نامه‌ای که در۲ ژون ۱۸۰۸ (۷ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس ازصدور نامهٔ شامپانیی باو نوشته وممکنست که دستور ناپلئون پیش ازوقت باو رسیده باشد، مشکلات خودرا درین‌زمینه شرح‌داده‌و ترجمهٔ آن بدین‌گونه است :

«طهران ۲ ژون ۱۸۰۸

آقای من ،

آقای بارن‌دووِرده (۱) نایب‌سرهنگ‌توپخانه راآقای‌فلد مارشال کنت دوگوداویچ فرمانده لشکریان روسیه درگرجستان بدربار ایران فرستاده است . همچنانکه در نامهٔ مورخ ٦ مه شمارهٔ ۱۱ افتخارداشتم‌بجناب شما اطلاع‌دهم من‌ازورودش بتبریزخبرداشتم. درمه ۲۱ مه نامهٔ بسیاردوستانهٔ آقای کنت دوگوداویچ را بمن داد . جناب وی درهمان زمان نامه‌ای بنخست وزیر میرزا شفیع نوشته ودرآن پیشنهادهایی راکه بوسیلهٔ آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان‌کرده است . این سند باطلاع من نیز رسیده و مستخرجی ازآن ضمیمهٔ این نامه است . کاملا مطابق نامه‌ایست‌که خطاب بوالاحضرت شاهنشاهی شاهزادهٔ عباس میرزاست وازآن نیزمرا مطلع کرده‌اند.

آشکارمیشدکه دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگارنیست وگفتگوممکن‌نیست بی‌وساطت‌دولت سومی خاتمه بپذیرد . حتی عالی حضرت (۲) دربارمخصوصی که بمن‌داد گفت نخواسته است ازنامهای‌آقای مارشال گوداویچ مطلع شود وتنها باین‌شرط‌صریح واردگفتگو خواهدشدکه روسهاایالات ایرانرا کاملا تخلیه کنند . آنوقت من‌بعالیحضرت عرض کردم‌که منافع خود را بدست پادشاه عالی مقام‌من واگذاشته وهمچنانکه موردآن پیش آمده است‌چندین بارپیشنهادکنم ممکنست‌گفتگو درپاریس درمیان عسکرخان(۳) وآقای‌کنت تالستوی (٤) با وساطت اعلیحضرت روبدهد . من عالی حضرت را مصمم کردم اختیار های‌کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشهٔ خود را باطلاع اعلیحضرت امپراطوروشاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمهٔ آنها برای جناب شما بفرستم.خواهیدديدکه بعسکرخان فرمان داده‌اند واردگفتگوی صلح با روسیه بشود وهمهٔ شرایطی راکه اعلیحضرت تصویب کندامضا کند . درهمان‌ضمن شاهزاده‌عباس میرزا بامپراطوارلکساندر

---

(۱) Baron de Wrede

(۲) گاردان‌درbارهٔ فتحعلی‌شاه‌لقب Sa Hautesse بکاربرده که‌عالی‌حضرت‌ترجمه میکنم

(۳) سفیرایران (٤) Tolstoy سفیرکبیرروسیه درپاریس

خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را بتجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالی حضرت پذیرفته است باواطلاع دهد ومیرزا شفیع از آقـای کنت‌رومانزوف (۱)خواسته است که اعلیحضرت‌امپراطورهمهٔ روسیه اختیارات کامل برای سفیر کبیرش بپاریس بفرستد .این رفتار بنظرمن بسیاری‌ازدشواریها را ازمیان‌خواهد برد ودوپادشاه بزرك پس ازآنکه اندیشهای خود را دربارهٔ ایران‌باطلاع یکدیگررسانند می‌توانند گفتگویی راکه قطعاً نتیجهٔ‌آن کاملا بسته بارداهٔ‌آنهاست‌بپایان برسانند .

بایددربارهٔ عالی حضرت‌انصاف بدهم‌که میل مفرط نشان میدهد با دو دولت‌درجهٔ اول اروپا اتحادکند وعزم جزم‌کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی راکـه نفع مشترك ایجاب کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب باو فرمان رسیده است این احساسات را برای‌من بیان کندصادقانه باآنها شریکست وافتحاردارم نامه‌ای‌راکه بجناب‌شما نوشته است باین نامه منضم کنم.

این وزیردیروز بمن‌خبرداد که کاپیتن ملکلم‌با چهار کشتی جنگی وارد خلیج‌فارس شده و بشش کشتی دیگروچهار کشتی بارکش که پیش ازوقت در آنجا بوده ومن افتخار داشته‌ام جناب شما را ازآن خبرکنم ملحق شده است . عالی حضرت چهار هزار سپاهی رارهسپار کرده است که‌سواحل خلیج‌را مستعددفاع کنندومانع ازاقدامات‌انگلیسها باشند.

آقای بارون‌ورده درشرف رفتنست که بتفلیس‌بر گردد و بزودی متارکه‌ای‌درآنجا برقرارخواهد شد . درتمام مدت‌گفتگو جنك قطع خواهد شد . دراینجـا پذیرایی ازو کرده‌اند‌که تاکنون ازهیچ یك ازافسرانی که پیش‌ازین‌آقای مارشال‌گوداویچ فرستاده است نکرده بودند . عالی حضرت باودوباردادە وخعلت فاخری برای اوفرستاده است . وزیراسبها وپارچه‌هایی باوداده است . جناب شما بخوبی مطمئن باشدکه من وظیفهٔ‌خود دانسته‌ام با این افسربا همان احترامی که درخوراوبوده است رفتارکنم .

عالی حضرت فردا تا مدت بیست روز بکمال‌آباد که دهبیست دارای دوروزمسافت‌تا طهران میرود چادربزنند.ما روزچهارم با وزیرراهی خواهیم شد تا بدربارملحق شویم . ازکمال‌آباد با منازل سبك وبا چند توقف باردوگاه سلطانیه‌خواهند رفت .اگردریـن سفرکه پنج تا شش هفته خواهدکشید چیزجالبی رخ ندهد جناب شماازراه لطف‌اجازت دهند چیزی باو ننویسم. گماندارم که‌درنگـ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یـابد . لطف کنید ...»

درپایان نامهٔ‌دیگری که‌گاردان‌دربارهٔ سیاست فرانسه وایران‌ازاردوگاه سلطانیه بهمان وزیر امور خارجه درتاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳) یعنی‌تقریباً سه‌ماه

(۱) Romanzow وزیرامورخارجهٔ روسیه

پس ازآن نامهٔ سابق الذکر نوشته می گوید :

«... عالی حضرت بی صبری بسیار نشان میدهد زیرا که هنوزاطمینان تازه‌ای‌از اعلی حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسیان باو نرسیده است واضطرابی راکه‌ازین حیث داردآشکارمی کند».

شامپانیی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون دربارهٔ کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت درمیان ایران وروسیه کرده است ازشهرتولوز (۱) درتاریخ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخره ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یك ماه پیش‌ازنامهٔ دوم گاردان‌باو چنین‌مینویسد:

«تولوز۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸

آقا

نامهایی که تا ٦مه افتخار نوشتن‌آنها را بمن داده‌اید پی درپی‌رسید . شما بمحض ورود توانسته‌اید جنك درمیان روسیه وایران راقطع کنید . این نخستین واقعه مرا باین فکر مینداخت که گفتگوی صلح درمیان دودولت آغاز شده وایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد . چنان می نمود که خواستارآنست مخصوصاً بدین جهة که باید با افغانها جنك کند وشاید درا ندیشهٔ لشکر کشی بجاهای دورتر باشد . دربرابر آینده‌ای چنین مشکوك احتیاط درینست که درپشت سرنگرانی نداشته باشند وچون‌جزودستورشما بود که‌این سازش راآسان کنید ممکن بودشما بفهمانید که طبیعیست درین زمینه‌درطهران گفتگو کنند . اما عسکر خان تازه بپاریس‌آمده ومی توان فرض‌کرد که بتواند در بارهٔ جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد . وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره بشما شرحی خواهم نوشت . برای اینکه عهد نامهٔ تجارتی راکه شماامضاء کرده‌اید وقرارداد مربوط بتهیهٔ بعضی اسلحه وذخایر را بنظر اعلی حضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم .

آقای روبن را میشباز عسکرخان فرستاده‌اند. اورا باهمراهانش درچند فرسنگی مرز ملاقات کرده واین سفیر را همه جا بملاحظات خاص پذیرفته اند ؛ درپاریس منتظر بازگشت امپراطور خواهد شد . اعلیحضرت ازدیدار فرستادهٔ دوستش‌شادخواهد گشت . هرچند که سرگرم کارهای مغرب اروپاست روابطخود را با ایران از نظر دور نمی کند ومی‌خواهد هرفرصتی را غنیمت شمارد وبرای منافع دوامپراطوری مساعد کند .

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتی که شما بوسیلهٔ عهد نامه‌ای باز کرده‌اید برای لشکر کشی از راه خلیج فارس واسلحه فرستادن بآنجا بهره مند شویم . بهمین جهت افسوس نخورده‌اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد ؛ اما

---

(۱) Toulouse

آنچه ممکن نیست عقب بیفتد و بهیچ عنوان قطع شود اقداماتیست که برای طرد انگلیسها وتجارتشان باید کرد. فتحعلی شاه بعهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد: امپراطور باین وعده اعتماد دارد. انگلیسها درصدد برنیامده‌اند ماموری نزد فتحعلی شاه بفرستند مگر برای آنکه ازهمسایگی و نیروی اومی‌ترسند. این تعارف از ترسست ولی درنهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراطور می دانند.

شما می‌توانید بآنها بفهمانید که اگر ماموری بایران‌می‌فرستند که در آنجا اطلاعاتی بدست آورند واز راه این کشور رابطه‌ای درمیان هندوستان واروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند درصددآنند که گرفتاری برای او پیش آورند و نیروهای وی رادرجاهای دیگر گرفتار کنند. شك نیست که‌جنك افغانها باایران نتیجهٔ تحریکهای آنهاست.

آقا، یادداشت های مختلفی راکه برای‌من‌فرستاده بودید باتوجه‌خواندم نتیجهٔ آنها اینست که در بسیاری ازموارد مهم کشوری راکه در آن اقامت دارید و کشورهایی راکه ازآنها عبور کرده‌اید معرفی می کنند. مخصوصاً متوجه شده‌ام که شما ازتوجه کسانی که وابستهٔ بهیئت ماموریت شما هستند خشنودید وخدمات آقایان افسران ازحالا نتایج‌سودمند بسیار درایران داشته است. این کار بسته بوزیر جنگست ولی می توانم بشما بگویم هرچه راکه ممکنست بافتخار هیئت‌ماموریت شماباشد تا چه اندازه باشادی‌تلقی میکنم.

آقا باحترامات بسیارمن اعتماد داشته باشید. شامپانیی»

بعد ازتحریر: آقا، کما فی‌السابق ماموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این ماموریت برای شما وسیلهٔ جلب اعتماد امپراطورست و باید بمقام خود دلبسته باشید وتا میتوانیدآنرا ازدست ندهید.

شامپانیی»

ژنرال‌گاردان در نامهٔ دیگری که در۱۸ رون ۱۸۰۸ (۲٤ ربیع الثـانی ۱۲۲۳) یعنی ۱٦روزپس ازنامه‌ای که‌ازطهران پیش‌ازسفر کمال‌آباد وزنجان‌نوشته بود ازکمال آباد بشامپانیی وزیرامورخارجه نوشته سیاست انگلیسها را در مقـابل سیاست ناپلئون بدین‌گونه شرح داده است:

«دراردوگاه کمال‌آباد ۱۸رون ۱۸۰۸

آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده است. با تأسف دیـدم که بیگلربیگی اصفهان مامور بوده است درآن حاضر باشد. مردیست که برای پیش بردن هر کاری بجزکارهای مالیه شایسته نیست (۱). چنانکه سابقا افتخار داشته‌ام بجناب شما

(۱) مقصود گاردان‌حاج محمد حسین‌خان اصفهانی‌امین الدوله است که‌پس‌ازمیرزا شفیع‌صدراعظم‌فتحعلی شاه شدودرین‌موقع‌حکمران‌اصفهان ومستوفی کل‌یعنی‌وزیرمالیه بود.



شهرشیراز در زمان محمعلی‌شاه
از کتاب دوبو

اطلاع دهم وی در رأس دستهٔ انگلیسهاست . عالی حضرت یك قسم توجهی باو دارد، زیرا که در موقع میدانند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند . اما چنان می نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند . شاید خواسته بودند اورا اطمینان دهند که اگر یك انگلیسی دردربار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم. درهرحال مقصود ازین مذاکره این بود بمن خبر دهند که ناوگان انگلیس را درخارج فارس بسی کشتی رسانده اند ؛ ملکلم اجازه خواسته است یك نفرچاپار معمولی بطهران بفرستد ؛ شاهزادهٔ شیراز (۱) درین زمینه ازعالی حضرت دستور خواسته‌است ؛ میخواستند بدانند من بآمدن این چاپار رضایت میدهم یا نه . من صریحاً مخالفت کردم ، من مکرر بوزیران گفتم که هررابطه‌ای با انگلیسها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دارد وبا منافع خود ایران منافات دارد واگرعالی حضرت یك انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت. چنان می نمود که ایشان ازعواقب امتناع دربرابرملکلم نگرانند . بمن میگفتند که کرانهای خلیج فارس وایالت فارس (۲)را بآتش وخون خواهند کشید . من ازآنها پرسیدم چهار هزارتنی که وزیربمن گفته بود یك ماه پیش بسوی شیرازوبندربوشهر فرستاده است چه شده‌اند . بمن اقرار کردند که این عده بهزارتنزل کرده بود و اینك شاهزادهٔ شیراز ناتوانست که دربرابر کارهای انگلیسها مقاومت کند . بیگلربیگی میخواست مرا مطئمن کند که ازپذیرفتن چاپارملکلم مقصود جزین نیست که عالی حضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند . چندین باربااین مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند ؛ امامن هیچ ازپاسخ اول خود فروگذار نکردم واکیداً اصرار کردم که لازمست بیدرنك لشکریان شاهزادهٔ شیرازرا نیرودهند. وزیران بشورای عالیحضرت رفتند تا گفته‌های من وایرادات مرا باو اطلاع دهند .

امروز بامداد وزیرازمن خواهش کرد بچادراوبروم . تنها بود . گفت عالی حضرت تصمیمی گرفته است که پسندیدهٔ من خواهد بود . الان باسمعیل بیك پیشخدمت باشی واز نظامیان برجسته دستورداده است بشیرازبرود وتهیهٔ دفاع را ببیند واگر انگلیسها نیرو پیاده کنند باآنها بجنگد . من بمیرزا شفیع باردیگرتاکید کردم که هیچ رابطه‌ای درمیان ایرانیان وانگلیسها نباشد . همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه هزارتن را بشیراز بفرستند واگرضرور باشدبا افراد دیگر بایشان نیرودهند . وزیرپاسخ داد اطمینان میدهد که این لشکریان بزودی رهسپار خواهند شد وباسمعیل بیك فرمان داده خواهد شد بمحض اینکه انگلیسها بخواهند پیاده شوند بجنگ آغاز کند. بمن خبرداد که این سرتیپ

(۱) مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرفتحعلی شاه حکمران فارسست .

(۲) دراصل مطابق معمول زبان فرانسه «فارسستان» نوشته شده‌است .

بعد ازظهر بدیدن من خواهد آمد .

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل بیك پیش من آمد . چنان می نمود که بماموریت خود کم اهمیت میدهد . همچنانکه بوزیر و بیگلربیگی اصفهان فهمانده بودم باو هم فهماندم که اگر انگلیسها درجنوب گامی بردارند و تنبیه نشوند ازشمال هم روسها داخل خواهندشد. اوپاسخ داد که انگلیسها هنوز پیاده نشده‌اند و حتما این هوس را نخواهند کرد و وی را برای جنگ با روسها بشمال فرستاده بودند و اینك می بیند که برای جنك با انگلیسها بجنوب می‌فرستند. من باو اطمینان دادم که آبروی وی وابسته بنتیجه ماموریت اوست و اگر با پایداری رفتار کند و با دشمنان دوستی نکند باید بتوجه دو دربار عالی متکی باشد و بنا براحساساتی که همواره نسبت بفرانسه آشکار کرده و دوستی که دربارهٔ همهٔ فرانسویان درطهران نشانداده است حق دارم منتظر آن باشم . ما از هم جدا شدیم. رفت ازعالی حضرت اجازه بگیرد و آخرین دستوررا دریافت کند تا همانشب رهسپارشود.

میرزا شفیع همانم بمن پیغام داد که امپراطور بنیروهای امدادی که بفارس میفرستند یکدستهٔ ششصد سوارازپاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل بیك بشیرازخواهند رفت . ازترس این که مبادا درمذاکرهٔ با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آنرا درنامه‌ای که باو نوشتم ضبط کردم .

بیگلربیگی اصفهان فردا میرود مدتی درقلمروحکومت خود باشد. در سلطانیه دوباره بدربارعالی حضرت ملحق خواهد شد .

مانیزفردا برای اردوی صایین‌قلعه (۱) حرکت‌میکنیم . امپراطورازراه‌قزوین(۲) بآنجا میرود .

افتخاردارم ...»

نتیجه وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه

هم چنانکه دولت فرانسه بژنرال گاردان دستورداده است که بکوشد صلح‌درمیان روسیه و ایران را برقرار کند از دربار سن پترزبورك نیز دستورهایی درین زمینه فلد مارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان درین زمینه یاری کندووی نیزنامهایی بگاردان نوشته. از آنجمله نامه‌ایست که در۲۵ مارس (۵آوریل) (۳) ۱۸۰۸ (۲۷محرم۱۲۲۳) بگاردان نوشته وترجمهٔ آن

(۱) دراصل : San Kala (۲) دراصل : Kazwina

(۳) تاریخ اول روسی وتاریخ‌دوم اروپاییست



یکی از اعیان ایران در زمان فتحعلی شاه

رکاب دو

بدین گونه است :

«سرتیپ من ،

چون اکنون موافقت کامل ودوستی نزدیك درمیان دو امپراطوری بزرك هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را ازسوی اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا بدولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت می‌شمارم آشنایی پیدا کنم وبا شما وارد مکاتبه بشوم . افتخاردارم درضمن شما راآگاه کنم که انگلستان دشمن مشترك ما هرفرود جونز(۱) نمایندهٔ خود را بطهران فرستاده است تا اغوای بجهل کند و صاحب ایالات ایرانرا برانگیزد که درجنك با روسیه بکوشد، بگمان آنکه از نیروهای روسیه بکاهد.هر چند که انگلستان کاملا اشتباه می کند زیرا که عدهٔ لشکریان اعلیحضرت امپراطور پادشاه والا مقام من که افتخارفرماندهی آنرا دارم اینك باندازه‌ایست که بهیچ وجه از نیروهای هراس انگیزروسیه دراروپا چیزی نمی کاهد . ایران خود ناتوانی خود را در کشمکش با روسیه حس کرده ومدتیست پیشنهاد صلح کرده است ، اما چون همواره امیدوار بود وعده‌هایی که فرانسه درضمن جنك درمیان دوامپراطوری بزرك که خوش بختانه بپایان رسیده بآنداده بود اجابت یابد دربارهٔ مواد عمده و بسیارمعتدلی که من بآن پیشنهاد کرده‌ام واینك نیز بفرمان‌عالی اعلی حضرت امپراطور پادشاه بلندمقامم پیشنهادمیکنم تصمیم نمی گیرد.آقای سرتیپ، من افتخاردارم گمان کنم که چون شما سفیر کبیرامپراطوریی هستید که اینك اتحاد نزدیك با امپراطوری روسیه دارد ایرانرا ازاشتباه بیرون بیاورید، زیرامن مطمئنم قطعاً بشما دستورهایی رسیده است که دربرابرمنافع روسیه‌واردنظریات ایران نشوید. بیانی را که اعلی حضرت امپراطور پادشاه والامقام من بپادشاه سوئد کرده است باین ضمیمه می کنم ودرضمن بشما اطلاع میدهم که لشکریان ماازحالا واردفنلاند سوئد شده‌اند . برای اظهارموافقت امپراطوروپادشاه شماپرنس دو پونت کورو(۲) را با دستهٔ کثیری برای الحاق بلشکریان دانمارکی که با ما متحدند فرستاده‌است . حامل‌را فرستادم که کاغذی هم برای وزیرایران دارد ودرضمن ازشماخواهش میکنم هرچه‌زودتر اورا باجواب دوستانه‌ای ازسوی خودتان بفرستید .

افتخاردارم بالاترین احترامات را بشما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان گوداویچ

ژنرال فلد مارشال

۲۵ مارس (۵آوریل) ۱۸۰۸»

ازین نامه‌ای که گوداویچ بکاردان نوشته خوب پیداست که پس ازعهد نامهٔ تیلسیت

(۱) Harford Jones (۲) Prince de Ponté - Corvo

نه تنها ناپلئون بهیچ وجه دراندیشهٔ آن نبوده است که بایران یاری کند ودنبـال مواعید خود را بگیرد بلکه بروسها وعده کرده است که منافع آنها را دربرابر ایران حفظ کند وبسفیرخوددرطهران‌دستوردهد که ازنظریات روسهاپشتیبانی کندنه‌ازنظریات‌ایرانیان و درین موقع که روسها با سوئدیها جنك می کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری میکرده و درین صورت بهیچوجه ممکن نبوده است بسود ایران و بزیان روسیه کاری بکند . عجیب تر از همه اینست که باز بـا این عهد شکنی ها فرانسویـان متوقع بوده اند کـه ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه ای بهم نزند. تقریباً سه ماه پس ازنامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته است و پیش ازین نقل کـردم گـاردان در ۲ ژویه ۱۸۰۸ (۸جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) ازلشکرگاه سلطانیه این نامه را بشامپانیی وزیرامور خـارجهٔ فرانسه نوشته است :

«ازلشکرگاه سلطانیه ۲ ژویه ۱۸۰۸

آقای من

عالی حضرت امروزصبح میل کرده است مرا ببیند . ساعت یـازده با جناب میرزا شفیع بحضور رفتیم . فتحعلی شاه می‌خواست خودمرا مطمئن کند که هرگفتگویی‌درمیان ایران وانگلستان قطع شده وازدوسوی تهیهٔ جنك می‌بینند . عالی حضرت امیدوارست که برادروالا مقامش‌این وضع رامطابق‌با نیاتی که اعلی حضرت اغلب باو اظهار کرده است بداند .

بنابرآخرین خبرهایی که ازخلیج فارس رسیده چنان‌می نماید ناوگان انگلیس که درآن جاست مرکب از۱۸ کشتی بزرك و کوچکست . سروان ملکلم میکوشد ایرانیان را بخدمت شرکت هند جلب کند . می گویند بهر کسی که بخواهـد درکشتی خدمت کند ماهی چند غروش میدهد . خبرمیدهند که انگلیسها چون دانسته‌اند جزیرهٔ خارك‌را باعلی حضرت واگذار کرده‌اند تهیه می بینند که آنرا بملکیت تصرف کنند .

اغتشاشات قندهاردنباله دارد . دوبرادرشجاع‌الملك ومحمود دوباره تهیهٔ جنك با يك دیگر را درقندهارو پیشاورمی بینند .

آقای سروان مهندس تروئیلیه (۱) ازطهران بسوی مشهد درخراسانرفته است . بواسطهٔ وضع کنونی باودستورداده‌ام درآنسوی مرزایران تفتیش‌نکند . شرح مسیراز اسکندرون تا طهران اورا بنخستین افسری که افتخارداشته باشم بحضورجناب‌شما بفرستم خواهم سپرد .

لطف کنید ...»

---

(۱) Truilhier

درهمین گیرو دار گراف نیکالا رامانزف (۱) وزیرامور خارجهٔ روسیه در۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی الاخره ۱۲۲۳)دستوری درهمین زمینه ها برای گـراف گوداو یچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان بطهران فرستاده است و تـرجمهٔ آن بدین گونه است :

«سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت ،

آقای مارشال گزارش شما را بنظرامپراطور رساندم وبدان وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران میدهید که یك سال متارکه را امضا کنند و گفتکوی در بارهٔ صلح را درپاریس طرح کنند،تا درآنجا بوساطت امپراطورناپلئون وبا مـذاکره در میـان کنت تالستوی وعسکرخان منعقد شود .

اعلی حضرت امپراطور این اقدام را که شما فورا پیشنهاد چنین متارکـهٔ طولانیرا رد کرده اید تصویب کرده است . نفع خود ومصالح خود را درآن نمی بینند .آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامهٔ جنك لازم یا مفید باشد بشما واگذارمیکنند و درموقعی که باید بلشکریان متوسل شد دربارهٔ اداره کردن عملیات نظامی بهنرنمایی شما اعتماد دارد .

استراحتی که باین لشکریان داده شده بـود درنتیجهٔ تعهدی نبود ، جناب شماخوب میدانید بواسطهٔ اهتمامهای دایمی بود که ممکن بود ایرانیان بزودی خواستارصلح بشوند وخودشان ازمادرخواست انعقادآنرامیکردند، بی آنکه پیش ازآن متارکه ای برقرارشود و اینقدر درخواستن آن شتاب داشتند .

آقای مارشال ، لطف کنید بوزیرایران بگوییدکـه عقیدهٔ اعلی حضرت دربـارهٔ متارکه واعادهٔ جنك چنینست ·

اما دربارهٔ پیشنهادی که بشما کرده اند که مذاکرات در پـاریس بشود امپراطـور عقیده دارد هرچند بسیار راستست که ممکن نیست منافع خود را بکسی که بهترازو باشد واگذارکند زیرا که امپراطور ناپلئونرا دوست خود میدانـد وازمیان همهٔ شاهانی کـه امروز سلطنت می کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگویدواین پادشاههم بنوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسیست که بیشتر دوستی بااو میکنند وبا این همه برتری هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراطوری روسیه داشته بـاشد اعلی حضرت

---

(۱) دراصل : Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas Petrowitch Roumiantsef است که دراین موقع وزیر امور خارجه بوده وسال بعد نخست وزیر روسیه شده است .

نمی تواند بدان متوسل شود.وضع جغرافیایی سه دولت مانع آنست . فواصل بسیاری که درمیان ماو فرانسه است همهٔ فواید وساطت آنرا ازمیان می برد وناچار برخلاف میل‌سه پادشاه گفتگوی صلح را بجای آنکه تسریع بکند مانع می شود.

اعلیحضرت خود درین زمینه باآقای سفیر کبیر فرانسه که درین جامأموریت دارد سخن رانده است ومیل دارد شماهم ازسوی خود این علل رابا‌طلاع آقای ژنرال گاردان برسانید وباو بگویید تا چه اندازه اعلی حضرت خشنودست ازاینکه وی میل دارد ایرانیان را بما نزدیك کند ودرهرموردی که بتواند بماحسن خدمت خود را نشان بدهد.

باتوجهی که اعلی حضرت دربارهٔ کار های ایران دارد غافل ازین نیست که هر وقت وزرای ایران بشما پیشنهاد میکنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید بجناب شما میگویند که میل دارند مرز کشور ما مسدو(۱) باشد ودرضمن مذاکره درهر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراطور وپادشاهشان برقرار خواهد شدسخن‌میرانند، گرجستان راهم لازمهٔ این اتحاد میدانند . اگر گرجستان مستقل میبود اختلاط عجیبی دوست میشد واینك که متعلق بماست طعمهٔ غریبیست که مارا بصلح وادار کند!

تنها بواسطهٔ همین اغفال امپراطورحق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران اینست که جنك را دنبال بکند ، متارکهٔ یك سال را برای این میخواهد که نیرو هایی دربرابر لشکریان اعلی حضرت تهیه ببیندوفراهم کند وقطعاً ما امروز برابری‌جنك با این نیرو را ندارد . آقای مارشال بدیهیست که سود امپراطوراینست که تحمل نکند. در حقیقت بهتر میداند بشما اجازه دهد جنك را دنبال کنیدتا اینکه یك سال‌آنرامتارکه کنید ومجبور شوید آن وقت جنك را با زیان بیشتری ازسر بگیرید .

پس ازآنکه اوامراعلی حضرت را بجناب شما ابلاغ کردم چیزی که میماندانیست که احترامات بسیار خود را مکرر کنم‌وافتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیرو بسیارمطیع جناب شما باشم .

کنت نیکالادورامانزوف

رونوشت مطابقست

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲٦ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳)گاردان گزارش‌مفصلی درباره‌اوضاع ایران وسیاست ایران درآن زمان ازلشکرگاه سلطانیه برای شامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمانست وبدین گونه است :

---

(۱) Mosdow

« ازلشکرگاه سلطانیه ۲٦ اوت ۱۸۰۸

آقای من ،

میرزا شفیع پریشب پیش نویس‌اصلی اظهارات شفاهی راکه‌عالی حضرت‌میبایست در حضورآقای بیانکی‌دادا (۱)سروان مهندس بکند بمن‌داده است . افتخار دارم ترجمهٔ آنرالفا برای جناب شما بفرستم .

این سند بسیار جالبست ؛ شامل‌جزییات‌سیاست ایران‌واساسهاییست که‌فتحعلی‌شاه اتحاد خود را با اعلی حضرت بدان متکی کرده است . مواردی راکه بیشتر طرف توجه اوست درآن معین کرده است ؛ ونتیجه ای که عالی حضرت ازآن میگیردمیرساندکه‌اگر امیدهای او روانشود در رفتارش نسبت بفرانسه تغییر پیش خواهدآمد .

وقایعی که اواظهار میکند همیشه حقیقت ندارد . چند بندآن‌نیز شامل جزییاتیست که وظیفه دارم‌آنچه میدانم‌بخلاف‌آن اظهاربکنم . جناب شمامیتواند آنها رابام‌لاحظاتی که باو تقدیم میکنم بسنجد .

بند اول ودوم تنهاشامل تکرار شرح‌سفارتهاییست‌که دو دربار عالی ازجانب‌خود فرستاده‌اند وتعهداتیست‌که دربارهٔ یك دیگر کـرده‌اند . دربندسوم عالی حضرت ببیان وقایع‌آغاز میکند. ازتدارك های خود دربرابر افغانستان وهندوستان خبرمی دهد .

من باید معتقد باشم‌که هیچ دستوری برای این‌لشکرکشی‌هـابشاهزادهٔ حکمران‌خراسان نداده است . تنها پیداست‌که وی‌بایك‌عده‌لشکریانی که چندان قابل‌ملاحظه نیستندبسوی مرو رهسپار شده است . قطعاً ایران تاوقتی‌که قلمروش بروی روسها باز باشد کاری دربرابر هندوستان نخواهدکرد. صفت مبالغه‌که طبیعی ایرانیانست‌در اطمینانی که‌عالی حضرت درگفتگوازین لشکرکشی دارد دیده میشود. حتی‌گاهی‌هم بسمع ما رسانده‌است که میل دارد تنهاعدهٔ‌کمی ازساهیان فرانسه با او یاری بکنند وآنها را برای معاونت خود نگاه میدارد . ولی نتوانسته است‌کتمان‌کندکه‌تا روسهاگرجستان رادر دست‌دارند نمی توانند فکر این‌کار را بکنند .

میتوان‌ازآن‌نتیجه‌گرفت‌که‌گفتگوی با نمایندگان‌سند وسفارت نصرالله‌خان درتته منحصربتاکید دوستی و وعده‌های بسیاراحتمالی بوده است .

بند ٥ مربوط بوهابیان وانگلیسهاست . راستست‌که فتحعلی شاه درصدد برآمده است رابطهٔ دوستانه با سعودبهم بزند . ولی جناب شما ازگزارش های من‌توانسته‌است متوجه شود که هیچ تهیه‌ای دیده نشده‌تادرموقع ورود ناوگان انگلیس کرانه‌شرقی‌خلیج فارس را حال دفاع بدهند . گفتگوهای من جزین نتیجه‌ای نـداشته است‌که وعده‌هـایی

Bianchi d' Adda(۱)

داده‌اند ودرموقع عزیمت اسمعیل بیك هنوز بآنها وفانکرده بودند . چنانکه عالی‌حضرت تاکید میکند باید باور کنم که ملکلم رفته است تا نتیجهٔ ماموریت خود را بحکمران کل هندوستان اطلاع دهد ؛ اماگمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبارگواهی میدهد که هنوزدرآنجاست .

اطمینانیراکه دربندششم‌هست میتوان‌تااندازه‌ای تابع‌نتیجهٔ اقداماتی‌دانست که‌عالی حضرت تمنی دارد اعلی حضرت بنفع ایران دربرابر امپراطور روسیه بکند . با این همه تصورمیکنم فتحعلی شاه‌کاری نکند که فرانسه را برنجاند واتحاد باآن بالمره یگانه سد دربرابرروسیه است .

عالی حضرت روابط دوستانه باباعالی را دنبـال میکند تا اینکه روابط خود را با فرانسه از راه استانبول‌آسان کند ۰ ولی رفتاری راکه دربارهٔ ایالات ترك همسایهٔ ایران‌داشته‌بهیچ وجه تغییر نداده است . چنانکه کمافی‌السابق در اختلافاتی که درمیـان پاشای بغداد وپاشای سلیمانیه هست دخالت میکند . لشکریان ایران سوی کردستان‌در حرکتند ومیتوان پیش بینی کرد که باوجود اطمینانهای قطعی که وزیرداده است‌ازورود بقلمروعثمانی خود داری نخواهندکرد .

عالی‌حضرت ازدعاوی خود نسبت‌بعراق عرب وقلمروبغداد وبصره هم‌دست‌نکشیده است . مکررهم اقرارکرده که تنها منتظرموقع مناسبست که‌آنجا را بگیرد ۰ ولی البته لازمست که سلیمان پاشاکاملا پیروایران باشد ؛ بازمسلم نیست که عالی حضرت درتعیین اوبحکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد . تصورمیکند درین کاریاری کـرده است زیـرا موافقت داشته سلیمانراکه درجنك علی پاشا با عبدالرحمن اسیر اوشده بودآزادکنند . پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایرانرا میکند : رعایت انگلستانرا بـواسطهٔ بصره و تجارت‌آن با هند میکند ؛ رعایت ایرانرا بسبب اطلاع ازمقاصد فتحعلی‌شاه میکند واین که همیشه ازدخالت اوبنفع عبدالرحمن یاغی‌تـرسیده است . امانفرت شدید نسبت بهرچه نام‌ایرانی داردد‌روهست .

دربارهٔ بند ۹ جناب شما خوب میداند که‌درموقع ورودسفارت اعلی‌حضرت‌بطهران با وجود نمایندگیهای مکررفرانسه بیش ازیك سال‌بودکه ایرانیان دیگر هیچ حرکتی دربرابرروسها نکرده بودند. فتحعلی‌شاه‌بپاشای ارزروم وعده کرده بودعملیات‌لشکریان خود را با عملیات لشکرعثمانی توام‌کند . اما چون یوسف پاشا وارد جنك شدد‌یدعالی حضرت که دایم مانع بود شاهزادهٔ عباس میرزاواردجنك شود او را رهاکرده است . بدیهیست که ایران میخواست بانتظارپایان جنك درمیان فرانسه و روسیه‌کاری نکند و امیدواربودکه‌یا روسهاگرجستانرا ترك کنندیا اینکه دلشانرا بدست بیاوردکه‌درموقعی

که ضعیف بودند بآنها حمله نکرده است . البته میل ندارد کشمکشی که پستی خـود را درآن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همهٔ کوشش های عالی حضرت تنها آنست کـه خواستـار حمایت اعلی حضرت باشد، برای اینکه ایالات ایرانرا که دردست روسیه است فوراً تخلیه کنند . دربارهٔ تمایلات همهٔ مردم این‌ولایات درحق ایران اشتباه میکند. البته ازاستیلای روسها شکایت دارند ؛ ولی بازآنرا براستیلای مستبدانهٔ ایران ترجیح‌می دهند وتنهادر اندیشهٔ استقلال خود هستند، زیراکه حال مضطرب وشرارت‌آمیزشان سبب‌میشودکه‌بابی حوصلگی هر تسلط بیگانه راتحمل کنند . اما فداکاریهایی که عالی حضرت مدعیست‌برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیزست. مخصوصاً کارهـای ساختن توپ و تفنك‌هرروز دوچار وقفه‌است زیراکه‌آن‌کارها رابطفیل‌حکمران اصفهان وشیرازمیکنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظهٔ درستست . تنهااین ایراد رادارم‌که‌تردیدست‌انکلیسها توانسته باشند برافغانها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که‌ازسرنوشت‌هندوان‌آگاه‌شده‌اند طبعاً ازاستیلا جویان بیزارند . مخصوصاً ازوقتی که بی‌اعتمادند‌که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربارایرانرا وادار‌بحمله برزمان‌شاه بکند، زیراکه اندیشهٔ‌اواین بود باسیکهاومهراتهاهمدست بشودوبرانگلیسها بتازد. اما ازیك سو شرکت‌هندمشغولست روابطی باممللی که‌دراطراف رود سند‌ند برقرار کند، تااینکه اگرفرانسویان برمتصرفات انگلیس درهند لشکربکشند خط دفاعی درکنـاراین رود داشته باشد . از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد ودرصدد خواهد بود دشمنانی را برایران برانگیزد، زیرامی‌بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است . بدین گونه می توان پیش بینی کرد کـه عمال انگلیس که با افغانها مربوطند طرفدرانی در میان این مردم بدست‌بیاورند،خواه بوسیلهٔ پول دادن بیکی ازسران یاغی‌وخواه بوسیلهٔ دادن توپخانه ویاوری بشجاع‌الملك پادشاه دربرابرایران که آشکاردشمن اوست .

دربندهای ۱۱و۱۲ عالی حضرت دوباره بموضوع تخلیهٔ ایالات ایـران از تصرف روسهابرمی گردد. پیداست که‌این‌موضوع‌عمده‌ایست که‌خاطرش‌را مشغول کرده‌ومخصوصاً مربوط بآبروی اوست. نمی‌تواند باین اندیشه‌تن دردهد که مجبورشودبرای بیرون کردن روسها نیرو بکار ببرد ؛ ومی‌توان پیش بینی کرد که اگر بـواسطهٔ مساعدت اعلی حضرت باسترداد ایالاتی که ازدستش رفته است‌کامیاب نشودروی خوشی بتقاضاهایی که‌ممکنست فرانسه درآینده ازو بکند نشان‌ندهد.

بند ۱۳ تکرارآن چیزیست که فتحعلی شاه درباری که درهفتم این مـاه بمن داده بودگفته است. ولی‌عالی حضرت‌بی‌حوصلگی‌بسیارآشکارمی کند که هنوزاطمینانی‌ازسوی

اعلیحضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان ازروسها باو نرسیده است ؛ اضطرابی راکه ازین حیث دارد نشان میدهد.

سرانجام دربند آخر اظهارمیل می کند که اعلی حضرت مرحمت کند و هرچه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد دربارهٔ موضوعهایی که درین اظهارات شفاهی بدان اشاره شده است خواهد گرفت باطلاع او برساند.

ازجناب شما خواهشمندست لطف کنید ..»

درضمن اینکه کاردان ازیـن گونه گزارشها برای وزارت امـورخارجه فرانسه مینوشته بامارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برایاجرای دستوری که ازپاریس باومیداده‌اند مکاتبه داشته است و ازآنجمله پاسخ نامه‌ای راکه گوداویچ در ۲۵ مـارس (۵آوریل)۱۸۰۸مطابق‌با۲۷ محرم۱۲۲۳باونوشته بود وپیش‌ازین درصحیفهٔ۱۳۱ چاپ شده‌داده‌است وباردیگرمارشال گراف گوداویچ درتاریخ ٤ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه‌ای باو نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« آقای سفیر کبیر ،

افتخاردارم که نامهٔ دوستانه‌شما ازراه ایروان بمن رسیده است . ازآن آشکارست که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را بایران نزدیك کند و دریغ نخـواهم داشت گزارش بسیارعبیدانهٔ خود را درین باب باعلیحضرت امپراطوور بدهم وپیش‌ازوقت نامهٔ شما را برای آقای دوك‌دوویسانس(۱) با چاپارفرستاده‌ام . ولی چنانکه پیش ازین افتخارداشته‌ام بوسیلهٔ چاپارمخصوص ازجانب خود درتاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراطورپادشاه عالی مقام خـود را باطلاع جناب شما برسانم گمـان نمی کنم بهیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم، مگرانعقاد صلح‌رسمی وبی‌درنگ برهمان اساسی که بایران گفته‌ام ودرمدت مدید گفتگوها هرگزآنرا تغییرنداده‌ام .برای این کاروکالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگـر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانـای ایران پدرش همان وکالت را داشته باشد.

آقای سرتیپ لطف کنید و باحترامات صادقانه دربارهٔ خود وبالاترین تعارفـات من اطمینان داشته باشید.

کنت ژان دوگوداویچ

ازلشکرگاه نزدیك تزوپی (۲) ٤ سپتامبر۱۸۰۸»

---

(۱) [illegible]

(۲) Tzopi

مذاکرات صلح ایران وروسیه بمیانجی گری فرانسه

ازاسنادی که پیش ازین نقل کردم پیداست که از یك طرف ناپلئون بوعده‌هایی که بایران کرده بود که منافع آنرا دربرابر روسیه حفظ کند پس از عهد نامهٔ تیلسیت دیگر پابست نبوده وهیچ حمایت جدی ازایران نمی کرده است . از سوی دیگرروسیه تقاضای متارکهٔ یك سالهٔ ایرانرا نمی‌پذیرفته وجداً مصربوده است که هرچه زودتر باید صلح بر قرارشود، بالعکس می کوشیده است جنگ را یك ساله ترك کند، شاید درین‌مدت‌فرجی برسد یا اینکه بتواند نیرویی فراهم کند . درین گیرودارایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود وانگلیسها سخت ازین‌کارناراضی بودند ومی کوشیدند ایرانرا ازخود بترسانند ووادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد . درین موقع روسها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده ومانع بودند که ایران رابطهٔ خود را با انگلیس دوباره برقرار کند . گاردان ماموریت داشت میانهٔ ایران وروسیه را التیام دهد ولی اینکارممکن نبود، زیرا که هیچ یك از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی‌پذیرفت . درین میان روسها هم چنانکه سابقا الکساندرامپراطور روسیه بمارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم درنامه‌ای که بگاردان نوشته بود اطلاع داده بود درصدد بوده‌اند جنگ را ازسربگیرند . گاردان درین زمینه درتاریخ ۳ اکتبر۱۸۰۸(۱۳ شعبان۱۲۲۳) نامه‌ای بشامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«طهران ۳ اکتبر۱۸۰۸

آقای‌من ،

دربارایران بااطمینان بمواعیدی که‌ممکن بود من بآن بدهم آرام‌بودوآنهم بنا برنامهٔ آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند وایران‌هم درتصمیمات خود دربرابردشمن مشترك که انگلستان باشد پایدار بماند ارتش روسیه‌هم از هرحمله‌ای بخاك ایران خود داری خواهد کرد . عالی حضرت از اتحاد صمیمانهٔ اعلی حضرتان امپراطورفرانسه وپادشاه ایتالیا وامپراطور روسیه آگاه بود وامیدوار بود که امپراطورالکساندروساطت مخدوم عالی‌مقام‌مراخواهدپذیرفت ودرعهد نامهٔ صلح ایران با دربار سن‌پترزبورگ‌ممکنست‌درپاریس گفتگو کنند . چاپاری که آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریزشده است . نامهایی که وی حامل آنها بوده وفوراآنها را بتوسط یکی ازسوارهای شاهزاده عباس میرزا بطهران فرستاده‌اند همهٔ تصوراتی راکه دربار حق داشت بکند باطل کرده وعالی حضرت و وزرایش را درمنتهای اضطراب انداخته

است . وزیرمرا فوراً خواست ودو نامهٔ آقای مارشال گـوداویچ را بمن نشانداد یـکی بشاهزاده عباس میرزا ودیگری بوزیرش میرزا بزرگ . افتخاردارم ترجمهٔ این دوسند راکه بروسی وفارسی نوشته‌اند ضمیمه کنم . میرزا شفیع توجه مرا بدین جلب کرد: «که آقای کنت گوداویچ در آن آشکارا خبرداده است که امپراطور الکساندر نخواسته است توسط فرانسه را بپذیرد؛ وی اجازه داشته است آخرین بار ایرانرا دعوت کند بر اساس‌هایی که سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً باوی گفتگو کنند واگرعالی حضرت یا شاهزادهٔ عباس میرزا تصمیم نگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند باوفرمان‌داده‌اند بخاك ایران حمله ببرد . وزیرمضایقه نداشته است دربارهٔ لحن نامناسب نامه‌ای که خطاب بشاهزادهٔ تبریزست واظهارات اشتباه آمیزی که دربارهٔ وضع کنونی نیروهای امپراطوری ایران در آن هست تاکید کند ؛ مرا باین توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است که سرحد امپراطوری روس‌راتا سواحل آرپاچای و کورو ارس پیش بیاورند واین ایرانرامجبورخواهد کرد که ناحیهٔ ایروان و اچمیاتزین یااوچ کلیسیارا واگذار کند.وزیر می گفت بدین گونه‌روسیه بتمامی قلمرو کنونی ماهم آسیب میزند واین تمامی‌رااعلیحضرت امپراطور وشاه درمادهٔ ۲ عهد نامهٔ با فتحعلی شاه تضمین کرده است . عالی حضرت حق دارد متوقع باشد که بنا برهمین ماده ومواد ۳ و ٤ همان عهد نامه شما بآقای مـارشـال گوداویچ مطالبی بگویید که او را وادارد تصمیمات خود را در بارهٔ ایران تغییردهد و کاری بکنید که مناسب سفیرپادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش بحق تا اندازه‌ای‌معروفست. عالی‌حضرت زودترموادی راکه در عهد نامهٔ اتحاد بعهدهٔ او بـوده اجری‌کرده وراه کشورخود را برانگلیسها بسته ونخواسته است هیچ یك ازافراد هیئت سفارتی راکه ژنرال‌ملکلم رییس آن‌بوده است بپذیرد . شك ندارد شماکه‌نمایندهٔ‌فرانسه دردربار اوهستید با عجله‌این موقع را غنیمت‌میشمارید وصدق اظهارات‌دوستی واتحاد را که‌آن همه بنام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده‌اید نشان میدهید . وانگهی ما بشمـا فشارنمیاوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چاپار روس که وارد تبریز شده بطهـران بیاید ونامهایی راکه ازجانب آقای مارشال گوداویچ برای شماآورده است تسلیم کند .»

من بوزیرجواب دادم که ایرادات اودرستست ؛ راستی هم‌لازمست که پیش ازاتخاذ هرتصمیمی ازاطلاعاتی که ممکن است آقای مارشال گوداویچ بمن بدهدآگاه شده باشم، ولی میتواند مطمئن باشدکه همهٔ دقتها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت گوداویچ قطع رابطه کند واین فوق‌العاده برای دربارمن ناگوارخواهد بود زیرا که جناب شما درنامهٔ آخرمورخ ۲٤ ماه مه که ازبایون (۱) نوشته بودید دوباره تاکید کرده اید که‌تا میتوانم

Bayonne(۱)

بکوشم نزدیک‌شدن ایران وروسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع‌حاجت داشت که اظهارات من‌وی را اطمینان دهد و حق‌شناسی بسیاری آشکار کرد . رسیدن دو نامهٔ آقای مارشال برخی نـاراحتی‌های شخصی برای اوفراهـم کرده بود . عالی حضرت درموقع دریافت این دو سند بدخلقی راکه معمولش نبود بـا وزیرش کرده بود وناگهان ازپیش او رفته‌وباوگفته بود که تا آنوقت اورافریب‌داده‌اند. دشمنان میرزا شفیع فیروزبودند وازحالا درصدد بودند این موقع را غنیمت بشمـارندو نفوذ اورا درحضورفتحعلی شاه بهم بزنند ؛ امـا عالی حضرت چون بـاآرامش بیشتردر کارها اندیشیده است فردای‌آنروزوزیررا خواسته وبیش ازپیش بـاواعتماد نشانداده و حتی توجه را باین‌جا رسانیده که بکوشد با سخنان ممنون‌کننده خشونت روزپیش را از یاداوبرد . وی نیز از سوی خود ازگفتگویی که من بـا میرزا شفیع کرده‌ام‌خشنودبنظر آمده است .

شاهزاده عباس میرزا پس‌ازدریافت نامهای مارشال‌گوداویچ فران داده است که همهٔ نیروهای حاضردرلشکرگاه او درخوی جمع شوند . فرج الله خانرا بـا دستهٔ سوار نظامش احضار کرده است . این سرتیپ هم چنانکه افتخارداشته‌ام بجناب شما اطلاع‌دهم پس ازآنکه بسرحدکردستان رفته است نتوانسته است در آنجا بماند واختلافاتی راکه ازقدیم درمیان سلیمان‌پاشاوعبدالرحمن پاشا بوده‌استرفع کندوازکالاشولان‌نزدشاهزاده عباس‌میرزا رفته است. سوارنظامی که‌پسرش‌امان‌الله خان نایب‌الحکومهٔ زنجان فرمانده آنهاست نیزدرپی‌آنها رفته است .

من بوزیر خاطر نشان‌کردم‌که فـرمانهای والا حضرت امپراطـوری شاید بسیار عجولانه وبسیارآشکاربوده وبنظرمن‌لازم بودکه شاهزاده اطمینان‌کاملی وانمودکنند تا اینکه مذاکرات مناسب باآقای مارشـال‌گوداویچ بعمل‌آید . میرزا شفیع بمن پاسخ داد که اندیشهٔ شاهزاده اینست تا وقتی‌که روسها اولین خصومت را بکنندکاملاآرام باشد .

ازجناب شما تمنی دارم بتعارفات احترام‌آمیزمن‌که بوسیلهٔ آن افتخاردارم ... باشم اعتماد کنید .»

گاردان قسمتی ازپایان نامه‌ای راکه مارشال‌گوداویچ در۲ سپتامبر(۱٤سپتامبر) ۱۸۰۸(۲۳ رجب ۱۲۲۳) بشاهزادهٔ عباس میرزا نوشته ودر۱۱اکتبر ۱۸۰۸(۲۱شعبان ۱۲۲۳) بطهران رسیده ضمیمهٔ این نامه خودکرده ودرآغازآن چنین نـوشته‌شده‌است :

«نتوانسته اند نسخهٔ اصل این نامه را بدست‌آورند زیراکـه والاحضرت امپراطـوری بواسطهٔ نفرت فوق‌العاده‌ای که ازآنروی داده پـاره‌کرده است . نیز ممکن نشده است رونوشتی راکه ازآن درطهران برداشته‌اند فراهم‌کنند . این رونوشت تنها در مدتی که

برای ترجمهٔ مواد این سند لازم بوده در دست امضاء کننده بوده است و این مواد در نامهایی که آقای کنت گوداویچ بجنابان میرزا شفیع ومیرزا بزرگ نوشته‌است نیست. »

سپس مدلول‌آن نامه بدین‌گونه است :

«۲٤اکتبر۱۸۰۸(۵رمضان ۱۲۲۳)

آغازاین نامه‌کاملا مطابقست با سه بند اول نامه‌ای که خطاب بمیرزا بزرگست‌و تفاوتی که درمیان آن دوهست اینست که بجای این‌کلمات: «مخصوصاً اعلی‌حضرت‌خیلی دور از آنست که بخواهد هیچ یك ازشرایط را تغییر دهد ... » شرح زیر آمده است :

« آخرین بار بوالاحضرت امپراطوری شما عرض می‌کنم کـه دولت علیهٔ روسیه نمی‌تواند انعقاد قطعی صلح‌را بپذیرد مگر براساسی که پیش‌از وقت بایران اطلاع‌داده‌ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور وارس وارپاچای معین خواهد شد واز دو طرف عهدنامه را بی‌هیچ نوع مهلتی امضاء خواهندکرد . چون محرك من عشق بنیکی است وبیش‌از یك‌برهان درین زمینه بوالاحضرت امپراطوری شما نشان داده‌ام عقیدهٔ‌خود را درین زمینه ازو پنهان نمی‌کنم و بواسطهٔ رعایت کامل که نسبت بوی دارم اینك هم با همهٔ صداقتی که ممکن باشد آنرا آشکار خواهم کرد . نامهٔ والاحضرت امپراطوری شما که فتحعلی‌خان نوری آنرابمادادحدودی راکه سابقاًسرحد امپراطوری شمارا‌تشکیل می‌داده است یادآوری میکرد ودعاوی ایران را درین زمینه باطلاع می‌رسانند . از تمام نواحی که شما ادعا می‌کنید وامروز درزیر استیلای اعلی‌حضرت امپراطور روسیه‌مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند مافرمان بردار کرده‌اند و بقیهٔ آن‌کاملا بمیل خود فرمان مارا پذیرفته است . اگر از یك‌سو این ایالات هرگز اصلا و کلا تابع‌ایران نبوده‌اند از سوی دیگر منتهای عظمت وقدرتی که دولت روسیه بنیروی لشکریان خود وفتوحات وسیع خودبدست آورده است‌باو حق میدهند دربارهٔ سرحداتی که میل بکند فراهم سازدباز دعاوی بیشتری داشته باشد. بهرحال اعلیحضرت امپراطور مخدوم من چون میل شاهانه‌اش متوجه خوش رفتاریست که میل دارد باهمسایگان بکند ودربار ایران راهم مشمول آن دارد وتنهااز احساسات انصاف وبزرگواری خودپیروی میکند لطفاً صلحی راکه دربـار ایران خواستارست منعقد میکند وکاملا خاطر آن را آرامش میدهد. دربارهٔمطالبی که والاحضرت امپراطوری شما درباب‌سرحدات‌گفته‌است میتوانم جواب بدهم‌که همهٔ ایالت گیلان‌را مرحوم اعلیحضرت پترکبیر گرفته بود ؛ اما مخدوم بلند مقام من بواسطهٔ وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها بپیشنهادهایی که امروز میدهد قناعت میکند وآنها را من‌برای والاحضرت امپراطوری شما بیان‌کرده‌ام وباید حتما اساس عهدنامه باشد. پس‌ازآن دعاوی‌ایران دربارهٔ نواحی

مجاور که امروز دراختیار اعلیحضرت امپراطورروسیه‌است بکلی بی‌موردست، مخصوصاً باوضع وخیمی که اکنون دارد ومن نمی‌توانم‌از اظهار تعجب خودداری کنم، زیراکه از مقتضیات‌دوستی دورست وحتی‌میتوانم گفت که میتوان‌آنهارا اعلان‌جنك آشکاری‌دانست. در آن موقع میبایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد وپیروزیهای بشتری نصیبش شده باشد. اگر دربارهٔ گذشته واز فوایدی که دولت روسیه از ادامهٔ جنگ برده است بیندیشیم باز بوالاحضرت امپراطوری شما اعلام میکنم که مخصوصاً درحال کنونی تهی‌دستی که ایران دارد این برتریهاخیلی بیشترخواهد بود. ماخبر داریم که بسیاری‌از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشورشما درحال‌طغیانند؛ انگلیسها برسواحل خلیج فارس حمله میبرند وپاشای بغداد که او نیز متوجه انگلیسها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان کرده است. درصورتیکه دربار ایران در چنین وضع وخیمیست آیا موقع هست که درصدد باشد برشمارهٔ دشمنان خود بیفزاید و بخواهد بوسیلهٔ دعاوی مغرورانه کینهٔ دولتی راکه مانند‌دولت روسیه هراس انگیزست جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراطوری شما را از نظر دور نمیکنم‌بوی اطلاع میدهم که امپراطور عالی‌مقام من‌بواسطهٔ احساسات منصفانه ومردم‌داری نمیخواهد بهیچ وجه ازوضع شوم دربارشما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی داردکه هیچ‌چیز نمیتواند باآن برابری کند پیشنهادهایی راکه‌من‌بشماداده‌ام مکررمیکند ووالاحضرت‌امپراطوری شماهم میداندکه کاملا بسود ایرانست؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهد نامه است بی‌هیچ مهلت و درنگی. وانگهی چون من از وسعت فرزانگی و کثرت نبوغ والاحضرت امپراطوری شما اطلاع دارم‌کاملا این موضوع را بفکر صایب شما واگذار میکنم وگمان می کنم دربار روسیه چون بقوت وعظمتی که اکنون داردرسیده است‌باید برای حفظ آبروی خود کشورهایی راکه پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش بدست آورده نگاه بدارد ودعاوی راکه‌ایران دربارهٔ متصرفاتی که اکنون دردست آنست‌دارد بهیچ وجه معتبر نمیدانم. پس‌از آنکه این اظهارات صادقانه رابوالاحضرت‌امپراطوری شما کردم‌گمان میکنم باید باردیگر نظر او را بمنافع حقیقی وی جلب کنم وباوسفارش میکنم آنچه راکه بسیار بنفع ایرانست رد نکند و اگر پیشنهاد های عادلانه و مساعد دولت مارا دربار ایران بپذیرد وبی‌آنکه وقت تلف شود عهدنامهٔ صلح قطعی را امضاء کند اقبالیست‌که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد. تنها ستایشی که من نسبت بوالاحضرت امپراطوری شما دارم وعقیدهٔ عالی که نسبت باو پیداکرده‌ام مرا وامیدارد که‌بااین لحن باونامه بنویسم واگر دراین‌کار نیت صادقانهٔ من‌آسایش امپراطوری‌ایران نبودکه میبایست روزی‌شمادر آن پادشاهی کنید(واین آسایش تنها نتیجهٔ صلح با دولت

نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی راکه باز امروز میکنم نمیکردم » .

درذیل این ترجمهٔ فرانسه مترجم ژنرال گاردان مینویسد : « پایان این سند عیناً مانند پایان سند سابق‌الذکرست وسپس این کلمات هست : « سرانجام والاحضرت شما بایددرنظر داشته باشدکه اگرایران بارفتاری که‌مخالف‌منافع آنست .... »درطهران(در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) بوسیلهٔ مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد .

اگوست دونرسیا (۱)»

فردای آن روزیکه این‌نامهای تهدیدآمیز مارشال‌گوداویچ بطهران رسیده‌یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال‌گاردان درپاسخ نامه‌ای که‌گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ رجب) باو نوشته بود مکتوبی باو نوشته وبتوسط لاژار (۲) از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که‌ترجمهٔ آن بدین‌گونه است:

« نامه خطاب بجناب آقای فلد مارشال‌کنت‌گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیر نظامی همهٔ ایالات روسیه واقع درمیان دریای خزر ودریای سیاه وغیره .

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال ،

آقای‌لاژار منشی سفارت خودرا مامورکرده‌ام مطالب محرمانه‌ای دربارهٔ مدلول نامه‌ای‌که بمن افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگوید . جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایـران فوراً مصمم نشود در بارهٔ صلح باجناب شمـا مستقیماً و بی‌توسط فرانسه‌که خواستار آن شده بود گفتگو بکند برآن حمله ببرد . اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفهٔ منست رسماً بشما اظهار کنم که‌چون ایران متحد اعلی‌حضرت امپراطور وشاه مخدوم والامقام منست وتمامی خاکش راکه لشکریانش اکنون آنرادرتصرف دارند اعلی‌حضرت امپراطور وشاه ضمانت‌کرده است من هرحملهٔ باین خاك را تحریك در برابر دربار عالی خود تلقی می کنم . و من حق دارم از فرزانگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست بهیچ اقدامی در برابر ایران بزنند منتظر شود از تصمیماتی‌که اعلی حضرت مخدوم والاجاه من باعلی حضرت امپراطور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود ومسئولیت واقعه‌ای راکه ناچار سبب مشاجرات ناگواری درمیان دودربار عالی‌فرانسه وروسیه خواهد بود بعهدهٔ خود نخواهدگرفت .

همهٔ احترامی‌که می‌دانم باید نسبت بشما داشته باشم دارم .   ژنرال گاردان»

---

(۱) Auguste de Nerciat   (۲) Lajard

پیداست که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده واین نامهٔ تندرا هم میبایست بتحریك احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار برو گران بوده است که با آن عهدنامهٔ معروف فینکن شتاین وبادستورهایی که ناپلئون باو داده وبا اینکه دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه راکاملا چشیده و گرفتار خشم ودسیسه بازی انگلستان شده‌است بازهم روسها درموقعی که با ناپلئون اتحاد دارند وحتی از پشتیبانی او دراروپا ودرمقابل سوئد وفنلاند بهره‌مند می‌شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را بعهده بگیرد برایران حمله ببرند .

اینجا کاملا شخصیت گاردان وپابست بودن بشرف وآبرودروظاهر می‌شود و پیداست که مرد شریفی بوده وهرجا که وسایل شخصی اوبوی اجازه می‌داده است دریغ نداشته درضمن اینکه منافع فرانسه را درایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند وگویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از ماموریت وی درایران راضی نبوده و وقتی که از ایران رفته است مغضوب شده ومدتی ازکار بیرون مانده است . چنانکه پس ازین بحث خواهم کرد ناپلئون هم ازگاردان توقع عجیبی داشته ومتوقع بوده است که باهمهٔ پیمان شکنی‌های او با ایران بازهم گاردان بتواند ایران را از انگلیسها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطهٔ خود را با انگلیس برقرار کند وبعبارهٔ دیگر درموقعی که فرانسه دیگر دربرابرروسیه ازایران حمایت نمی کند ایران رادربرابر روسیه تنها بگذارد وازنزدیك شدن بانگلستان بامید آنکه شاید از آن سوی بهره‌مند شوند بازدارد .

مقدمات جنگ دوم ایران وروسیه

نامهٔ توهین‌آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه درقفقاز بعباس میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص وآشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران وروسیه را تیره کرد . چون دولت تساری از پـذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه وایران سرباز می‌زد وایران‌هم شرایط روسیه را نمی‌پذیرفت وروسیه نیز ازقبول متارکه خودداری میکرد چاره‌جزین نبود که جنك دوباره دربگیرد . کوشش‌های گاردان برای اقناع روسیه وجلوگیری ازجنك قهراً بجایی نمی‌رسید . گاردان درین زمینه نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ (٦ رمضان ۱۲۲۳) بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار (۱) در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است ومجبور خواهد بوداز راه لشکرگاه شاهزاده عباس میرزا برود زیراکه جناب صدراعظم فرمانی باوداده بود ودرآن فرمان عالی حضرت بوالاحضرت‌امپراطوری دستور می‌داد دربارهٔ همهٔ مسایل مربوط بماموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت آقای مارشال گوداویچ رابرای امضای متارکه جلب کند وکالت تام باو بدهد. من نیز بآقای لاژار وکالت تام داده‌ام که درهمان مورد بکار ببرد.

شاهزادهٔ عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت‌گوداویچ باو رسیده رنجیده و بدربار اطلاع‌داده است که قصد جواب ندارد. من بصدراعظم گفتم بنظرم مناسب‌تراینست که والاحضرت امپراطوری نامه‌ای بآقای مارشال بنویسد وباو بفهماندکه بیانات وی در بارهٔ وضع کنونی ایران متکی براطلاعات نادرستست. جناب میرزا شفیع ایراد مرا درست دانسته واز آقای لاژار خواهش‌کرده است همهٔ‌کوشش خودرا بکندکه‌شاهزاده آنرا بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم بمن گفته است چنان می نماید نامهایی‌که‌خود بآقای‌کنت رومانزف (۲) وآقای مارشال‌گوداویچ نوشته نیز همین‌لحن راداردوشامل دلایل عاقلانه ومتقنست. آنها را بچاپارروسی که آقای لاژارباخود آورده بوددادهاند ووی از صفوف مقدم روسها خواهد فرستاد تا ورود خود را بآقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلی‌حضرت برای انعقاد یك عهد نامهٔ صلح درمیان دربارهای روسیه وایران لازمست.

پیشنهادهایی که از دوسوی می کنند ناسازگارست واندیشهٔ صلح در آنها نیست؛ بدین‌گونه هر گفتگویی که درمحل بشود بدرازا خواهدکشید وهرگز آنها راباهم‌نزدیك نخواهدکرد.

آخرین نامهای جناب شما تاریخ ۲٤ مه(۳) رادارد ونامهای استانبول تاریخ۲۹ ژون (٤) را. دربن عدم اطلاع ازاخبار سیاسی نمی‌دانم دربارهٔ آنچه روسها را بحملهٔ بایران واداو می کند چه‌تصور کنم، مگر اینکه می‌خواهند زودترکار آنها را بسازند تا ازین سوی آسوده باشند وشاید هم بعدها آنها را بچنك ترکان بیندازند. درصورتی که‌چنین‌پیش آیدکه لشکریانی‌باین مملکت‌بیایند وذخیرهٔ ایرانیان باشند مناسب‌خواهد بود مرکب از پیاده نظام وتوپخانه و سواران نیزه‌دار (٥) باتفنك باشند. سوار نظام این کشور که دربرابر افغانها وهندوها ودیگران خوبست چون وحدتی ندارد هرگزدر

---

(۱) Lajard (۲) Romanzoff (۳) ۲۸ربیع‌الاول۱۲۲۳

(٤) ٥ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (٥) Dragons

برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد .

در ۱۲ اکتبر (۱) بافسران فرانسوی که مامور خدمت و الاحضرت امپراطوری عباس میرزا بودند فرمان‌داده‌ام که اگر جنك درمیان ایرانیان وروسها دربگیرد بطهران برگردند . از آقای لاژار خواهش کرده‌ام بکوشد.شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازمست با اوضاع کنونی بی‌طرفی را از دست ندهد .

درناحیهٔ فراهان درشمال غربی اصفهان بمناسبت مالیاتهای معوق اغتشاشی روی داده،زیراکه‌تا بیست‌سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰۰ فرانك) از آنجا وصول‌میشد واینك ۵۰۰۰۰ تومان (۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانك) مالیات بسته‌اند.در نتیجه عالی حضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر وسبب این اغتشاش دانسته‌اند . این تهمت افترا آمیز که بیکلر بیکی اصفهان (۲) وکسان دیگری که از دستهٔ مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی بجناب میرزا شفیعست، زیراکه میرزا ابوالقاسم وابستهٔ باوست. نباید ازجناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست‌وچهار سال‌دارد واز خدمت‌گزاران محترم عالی‌حضرتست بواسطهٔ هنرها وصفات خاص‌وی شایستهٔ احترام همهٔ فرانسویان واعتمادیست که وزیر بوی دارد وشك ندارم که روزی مرد مهمی‌خواهد شد (۳) . درنامهٔ شمارهٔ ۲٤ بتاریخ ۲۱ژوییه (٤) خودکه از لشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام باجناب شمادربارهٔ اسمعیل‌بیك سخن بگویم (٥) که‌درماه ژون‌گذشته(٦) مامور شده بود بشیراز برود وسفیر انگلیسی‌ملکلم را برگرداند؛از ۲۰ سپتامبر(۷) باین جا برگشته است.فرصتی یافتم چندروز بعد اورا ببینم ، اما پذیرایی وی‌ازمن ثابت کرد که وی را برفرانسویان تحریك کرده‌اند .

چندیست که میرزا محمد رضا بسمت مستوفی (بازرسی دارایی) بواسطهٔ حمایت بیکلر بیکی که دست نشاندهٔ اوست منصوب شده است . وی اندکی بعد بدیدن من‌آمد ، ومی‌توان مطمئن بود هرچه میتواند بمنافع فرانسه درین کشور زیان خواهدزد .

اخیراً تاکید این خبر بمن رسیده است که عبدالرحمن پاشا را خلعت پاشایی شهرزور (۸) داده‌اند . با این همه چنان می‌نماید که این آشتی درمیان سلیمان پاشا و

---

(۱) ۲۲ شعبان ۱۲۲۳ (۲) مقصود حاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی صدراعظم آینده است که‌درآن‌موقع حکمران اصفهان‌ودست نشاندهٔ انگلیسها بوده‌است. (۳) پیداست که مقصودمیرزاابوالقاسم قایم‌مقام‌وزیرمعروفست (٤) - ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳ (٥) رجوع کنید بصحایف۱۲۹ و۱۳۰ (٦) ربیع الثانی۱۲۲۳ (۷) ۲۹ رجب ۱۲۲۳ (۸) دراصل بخطا Chéhve zour

این سرکردهٔ کردها بازهم طاهریست .

لفاً گزارشی ازآقای لامی(۱)سروان دستهٔ عالی مهندس تقدیم جناب‌شماخواهد شد؛ منتظر موقع مناسبی بودم‌که دربارهٔ این افسر ممتاز باجناب شما سخن‌بگویم، وی عاقل وپراز حرارت وتدبیرست ؛ اجازه بدهید سفارش او را بجناب شما بکنم، تاازراه لطف از اعلی‌حضرت نشان لژیون‌دونور(۲) را برای این افسر تقاضا کنید .

آخرین اخبار خوی لشکرگاه والاحضرت امپراطوری عباس میرزا بتاریخ ۱۳ اکتبر (۳) گواهست که سردار ایروان درضمن تفتیشی بیك دسته از سوار نظام روسی درخاك ایران برخورده است وآنها نخست برو حمله برده‌اند . درین زدوخورد چند تن کشته شده‌اند . ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه (٤) لشکرگاه خود را نزدیك اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درسه فرسنگی ایروان قرار داده است .

دیروز بیست و چهارم (٥) دربار چاپار مخصوصی نزد والاحضرت امپراطوری فرستاده است تا دستورهای عالی حضرت را باو برساند . شاهزاده نباید ازخوی جایی برود تا اینکه دردسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد . جنگ از سوی ایرانیان باید بکلی دفاعی باشد ومنحصر باین باشد که دشمن را خسته کنند .

افتخار دارم نامه‌ای رامنضم کنم که عالی حضرت دربارهٔ وضع کنونی کارها باعلی حضرت نوشته ونامهٔ‌دیگر راکه جناب صدراعظم میرزاشفیع بجناب شمادرهمین زمینه نوشته‌است . تنها پس ازحرکت آقای‌لاژار نوشته‌اند آنهارا بمن‌برسانند و چاپارمن درراه تبریز باوملحق خواهد شد» .

سرانجام پس ازین همه اصرارهایی که‌گاردان کرده و خواستار شده استکه ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کند شامپانیی وزیر امور خارجهٔ او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (١٤ رمضان ۱۲۲۳) از پاریس بگاردان چنین نوشته است :

« پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

در آخرین نامهای خود بمن نوشته‌اید که دولت ایران میل داردگفتگوی صلح با روسیه را درپاریس دنبال‌کند . آقای سفیرکبیر ایران درهمین زمینه بامن گفتگو کرده وخواسته است فوراً باآقای‌کنت دوتالستوی وارد مذاکره شود ؛ ولی این سفیرکبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای درین زمینه دریافت نکرده بود .

---

(۱) Lamy (۲) Légion d 'honneur

(۳) ۲۳ شعبان ۱۲۲۳(٤) ۲۰ شعبان ۱۲۲۳ (٥) ۵ رمضان ۱۲۲۳

گفتگو درین زمینه ازین فاصلهٔ دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگر خواهد شد. بکوشید این دودولت را بیك دیگر نزدیك کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمیتواند شخصاً فرانسه را ذی نفع کند بگردن فرانسه نیندازید وازسوی دیگر اگر بمیل دربار ایران تمام نشود جزین که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد.

قراردادی را که دربارهٔ فرستادن اسلحهٔ مورد تمایل شاه ایران امضاء کرده‌اید باعلیحضرت نشان دادم. پیش‌از آنکه اعلیحضرت امضا کند خواسته است عقیدهٔ وزیر جنگ را بداند . وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم .

پیش‌از آنکه عهدنامهٔ تجارتی را امضا کنید مناسب بود پیشنهاد آنرا برای من بفرستید،زیرا دربارهٔ مواد مختلفی که میبایست درآن وارد کنید هیچ دستوری بشما داده نشده بود . وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جوابهای من باشید .

این عهدنامه کمتر از عهدنامهای ۱۷۰۸و ۱۷۱۵(۱) مساعدست،زیرا که واردات وصادرات مارا مقید بهیچ حق گمرکی نکرده بود؛ امابی‌آنکه درین‌زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیاتغییر مقتضیات ممکن بوده‌است وادار کندکه درین‌زمینه عهدنامهٔ اول را تغییر بدهند یانه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج بتغییراتی باشد یانه. این تاخیر بهیچ وجه ضرری ـ روابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند .

آقا باکمال اطمینان احترامات فراوان مرابپذیرید .

شامپانیی »

سه‌روز پس‌از فرستادن نامهٔ سابق‌الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانیی این‌نامهٔ مختصر دیگر رابگاردان نوشته است ودیگر پس‌از آن‌سندی درین زمینه بامضای او دردست نیست :

« پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا ،

نامهایی که بافتخارمن از ۲۹ ژوئیه تا ۲ دسامبر(۲) نوشته‌اید با المثنای نامهای سابقتان رسید . اعلیحضرت امپراطور بلشکرگاه خود باسپانیا رفته وقسمت‌های نامهای شما راکه ممکنست جالب توجه وی باشد باطلاعش خواهم رساند .

آقای سفیر کبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب‌بدهم

---

(۱) سالهای ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ قمری (۲) از ۵ جمادی الاولی تا ۱۱ رجب ۱۲۲۳

خواستم لااقل وصول گزارشهای شما را خبر بدهم.

آقا باحترامات بسیارمن اطمینان داده باشید .

شامپانیی»

چون دیگر پس ازین نامه‌ای ودستوری ازشامپانیی خطاب بگاردان نیست پیداست که ناپلئون یانخواسته ویانتوانسته است میانهٔ ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متحد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانیی هم بهمان دستور سابق خود بگاردان که بکوشد درایران میانهٔ دودولت را التیام دهد قناعت کرده است .

اما مارشال گوداویچ درپاسخ نامه‌ای که گاردان در۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳)باو نوشته وپیش ازین چاپ شده است(۱) وآنرا بتوسط لاژار نزدوی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یك ماه بعد نامه‌ای باو نوشته که ترجمه آن بدین گونه است :

« آقای سفیر کبیر ،

افتخار داشته‌ام نامهٔ جناب شما را بتوسط آقای لاژار منشی سفارتتان که مردی محترم و درخور اعتماد شماست دریافت کنم . ازهمهٔ اظهارات دوستانه که جناب شما لطف کرده ودر نامهٔ خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم .

جناب شمامرامتوجه‌می کند که در نیات‌خود توجهی نسبت بروابطی که درمیان‌فرانسه وایرانست ندارم . درین زمینه افتخار دارم نخست باو توضیح بدهم که من تنها ازفرمان اعلیحضرت امپراطور مخدوم بلند مقام خود پیروی می کنم وآنرا در رونوشت محرمانهٔ نامهٔ وزیر کنت روما نزوف باطلاع شما رساندم . دوم آنکه افتخار داشته‌ام در نامهٔ اول خود در سال گذشته بشما بنویسم که گمان می کنم و باید گمان بکنم دستورهایی که بزیان روسیه بجناب شما در ضمن جنگ روسیه بافرانسه که خوش بختانه تمام شده است داده‌شده بود پس‌ازصلح بواسطهٔ دوستی نزدیك دوپادشاه بزرگ مادیگر موردندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی‌تواند شك داشته باشد که من از فرمان مطاعی که بمن داده شده است پیروی می کنم ونه‌از هوس خود. آقای دولاژار که درنامهٔ خود همهٔ اطمینان خود را درباره‌اش اظهار می کنید روابطی راکه درمدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم‌زده بیان کرده است . دربرابر این ایرادی ندارم‌مگر روابط نزدیك که اکنون پس‌از جنگ درمیان پادشاهان بزرگ ماهست . وپس از همهٔ این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی راکه بفرمان اعلیحضرت

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱٤٤

امپراطور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و بهیچ وجه نمی‌توانم ایالاتی راکه بواسطهٔ پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم .

جناب شما کاملا مطمئن باشد که من با کمال صداقت و مانند کسی باو نامه می‌نویسم که از کشوریست که اتحاد نزدیك باروسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا بپذیرید . کنت ژان دوگوداویچ

از لشکرگاه نزدیك ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸ »

درین موقع که گاردان می کوشیده است میانهٔ ایران و روسیه را بوسیلهٔ ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را درین کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً باین کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی وزیربار نرفتن دربار تسار دودلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی اینکه بهیچ وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند واز قدم مهمی که بسوی هندوستان برداشته بودند بر گردند. دیگر اینکه‌ازجانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده ویقین داشته‌اند که اتحاد باوی پایدار نخواهد بود ، چنانکه بزودی هم این پیش بینی محقق شد و برای اینکه از نفوذ او درایران بکاهند وایران‌را از پشتیبانی وی مأیوس وازاتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله‌را درین‌می‌دانستند که اولا او را درمصالحهٔ خود با ایران دخالت ندهند رثانیا هرچه زودترایران را ازپا درآورندوخیال خودرا ازین سوی آسوده کنند که اگر باردیگر دراروپا باناپلئون‌روبرو می‌شوند ازجانب ایران آسوده خاطر باشند وناچار نباشندکه عدهٔ بسیار لشکریان‌خود را درمرزهای‌ایران معطل نگاه بدارند وازوجود آنها درمیدان های جنك اروپامحروم بمانند. این بود که صریحاً بمارشال گوداویچ دستور داده بودندکه بهیچ‌وجه بمصالحهٔ با ایران حتی باشفاعت گاردان‌هم تن درندهد وجداً خواستار باشدکه‌کار را یك‌طرفه بکند.

مکاتبات دربار ایران بادربار فرانسه

درمدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته‌گاه‌گاهی درمیان دربارایران و دربارفرانسه نامهایی رد و بدل شده است .آنچه باقی مانده دونامه ازناپلئون بفتحعلی شاه وچند نامه ازفتحعلی شاه باو وچند نامه ازعباس میرزا نایب‌السلطنه بناپلئون وچند نامه ازمیرزا شفیع صدراعظم بوزیران فرانسه است . دونامه‌ای راکه ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته ژرژبارال (۱) درکتاب « ناپلئون اول- پیامها وخطابهای سیاسی »(۲)چاپ کرده است . ترجمه نامهٔ نحستین بدین‌گونه است :

---

(۱) Georges Barral (۲) Napoléon Ier-Méssages et discours politiques

«پاریس ۱۶، فوریه ۱۸۰۵ (۱)

بناپارت (۲) امپراطور فرانسویان بفتحعلی شاه ایرانیان ، سلام برتو ،

من همه جا مامورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد بمن اطلاع میدهند ، بوسیلهٔ ایشان میدانم بکجا ودرچه موقع می توانم بپادشاهان ومللی که دوستدار شانم آرای دوستانه اظهار دارم ویاوریهای خودرا بفرستم آوازهٔ شهرت که همه چیزرا آشکارمی کند برتو معلوم کرده است که من که ام وچه کرده ام ، چگونه فرانسه را بالاتر از همهٔ ملل غرب جای داده ام ، بکدام دلایل آشکار بپادشاهان مشرق دلبستگی خویش را درباره شان ظاهر کرده ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشهایی که برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم .

میل دارم خودبمن بگویی که چه کرده ای و برای تامین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظرداری . ایران سرزمین شریفیست که خداوند عطایای خود را از آن دریغ نکرده است . ساکنینش مردمی هوشیار و بی باکند و شایستهٔ آنند که حکومت خوب داشته باشند و می بایست از یك قرن پیش تاکنون بیشتر از اسلاف تو درخور حکمرانی برین ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشته اند از مصایب نفاق خانگی آزار ببیند و از میان برود

نادرشاه جنگجوی بزرگی بود ، توانست توانایی بسیار بدست آورد ، در بر ابر فتنه جویان هراس انگیز ودر برابر همسایگان خویش دهشت افزای بود ، بردشمنان خود چیره شد وبا مفخرت پادشاهی کرد ، ولی این فرزانگی را نداشت که هم درفکر حال وهم دراندیشهٔ آینده باشد . احفادش جانشین او نشدند . تنها محمد شاه (۳) عم تو در نظر من شاهانه زندگی کرده وخسروانه اندیشیده است ، قسمت اعظم ایرانرا بتصرف خویش درآورده وسپس آن توانایی شاهانه را که از فتوح خویش بدست آورده بود برای تو گذاشته است.

ازسرمشقهایی که وی بتو داده است پیروی خواهی کرد وفراتر از آن خواهی رفت ، توهم مانند وی از آرای ملتی ازسوداگران که درهندوستان با جان وتاج شاهان بازرگانی می کنند حذرخواهی کرد وارزش ملت خویش را وسیلهٔ جلوگیری از تجاوزهایی که روسیه درقسمتی ازکشورتو که همسایهٔ خاك اوست بدان کوشش دارد قرار خواهی داد .

یك تن از خدمتگزاران خویش را نزد تو می فرستم که دربر من مقامی مهم و اعتمادی کامل دارد . مامورش می کنم که احساسات مرا بتو بگوید وهرچه باو بگویی برای من ادا کند . باو فرمان میدهم که از استانبول عبور بکند ومیدانم که یکی از اتباع تو اوسف

---

(۱) ۱۷ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ (۲) Bonaporte اسم خانوادگی ناپلئون

(۳) مقصود آقا محمد خانست

وازیسوویچ (۱) بآنجا رسیده و خود را فرستادهٔ تو قلمداد کرده است ، تا بنام تو بمن پیشنهادهای دوستی بکند ، خدمت گزار من ژوبر (۲) در ماموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد . از آنجا ببغداد خواهد رفت و آنجا روسو (۳) یکی از مامورین با وفای من راهنمایش خواهد شد و سفارشهای لازم را باو خواهد کرد تا بدربار تو برسد . بمحض اینکه پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی و برقرار بماند .

همهٔ ملل نیازمند بیك دیگرند . مردم مشرق زمین جرات و هوش دارند ، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظاماتی که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکر ست ایشانرا درجنك با مردم شمال و مغرب نقصان میدهد. دولت توانای چین سه باردر تصرف آمده است وامروز حکمران آن یك ملت جنوبیست ، وخود بچشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یك ملت غربیست ودرمیان مادر شمارهٔ آن مللیست که جمعیت آن کمتر و قلمرو آن تنك ترست همهٔ دول هندوستان را میلرزاند .

بمن آگاهی خواهی داد که چه میخواهی وماروابط دوستی و تجارت را که پیش از ین درمیان کشور تو و کشور من بوده است تجدید خواهیم کرد . ما با یك دیگر همدست خواهیم شد، تا ملل خویش را تواناتر ومتمول تر و نیك بخت تر کنیم . از تو خواهش دارم خدمت گزار با وفایی را که نزد تو میفرستم خوب بپذیری ویاری خدای وسلطنت طولانی و مفتخر وسرانجام نیك را برای تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری (٤) درتاریخ ۱۷ پلوویوز (٥) سال ۱۲ (٦) وسال اول سلطنت من نوشته شد (۷) ».

پیداست که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون درایران بوده است واز لحن نامه و فحوای آن پیداست که نخستین نامه ایست که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و نیز از مدلول آن برمی آید که ناپلئون دراین کار مقدم شده ونخست وی بفتحعلی شاه نوشته وراه مکاتبه را باز کرده است . رونوشت برخی از نامهایی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته نیز دردستست. دردربار وی دوتن منشی بوده اند که ازجانب وی احکام وفرمانها صادرمی کرده

---

(۱) Osseph-Vasissowitch (۲) Jaubert نخستین سفیر فرانسه

(۳) Rousseau کارگزار فرانسه در بغداد

(٤) Tuileries از کاخهای سلطنتی پاریس

(٥) Pluviôse ماه پنجم از تقویم جمهوری فرانسه

(٦) از تقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است

(۷) کتاب سابق الذکر ص ۹۹-۱۰۳

و بپادشاهان نامه می‌نوشته‌اند نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط بوده که از رجال محتشم دربار فتحعلی شاه و یکی از بزرگترین شاعران زمان بود ودر ۱۲٤٤ درگذشت و پس ازو میرزا تقی علی‌آبادی پسر میرزا زکی‌مستوفی الممالك ماموراین کارشد که او هم شاعری زبردست بود ودرقصیده «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می کرد و نخست منشی الممالك لقب داشت وسپس لقب صاحبدیوان باو دادند ودر ۱۲٥٦ درگذشت . مجموعهٔ نامهایی که این دو نوشته‌اند و بنام منشأت ایشان معروفست در دستست .

نامهایی که ازفتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست جزیکی ازآنها هیچ یك دیگر تاریخ ندارند ومعلوم نیست کدام یك ازین نامها درپاسخ کدام نامهٔ ناپلئون نوشته شده است وروابطه درمیان آنها برقرار کردن دشوارست .درمنشأت نشاط برخی نامهاهست که تنها قسمتی ازآغازمطلب را نقل کرده ودنباله را حذف کرده‌اند و بهمین جهة نمی‌توان دریافت درکدام مورد نوشته شده . نامهٔ دومی که ازناپلئون دردستست تاریخ ۳۰ مارس (سلخ ذی‌الحجه ۱۲۱۹) را دارد وازین قراریك ماه وسیزده روزپس ازنامهٔ اول نوشته شده واین نامه را بوسیلهٔ رومیو بایران فرستاده است . ازین جا معلوم می‌شود که ناپلئون ازبس شتاب داشته است روابط خود را باایران برقرارکند نخست در ۱٦ فوریه ۱۸۰٥ (۱۷ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وژوبر را مامور کرده است بایران بیاورد وسپس یك ماه وسیزده روزپس ازآن همین ماموریت را برومیوداده و نامهٔ دومی نوشته و باوسپرده است که برساند.ترجمه این نامه بدین گونه است(۱):

پاریس ۳۰ مارس ۱۸۰٥

من باید باورکنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دولتند خواستارند که من باکوشش‌هایی که تو در تامین نیروی کشورخویش می کنی یاوری کنم ، زیراکه یك اندیشه دریك زمان در اذهانمان خطور کرده است . مامورینی که حامل نامهای ما بوده‌اند در استانبول بهم برخورده‌اند ودرضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو بافرستادهٔ من در حلب رابطهٔ مکاتبه رامی گشوده است بآن ماموراز جانب من‌فرمان رسیده بودروابطی باوزیران تو درمرزهای عثمانی افتتاح کند .

باید تن بقضای آسمان درداد،زیرا پادشاهان را برای آن قرارداده است که ملل را نیك‌بخت کنند وچون قرن بقرن مردان بزرك را پدید می‌آورد این قاعده را بریشان هموار می کندکه با یك دیگر همداستان شوند ، تا اینکه موافقت در میان مقاصدشان

(۱) کتاب سابق‌الذکر ص ۱۰۳-۱۰۷

مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد واراده‌ای را که در نکوکاری دارند نیرو بخشد. جزین نظر دیگری هم‌توانیم داشت؛ ایران شریفترین کشورآسیاست. فرانسه نخستین کشور مغربست، برملل وممالکی حکمرانند که طبیعت بزیباییشان مایلست و خواستار آنست که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند، فرمانروایی برمردم صنعتگر و هوشیار ودلیری که درین دو کشور سکنی دارند آیا از هرسرنوشتی پسندیده‌تر نیست؟ ولی‌در روی زمین کشورهایی‌هست که طبیعت آنهاحق‌ناشناس وعقیمست،واز تولید آنچه برای‌معاش لازمست‌دریغ‌می‌ورزد درین کشورهامردم‌مضطروحریص وحسودبجهان‌می‌آیند و بدابحال اقطاری که‌آسمان باآنها مساعدست ولی درضمن‌آنکه نیکی خود را در باره‌شان دریغ نمی‌کند پادشاهان‌کاری و بی‌باك بایشان نمی‌دهد،تا بتوانند از نتایج جاه طلبی و حرص و هلاکت ایشان را حفظ کنند.

روسها از بیابانهای خود کسل شده‌اند و بزیباترین قسمت های کشور عثمانی‌تجاوز می‌کنند، انگلیسها که بجزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچك‌ترین ایالت دیارترا هم نداردولع‌نسبت‌بثروت‌ایشانرا برانگیخت‌ودرهندوستان قدرتی‌فراهم‌کردند که هرروز هراس‌انگیزتر است. این دولت را باید مراقب بود و باید ازیشان ترسید، نه ازآن جهة که نیرومندند بلکه ازآن جهة که حاجت دارند وشهوت دارند که نیرومند شوند.

یکی ازخدمت‌گزاران‌من می‌بایست علایم‌دوستی مرا بتو رسانده باشد،آجودان ژنرال رومیو که امروزنزد تومی‌فرستم مخصوصاً ماموراست ازآنچه مربوط بمفاخر تو و قدرت تو وحوایج ومنافع ومخاطرات تست تحقیق کند. مردیست که جرأت و فرزانگی دارد، خواهد دید که رعایای توچه‌کم دارند تاآنکه دلاوری طبیعی ایشانرا بوسیلهٔ این صنایعی‌که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری‌کند، زیراکه‌وضع ملل شمالی و غربی معرفت‌آنرا برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من ازاخلاق ایرانیان‌آگاهم ومیدانم‌آنچه راکه لازمست برای افتخاروامنیت خود فرا بگیرند بشادی وآسانی می‌آموزند. امروزممکنست سپاهی مرکب از ۲۵۰۰۰ بیگانه ایرانرا قتل و غارت کند وشایدآنرا منقاد خود کنند، ولی وقتی‌که رعایای تو ساختن اسلحه‌را بدانندوسربازان تو تربیت‌شوند که بمجموع‌حرکات‌سریع ومنظم جمع بشوند و متفرق گردند، وقتی که بتوانند صواعق توپخانهٔ‌متحرکی را باخود یار کنندوسرانجام وقتی‌که مرزهای توبوسیلهٔ قلاع‌عدیده‌مامون باشد ودریای خزردرموجهای خودبیرقهای بحریهٔ ایران راببیند توکشوری خواهی داشت که‌کسی‌حمله بآن نتواند ورعایایی خواهی داشت که کسی ایشانرامغلوب‌نکند.

میل دارم همواره باتو روابط مفیدی داشته باشم . از تو خواهشمندم ازخدمتگزار باوفایی که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی . کسانی راکه بدربار امپراطوری من خواهی فرستاد باملاطفت خواهم پذیرفت ودوباره‌یاری آسمان وسلطنت دراز وسعادتمند وسرانجام نیك را برای‌تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری در پاریس بتاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ وسال اول سلطنت من نوشته شد » .

نخستین نامه‌ای که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست مکتوبیست که اصل آن دربایگانی وزارت امور خارجهٔ فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای اونیست ویا اینکه ازآن کتاب فوت‌شده است واین نامه تاریخ اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد . ژوبر در۱٤ شوال ۱۲۲۰ (٥ژویه ۱۸۰٦) بدربارفتحعلی شاه رسیده ودر۲٥ صفر۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) با محمدرضا خان قزوینی سفیرایران درفینکن شتاین بحضور ناپلئون رفته است وچون این نامه نزدیك دو ماه پس ازبازگشت اوباروپا نوشته شده پیداست که وی بـا خـود نبرده وبهمین جهت نبایست نخستین‌نامه‌ای باشدکه فتحعلی شاه بناپلئون نوشته است واحتمال میرود که پیش ازآنهم مکاتیب دیگری‌نوشته باشدکه نسخهای آنها بمانرسیده است . متنهای‌این نامها که اصل‌آنهایارونوشت‌آنها دردستست نه‌تنهاازحیث اینکه‌سند تاریخیست‌اهمیت‌داردبلکه ازنظرادبی ونمایاندن روش‌نامه نویسی آنزمان نیز جالب توجهست . بهمین جهت عینـاً آنها را نقل می کنم :

«آغازنامه نام خداوندیست که نیستی را بساحت هستیش راه نیست ودرنیستی‌هیچ هستیش حاجت لشکر و سپاه . هرکه بی یاد اوست بر بادست و هرچه بـی‌داد اوست بیداد . پیغمبران پیش را بگونه‌گونه‌کیش برای آزمـایش فـرستاد و خسروان معدلت اندیش را بجهت‌آسایش یافتن خلق خویش‌توانایی وگشایش . برای مهرضیای‌شهریار بختیار کامگارتاجدار خدیو ملك آرای‌کشورگشای ، فیلفوس (۱) عزم ، اسکندر رزم ، حیقوق (۲) حقوق ، عیوق منجوق ، دانیال دانش ، مسیح بینش ، ظفرمند ،عدوبند ، برق

(۱) دراصل: فیلقوس اما پیداست که بایدفیلفوس باشدزیراکه این کلمه‌معرب Philippos نام یونانی پدراسکندرست .

(۲) دراصل کتاب «سیاست ناپلئون درایران درزمان‌فتحعلی‌شاه تألیف‌دکرخـانبابابیانی چاپ طهران ص ۹۷ کـه این نامه درآنجا نقل شده این کلمه بهمین صورت‌آمده وقطعـاً درست خوانده نشده است .

سمند ، مجره کمند ، اثیرخاصیت ، صبا نهضت ، آب آهنگ ، زمین درنگ ، مؤسس اساس
دشمن شکنی وجهان ستانی ، مهندس بنای مردانگی ومرزبانی ، شیرازه بندتوریت الفت،
زینت بخش صلیب مواحدت ، پادشاه سپهرگاه بلند جاه قوی دستگاه، برادرمحبت پرور
مودت شیم ، ایمپراطوراعظم ، ملك ملك ایطالیه، مالك ممالك فرانسه عالیه که پیوسته
دوستانش را نصرة وفیروزی روزی باد محجوب وپوشیده نماناد که اکنون بخواستهٔ
خداوند بیچون پایهٔ اتحاد ویگانگی این دودولت روزافزون بحدی استحکام یافته که تا
زمین را قرارست ازتصاریف روزگاربهیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از
دوجانب برنهان خانهٔفواد چنان تافته که [تا] آسمان را مدارست ازتراکم غمام فتنه وفساد
واغیارغبار نگیرد ، بساط نشاط انگیزبزم وفا بلندترازآنست که شورانگیزان را بدان
دستی رسد وساغر نشاط انگیزصهبای صدق [وصفا محکم ترازآنست که دست] اختران را
ازسبکسری برآن شکستی رود وازین روی پیوسته خاطر بهانه جوی درانتظار وصول
اخبارفتوحات آن برادرکامگارو بهنگام رسیدن سفرای پیام گزارازمژدهای نوخرمیهای
تازه دردل پدیدارست. تادرین اوقات دلگشاترازبهار نخستین نامهٔ موالفت نگارومصحوب
فرستادهٔ فرزانه موسی لابلاش (۱) زیب محفل دوستی گردیده وازسفارشات دوستانه و
نوید فتوحات آن یگانهٔ زمان پیمان محبت را مشید مبانی وپیمانهٔ الفت را مالامال بادهٔ
شادمانی گردانیده ومقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفرآیات را در فضای
دلگشای چمن سلطانیه هنگام پروازوقباب آفتاب تاب خیام فیروزی فرجام با قبهٔ مهروماه
انبازبود سفیرنیکوتقریردوم دانشمند سخندان موسی اوغوست بنطان (۲) برسید و نامهٔ
نامی ثانی راکه رشك نگارمانی بود برسانید وبدست آمدن غنایم بی اندازه وعراده های
توپ وشکست سپاه روس واصناف مملکت روسیه وغیرآن ازولایات روسیه برملك محروس
ورسیدن فرستادهٔ دانشورموسی ژوبر (۳) و رسانیدن پیغام وخبروصول عالیجاه رفیع
جایگاه عمدة الاعاظم میرزامحمدرضا بسرحد حضورآن برادردوستی دستور وشمول لوازم
احترام ومهربانی ازجانب خیرجوانب بسفیرمزبور بوستان خاطرخلت سرایرچندان شکفته
وخندان گشت که بتوالی خزان وبرد افسردگی درآن راه نیابد وارکان مصادقت مجدداً
چنان موکد شدکه بتغییرات زمان رخنه درآن پدید نگردد وچون ازنهایت یکدلی واتحاد
همیشه مکنون فؤادآنست که با دوستان آن برادرکامران متحدومتحالف وبادشمنان ایشان
متضاد ومتخالف باشیم همچنانکه آن شهریارنیکوکاررا با پادشاه سپهربارگاه خورشیدگاه

---

(۱) Monsieur Lablanche (۲) M. Auguste Bontemps
(۳) Mr. Jaubert

جمشید جاه آل عثمان رابطهٔ موالات قرین استحکامست مارا نیز باآن دولت علیه موافقت ومطابقت تمام ودرمخاصمت ومدافعت روس کمال جد واهتمامست و بیاری آفریننده مهرو ماه درین اوقات فرخنده آیات که باسپاه افزون تراز اختر وسوزنده تراز اخگر وتوپخانهٔ قیامت اثراز تختگاه خلافت نهضت روی داده ، فرزند ارجمند آزاده ، فروزنده اختر برج سعادت ، تابنده گوهر درج جلادت ، نایب السلطنة العلية السنیه عباس میرزا [را] که بمرزبانی ممالك آذربایجان وارمن موسومست ،مأمورداشته ایم که ازسه جانب تفلیس و دربند وداغستان همت بردفع روس گماشته ازهر طرف بیست هزارلشکر رستخیز آشوب و عرادهای توپ کوه کوب عنان بتخلیص گرجستان ودربند وغیره گشاده و بعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان وقیزلار (۱) نهاده وسپاه فیروزرا اجازت تخریب وغارت آن دیار داده باشد وازبس شوق خاطرورغبت ضمیر بمژدهای دلپذیرفتح ونصرت آن برادر کامکار وغلبه بردشمن زشت کرداردرین اوان که جواب نامهای آن شهریارمودت آداب نگاشتهٔ خامهٔ محبت ترجمان گردیده فرستادهٔ کارآگاه موسی لابلاش را باردوی فلك پوی همراه وسفیر سخندان موسی اوغوست بنطان را روانهٔ [نزد] فرزند ارجمند کامران نمودیم که ازآنجا بپیشگاه حضورشتابد وگمان آن بود که دیرتر بارحضور آن برادرمهرگستر یابد واخبار مسرت بارظفروفیروزی ایشان بجانب دوستان بعلت دوری دیاردیرآید . عجالة این نامه رقم زد خامهٔ راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید ؛ که مصحوب مسرعان تند روتراز پیك ماه نودردارالخلافهٔ اسلامبول بدست کیاست وفراست مصلحت گزار آن پادشاه [سپهر] گاه سپارد واونیزرسانیدن را ببزم حضورلازم شمارد ، تا درهردوسه ماه بلکه زود ترخبرهای غلبه و ظفرآن برادر نامور بجانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود ومعلومست که نظر باتحاد ویگانگی وموافقت دل وزبان هرچه ازآنجانب خبرهای دلپذیرومژدهای فرح فزا زودتروبیشترمتواترآید سرورخاطر دوستان منتظر افزون ترخواهد بود . ازنهایت عنایت کردگار امیدوارست که تا هنگام استیلا بر ممالك روس وتختگاه آن گروه ومعاودت عالی جاه عزت پناه سفیر کارآگاه میرزامحمدرضا وابلاغ اخبار فتح و ظفرآن برادر تا جورسپاه فیروزمندما نیزولایات گرجستان و دربند وارمن و ممالك دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاك برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت باشارت پیك و نامه بیك دیگر رسیده باشد . ازآنجا که خاطرشوقمند راغب بزود رسیدن سفرا ومکتوباتست بعد ازین بترادف وتوالی دوستان راازچگونگی وقایع مطلع سازند که بوسیلهٔ آگاهی ازقصد وعزیمت یکدیگر

(۱) شهری درشمال دربند ودرجنوب حاج ترخان که نام آنرا «قزلر» هم نوشته اند .

موافق مصلحت ریشهٔ درخت بد ثمر دشمنان بآسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیك ازین دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را بمقام نگارش در آورند و یگانگی و مغایرت بهیچوجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند . همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افول مرساد .

بتاریخ اواسط ماه ربیع الاخر سنهٔ ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنهٔ ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون دردارالانشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام (۱) » .

این نامه پس ازامضای عهد نامهٔ معروف فینکن شتاین نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) بامضا رسیده اما درآن زمان مسافت از اروپا بایران از راه ترکیه بیش ازدوماه راه برمی‌داشته است وگمان نمیرود که درموقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه بدربار فتحعلی شاه رسیده باشد و اگر اشارتی باتحاد با او هست بواسطهٔ وعده‌ایست که طرفین بیك دیگرداده بودند . از فحوای این نامه پیداست که فتحعلی شاه راناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند وبالعکس با روسیه وارد جنك شود و وی هم بهمین پشتیبانی اودرآغازسال ۱۲۲۲ قمری باردیگر بمتصرفات روسیه حمله برده وچنانکه ازلحن این نامه پیداست امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا برروسیه می‌تاخت وی هم روسها را درموقع ضعف شکست بدهد وگرجستان وداغستان‌راتادربند پس بگیرد .

درین نامه نیزاشارتی بسفارت لابلانش هست که خواهر زادهٔ وزیرامورخارجهٔ فرانسه بود وتا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه واندی پس از نوشته شدن این نامه درطهران مانده است . درین نامه اشارتی هم باوگوست بوتتان سروان مهندس هست که اورا نیزناپلئون بانامهایی بایران فرستاده بودوازین نامه پیداست که درموقع نوشتن این مکتوب لابلانش وبوتتان هردو درطهران بوده‌اند وفتحعلی شاه این نامه را بلابلانش داده که بلشکرگاه ناپلئون ببرد وبوتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه بآذربایجان فرستاده که ازآنجا باروپا برود . اما بوتتان درلشکرگاه عباس میرزا مانده ودرجنگهای وی با روسیه شرکت کرده وزمانی که گاردان بایران آمده او

(۱) مولف کتاب « سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه » این نامه‌ها را با غلطهای فراوان چاپ کرده که درین جا اصلاح شده وذکر غلطهایی که دراصل بود درین جا زاید می‌نمود.

را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است .

نامهٔ دومی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته و نسخهٔ اصل آن در بایگانی پاریس موجودست تاریخ ندارد و نسخهٔ آن درمنشات نشاط هم نیست وازین جا پیداست که او انشا نکرده است ومتن آن ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

«خدیو ملك جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسروقضا عزم قدرهمم دوست بلند اخترمعالی‌شیم امپراطورمعظم مفخم پادشاه مملکت فسیحة المسالك فرانسیس که گوهروجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری واختر بخت فیروز ضیا بخشای‌فلك دولت وشهریاری باد . مبارکنامهٔ آن دوست خجسته درزمانی بصنوف سرور وبهجت پیوسته رسید ، شمع آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب افزای چمن یك جهتی گشت بتازگی جلوس .. (۱) وعقد وعهد دوستی این دو دولت پرداخته‌و الفت قدیم این دوشوکت قویم راشرحی تازه ساخته تقاضای خاطردوستی ذخایروخبایای ضمیرعظمت مظاهر را بترسیم مراسم یك جهتی‌وتبیین مبانی یگانگی درطی آنست‌ظاهر گردانیده‌دل محبت مایل را ازتنظیم مهمات آن دولت ابدآیت‌ابتهاجی کامل حاصل‌شد. بی‌نهایت خرسند وخوشوقت شدیم،مراودت ومرابطت وموافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعدالفت‌وضوابط محبت ازسوالف اعصارفیمابین این‌دوشوکت پایدار برقراربوده وتجدید عهود عهداً بعد عهد برمراسم یك جهتی ودوستی‌افزوده،آری مسافت مابین را تدارك ازنزدیکی دلها کرده‌اند.اکنون نیزاز هرجانب شایسته است که ابواب مراودت بازواسباب مراقبت برسازآغازباشد وثمراین یك جهتی و مهر براولیای آن دولت ظاهر و مقصود خاطر ها حاصل گردد.سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه‌وبیگاه‌خاطردوستان را ازوصول نامه‌های دوستانه مشعوف سازند.ایام شوکت‌وکام گاری مستدام باد .»

پس ازآن نامهٔ دیگری دربایگانی‌فرانسه هست که‌آنهم تاریخ ندارد ودرمنشات نشاط نیست ومتن‌آن بدین گونه است :

«چندا که سفینهٔ گردان لنگر افکن وسواحل مستقیمة‌المراحل دوران‌دارالقرار کشتی نشینان جهان کون ومکانست سفاین وجود معرکه‌آرای عرصهٔ شهامت و هنگامه سرای مضمار بسالت ، ناظم مناظم ملك وملت ، متمم امورشوکت ودولت،جوهر شمشیر جلادت وخصم فکنی،عنوان جریدهٔ دانشمندی وفرزانگی لنگر کشتی‌عزت‌واقبال،ناخدای دریای حشمت‌وجلال،زبدهٔ نش پروهان عدالت گسترعمدهٔ‌خردمندان ملك‌پرور،مقوم‌قوایم

(۱) دراصل‌سه کلمه هست که بواسطهٔ ساییده شدن‌کاغذ خوانده نمی‌شود

محبت ابد تاسیس بونی فارت(۱) وسرهنگان جلیل الشان ممالك فسیح المسالك فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم ازامتعهٔ کامیابی وحصول مرام گران باروازتــرا کم تهاجم امــواج حادثات بر کنار باد. بعد ازتأکید مبانی ایتلاف واستیناس برمرآت خاطرمهراقتباس عکس پیرامی سازد که چون فرمانفرمای ملك روس رسم تودد مصافات راکـه درصحیفهٔ عوالم امکان نقشی شریف‌تر ازآن مندرج نیست نسبت بسلاطین اکثری ازممالك متروك وبعدم صواب‌اندیشی وملاحظهٔ وخامت‌عاقبت طریق معاندت‌ومشاجرت راباهریك ازفرمانروایان ولایات قرب جوارمسلوك داشته ودرین‌سال باندیشهٔ آنکه ایدی تطاول بسرحدات‌ممالك ایران دراز وابواب استیلا درین حدود برچهرهٔ خود بازدارد غافل ازاینکه صعوه را در آشیانهٔ شاهبازآغازتمکن ممتنع‌الوقوع وآسایش‌غزال در کنارشیرژیان مستغرب‌وممنوع است سپهبدی را با معادل چهل‌هزارلشکرودویست اراده (۲) توپ وآلات حرب بتملیك ولایات ایروان که ازملحقات مملکت‌آذربایجان وازولایات مضبوطهٔ سرکار خلافت بنیان است مأمورولوای عزیمت بجانب این ثغورافراخته‌اند . چون صورت این وقایع درآیینهٔ ظهورانطباع پذیر ومسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردید که سپهبدمذکور با جنود خویش‌آغازمداخلت درین حدود نموده وابواب‌تطاول ودرازدستی برچهرهٔ‌حال اهالی‌آنجاگشوده است مواکب قیامت‌آشوب والویهٔ نصرت اسلوب بدون اینکه‌باجتماع مجامع لشکرممالك پادشاهی پردازد ویا سرهنگان و جنــك جــویان ولایات محروسهٔ خسروانی را برین‌آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیادکه در رکاب مستعد وموجود بــودند بمدافعه ومنازعهٔ آن طایفهٔ ضاله عزیمت پیراگشتند . درزمان تقارب فئتین وتقابل‌جانبین نوایرجدال اشتعال‌پذیرفته عساکربهرام‌کین وجنود ظفرآیین با تیغ وصمصام جان‌ستان وسنان وخنجرخون فشان برلشکرروس‌متهاجم وحمله‌ور واز زمان طلوع تیرجهان افروز تا هنگام افول وغروب درآنروز بسفك دماء وقطع اعضاء وبریدن رؤس ودریدن‌صدور وقمع هستی‌آن گروه ضلالت دستورقیام واقدام نموده مساوی دوازده هزارنفرازمعاندین مزبورین را روانهٔ عدم وخاك معرکه را با خون ایشان‌آغشته وتــوام ساخته اکثری از توپخانه‌وادوات طعن وضرب‌ایشان متصرف فیه لشکرنصرة توامان گردید . سپهبدمذکور بقیةالسیف عسکرخویش را چون مستغرق بحربلا وفنا مشاهده ونــایرهٔ سطوت وصلابت غازیان فیروز جهانسوز را ملاحظه نمودند ازمعرکهٔ گیرودارفراروگریزان روی بجانب دیارادبارخودنهادندوعساکرنصرت متظاهرتا حدودگرجستان علی التعاقب بقتل‌آنگروه

(۱) پیداست که مراد بناپارت نام خانوادگی ناپلئونست

(۲) دراصل : عراده

پرداخته ومساحات این سرحدات را ازلوث وجود ایشان پاك ومصفی ساختند و مواکب جهان‌گشا ازفضل ایزد بی‌همتاظفرمند ونصرة اندوز بمستقرخلافت کبری منصرف گردیدند؛ ازاینکه عسکرروس درحدود مملکت محروسهٔ سلطانی دست هدم و و یرانی گشوده‌اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آنست که درسنهٔ آتیه بالشکری انجم احتشام ومعشری‌مالا کلام عزم تلافی وانتقام بجانب ملك روس‌انتهاض‌و ولایات قزلر وآن نواحی را عرصهٔ قتل و تاراج ساخته الویهٔ استیلا واستعلا درآن حدود بر افرازیم و فرمانفرمای ملك مزبور از قراری که ازمطلعین ومترددین استماع می‌افتد با اهالی مملکت فرانسیس درمقام ستیزه جویی وعناد و منازع و جدال انگیز باآن دولت قوی بنیاد می باشد و مکنون خاطر اشرف آنست که بنیان اتحاد وموافقت بین‌الدولتین قرین استدامت‌واستقرار واین رسم الفت و مواحدت موبدا و مخلدابین الجانبین مستحکم وبرقرارباشد . بناء علی هذه‌المراتب رقم نگارخامهٔ التفات ختامه می‌گردد که درفصل بهار که موکب جهان‌گشا واعلام‌آسمان فرسا بجانب مملکت روس نهضت پیرامی گرددآن موسس اساس دولت و حکمرانی نیز ازطرفی که معبرومسلك عسکرمملکت فرانسیس‌است لشکری گران‌وسپاهی بی‌کران تعیین وعازم‌آن سرزمین سازندکه ازین جانب جنود انجم حشر پادشاهی واز آن طرف اجناد ظفر پرورآن مملکت پناهی‌آغازمداخلت بملك روس نموده کوس ونای رعدآوای کینه خواهی وانتقام را درساحات‌آن صفحات بلندآوا وفتنه جویان آن دیار را قرین انواع استهلاك وفنا سازیم وبطریقی که باید وشاید بانهدام وانعدام‌آن مملکت پردازیم که بعدازین دراعوام عدیده‌فرمانفرمای‌آنجا باین‌گونه اعمال‌ناپسندیده جسارت پیرانگردد وقدم‌ازمراحلی که پایه ومراتب اوست‌خارج نگذارد . شرایط ومراسم‌ایتلاف وموالفت وضوابط قواعد استیناس مقتضی ومستلزم‌آنست که همهٔ اوقات بمقالید مکاتبت دوستانه‌ابواب مصافات وموالات درمیانه بازوتقدیم رسوم‌موافقت ومطابقت راآغازنموده بدستیاری‌خامهٔ مؤالفت نگارمطالب ومهمات‌را بسرصفایح ابرازواظهارمرفوع ومشروح سازند ، باقی روزگارحکمرانی بروفق‌آمال وامانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه در همان سال ۱۲۱۹ که روسها بایران حمله کرده‌اند وجنك اول ایران با روسیه درگرفته بناپلئون نوشته است و ازین قرار پیش ازنامه‌ای که قبلا ازین نقل کرده‌ام نوشته شده است . از لحن این نامه پیداست که شاید فتحعلی شاه تازه بنامه نویسی شده وهمینکه خود را درخطرجنك با روسیه دیده وشنیده بوده است که ناپلئون هم با روسها رقابت ودشمنی دارد پیشنهاد اتفاق واتحاد باو کرده است وشاید اندیشهٔ اتحاد نظامی درمیان ایران وفرانسه بوسیلهٔ این‌نامه نخست ازفتحعلی

شاه برخاسته وسپس ناپلئون آنرا دنبال کرده باشد .

نامهٔ دیگری که در بایگانی دولت فرانسه ازفتحعلی شاه بناپلئون هست بازتاریخ ندارد اما آغاز آن در منشات نشاط (۱) هست و در صدر آن نوشته شده « بیکی از سلاطین نوشته » . در میان نسخهٔ اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشات نشاط چاپ شده اندك اختلافی هست ، نسخهٔ اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس ومتن قرار می دهم و اختلاف نسخه راکه در منشات نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت میکنم :

«خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که بی‌سزا نبخشد و سزایی هم او بخشد، گل ازگل آورد ومهر ازدل، آرایش بوستان ازچهر گلها دهد وآسایش دوستان از مهر دلها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان رابی هیج دستان ولاغ ازپی‌داستان همدستی‌دوستان‌واسطهٔ ابلاغ وپس از نیایش (ستایش) یزدان پاك درود ما بر پیام‌آوران نیکو نهاد ورهبران مبدء ومعاد وازآن‌پس سلامی‌دوستانه وتحیتی بی کرانه نثارانجمن [حضور آفتاب‌ظهور آن(۲)] مهین‌خسرو یگانه شهریار کامکار نامدار خدیو جودگستر عدل شعارکرم پرور بی‌دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملك ستانی و] کشورگشایی برترآوازهٔ صیت گیتی خدایی ، پادشاه ذیجاه سپهربنگاه [ملك دستگاه] بر درمعظم مکرم امپراطور اعظم اکرم شهریارممالك فرانسه وایطالیا (فرانسه و ملك ایطالیا) لازالت رایت اقباله ملفوفة بالعزوالنصر وقصور اجلاله مصروفة عن‌الکسرو القصرساخته ، مکشوف رای ملك مهر (رای مهر) ضیای گرامی میدارد (می‌داریم) (۳) که نامهای دوستانهٔ آن‌برادرنامداریگانه درفرخ‌ترین اوان ونیکوترین زمان بدیدهٔ یك جهتی ودوستی ملحوظ وازشهود ومضامین محبت‌آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجستهٔ دولت قویم بوده بغایت مبتهج ومحظوظ گشته و وضوح مراتب یك جهتی وهواخواهی ما ازآن گذشته است که اکنون حاجت شرح وبیان وذکرواعلان باشد . بر آن برادرمعظم این معنی پیدا ومعلوم شده‌است ومکرر نامهای دوستانه بهمراهی‌سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطرخود را درمجاری مهمات یك جهتی ودوستی بر رّای مودت آرای آن برادرمکرم شرح داده‌ایم وازقراری که این نوبت نامهٔ مکرم آن برادرمعظم رسیده‌وازمقصدمدعای دوستانه‌حاوی اشعارواظهارنبوده‌چنین نمود که‌مقاصدوضمایرما بر

---

(۱) گنجینهٔ نشاط چاپ طهران ۱۲۸۲ ص ۹۶

(۲) آنچه درمیان دوقلابست درنسخه چاپی منشات نشاط نیست

(۳) درمنشات نشاط بازماندهٔ مکتوب ازین بعد دیگرضبط نشده است

آن خجسته برادر چنانکه(١) مقصود و مراد خاطر دوستی اثرست هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است . بنابرین عالی جاه رفیع جایگاه فطانت ودرایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمدة الاشباء موسی ژوآنین (٢) راکه دراوقات توقف درین حدود در خدمات دوستی و یك جهتی این دودولت مسعود لازمهٔ کوشش وجهد کرده بود از تفاصیل ضمایر و مکنونات خاطر ما آگاهی بهم رسانده روانهٔ خدمت حضرت سپهر بسطت ایمپراطوری نموده بدین نامهٔ دوستی ختامه نیز محرك سلسلهٔ یك جهتی و یگانگی گردیدیم . مشارالیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر بکمال اطلاع واستحضاری که دارد تمامی مهام واموروجمله مقاصد ومطالب نزدیك و دور را چنانکه (١) بایدو شایدحالی ومعلوم رای یك جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنك ایمپراطوری نمایدوچنانکه(١) خاطر دوستی ذخایر ما خواهان وطالب مقتضیات یك جهتی ودوستی آن برادر والاگهر می باشد ازآن جانب نیز آن همایون برادر درمقام اقدام بر شروط وایفای عهد ویگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که بمراد هواخواهان عایقی ومانعی برای آن برادر گرامی نیست دراتمام مقصود ومعهود اهتمامی داشته باشند. همه روزه منتظر وصول نامهای دوستانه ازآن برادریگانه می باشم. باقی ایام سلطنت وایمپراطوری مستدام وبردوام باد » .

ژوانن که حامل این نامهٔ فتحعلی شاه بناپلئون بوده نخست پس ازژوبر ازجانب وی بسفارت بایران آمده وپس ازآنکه گاردان ماموطهران شده ازاعضای سفارت او بوده است . ازین نامه معلوم میشود که ژوانن یك بار بایران آمده و در بازگشت این نامهٔ فتحعلی شاه را با خود برده است و بار دوم باگاردان بسمت عضویت سمارت او بایران آمده است .

نامهٔ دیگری ازفتحعلی شاه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن دربایگانی فرانسه هست باز درمنشات نشاط (٣) قسمتی ازآن ضبط شده وآنرا نیز بهمان سیاق سابق نقل میکنم :

« نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوارست سپاس خداوندیست یگانه (خداوند یگانه ایست) جل وتعالی شانه (جل شانه) که ما را توقیع یك جهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست وشخص یگانگی درظل وحدت او ، همه را کفیل است و(کفیل و) هو نعم الوکیل و زآن پس درود پیام آوران ورهبران (راهبران) که ازکثرت خویش بر وحدت

---

(١) در اصل : چنانچه

(٢) Jouannin سفیر ... پس ازژوبر و پیش ازگاردان

(٣) ص ٩٠ و ٩١

حضرت اودلیلند و با اختلاف شرع و کتب (شرع وافتراق کتاب) راهنمای یك‌سبیل و بعد [(۱) سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهرست و سپهر یك جهتی را تابان اختر و دعایی که گلغونهٔ چهرهٔ خلوتیان تمناست وغازهٔ گونهٔ هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر شهریارمهر نظرسپهرمنظر گردون مکبن زمین تمکین مایهٔ عقل وپیرایهٔ تاج وتخت موج بحراجلال واوج چرخ اقبال خدیواکرم افخم ایمپراطوراعظم پادشاه ممالك فرانسه و ملك ایطالیا که‌تافلك‌رامداراست وزمین را قرار تختش پاینده وبختش فزاینده بادساخته] مکشوف رای مهرضیاومشهود ضمیرموالفت پیشه میدارد (مهرضیا میدارد) که چون نضارت‌اشجاردوستی (طراوت اشجار) ازاوراق(تواتر) نامه‌وکتابست ودرگلزار(گلشن) یك جهتی خامه را منزلت سحاب ، نشید رسولان درمحفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت بوستانست وسزاوارما یکدلان چنانکه گاه وبیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را آگاه سازیم(احوال یکدیگرآگاه‌باشیم) [(۱) وبتحریرمکنونات ضمیروارسال سفیری خبیرپردازیم] تاکارها برکارگاه حصول با نقش یکرنگی صورت بندد وآرزوها از هر جانب بسلك یك جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یك رنگی‌بندد ومراد خاطرهااز دو جانب بهم پیوندد) [(۱) وازین‌راه‌بعد ازفرستادن عالی‌جاه عمده‌الخوانین الکبارعسکر خان افشاروعالی‌شان میرزا علی بیك را بهمراهی زبدةالاکابرموسی غاردن (۲) روانهٔ صوب حضورآن یگانه واکنون که عالیشان زبدةالاعیان موسی بونتن (۳) عازم ادراك سعادت حضوربوده ازتحریراین‌یك‌جهتی نامه‌مطلب‌نگارگزارش امورمی گردیم . بعون‌الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود برونق مراماخاطرمهرانگیزوساغرتمنای‌دوستان ازبادهٔ حصول لبریزست . عالی جاه مفخر الاشباه جنرال غاردان خان را درحضرت یك جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت وعزمی استوارست ودیگران هریك‌در رکاب یگانگی شوکتین باهره بانجام‌کاری سزاواروبی‌سپار] ، درین وقت یکنفر ایلچی ازجانب ینارال کدوبیچ (٤) سپه سالار روس باذن و اطلاع پادشاه روسیه (درین وقت سفیری ازجانب دولت روسیه) وارد این حدودوکارگزاران‌ما را [باستحضارو صوابدید جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده (مکالمات چند رفته بود) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هر یك از امورما آن برادر جلیل است (که آن برادرجلیل درهریك ازامورما کفیل است) بهرچه نشان قبول نهد (بهند) ما را رضاست‌وبهرچه رضا دهد [ازجانب ما] ممضی بهرکه صلح‌آرد جنك نجوییم وهرکجا

---

(۱) این قسمت که درمیان دوچنگست درمنشات نشاط نیست

Mr. Gardane (۲)

Général Goudovitch (٤) Mr. Bontemps (۳)

(بهرجا) شتاب آرد (جوید) درنك ؛ مارادل برهوای اوست ومراد ما رضای او ، تفصیل مقالات وجملهٔ مهمات را جنرال مشاراليه علی ماجری لديه باولیای آن دولت عليه اعلام و اعلان داشته(مقالات را فلان خبیروآگاه است)(۱) گزارش خطاب وجواب کماکان نوشته است، مجملا با دوست ودشمن قول وپیشهٔ ما همین است وهمیشه اندیشه ما چنین، درنیك و بد هرکار آن برادر نیکو سیر مختارست وما را درمطاوی این مهم چشم برراه اعلام واشعار واین معنی محتاج بتذکار وتکرار نیست، پیوند عهد وشرط همانست که بدست یك جهتی و اتحاد بسته‌ایم ودرانتظار نتایج وآثار آن نشسته. هرچه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مراد ودلخواه ماست، شایستهٔ رسم محبت و دوستی آنست که اغلب اوقات از ارسال مراسلات یکانگی آیات وارجال وانواع مهمات خاطر دوستان را قرین بجهت و شادمانی سازند. باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد ».

پیداست که این نامه را فتحعلی شاه بوسیلهٔ بوتان برای ناپلئون فرستاده و پس ازمأموریت عسکر خان ومیرزا علی بیك بدربار ناپلئون بوده است وپیش ازین نامه که فتحعلی شاه عسکرخان و میرزا علی بیك را بسفارت بفرانسه فرستاده نامهٔ دیگری بـا ایشان روانه کرده است وگاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دوگاردان(۲) پسر ژنرال گاردانست که با پدربایران آمده وپس ازچندی بفرانسه بازگشته است. دربن نامه اشاره‌ای بفرستادهٔ ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه بایرانست و درین زمینه پیش ازین درقسمت‌های دیگراین کتاب که درصحایف ۱۲۵- ۱۲٦، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳٤، ۱۳۹- ۱٤۱، ۱٤٦، ۱٤۸، ۱۵۰- ۱۵۱ چاپ شده‌است اسناددیگری انتشاریافته است . این نامه فتحعلی شاه مقدمـهٔ وساطت ومیانجی گریست کـه دراختلاف میان روسیه وایران فتحعلی شاه ازناپلئون انتظارداشته استوچنانکه پیش ازین گذشت بجایی نرسیده و حتی بزیان ایران تمام شده است ·

آخرین نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بناپلئون که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس باقیست اینست که پس ازاین ثبت می‌شود نسخهٔ این نامه درمنشات نشاط نیست واین میرساند که این نامه را دیگری بجزاو نوشته است. متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

« [illegible] هرذکری که برزبان ناطقه آید وانجام هرفکری که مشاطهٔ خیال چهرهٔ حسن مقبل بدان [illegible] خداوندیست یکتاوحکیمی است بی همتا که امتزاج کیفیات وازدواج

---

(۱) ازین جـ [illegible] دیگردرمنشات نشاط ضبط نشده است

(۲) Alfred de Gardane

عنصریات را با همه تباین ترکیب وتضادطبیعت چندان خاصیت اتحاد ورابطهٔ انسداد داد که پیکرلطیفی چون‌خلقت‌شریف‌انسانی چنان آراستهٔ عرصهٔ وجودآمدکه مسجود ملك و مقصودملك گردید ،سبحانه وتعالی‌شانه وعظم سلطانـه‌ودرود نامعه‌ودبـر پیام آوران و فرستادگان پیش ورهبران پاکزاد وپاکیزه کیش که بتواتررسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول وآخرند وشارع مسلك باطن وظاهر، برهان‌دلیلند ومفسرآیات‌فرقان وانجیل، علیهم صلوات الله‌الملك الحبیب . از آن پس هدایای بهیهٔ محبت و اخلاص ،که از بسیط مرکزدل بحمل مطایـای وهم مرحله پیما بمنزل‌قبول وموقف شهود تواند رسیده‌معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلك خرگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایـه دوست نوازدشمن گدازظلم سوزعدل‌اندوز قبضهٔ شمشیرسطوت ودلیری پنجهٔ ساعد کشور گشایی‌وملك گیری‌نظام‌بخش‌اقطارممالك‌امن‌سازشوارع‌ومسالك‌خوف‌پردازمهالك‌طراز دانش‌وفرهنگ زیب‌اکلیل دیارفرنگ برجیس‌عتاب بهرام‌جنگ فلک شتاب زمین‌درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهرگاه‌بلند بارگاه سترك ایمپراطور بزرگ حکمران ممالک‌فرانسه وناوار (۱) ،تادر زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام وزناربند مجره و ناقوس نوازعقد ثریاست دیربخت وجاهش ازترنم اذکار زبـور دولتیاری‌بنغمات داودی‌برآوازوشاهد مسلسل‌موی عنبرین‌بوی قبـل‌درصوامع تخت گـهش غالیه‌سوزوحجله طرازباد اظهارداشته‌وبخامهٔ راست نگاربراوراق‌خلوص نگاشته‌میشود: هرچند درین مدت نه ازجانب این مهرجوی ذریعة الخصوص که‌دستور قواعـد مخالصت و ترجمان اسرارمحبت ومخالمتست مصحوب سفیری خجسته‌تقریرمرسول پایگاه سریرعدل نظیرگشته ونه ازطرف با هرالشرف‌آن‌آفتاب سپهرسروری و سرورملک عدل پروری درتصدیرالتفات‌نامجات همایون ازرشحات خامهٔ گوهرریز رشحه‌ای که‌شارح حالات‌خجسته آیات وحاکم بر رجوع خدمات وفرمایشات باشد نضارت‌بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردیدواما ازانجا که بدستیاری‌خواست خداوندبی‌چون آمیزش‌وبستگی‌ومهرجویی وپیوستگی‌میان‌دوپادشاه‌خورشید گاه‌ودوشهریارجهاندار کامگار که برگزیدهٔ کردگارند رخ‌داده‌ودرهای‌اتحادویك‌جهتی بروفق مرام‌برچهرهٔ تمنای هواخواهان گشاده برامنداین دوستان گاه‌وبیگاه لازم‌می‌دارد که‌سپاس‌بخشایش‌خدای‌بجای آوردن‌وازجدایی وبیگانگی دوری کردن وراه مراودت گشادن بهتر و پسندیده‌تر دارد وپایهٔ آرامش لشکر و کشور خواهدبود .المنةلله‌الودود که‌مجاری‌اوقات‌ومهمات‌این‌حدودبروفق مرام‌وساغرتمنا لبریز

---

(۱) Navarre نام قدیم ناحیهٔ جنوب غربی فرانسه دردامنهٔ کوههای پیرنه .

بادهٔ کام ، چندی پیشتر که چند تن از خدمتگزاران دانشور آن سرکار که ازفیض خدمت آن پادشاه نیک اخترحرمان گزین گشته ، وارد ایران زمین و بـر یـن بوم و بـر رسیدند بمقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشانرا نزدخود نگه داری ودر هرباب لازمهٔ مهربانی و پرستاری بعمل آوزده بدین جهات اظهارعهد وخلوص را وسیله دست داده که بارسال فتح الباب سبیلی درپیشگاه حضوربا هرالنورنموده آمد ، بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه عارف پر شیوه وراه دانای مراسم موسی براشن (۱) که ازجملهٔ چاکران آن دولت سپهر بنیانست برای ابلاغ خلوص نامه بیارگاه گردون خرگاه روانه ، تا برخـی پیغامها یکایك ابلاغ سازد وسپارشهای خلوصانه را هریک دربزم همایون بازگوید واز زبان آن یگانه دوران پاسخ بازآورد . ازین پس این محبت پیشه نیز بپیروی خداوند خویش زنار محبت برمیان جان بسته داریم وبا پیوندهای ارتباط ازقیود دوری رسته مترصد ازتوجهات ملوکـانـه چنانست که هرروزه ازداستان کارهای آن سامان وارجاع خدمات بفرستادن فرستادگان کارآگاه آگاه فرمایند وراه را بسیار نخوانند ، که با نزدیك بودن دل پیمودن راه دور آسان نماید. همواره مخالفان مقهوروهواخواهان مسرور، کارها از هرسو بروفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد».

ظاهراً این نامه را فتحعلی شاه پس از رسیدن هیئت نظامی فرانسوی بریاست گاردان بطهران نوشته است . براشن نامی که درین نامه ذکراورفته وحامل آن بوده است معلوم نیست کیست ودراسنادی که دردست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنـم . ممکنست از همراهان گاردان بوده باشد که با وی بایران آمده اما درایران نمانده و بزودی بفرانسه بازگشته است وممکنست مراد بواسون آناشهٔ سفات باشد که نام او را تحریف کرده باشند .

گذشته ازین نامها که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس بـاقیست درمنشات نشاط اصفهانی چند نامهٔ دیگرهست که تنها قسمتی ازآغاز آنها راضبط کرده اند و نه تنها ازعناوینی که درآن نسخه برین نامها گذاشته اند بلکه ازفحوای آنها نیز پیداست که ازجانب فتحعلی شاه بناپلیون نوشته شده و نسخهای آنها را بهمان ترتیب که در منشات نشاط ثبت شده وبا همان عناوینی که درآن کتاب گذاشته اند عیناً نقل می کنم :

«**ایضاً (۲) بناپلیون پادشاه فرانسه نوشته شده (۳)** : شکرومنت خداوندی را که شکرش نعمتیست واقراربرمنتش خودمنتی، درپیکرآدم اردمی صفوت روح نهاده و نوح

---

(۱) ظاهرا مراد Mr. Brachon نامی فرانسویست .

(۲) دراصل پس ازنامه‌ای که درصحایف ۱٦٤-۱٦٦ چاپ شده آمده است .

(۳) ص ۹۱-۹۲ ازچاپ سابق الذکر

را بجودی خلعت نجات داده ، پور آزر از گلزار حلتش گلی آتشینست و نور طور بـر اطوار نوریتش آیتی مبین ، عهد خضر را اگر با ابد عهدست بین یدیه و کلمهٔ طیبه را اگر تکلم درمهد یصعد الیه ، دست رسالت را خاتم از نقش محبت اودر انگشتست وختام نبوت را از مهر اومهر در پشت ودرود فراوان برایشان و نزدیکان وخویشان بادو بعد گوهر دعایی که پروردهٔ دریای ضمیرست واختر ثنایی که برمنطقهٔ مهرش مسیر شایستهٔ نثار انجمن انجـم خدم شهریار کشور گشا جهانگیر جهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگار ظلم زدا طراز تخت و گاه زیور بخت وجاه صباح بزم را مهری تابان رواح عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرو معظم خدیو اکرم ایمپراطور اعظم مالک ممالک فرانسه وایطالیا که روانش شاد وجهانش برمراد باد . شهریارا کامگارا ، ازروزی که ما بین این دو دولت جاوید مدت عهد یگانگی بسته وشاخهای گلبن یک رنگی بهم پیوسته است تا کنون بمیامن بختهای فیروز روزی نرفت که رشتهٔ دوستی دردست الفت تابی نبینند و گلشن یک جهتی از مشرب صفوت آبی ، حضوصادرین اوان که عالیجاه فلان (۱) ازحضرت سپهر بسطت مرحله پیمای طریق مراجعت گشته واز عرض مهربانیهای کارگزاران آن درگاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصابیح دولت وجاه ضیا افزای انجمن محبت گردید و الحمدلله ازهردوجانب دقیقه‌ای از رسوم یك جهتی متروك نیست و گامی جز بنیروی عهود یگانگی مسلوك نه، کارگزاران دولت ازین سوا گر بر الواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطرها از آن جانب مرآت صافیست وهواخواهان شوکت از آن صوب اگر دربیان مهمی سخن رانند مصداق زبانها ازین جانب ترجمانی کافی وازین روآیینهٔ اقبال دوستان پاکست ومنطق آمال دشمنان پرخاك، بریدان ومعتمدان این دولت درآن حضرت نسر آسا و بخت سان سایر وعا کفند وایلچیان آن حضرت درین دولت فلك نشان اقبال مثال دایر وواقف ودرخـدمات حضرتین فلک بسطت ثابت ومستقیمند ودرعین استقامت گاه راجع و گاه مقیم در نبوت والسلام» .

پیداست که این نامه مفصل تر ازین بوده ودر نسخه برداشتن پایان آنرا حذف کرده‌اند.

پس ازآن این نامه است (۲) که پیداست آنرا هم بناپلئون نوشته‌اند :

«**کذلك بیکی ازسلاطین نوشته شده** : شایستهٔ هـر آغاز سپاس شهریار بـی انبازیست که همه را بدونیازست وازهمه او بی نیاز در همه هستی جزو یکی نیست و در یگانگی اوشکی نه ودرود وافر مرپیغمبران ورهبران ورسولان وپیروان را که بـدست

---

(۱) پیداست که نام این کس را در نسخه برداری حذف کرده‌اند وچون مقصود از آن سفیر ایران دردربار ناپلئونست باید میرزا محمد رضای قزوینی یا عسکرخان یکی ازدوسفیری باشد که فتحعلی شاه بدربار ناپلئون فرستاده است .

(۲) ص ۹۲ همان چاپ

سعی ایشان درهای معرفت وشناخت بازست و کار ملک و ملت بسازو ازان پس گلهای دعایی که ازانفاس مسیح برگشاید نه ازباد بهار و ساغر ثنایی که ازلب خضر بازآید نه ازکف باده گسار هدیه و نثار انجمن مهرآثار شهریار فلك بزم قضا عزم قدر رزم خدیو مهرافسر جود پرورداد گستر خسرو ماه طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابر کرم بحر شیم برادر مکرم معظم مفخم امپراطور اعظم که حسرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده و آمال نیك خراهانش چون آجال بداندیشان آماده باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می‌داریم که هنگامی که برچهرمهرورزان این دو دولت ابواب سعادت بازو سفیر تقدیر با کارگزاران این دوحضرت همراز بود فلان (۱) سفیر با نامه‌ای که فلانست وارد شد .»

پایان این نامه را هم درین نسخه حذف کرده‌اند و پیداست که این نامه پس از وصول سفیر بدربار ایران نوشته شده ، هرچند که کلمهٔ امپراطور که درین نامه بکار رفته دلالت قطعی برین نمی‌کند که بناپلئون نوشته شده باشد و ممکنست تصور کرد که شاید بامپراطور روسیه نوشته باشند اما چون این نامه درمنشآت نشاط آمده و تا نشاط زنده بوده روابط ایران با روسیه تیره بوده‌است می‌توان بیشتر این عقیده را پیروی کرد که بناپلئون نوشته شده‌است .

پس از آن بازنامهٔ دیگریست (۲) که بدین گونه است :

« **ایضاً کذلك :** لآلی ستایش و سپاسی که در رشتهٔ تهلیل و توحید بتالیف اذکار بنانی و تصریف ادوار لسانی منعقد و منسلك آید و جواهر حمد و ثنایی که درسلک تسبیح و تمجید بتدویر اطباق فلکی و تصئیر اشواق ملکی مولف و مرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز یگانهٔ راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیر موجد اقامت و سیرست ، مقدری که دست قدرت بی مثالش درمواد اضداد صوری با همه تباین ودوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که ازآمیزش آتش وآب وامتزاج باد و خاك خلقتی لطیف چون پیکر شریف انسانی صفت قوام پذیرد و ازتفاعل کیفیات متخالفه وتقابل انفعالات مترادفه با حسن الوجوه سمت التیام گیرد و بتعلق نفس و بدن با غایت اختلاف ازاثر ایتلاف مسجود ملك ومقصود فلک گردد ، مدبری که ازاثر حکمت بی همالش چنانکه در اجتماع و اتفاق اضداد آثار نیك و نتایج نزدیك نهاده تباعد وافتراق انداد رانیز اثر حصول مقصود ومراد نیز داده است نیرین اعظمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگه وظهور نورو کمال ظهور درحالت جدایی ودوری این وآن وتباعد و تقابل مقام ومکانست تعالی شانه وتبارك سلطانه ودرود مسبحان افلاك برروان پاك رسل وانبیا و خلفا واوصیا که بتواتر ابلاغ و اخبار وتوارد کتب وآثار کاشف پیوند اول وآخر وشارع

---

(۱) بازنام سفیر را درنسخه حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۲-۹۳

مسلک باطن وظاهر ومخبر ربط قدیم وجدید ومظهر شقی وسعید ند ، علیهم الصلوات جمیعاً مالف الانداد وخالف الاضداد و بعد هدایای دعایی که از بسیط خاك بحمل مطایای افلاك بمنزل استجابت وموقف اجابت شتابد واذکار ثنایی که درادوار انجمن سروش موقع تذکار ومورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلك دستگاه انجم سپاه خورشید سایهٔ جمشید پایهٔ دوست نواز دشمن گداز عدل اندوز ظلم سوز قائمه سیف دلیری پنجهٔ ساعد ملك گیری نظام بخش ممالک امن سار مسالک خوف پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم ایمپراطور اعظم که تادر دیر مسدس جهان راهبان ملک هر شام طیلسان ساز ظلام وزنار بند مجره وصلیب آویز جوزا وناقوس نواز ثریاست معابد تخت و گاه وصوامع بخت وجاهش دراذکار زیور خلافت از نغمات داودی پر آواز ومرغان خوش الحان اقبالش دراوج هوای آمال با انفاس عیسوی دمساز باد ساخته مکشوف رای ملک آرا که گنجور عقود موالفت ودستور قواعد مصادقت وترجمان سرایر دوستی ومفسر آیات یک جهتیست می داریم (۱)...»

پیداست که پایان این نامه شباهت بسیار باقسمت مربوط بنامهٔ اولی که درصحیفه ۱٦۷ آورده‌ام دارد وجون نویسندهٔ هردو نامه یکیست البته مجاز بوده است عباراتی را که خود پیش ازین نوشته است باردیگر مکرر کند. پس ازین باز نامهٔ دیگریست (۲) که تنها قسمتی از آغاز آن را ضبط کرده‌اند بدین گونه :

«یکی از سلاطین فرنك نوشته»: طراز آغاز هر نامه نام بی نشا نیست چنانکه او را نه آغازست و نه انجام وهمه را هم آغازست وهم انجام خداوندی که ترشح سحاب قدرتش در چمن دلهای بیگانه خضرای یك جهتی برویاند وجنبش نسیم مشیتش در گلبن جانهای فرزانه گلهای رنگ رنگ یك رنگی بشکفاند ، شمیم این کاخ دوات را معطر دارد و نسیم آن غباری برشاخ شوکت بگذارد وپس ازستایش آفرینندهٔ جهان بینندهٔ آشکار ونهان و تحیت و سلام بی کران بروان انبیا وراهبران و رهروان و پیروان ایشان باد ...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگریست (۳) بدین گونه :

«ایضاً کذلك: لآلی بی قیاس شکر وسپاسی که ازمخزن انفاس من تکلم فی المهد صبیا ومنطق گوهر اساس آدم و کنت نبیا در رشتهٔ اذکر وسبحوا بکرة وعشیا منتظم آید سزاوار نثار دربار بارخدایی که بناخدایی انباء رسل وانبیا واقای کتب و اوصیا کشتی نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع وبادبان ادیان ازغرقات کفر وطغیان بساحل ایمان وایقان رساند وازمعبر درایت وارادت بیارگاه هدایت وسعادت کشاند، تقدس و

---

(۱) پیداست که بازپایان این نامه را حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۵

(۳) همان ص ۹۵

تعالی شانه العزیز ...»

بازپس ازین (۱) قسمت دیگریست ازنامه‌ای که پیداست بناپلئون نوشته شده وهم ممکنست دنبالهٔ همان قسمت پیشین باشد وبدین گونه است :

«**ایضاً کذلك**: سلامی چون آفتاب رایش تابنده ودعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تحنش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلك باور بلند اختر خسرواعظم اکرم برادرمعظم ایمپراطورافخم پادشاه ممالک فرانسه و ایطالیا ساخته لوح ضمیرالفت پذیررا ازنقوش جدایی وتغییرپرداخته برصفایح یك جهتی ویکرایی مرتسم می‌داریم که فلان .... والسلام والاکرام ...»

اینکه نسخهای اصل این چند نامه که درمنشات نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهرا این فکرپیش می‌آیدکه شاید این‌نامها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است بپاریس وبدربارناپلئون نرسیده باشدوحدس ضعیف ترایننست که شاید این نامها اصلا صادرنشده باشد ومیرزا عبدالوهاب نشاط که مامورنامه نویسی بوده‌است پیش ازوقت نامهایی را مسوده‌می کرده وحاضرداشته است که درموقع لزوم پا کنویس کند وبفرستد وبهمین جهتست که نسخه‌ای ازآنهادربایگانی دولت فرانسه نیست . اما این حدس دوم ضعیف‌ترست و بیشتربدان می‌ماندکه این نامها صادر شده ولی بمقصد نرسیده است .

درمیان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست (۲) که سند بسیارجالبیست وپیداست که فتحعلی شاه برای قدردانی ازخدمات ژزف ماری ژوانن (۳) که سفیردوم ناپلئون در درباروی بوده وپس ازآمدن گاردان هم درایران مانده وجزوسفارت اوشده است لقب «میرزایی» باوداده است .

درآن زمان این لقب ازمهم‌ترین امتیازات دولتی بودکه بعمال درجهٔ اول کشوری می‌دادند وبعمال لشکری لقب «بیک» داده می‌شد وبرای اعطای همین امتیازمهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی وادیب معروف آن زمان نوشته‌است وصادر کرده‌اند :

«**فرمان لقب میرزایی یوسف ژاونین فرانسه** : آنکه چون عالیجاه مفخر الاشباه عمدةالاکابرالعیسویه موسی یوسف مریم ژوانین که درتقریر ارصاد بطلیموس رابد وحرف بطالی مایوس سازد ودرتحریراصول عجز اقلیدس را درشکل اول بوجهی

(۲) ص ۹۵-۹٦

(۲) ص ۱۱۹

(۳) Joseph-Marie Jouannin

دیگرمحسوس ، کلک تحریرش بر الواح بیضا که نموداردست موسیست از زنجیرداودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تقریرش که ازعقد لالی الفاظ مریم را خجلت بخشاست گویی ازپی ارتباط کلام پیوندی ازرشتهٔ مریم دارد دیریست که دردیربندگی ما که در سلک پیشکارانش فلک بانطاق‌مجره‌چاکری مزنرنماید زناراراد‌ت‌اورا برمیانست و در صحف لیل ونهار ازقرآن فجرتاتوریهٔ غشا انجیل‌اطاعت زبورخامه وزیور زبان درمعبد صدق با بندگان ما شرط چاکری وفرمان بری را صلیب بسته و درتسلیم هوای خود برضایی که آمیخته‌با قضای خداست ازقید تثلیث رسته بود طایرقدرش‌را ازتوجه‌همایون ظل اللهی که ازفیض روح القدس بانفاس مسیح دمسازست درهوای عزت قوت پرواز بخشیدیم وازآنجا که قامت‌راستیش عاری‌ازلباس التباس‌وازملبوسات ایرانی متتبع طرز لباس وازفحوای‌الظاهرعنوان الباطن برصدق یکدلی خود قیاس‌آورده بودباقتضای من تشبه‌بقوم‌فهومنهم‌اورا درشمار چاکران ایرانی‌معدود و بلقب‌میرزایی که ازالقاب دبیران ایرانست سرافرازوباسم میرزا یوسف بین‌الاقران عزیزوازاخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردودولت خورشیدآیت ایران وفرانسه مابین‌المشرقین یک جهتی را قبلهٔ‌عبادت خود ساخته بیت‌المقدس وداد این‌دو حضرت راکه کعبهٔ مرادست ازاذکار باقصی‌النهایه معموروخود را مظهرعنایات خاطرمهرآیات که اظلال انوارطورست سازد ».

ازفحوای این فرمان پیداست‌که ژرف ژاونن‌مرد دانشمندی‌بوده ومخصوصاً در ریاضیات دست‌داشته ودرایران جامهٔ ایرانی می‌پوشیده وشایدهم لباس نظامیان آنزمان ایران را دربرمی‌کرده است وازاینکه اورا میرزا یوسف نامیده‌اند برمی‌آیدکه شاید زبان فارسی را هم فراگرفته باشد .

درمنشات نشاط (۱) این نامه نیزهست :

«فرمان‌همایون‌خطاب‌بوکیل‌دولت‌فرانسه ـ آنکه عمدة‌الاکابرالعیسویه‌فلان بالقابه ازوصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزآگاهی‌اعطاف حاصل نمایدکه: چون درین اوان ازاهتزازالطاف یزدان قدیم وتابش اعطاف خداوندکریم گلزار یک جهتی دولتین بهیتین‌راآغازربیعست وگلبن‌وداد وچمن‌اتحاد را برگ وسازبدیع ، افنان نورسته الفت ازدوسوپیوند یکرنگی بسته وشاخسارمحبت ازدوجانب بهم پیوسته است مکنون‌خاطرمهرمآثرداشته‌ایم که روضهٔ‌روح‌بخش‌یگانگی‌را بی‌سفیرسفیردمساز نگذاریم‌و با نشید بریدی‌نکته پرداز گلشن‌یک‌جهتی‌راازآهنگ‌راز پرآوازداریم، اگربیگانه‌بدین گلشن‌پای رساند خامه باشدواگردست صبا برگ‌گلی برفشاند نامه. درین زمان‌بهجت علامه‌بجهةابلاغ نامه‌مودت ختامه‌همایون‌بحضرت گردون بسطت امپراطوری لازالت‌احبائه

---

(۱) ص ۱۱٦

منصورین واعدائه مقهورین ، عالیجاه عسکرخان افشار را که ازجویبارارادت ما نهـال وجودش براستی رسته وهزاردستان صداقتش از آمیزش غراب دستـان رسته ، معتمدی خبیروسفیری بی‌نظیرست ، ازرکاب نصرت مآب پادشاهی روانه وبآن عالی‌جناب‌فرزانه اعلام می‌نماییم که‌فلان ...»

پیداست که این نامه درموقع‌فرستادن عسکر خان‌سفارت پاریس در۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبار نامهٔ او را داشته است وپایان‌آنرادر نسخهٔ چاپی منشات نشاط حذف کرده اند .

نامه فتحعلی شاه بوزیرامورخارجه فرانسه

درمیان اسنادی که دربایگانی دولت فرانسه درپاریس‌هست نامه‌ای نیزاز فتحعلی شاه‌بوزیرامور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمولست که تنها پادشاهان بپادشاهان نامه می‌نویسند ومعمول نیست پادشاهی بوزیر کشوردیگری نامه نویسدواین نامهٔفتحعلی شاه‌خطاب بوزیر امورخارجه فرانسه میرساندکه در آنموقع در ایران ازین عادات‌ورسوم خبرنداشته‌اندو نامه نوشتن‌فتحعلی‌شاه رایکی‌ازوزیران‌فرانسه کسرشان او نمی‌دانسته‌اند متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل‌که درپاریس‌باقیست بدین گونه است :

«جناب وزارت وامارت مآب دولت و سماحت وبسالت اکتساب دیباچهٔ صفوت و کیاست عنوان فطنت وفراست زیب وسادهٔ محاسن خصایل زینت ارایك محامد و فضایل مرصص بنیان‌الدوله بالفکرالثاقب موسس‌ارکان الشوکه بالرای الصائب مهتمم مهام‌الامم قوام‌السیف والقلم دبیرروشن رای مشیرملك‌آرای سنیورمارکی دەسل وزیر بی نظیر ممالك محروسهٔ فرانسه‌بعواطف مترادف مشفقانه‌ومکارم کرایم‌جاودانه معززومؤیدبوده ازهرگونه سوانح کرانه ، همواره مشمول توجهات‌خاصهٔ شهریارانه . بعد ازتذکارمراسم محبت وودون واظهارشرط ملاطفت واشفاق مکشوف ومشهود می‌داریم که چون‌ازروزی که بنیروی اعطاف حضرت خداوند والطاف یزدان بیچون وچند آمیزش ودابستگی و مهرجویی وپیوستگی‌میان‌دوپادشاه خورشید گاه ودوشهریارتاجدار جهاندار که برگزیدهٔ [illegible] اتحاد ویکرنگی بدستیاری مقالید تاییدآفریدگار در بین [illegible] گشته،قطع نظرازمساوامت میامن بخشایش خدایی ، پرتو [illegible] ضمیرسیاره حدم ستاره حسم خورشید سای‌جمشید پایه [illegible] کشورگسایی وملك‌گیری قبضهٔ شمشیرسطوت و [illegible] شاهنشاه‌بلندبارگاه سترك‌ایمپراطور

بزرگ حکمران ممالك محروسهٔ فرانسه وناوار(۱) که تا فلك‌را مدارست وزمین راقرار پیشگاه آمالش مرقف مامول باد بنوعی فروغ افروز کاشانهٔ دل مهر منزل گشته که تا مرالدهوروالاعصار نازمحبت درمیان‌جان برقرار خواهد بودوشاهد ربطوالفت‌پیرایهٔ آغوش بروکنار، امید ازخداوند لم یزل داریم که این‌گونه پیوندوارتباط هردودولت روزبروز موجب گسستن امید بد خواهان وشکستن‌شیشهٔ دشمنان گردد . درچند وقت که چند تن از خدمتگزاران‌آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن‌دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بروفق ارادات درون مهرمشحون‌نواب ما ایشان را درنزد خودنگه‌داشته وهریك را بهرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین‌تقریبات انفاقیه‌و تدبیرات‌حسنه بحمدالله اسباب مراودات‌فراهم‌آمده‌مسببات‌اظهارعهدمحبت راوسیلهٔ خیری دست داده بود که بارسال سفیری فتح الباب سبیلی بدان دولت سنیه نماید و نامهٔ مهر ختامه بپیشگاه حضورخورشید ظهورپادشاه گردون‌جاه مرسول‌آید . بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه دانای پرشروه و راه موسی براشن (۲) که از مراسم سفارت و راه و رسم‌رسالت خبیر بوده روانه داشته و بنگاشتن نامهٔ مهرختامه و رقم این پروانهٔ ملاطفت نشانه پرداخته گشت ، تا بخواست خدای یگانه سفیر مشار الیه بعد از رسانیدن خلوص نامه‌سرکار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهردانش و فرهنگ بشرح برخی از رازهای یك جهتی و ایتلاف‌پردازد وآن دستورفطنت‌گنجور را ازمکنونات ضمیر انورنواب ماآگاه سازد و بران جناب این معنی پوشیده نماند که درین یك دو سه سال‌اشکری ازاهالی‌هرکشوری که درقلمرونواب ماهستندقدری تفنگ وچند اراده (۳) توپ بجهة لشکرمزبوردرین جا ضرورت یافته چنانچه‌باهتمامات‌آن جناب مساوی‌دوازده هزارتفنگ باده اراده (۳) توپ ویك نفرمعلم که بیادگرفتن لشکرراآداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای اشکریان ما بقیمت وبهاکه ازآن‌سومشخص می‌نمایدمساعدت نمایند وازآنجا بحمل جهازوسفاین بصره فرستاده آیدوقیمت اودرین جاکارگزاران‌نواب ما بماموربن‌آن سرکار که در بغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود وظهوراین‌محبت ازآن سوبرتوفورمهربانی ومحبت‌نواب مابچندین مراتب خواهد افرود وکماهی‌این‌مطلب را نیزسفیرمشارالیه خواهدگفت . اکنون که بمقدرات کردگار روابط الفت ودلبستگی نواب ما باآن دولت سپهر بسطت مربوطست بایدآن جناب‌صفوت آداب‌گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد ، انجام مرام را برذمت همت خود لازم شمارد و این

Navarre (۱)

Mr. Brachon (۲)

(۳) دراصل : عراده

زحمات وتعهدعات را بمتقضای همت با فطرت خود زودترصـورت انجام وتمشیت اختتـام داده ومساعی جمیله را مضایقه ودریغ نداشته درمعانی ارتباط و ایتلاف بین‌الجانبین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی واهتمام تمام و کوشش مالاکلام مرعی نمایند ، درادای شرط دولت خواهی وحسن خدمت فکرت خود را از کاردرنگیرنـد وهـر گونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی‌ملاحظهٔ مغایرت بر لوحهٔ عرض نگارند . باقی ایام خدمت انجام وزارت وصفوت و کامرانی جاودانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه پیش ازآمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان بدربار فرانسه فرستاده است و با همان براشن نام که پیش ازین ذکر اورفت روانه کرده است . درین نامه ازدولت فرانسه در خواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ بایران بفروشند وبا کشتی ببصره بفرستند وپول آنرا دربغداد دریافت کنند ظاهرادربار ناپلئون باین درخواست‌فتحعلی‌شاه وقعی‌نگذاشته است زیرا که‌دراسناد دلیلی واشاره‌ای نیست که این دوازده هزارتفنگ وده توپ را بایران فرستاده باشند .

ممکنست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه بوزیرامورخارجه نوشته باشد ومولف کتاب «سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه» بخطاآنرا بفتحعلی شاه نسبت‌داده باشد ، چنانکه نویسنده نـامه همه‌جا دربارهٔ خود «نـواب ما» می‌نویسد ودر انشای‌آن زمان این اصطلاح دربارهٔ شاهزادگان رایج بوده نه دربارهٔ شاه .

مکاتبه عباس میرزانایب السلطنه باناپلئون

گذشته‌ازنامهایی که درمیان‌ناپلئون وفتحعلی‌شاه رد وبدل‌شده‌ونامهٔ سـابق‌الذکر که فتحعلی‌شاه‌یاعباس میرزابوزیرامور خارجهٔ‌فرانسه نوشته‌اند دربایگانی‌دولت فرانسه درپاریس نسخهای‌اصل‌نامهایی‌هم‌هست که‌عباس میرزانایب‌السلطنه‌ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بناپلئون نوشته است . عباس میرزا دردربارفتحعلی شاه اختیارونفوذ بسیار داشته ومخصوصا در روابط ایران باکشورهای بیگانه مانند روسیه وعثمانی وفرانسه و انگلستان بسیاروارد بوده وبهمین جهة گاهی مستقیماً و بی‌مشورت با پدرش بپادشاهان بیگانه نامه می‌نوشته است وازآن جمله است نامهایی که بناپلئون نوشته ویکی ازآنها بدین گونه است :

«متعالی ازادراک‌عقول‌ومنزه ازدریافت‌اندیشه واوهام ذات‌مقدس مالک‌الملکیست یگانه‌جل‌شانه وبهربرهانه که بمقتضای‌حکمت بالغه‌واستدعای عنایت سابقه گوهر گرانمایهٔ وجود شهریاران بلند پایه را ازبحرابداع ولجهٔ اختراع بساحل شهود آورده واسطهٔ‌عقد جمعیت‌امم و رابطهٔ نضد فراید افراد بنی‌آدم نمود وآفتاب ذات سایه‌گستر ایشان را در



عباس میرزا نایب السلطنه

از کتاب دوبو

سایهٔ ذات آفتاب پرورخویش چون گوهردرصدف واختردرشرف پرورده وازموافقت ایشان ابواب امن وامان برچهرهٔ جهان وجهانیان گشوده غبارفتنه وآشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین واضدادست بآب تیغ صولتشان فرونشانیده وگلهای خیروصلاح از شوره زارجهان که منبت شروفناست باهتزازصبای معدلتشان برویاینده نهان خانهٔ اسماء وصفاتش راه خیال بسته وبردامن چهرهٔ جلالش گرد زوال ننشسته ، مبدع مبادی جود ومخترع ذات وجود :

خداوند گیهان وگردان سپهر	فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
نیاز بزرگان گردن فراز	زگردن فرازان همه بی‌نیاز

ودرودوآفرین فراوان برروان پاك وگوهرتابناك تاجداران اقلیم بینش وشهریاران کشورآفرینش پیغمبران راهنما وراهنمایان گره گشا تا ماه وخورشید برفلك تابان وتیر وکیوان فروزانست باد وبعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد وداد را بنیکوترین وجهی آرایه وروایح تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت و صفاآید تحفهٔ بزم ارم نظم پادشاه کیوان گاه فرقدقدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسرستاره لشکر دشمن مال فرخنده مآب فروزان بدر سمای سماحت و شهریاری درخشان گوهربحر جلالت و تاجداری فرازندهٔ رایت شهامت ودلیری برازندهٔ اورنك سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلال پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عزایمه بریاح الظفر منشورة ورباض ممالکه بسجال الافضال معمورة ساخته صورت دعا را برآیینهٔ رای ملك آرای منطبع و مرتسم می‌دارد که ازدیربازتا کنون روزگاری درازست که هیچ گاه میانهٔ فرمان روایان ممالك ایران و فرنسیس امری مخالف رسوم و دادروی ننموده و دربن عهد فیروز مهد که خاتم د ر ی بر کف .. شاه باباام ، اعلی الله‌لواء دولته ، مفوض و زمام مهام فرمانروایی فرنسیس بآن برازندهٔ تج و نگین مسلم گردیده روزبروز برموافقت جانبین افزوده است وبا اینکه درین سنوات کارگزاران دولت انگلیس از آمد وشدایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید باین تلبیس رخنه دراركان موافقت دولتین ایران وفرنسیس حاصل آید بازازطرف مستلزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط مواحدت باآن شوکت بهیه مرعی ومرجح افتاده بلکه دربن اوان که خصومت میانهٔ کارگزاران دولت روس وکارفرمایان این شوکت ابد مانوس بوقوع پیوست بحکم آنکه دوست دشمن دشمن و دشمن دشمن دوستست دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای این شوکت بدوستی و ودادکارپردازان آن دولت گردید وانشاءالله‌الرحمن فواید این یکرنگی و

مواحدت روز بروز برمملکتین عاید خواهدشد وچون درین اوقات فیروزی علامات بمسامع
اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار بممالك روس کشیده و برخی
ازولایات آنجا را بقهر وغلبه متصرف گردیده اند از استماع این خبر بهجت اثر خاطر مهر پرور
باقصی الغایه مسرور ومستبشر شد و بمقتضای مودت جانبین صورت این معنی برصحیفهٔ ضمیر
نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت ازین لشکر کشی ودشمن کشی ادای شرایط دوستی
با این طرف بوده است واگرچه ازطرف کارگزاران آن دولت نوید این فتح نامدار باولیای
دولت جاوید اقرار و اظهار نشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفه
لوداد پرداخت و روانهٔ دربار شوکت مدار ساخت بحمدالله والمنه چنانکه ازآن طرف لازمهٔ
قتل وغارت دربارهٔ دشمنان دولتین بعمل آمد درین ایام ظفرفرجام که اشپخدر سردار لشکر
روس غافل ازانکه سرخود را برسودای تعرض خواهد نهاد باگروهی انبوه ازطرف خشکی
وجمعیتی بی نهایت نیز باکشتیها ازروی آب آهنگ ستیز وازجانب بحرو بر آتش شوروشر
تیز کردند ازین طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان وقضای ناگهان بجانب ایشان
روان گردید واز حصول تلاقی که رایت جدال افراخته وآتش قتال افروخته برساحل بحر
نهری ازخون روان وبرروی هامون ازکشتها پشتها نمایان اشپخدر باگروه بی حد ومر
عرض تیغ آبدار مبارزان شیرشکار وجمعی کثیر نیز گرفتار قید اسار و بقیة السیف قرین
خذلان وخسار ازروی بحر پی سپر طریق فرار گشتند و بغیر معدودی از ایشان که راه
گریز برایشان بسته ومحافظت جان را درحصار گنجه وتفلیس نشسته اند دیگر نشانی از
ایشان درین حدودوسامان نیست ونظر باینکه عساکر منصورهٔ آن دولت حال نیز درولایات
روس متوقف ومترصد ستیزوآویزند ومبارزان خصم اندازازین طرف نیز درین سرحدات
باتیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوار آنست که اولیای آن دولت درتتمیم
عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کاردشمنان را ساخته وخاطر ازمهم ایشان پرداخته
دارند وهرگونه امری که انجام آنرا درعهدهٔ اهتمام کارپردازان این دولت جاویدفرجام
مناسب دانند رجوع فرمایند که ازین طرف بهیچ وجه مانع وعایقی درشروع بکارپیکار
نیست وچون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که درین اوقات که کارگزاران
آن شوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته وایشان را از تعرض سرحدات ممالك
ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالك گنجه وگرجستان را ازاولاد
ارکلی خان والی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریده و بدان جهت متعرض
گردیده اند اولا اینکه معاملهٔ طایفهٔ مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای
زرینست وبر فرض وقوع بر هر صاحب بصیرت ببدیههٔ عقل روشن و مبرهنست که
مبایعه ملك با مالکست نه با زارع و دشتبان و اختیار گله با صاحبست نه با شبان و

قطع نظرازین‌مراتب هر بیعی را بهایی‌لازم وسزاو برهمهٔ دوررو نزدیك ظاهروهویداست که بهایی که درازای این معاملهٔ ادعایی باولاد ارکلی خان وجواد خان رسیده همینست که گرگین خان پسربزرگتر ارکلی خان ازجام قهرایشان شربت زهرچشیده وجواد خان حاکم گنجه ازتیغ بیدادشان ساغرمرگ کشیده وبقیهٔ اولادایشان‌برخی‌درولایات روس محبوس وبعضی دیگرازخانه و وطن ومحل و مسکن نومید ومایوس معتکف این آستان شوکت‌مانوس‌اند اگرچه‌بعنایت‌الله‌وتاییده تیغ‌ستم سوزوخنجر برق‌افروز دلاوران‌فیروز درطی‌این دعوی‌برهانی قاطع‌وآیتی ساطعست‌وعنقریب‌جواب‌ادعای باطل‌وافترای‌بیحاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن‌دولت بملاحظهٔ موانست جانبین کیفیت این افترا وبطلان این ادعا را برپیشکاران هریك‌ازسلاطین سکندرتمکین ممالك فرنگ که با امنای آن دولت رابطهٔدوستی والفت داشته باشند مکشوف دارند تااولیای این حضرت درتلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان‌آفاق بجهت ستیزه‌جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف وتجاوزازسنن اسلاف که مخالف سیر وسلوك دادگستری و منافی رسم وآیین‌شهریاران عدل پرورست‌منسوب‌نگردیده‌معلوم‌همگان‌آیدکه مبادرت بخلاف ازطرف ایشان بوده است وهرگاه امنای آن دولت را ممکن شودکه دریــن بــاب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالك فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهورمبنی بربطلان حجت ایشان صادرنموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی واتحاد خواهد بود . ترقب ازمخایل صفات ومحامد اخلاق خسروانه چنانست که همه اوقات ازبهارستان مودت وموالات رایحه بخش موافقت و مصافــات بوده ازرشحه فشانی نیسان خامهٔ دوستی ختامه نراوت افزای بوستان مطابقت و ولاگردند و بترسیل رسل ورسایل دوستانه مشید مبانی یگانگی و وداد و مشدد ارکــان یکرنگی واتحــاد گردیده بنای موانست را محکم فرمایند.باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهــور ورایت فیروزی‌آیت درمعارك دشمن کشی مظفرومنصور باد .»

این نامه که سند بسیارجالبی ازاوضاع‌آن زمانست‌پیداست که درسال ۱۲۱۹قمری مطابق با ۱۸۰٤ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگــ ایــران و روسیه نوشته شده‌است. دربن‌جنك‌فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف (۱) نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است .کلمهٔ انسپکتور(۲) فرانسه درزبان روسی «اینسپکتور» خوانده می‌شود وممکنست که درآن زمان عــوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ مــی کرده باشند واین کلمه در زبان عوام ایــران «اشپختر» وحتــی «اشپخدر» شده است و در

Tsitsianof(۱) (۲) Inspecteur

آن زمان همه اورا اشپختر واشپخدر نامیده‌اند . ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیهٔ باکوشده ودردریای خزر نیز ناوگانی ازو پشتیبانی می‌کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را بهمین وسیله تصرف کرده بود . درماه ذی‌الحجهٔ آن سال که زمستان بسیارسختی بود هنگامی که بشهر باکو نزدیك میشد در میان برف و باران بسیار سخت عدهٔ بسیاراز چهارپایانی که توپخانهٔ اورا می‌بردند در راه تلف شدند وچون راهها بسته بود وخوراك کم شده بود لشکریانش درمضیقه بودند ووضع بسیاربدی پیش آمد .ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت وحسینقلی خان قاجار که ازتبریز با لشکریانی بیاری اوآمده بود وایشان هم گرفتار همان دشواریها وسرما شده بودند قرارگذاشتند دربیرون شهر ملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند. حسینقلی خان نقشهٔ خاینانه‌ای کشید وچون قرارگذاشته بودند که تنها وبا دوسه تن ازهمراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم زادهٔ خود را همراه برداشت وچون ازشهر بیرون آمدند وبژنرال تسیتسیانوف رسیدو بنای گفتگوراگذاشتند ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود ومتوجه خطری نبود وهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری ازپشت سرباوزد وگلوله ازسینه‌اش بیرون رفت وبروی درافتاد و سراورا فوراً بریدند وباکمال عجله بطهران بدربارفتحعلی شاه فرستادند وباکمال شتاب بطهران آوردند و فتحعلی شاه درموقع ورودآن سر بریده بسلام نشست و شهرطهران را چراغان کردند و چون بمنتهای شتاب آنرا بطهران آوردند ازآن روز درزبان فارسی مثل شد که «مگر سراشپختر می‌آوری ؟».

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس ازین واقعه درآغازسال ۱۲۲۰ قمری بناپلئون نوشته است نیز پیداست اشاره‌ای که درین نامه بشکست روسها دربرابرناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز (۱) است .

بجز نامه‌ای که پیش ازین انتشاریافت عباس میرزا نامه‌ای دیگر بناپلئون نوشته ونسخهٔ اصل سه نامهٔ دیگر اودربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست ، یکی از آنها بدینگونه است :

« داورداناً زورمندتوانا پادشاهیست که بقدرت بالغهٔ ازل هست ازنیست آفریده و بعوت کاملهٔ لم یزل بسیط افلاك بر گرد کرهٔ خاك کشیده ، بهرکیشی پیغمبری درست‌اندیش فرستاده و بهر مسکی ملکی را تاج وافسرداده ، برهمگان قادروفایق ، برهمه سابق واز همه لاحق ، حمدش و جب برهمه کس ، شکرش لازم درهرنفس ، مقصود ازکعبه وکلیسیا

(۱) Austerlitz

معبود عابد وترسا ، ازهمگان بی نیاز وبرهمه مشفق ، ازهمه عالم نهان وبر همه پیدا ، لاتعد کرائم افضاله ولا تحصی مخایل جلاله . از آن پس که نسیم دلاویز کلك گوهر بیز غنچهای دلارای شکر وثنارا برگلبن بیان حقیقت نما شکفتگی ونما بخشید عندلیب جان فریب زبان بمنطقی فریبنده ترازتاب سنبل شاداب ونرگس نیم خواب درگلزار ثنای خدیو کشورگشا ملك ملك ستا جهانجوی جهاندارمظهر صنع کردگار اسکندر حصال فیلقوس بادانش وهوش افراسیاب سخت کوش لنگر سفینهٔ جلال گوهرمحیط اقبال بدرفلك شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سروسرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدر نشین ایوان وفا جرعه نوش بزم صفا خسرو نصرة یاب دولتیار سایهٔ مبسوط آفریدگار امپراطور افخم عم کیوان قدرا جم حشم دام اقباله، نغمه سنج وزهره ساز وبذله گوی وترانه پرداز میگردد که: چون صفای خاطر وفواد و وفاق دوشوکت ابدبنیاد متقضی آنست که همواره از دوجانب همای عزم سفرای سخن پرداز ودرهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده ، امنای حضرتین ومشیران شوکتین از کار وکردار یك دیگر قرین آگاهی واستحضار باشند وبملاحظه این حسن دوستی وولا هرگاه بریدی عازم آستانهٔ علیا شده طایردل بشوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت پایدار بال افشان گردیده وضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه نیوش رسیده ، لهذا درین اوقات مشحون بمسرت که حامل نامهٔ موافقت ختامه میان بیندگی حضرت بسته وطریق مسارعت گشاده داشت خامهٔ اشتیاق نیز بامداد مداد وداد بر اوراق این مراسلة الوفاق مختصر مراسم شوقمندی راباطیب عبارات واحسن اشارات واتم معانی واخص الفاظ نگاشت ونقاب احتجاب ازرخسار حسنای مدعا فروگذاشت سیامن تأییدات آفرینندهٔ خورشید وماه بخواست دل مهر پرورآن خسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده آثار این دولت پایدار بکام وهمهٔ مهام ملکی وملکی بروفق مرادومرام میباشدو، گرچه آلات وادوات قهرونکال عساکر روس بروجه دلخواه میسر ومقدور گشته وسواران بهرام سوز وپیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز بمقتضای غیرت ومبتغای حمیت چون شیران نر وپلنگان کینه وردامن همت برکمرزده مترصدومنتظر می باشند که بمجرد آنکه اشاراتی اظهار شود اقدام بکار پیکار نمایند وبا دم تیغهای تیز وخنجرهای خونریزوتوپهای البرز کوب آیت رستاخیز ظاهر وآشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القرار فرانسه وروس سازش والتیامی استقرار یافته ومیان این دولت علیه ودولت انگریز بنا بر دوستی دولتین فرانسه وایران آتش دشمنی بالا کشیده وباین مراتب اکنون کاوش باآنها اولی می نماید اولیای آن دولت جاوید بنا حالی در مجادلهٔ با روسیه تأملی دارند ، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر بعهد نامهٔ ممهورهٔ میانهٔ

دولتین خبری محقق رسد بآنچه آن خدیو نیکونهاد بنا وبنیادگذاشته باشند ازآن‌قرار معمول دارند . بالجمله اکنون بمیامن اهتمام آن خسرو گردون احتشام‌رزم پیادگان‌مریخ انتقام فرانسه درعساکرظفر شعارایران انتشاریافته‌وازعالیجاهان صداقت‌آگاهان‌موسی لامی(۱)وموسی وردیه(۲) دراشاعه‌وتنظیم نظام‌مزبورجهد موفوربظهور رسیده و یقین کامل‌حاصلست که اگربازمیان‌عساکراین دولت‌وسپاه روس‌درهای جنگ‌وجدال بازشده کار بپیکار انجامد در همان حملهٔ اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پرخاشخر روسیه پریشان ومستأصل وگرفتار دام اجل‌گردند واگر بنا بر شرط وعهد آن خسرو همایون مهد دشمنی ایران و روس بدوستی مبدل وکاوش با آنها بسازش‌محول گردیده مبارزان‌فیروزمند ایران‌را ازکارجنگ با روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی وشجاعت این لشکر درجنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهروجلوه‌گر خواهدشد ودرهرحال خاطرآفتاب مظاهرآن عم فرخنده‌مآثرازحسن‌تجندودلاوری‌ایشان باتم‌وجوه خشنود خواهدگشت وصداقت‌آگاهان زبدتی الامران‌موسی لامی وموسی وردیه وسه نفر دیگرکه همه‌کردار ایشان درین مدت مقرون بصواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب ومنصبی تازه مخصوص خواهند شد . تمنا از رشحات سحاب قلم عطوفت‌رقم که بوستان‌آمال‌دوستان‌راتازه وخرم‌سازند. تا تیر وناهید وماه و خورشید درخشانست اختر دولت از مطلع‌کامرانی درخشان‌باد ».

پیداست‌که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه پس ازصلح ناپلئون با روسیه‌در تیلسیت (۳)که در۹ سپتامبر۱۸۰۷مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده ودیگر ازایران دربرابر روسیه حمایت نمی‌کرده نوشته است . درین موقع هنوز ژنرال‌گاردان‌درایران بوده ودوتن از افسرانی‌که با وی بایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام‌که با سه تن دیگرمامورخدمت عباس میرزا شده بودند درلشکرگاه وی درآذربایجان بوده‌اند. نیز پیداست عباس میرزا بیم‌آن داشته‌است اینك‌که ناپلئون با روسیه‌صلح کرده اجازه ندهدکه‌افسران‌فرانسوی دراردوی وی‌با روسیه‌جنگ کنند واین نامه را بهمین اندیشه بناپلئون نوشته وازواجازه خواسته است‌که این افسران‌درلشکر - گاه وی بمانند ودرضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است .

تانکوانی (٤) مترجم سفارت فرانسه وهیئت نظامی‌گاردان‌که پیش از آن‌هیئت بفرانسه‌بازگشته‌است درسراسرسفری‌که بایران‌کرده بیکی ازآشنایان‌خودخانم‌ث.ب.(٥)

---

(۱) Lamy (۲) Verdier (۳) Tilsit

(٤) Tancoigne (٥) C. B.

یك سلسله نامهایی نوشته که در دومجلدبدین عنوان: «نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا از ژ . م . تانکوانی ـ چاپ پاریس دردومجلد ۱۸۱۹ (۱) »انتشار یافته است در مجلد دوم این کتاب درصحیفه ۱٦۳ در نامه‌ای که از لشکرگاه عباس میرزا در تبریز در ۸ ژون ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳) نوشته می گوید :«افسران فرانسوی وابستهٔ بخدمت شاهزاده عباس میرزادوتن‌اند، آقای وردیه‌سروان‌پیاده نظام و آقای‌لامی‌سروان‌مهندس سه‌افسرجزء پیاده نظام درعملیات مهم معاونت آقای وردیه را دارند . یکی ازهمکاران من آقای ژوانار(۲) بعنوان مترجم دولت ساکن تبریزست ».

سپس در پای صحیفه علاوه کرده است : «آقای وردیه چنانکه سابقاً گفته‌ام امروز نایب سرهنگ‌درفوج اندرولوار(۳) وآقای‌لامی نیز نایب سرهنگ فرمانده‌دستهٔ مهندس لیل(٤) درایالت شما لیست.سه افسرجزءپیاده‌نظام درباز گشت ازایران افسرشده‌اند».

نامهٔ دیگرعباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست بدین گونه است :

« برآیینهٔرای جهان‌آرای خسروممملکت فزا خدیو کشورگشافیلفوس‌بادانش‌وداداسکندر برترمنش زمین‌قرارآسمان‌مدار کیوان فرمشتری سیرمریخ مخبرآفتاب‌موهبت ناهیدعشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینهٔ جلال موجهٔ لجهٔ اقبال‌روزگار نامیه تاب داورکامیاب یگانهٔ دهر ودور ایمپراطورنیکواطوار عم تاجورهمایون اخترد‌ام‌اقباله منطبع ومرتسم‌می‌دارد که چون بارادهٔداور بیچون ازبدو دوستی‌این دودولت‌روزافزون تاکنون همواره برمراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد درین اوقات بهجت‌نشان وزمان سعادت اقتران که فطانت پناه کیاست همراه زبدة‌الاکفاء والاشباه موسی وردیه روانهٔ‌آستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و بتحریر این موافقت نامه پرداخت وچون مشارالیه دراوقات توقف این‌حدودمجاهدموفور درتعلیم وتنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول عواطف بی نهایت اعلیحضرت ایمپراطوریست لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنانست که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند ر نیز بمقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون ومژدهٔ فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند . تاانجمن‌سپهرآراسته‌بماه ومهرست همواره مراد خاطر عضمت‌مدار بر دور سپهر باد » .

---

(۱) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J . M . Iancoigne, 2 vol . Paris 1819 .

(۲) Joinnard (۳) Indre et Loire (٤) Lille

پیداست که این نامه را عباس‌میرزا پس ازنامهٔ سابق‌ودرزمانی که وردیه میخواسته است ازلشکر گاه وی بفرانسه بازگردد در توصیهٔ او بناپلئون نوشته است . ازین نامه برمی‌آید که وردیه پیش ازآنکه ماموریت گاردان بپایان برسد و پیش از آنکه گاردان در۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با۸ربیع‌الاول ۱۲۲٤ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس میرزا بفرانسه برگشته است .

پیش ازین اشاره رفت دردهم ژون ۱۸۰۸ مطابق با۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز بفرانسه باز می‌گشته وردیه هنوز درتبریز بوده است پس وردیه در میان این دوتاریخ یعنی۱۰ژون ۱۸۰۸ یا ۱۵ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ و۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ربیع الاول ۱۲۲٤ ازتبریز رفته است و این نامه راهم عباس میرزا در همین زمان بناپلئون نوشته است .

آخرین نامه‌ای که نسخهٔ اصل آن ازعباس میرزا بناپلئون دربایگانی‌دولت‌فرانسه باقیست بدین‌گونه است :

« منت خدای را عزوعلا که هرچه هست ازگاه‌الست‌دست اطاعت بعهدعبادتش‌داده وذوات ذرات از بالا وپست‌گردن طوع بطوق عبودیتش نهاده ، دارندگان عهدش رااز درستی وعدش عیشها مهنا آماده ومهیاست وپذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزاید دولت‌ونعم بی منتها ، بهر دینی پیغمبری امین فرستاده‌وبهر ملکی ملکی با تاج و نگین ، دلها را ازو علاقهٔ الفتست وجانها را ازوپیوند محبت ، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست‌گفتاران ، دانای هر پنهان وپیدا،آرندهٔارض وسما ،

اول او اول بی ابتدا	آخر او آخر بی انتها
نیست خدایی بجزو بی‌نیاز	اوست خداوند خداوند ساز

برمرآت پاك وصفحهٔ تابناك ضمیر منیر پادشاه کشورگیر، ماه افسر کیوان‌سریر، مجره‌کمند ثریا علم ،آسمان موکب انجم حشم ، بنیان بنا احسان مجدواجلال ، دریای طوفان زای نجدو واقبال ، برنس افراز دیر نبالت و برتری ، صلیب آویز جیب جلالت وسروری ،آفتاب مشرق دولت وتاجداری، سایهٔخورشید شهامت وشهریاری، خسروخصم انداز ، خدیو گردن فراز ، اسکندر جهان‌گرد ، دارای پسندیده عهد ، ایمپراطور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر ودولتیار باد منطبع ومرتسم میدارد که‌امروز برهمهٔ جهان روشن وعیان وبرهرصاحب بصیرتی واضح ونمایانست که دوستی والتیامی که میانه دولت فرانسه وایران استحکام یافته اساسیست پابرجاکه بنیانش از صدق و صفاست وارکانش از وفاق ووفا ، شرابیست صاف که مذاق‌جان‌ازآن دردخلاف نچشیده ورشته ایست محکم که دیدهٔ امتحان درآن نقص پیوندندیده ، دلهای جانبین ساغریست‌از

بادهٔ محبت لبریز ومحبت طرفین باده ایست دربزم وفانشانه ریز ، ارادهٔ ازل این دودولت پایدار را بیکدیگر پیوسته وعلاقهٔ لم یزل میانهٔ این دوعقد مطابقت بسته، بنای این الفت مصون از رخنهٔ کلفت آن واینست وگلزار این مودت آسوده ازدستبرد دهر گلچین وچنانکه از اوضاع این حدود وتحریرات مجدت ونجدت پناه نبالت وجلالت انتباه اختیار الابرار والامراء جنرال غاردان خان(۱) وتقریرات کیاست وفراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رای ملك آرای او معلوم وهویدا خواهد شد، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز بملاحظه اینست که درین مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند بانتظام مناظم اسپانیا ودیگر امور مقصور بوده وفرصتی ننمودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران وروس دفع مواد خصومت فرمایند وازین طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله وستیز روسیه دست نداده که بفراغ خاطر ووسع بال ابواب باس ونکال بر چهرهٔ فتنه انگیزان انگریز گشایند واگر چه اطمینانی تمام براستی گفتار ودرستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل ویقینی کامل است که خلاف عهد مودت وایتلاف از طرف زاهر الشرف ایمپراطوری نسبت باین دولت ظاهر نخواهد شد لیکن چون مشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری ازعهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار وسربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش وآبند بادلهای قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس وانگریز مهیا وآماده‌اند که ازهرطرف آتش بلایی شعله‌ور گردد بآب تیغ آتشبارش فرونشانند و ازهرسوسیل بلایی منحدر آید با سد آهنین حسامش منصرف سازند ومترصد است که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف ایمپراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه وایران درضمن این مطابقت متصورست جلوه گر وآثار آن فایض ومنتشر شود وچون فطانت همراه زبدة الاشباه مهندس کارآگاه موسیو لامی درین مدت بمقتضای اتحاد دو دولت فرانسه وایران رنج ومشقت بی نهایت درخدمت محوله بخود کشیده مترقبست که محض یگانگی دولتین او را بزیادی جاه ومنصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواحدت دو دولت خواهد بود وهمه اوقات نیز مترصد است که از مژدهٔ فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران را خرم ومسرور سازند . تا آسمان محیط زمین را آرایش ازاردی بهشت وفروردینست تخت فیروز بخت دولت ازوجود همایون باتزیین باد ».

پیداست که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه درتوصیهٔ لامی سروان مهندس که ازطرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مامور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است درموقعی که وی از نزد او بفرانسه بازمی گشته نوشته است. چون درین نامه عباس میرزا می کوشد از نزدیك شدن ایران با انگلستان وتجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع

(۱) پیداست که مراد ژنرال گاردانست

کرده بودند عذرخواهی کند واین کار را توجیه کند پیداست که این نامه را پس ازین واقعهٔ نزدیکی با انگلستان نوشته است. همین نزدیك شدن با انگلستان وتجدید روابط سیاسی باآن کشورسبب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظر احضارخود از پاریس نشده و بمیل خودازایران بیرون رفته وهمین کاراوبر ناپلئون گران آمده و درزمانی که بفرانسه رسیده مغضوب شده است . ناچارلامی هم که جزو هیئت نظامی وی بوده وپس ازباز گشت او نمی توانسته است در ایران بماند با گاردان بفرانسه برگشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق بـا ۸ ربیع الاول ۱۲۲٤ ازخوی که آخرین شهر سر حدی ایران بوده است از راه تـرکیه بفرانسه بازگشته و قهراً لامی هم درهمان روز با وی ایران را ترك کرده است . پس این نـامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون نا چارمی بایست در همان زمانها نوشته شده باشد و درموقعی که لامی خدمت وی را ترك کردهٔ این نامه را نوشته وازوی بناپلئون سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای اوخواسته است .

ازان پس دیگر روابطی درمیان فرانسه وایران نبوده وتا زمان محمد شاه آمدو شد درمیان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه نویسی از دو طـرف هم متروك مانده است وممکنست که این نامه آخرین نامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون باشد.

مکاتبه صدراعظم ایران بادربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهارسال وچند مـاه ازاواخرسال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲٤ مطابق با ۱۸۰۹ ادامه داشته است . درسراسراین مدت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیرا که وی در ۱۲۱۵ پس از عزل ومجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی بدین سمت برگزیده شد و تا ۱۲۳٤ که درگذشت درین سمت باقی بود .

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی شاه وعباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامهایی بوزیران دربارناپلئون نوشته است. درمنشات نشاط (۱) نسخه ای ازنامه ای هست که نشاط ازجانب وی بوزیراعظم فرانسه نوشته وبدین گونه است :

«ازجانب صدراعظم میرزامحمدشفیع بوزیراعظم فرانسه نوشته: لالی مدح وثنایی که ازبحارصدق وصفا غواص ودادش بر کنار گذارد وشکوفهٔ شکفتهٔ مهرو ولایی که دراشجار عهد و وفا نسیم بهاراتحادش ببارآرد نثاربزم حضورآن صدرآرای محفل صدارت قـدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیر بی نظیر

(۱) ص ۱٤۸ـ۱۵۰

فلاطون‌فطنت ارسطو ضمیرمشیر مشتری‌رای مهر اندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیرمعظم مکرم ودستوراعظم اکرم افخم که تا فلك را مدارست وزمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مامول ومسیرحصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه‌آرای گرامی میدارد که چون بنیروی لطف خداوند بیچون و چند و پرتومهرداور یکتای بی مانند خداوندان‌دودولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی ویگانگی افکنده وگسترده و شاهد یك جهتی ودوستی را بی‌پرده بمحفل شهودآشنا وبیگانه آورده‌اند ماکه بندگان بنعمت پرورده‌ایم وزنارچاکری را زیورمیان و جان کرده همان به که بنیروی خداوندان خویش‌بایك‌دیگردمساز ودرهرکارهمداستان وهمراز باشیم‌وازهردوجانب پیوندا ندیشهای مودت و رشته یك جهتی را محکم بسته واین رشته را تـا ابد پیوسته داریم ؛ تا پیونـد امید بدخواهان ازهم‌گسسته‌گردد وشیشهٔ اندیشهٔ دشمنان درهم شکسته . لهذا درین‌اوان خجسته که‌عالیجاه عسکرخان بجهة رساندن‌نامهٔ همایون اعلی‌حضرت قدرقدرت قضاسطوت فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم مهرهمم ماه علم ابرکـرم بحرشیم پادشاه ظل‌الله جهان پناه روحی فداه‌راه سیارآن سوبودلازم افتادکه این هواخواه نیز بدستیاری خامه‌آهنگ نامه سازد وبشرح برخی ازرازهای یك جهتی پردازد . بران فروزنده مهر سپهرفطانت این نکته پوشیده نماندکه درین سال‌اولیای دولت روس در بساط مراودت با کارگزاران این دولت محروس برسازجنگ وجدال ازآهنگ مدارا وامهال پردها بسته وبپای تردد بریدوسفیر رشتهٔ دستان وفریب را بهم پیوسته ، دربستن میثق و عهد دست سعی وجهدگشاده وشکستن ساغرلبریزجنگ را بسنك مدارا ودرنگ آماده بودند واز کارگزاران این دولت جزین خطابی وجوابی نشنودندکه ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدیست که تا درانجمن سپهرمهر گردانست گرد خلاف‌آن نگردیم واگر بر خلاف عهد همه شهدست ننوشیم و اگر با رضای ایشان همه زهرست بجهـد در طلب آن کوشیم، اگرازما رسم مواسات جویید نخست درطریق‌متابعت‌آن‌دولت پویید، اگرنه‌ما را دربساط الفت با شما جزسازجنگ نیست وسوزن پیوند ما جـزسنان وخدنگ . مجملا خطاب ایشان را از ماجـواب صواب جزین نیست ،سخـن‌همینست که گفته‌ایم: با دوستان آن دولت دوستیم وبا دشمنان دشمن وایـن معنی بر مـاروشنست که اولیای‌آن دولت که صدرنشینان بزم دانش‌وهوش ودرسپهرفرزانگی هریکی را روانی آگاه ترازسروشست نیزدرمعاملهٔ دوستان‌ودشمنان پیشنهاد خاطرجزین نخواهد بودکه هریك ازین سه دولت علیهٔ ایران وروم‌و فرانسه درصلح و جنگ و شتاب‌ودرنك‌یك جهت و یك رنگ باشند ، زیراکه اگرباخصم راه جنگ‌جوییم اجتماع واتفاق مایهٔ‌سستی و فتورد شمنانست و اگر احیانا طریق صلح جوییم نیزموافقت‌ما یکدلان باعث سختی ودرستی پیمان وایمان، باید

اساس کار را ازین نکته قیاس گیریم که آب وخاك وبـاد که سه رکن از ارکان چهار گانهٔ جهانندبا یك دیگراتفاق‌دوگانه وسه‌گانه توانندو درکنار رکنی دیگرکه آتشست اگرباجتماع نشینند زیانی نبینند چون درمزاج انسان که حاصل ازامتزاج هرچهارست‌و متنتج فواید وزواید آثارولی‌آب اگربی‌همراهی اصحاب باآتش پیونددیا خاك نقش‌این هوا بندیکان ودوگان راه این‌سودا پویندبجز نقص وزیان سودی‌نجویند ، اگرصلحست ازمصلحت‌کارهم نگذریم واگرجنك آریم طریق ستیزه نیز بموافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلك‌هرصباح درمسدس‌جهات‌مفتح بابست ابواب فتح و فیروزی از شش جهة بر چهرهٔ اولیای‌دولتین علیتین بازودشمنان‌را برپیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد ».

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع بوسیلهٔ عسکرخان سفیردوم فتحعلی‌شاه دردربارناپلئون‌برای وزیراعظم فرانسه‌فرستاده است. این نامه درزمانی نوشته‌شده‌است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تـا ازسوی ایران دیگرگرفتـاری نداشته باشد ودراروپا دستش بازشود . منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه راکه‌نگاه‌داشتن نواحی تصرف شده بود نمی‌پذیرفتند وامیدوار بودندبا عهدی که با ناپلئون دارند وی روسها را مجبور کندکه مطابق میل ایران صلح کنند.

درمنشات‌نشاط(۱)بازنامه دیگری‌هست که پیداست‌ازجانب شاه یا صدراعظم‌بیکی ازوزیران فرانسه‌نوشته‌ودرآن نسخه‌تنها آغاز نامه راضبط کرده و بقیهٔ آنرا حذف کرده‌اند وبدین گونه است :

«عنوان مراسلهٔ یکی‌ازوزرای فرنگست: لمعات‌ثنایی که شعشعهٔ انوارش ضیابخشی انجمن مراودت‌وموالفت را شایسته‌آیدو نفحات دعایی که اهتزازآثارش ازصفحات‌خاطرها یکباره غبارخلاف‌دوستی زداید نثار منزل سروریعنی محفل حضورنورافزای دیدهٔ بصیرت واختیاز ، لخلخه‌سای دماغ سلطنت واختیارقطب ومدارسپهرحزم وعزم باد ...»

بجزین‌دونامه‌که درمنشات نشاط هست نسخهٔ اصل چهارنامهٔ دیگـرازمیرزا شفیع خطاب بوزیران فرانسه دربایگانی‌دولت‌فرانسه‌درپاریس هست ازآن جمله‌این نامه است که میرزا محمد شفیع‌بدوك‌آرمان امانول دوریشلیو(۲) ازورای ناپلئون‌که بعدها وزیر لویی هجدهم شد نوشته است :

«وزارت وجلالت مآب فخامت ومناعت اکتساب مجدت و نبـالت انتساب وموافقت

---

(۱) ص ۱۵۲

Duc Armand - Emmanuel de Richelieu(۲)

آداب زبدةالوزراءالعیسویه دوست مکرم‌مهربان وزیراعظم‌دولت بهیهٔ‌فرانسه‌راهمواره رای رزین درنظم مهمات دولت ملـك‌آرا وسرانگشت عقل دور بین در ضبط امـورات ملك عقده‌گشا باد . بعد ازچهره‌آرایی عذارعذرای صفحه‌بزیوردعوات وافیات مکشوف رای دوستی‌آیات ومشهود ضمیر یك جهتی سمات می‌دارد که چون ازقدیم‌الایام مـراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایـران وفـرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطرالفت دستور ومدتی بود که این‌شیوهٔ مرضیه بالمره متروك‌وامنای آن دولت بهیه را ازخاطرمهجوربود لهذا درین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه‌فخامت‌و مناعت اکتناه مجدت ونجدت‌همراه عزت وسعادت پناه زبدةالامراءالعظام مقرب الخاقان میرزاابوالحسن ایلچی‌بزرك دولت علیهٔ ایران از طرف قرین الشرف اعلی حضرت قدر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل‌الله‌عالمیان‌پناه‌روحی‌فداه مامور سفارت دولت‌سنیهٔ فرانسه می‌بود وملاقات آن جناب کفالت و وزارت مـآب را ادراك می‌نمـود میل خاطر مودت مظاهر بتجدیدرسوم‌مراوده‌ومخالطت قراریافته‌بتحریراین صحیفةالموالات مبادرت ورزیده ودرضمن‌آن زبانزدکلك اظهارمی‌شودکه هرگاه اولیای آن‌دولت بهیه را اطلاعی‌ازمیل باطنی این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم ومشخص خواهد شد . چون بجزاظهارمحبت خاطرودرستی باطن وظاهر مطلبی‌نبودزیاده برین اطناب نورزیده طریقهٔ مـوالات مقتضی‌آنست کـه همواره بقاعدهٔ قدیمه‌ابواب مراودات را زیاده‌مفتوح ورموز ودقایق دوستی وموافقت‌را مشروح‌سازند».

میرزا ابوالحسن خان‌ایلچی‌که مامور رساندن این نامه‌شده‌است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهر زادهٔ حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده ونخستین بارکه بسفارت باروپا رفته درربیع الثانی ۱۲۲٤مطابق بـا ماه ژون۱۸۰۹ بوده‌است . درین موقع دولت ایران روابط خود راکه برای خـاطرناپلئون با انگلستان قطع کرده بـود هنگامی‌که ازپشتیبانی ناپلئون‌مأیوس شددوباره‌ازسر گرفت.دولت انگلستان‌هم‌سرهرفرد جونز(۱) نام را بسفارت بطهران فرستاد وچنانکه پس ازین درجای خود خواهـد آمد عهد نامه ای پیش ازآمدن وی بسته شده بودکه درجنگ با روسیه دولت انگلستان‌یك عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد وسالی یکصد و بیست هزار تومان‌نقدبدولت ایران‌کمك بکند . هنگامی‌که سر هرفـرد جونز بایران می‌آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این‌پول را از دولت هند بگیردوبدولت ایران‌بدهد .اما دولت هند ترجیح داد این پول را بتوسط وی نفرستد وهمان سرجان ملکلم‌سفیرسابق خود را باآن پول‌روانهٔ ایران بکند .

---

(۱) Harford Jones

این رقابت درمیان سفیر انگلستان ومأمورین انگلیسی هند که بسیار غرابت داشت سبب شد که هرفرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری بلندن بفرستد ودربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی دردربار نداشت باین کارانتخاب کردوپیش از روانه کردن لقب خانی باو داد وچند رشته مروارید گران بها وچند طاقه شال کشمیری فاخر ودوپارچهٔ مرواریددوزی ومرصع باهدایای دیگرباو سپرد که بدربار انگلستان ببرد وعهدنامهٔ جدیدی را که مطرح بود امضاء کند. ازین نامه پیداست که در آن موقع هنوزدولت ایران رابطهٔ دوستانه باناپلئون داشته وباآنکه ژنرال گاردان چندی پیش بتعرض ازایران رفته بود دراوایل ربیع الثانی ۱۲۲٤ که میرزاابوالحسن رابسفارت بلندن می فرستاده‌اند بوی دستور داده‌اند بدربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدر اعظم بنخست وزیرآن زمان دوك دوریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابوالحسن باو بدهد.

نامهٔ دیگری که بازاز میرزا محمد شفیع دردستست واصل آن در بایگانی دولت فرانسه درپاریسست نامه‌ایست که بوزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته است که همان شامپانیی(۱) سابق الذکر باشدونسخهٔ آن بدین گونه است:

« عالیجاها بلندجایگاهاجلالت و نبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناهاعمدة الکبراء الفخاما: چون بنای دوستی وسازش فیمابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته وامراتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردوحضرت لازمست که یك دیگر را از اوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند از روی کمال یك جهتی نگاشتهٔ خامهٔ اظهار دارند، بنابرآن درین وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته‌ای نیزازژنارال فلدمارشال غراف گداویچ (۲) رسیده فکر وخیال جماعت روسیه آنست که حدود وثغورولایات روس وایران بعد ازمصالحه ازین طرف گرجستان وداغستان معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلایق عالم ظاهرست که ازقدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاك ایران وراس الحد ممالك ایران وروس ازآن طرف مزدوك بوده، دوستدارجواب نوشتهٔ عالیجاه گراف گداویچ را بمشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت ومجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال غاردان (۳) خان مرقوم واین مطالب رابروظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاه افخم شهریار با اقتدار اعظم ایمپراطور نیکواطوار فرانسه ازجانب مرحمت جوانب اعلی حضرت ظل الله پادشاه جهان

---

(۱) Champagniy (۲) Général Feld - Maréchal Graf Goudowitch

(۳) Général Gardane

شاه روحی فداه وکیل قرار داد امور این ثغور وحدود را کفیلست،مادام که ازحضرت امپراطوری قرار داد امر ایران نشود مصالحهٔ این دولت علیه باسردارجماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهر چه حضرت امپراطور معظم الیه مصلحت داند بناگذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود .طریقه آنست که درین وقت که عالیجاهرفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فخامت ومناعت اکتناه عمدة الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولتایرانوعالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتناه نجدت ونبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای (۱) ازجانب روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت ایمپرا طور نیکو اطوار اعظم گفت و شنید نموده قرار مصالحهٔ اصلیه برای و ارادهٔ حضرت معظم الیهداده شودکه هریك ازدولتین ایران وروسملك قدیم خویش رامالك بوده ، تداخل درممالك یك دیگر ننمایندوچونوقوع این مصالحت و وصول خبرآن نظر ببعد مسافت طول خواهد داشت ورای وارادهٔ اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکواطواراامپراطوراعظم برآنست که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هردودوست دولت علیهٔ فرانسه میباشند موقوف باشد عالیجاه مجدت ونجدت انتباه فطانت وکیاست اکتناه شهامت وبسالت انتباهخلاصة الاکابرالعیسویه عمدة الاعاظم لمسیحیه جنرالغاردان خان بوکالت این دولت با عالیجاه فراست وکیاست اکتناه موسی بارون وردیه (۲) با پولکونیك (۳) سفیرسردار روس قرارداد نمودکه ازتاریخ حال الی مدت یك سال جنگ ودعوی ونبرد و قتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزآیت با جماعت روسیه متروك وطریق مدارامسلوك باشد ، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحهٔ اصلیه ازپاریس رسیده خواهد بود . هروضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار با اقتدار پادشاه نیکواطواراعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول ومعمول دارند . خلاصه حالا وقتیست که حضرت امپراطورمعظم الیه ازعهدهٔ عهدیکه با این دولتبسته برآید وامرحدود وثغورممالك ایران را موافق قاعدهٔ یگانگی وبرادریکه با اعلیحضرت پادشاه ظلالله روحی فداه دارد منتظم نماید وبهیچ وجه مغایرت وجدایی میانهٔ دولتینفرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه ازین حدود بوضعیکه خود متعهد گردیده بظهور رساند ونظر بمراتب نیك ذاتیکهدارد دراتمام این امرساعی باشد و همه وقت باظهار مهمات و اعلام حقایق

---

(۱) Mr Comte Tolstoy (۲) Mr : Baron Verdier

(۳) Polkovnik بزبان روسی بمعنی سرهنگست ومراد فرستادهٔ ژنرال گوداویچ برای گفتگو درمتارکه است

حالات خود پردازد والباقی ایام فرخنده‌فرجام بکام باد ».

پیداست که این نامه مدتی پیش از نامهٔ نخست نوشته شده است. بدین معنی که چون گودوایچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه ای بایران کرده وسفیری بدربار فتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است بتوسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه ازخاك ایران گرفته است پس بدهد. پیش ازین درصحایف ۱۲۵-۱۲۷ نامه‌ای را که گاردان از طهران در۲ ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۳ درهمین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام و پیداست که‌این‌نامه درهمان حین می‌بایست نوشته شده باشد ومیرزا محمد شفیع هم ازسوی خود تاکید کرده‌است که درپاریس ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کندوعسکرخان سفیرایران درپاریس وکنت تالستوی سفیرکبیرروسیه در پاریس عهد نامهٔ صلحی درمیان ایران و روسیه ببندند. کسی‌راکه گوداویچ برای مذاکره بایران فرستاده و درین نامه تنها درجهٔ او «پولکونیك» را معین کرده‌اندظاهراً همان‌نایب سرهنگ توپخانه بارون‌د وورده (۱) نامست که در نامهٔ گاردان بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نام اوآمده است.

درمیان اسنادی که نسخهای اصل‌آنها دربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست بازنامه دیگری ازمیرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران خطاب بکنت دوشامپانیی وزیر امورخارجهٔ ناپلئون هست که متن آن بدین‌گونه است:

«تحفهٔ دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهرناب وخوشهای درخوشاب رخشنده و فروزنده وهدیهٔ ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب وچشم نرگس نیم خواب زیبنده وفریبنده شایسته انجمن حضور فرخنده دستور، واسطهٔ نظام مناظم امور، رابطهٔ قوام مصالح جمهور، که‌نظم‌سلك ملك بنوك كلك گهربارش مربوطست وقرارکاردولت بخامهٔ بی‌قرارش منوط، تواتر ترشحات‌ارقامش‌دوحهٔ صدارت را طراوت بخشای [وترا کم] سحاب اقلامش روضهٔ‌وزارت را نضارت افزای، فکردوربینش نوردیده بینش، رای نکته‌آرایش [گلگونهٔ] عذاردانش،بحرجلال راگوهرتابان، سپهراقبال را اخنررخشان، گلزاروفا را غنچهٔ غماج، بازاروفاق را سرمایهٔ رواج، وحید دهر، فرید دور، فزاینده وزدانیدهٔ عدل وجور، دانای معانی‌نکته دانی، بانی مبانی مهربانی، موسی‌شامپانی(۲) است، که‌تا جهانست‌ازنیل‌امانی دوجهانی‌قرین شادمانی‌وکامرانی باد بعدازشرح‌مراتب دعا براوح صحیفهٔ مدعا می نگارد که: دیری گذشته وعهدی منقضی گشته‌است که‌عندلیب خوش نوای خامه برگلبن زیبای نامه منقاردستان سرایی نگشوده وشاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده، درپردهٔ نارآسوده‌اند، گلشن مراودات را دربسته است وطایر

---

(۱) Baron de Wrede (۲) مراد مسیوشامپانیی است

مکاتبات را پرداده ،[خاطر] شوقمند که بمطالعهٔ نگاشتهٔ کلك [طوطی]آسای انس تمامی داشت در راه انتظار بازست و مرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز ، هروقت سفیری ازسفرای آن حضرت سنیه ، یا بریدی ازجانب سنی الجوانب این دولت بهیه عازم آن صوب بـا صواب شده ، دوستدار بمقتضـای رسـوم دوستی درصـدد شرح حال و استخبار احوال خجسته مآل برآمده ، بوسایل رسایل دوستانه ابواب مـؤالفت را مفتوح داشته است وهر بار فصلی دراشواق ضمیرمودت تخمیر را با تفاصیل مقاصد ومطالب بقلم یك جهتی نگاشته ؛ نه جوابی ازجانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی برموجبات تاخیر جواب حاصل . قریب دوسالست که عالی جاه رفیع جایگاه ، شهامت [و] دلالت همراه ، فخامت و نبالت پناه ، ابهت ومناعت اکتناه، عمدة الخوانین الکبار عسکرخان سالارعساکر افشار ازدربار سپهر مدار اشرف اعلی مامور بسفارت آن ولا گردیده . ازین روخبری که منتج اثری باشد نرسیده، با آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین راآغاز ربیعست وشاخ مواحدت حضرتین را برگ وسازی بدیع وخاطر مهرمایل را حیرتی کاملست کـه چراآن همه گرمی بازارمودت بسردی مبدل شده ودرین ظرف مـدت رسوم دوستی و دوستداری بکلی مهمل ومعطل مانده . شهریاران کامکار ، کـه هریـك را داغ اطاعت زیب جبههٔ سپهرست وحلقهٔ اطاعت آویزهٔ گوش مـاه ومهر، با یك دیگـرعهدی بستند و مهری پیوستند .از آنطرف عهد نامه ای همایون فرستادند و ازین طرف مهر قبول نهادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای ایـن دولت مطابقت باآن حضرت را متقبل.جزء اعظم این شروط وعهود بیرون شدن طایفهٔ روس از خاك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کار دانست . درین صورت هرگاه ازان برادر مهرپرور ، که بساط آن حضرت رازیورست ، گلهٔ دوستانه شود از راه ورسم انصاف دورنخواهد بود . امروزآوازهٔ این عهد وفـاق درعرصهٔ آفاق مشهورشده، هرقدرتاخیردراتمام آن برود راه سخن مردم زیاده وازهرسو زبانی بگفتگو گشاده خواهد شد . پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عـادل درین دار عاجل منحصر بنامی نیکست وهیچ نامی ازوفای عهود نیکوترنخواهد بـود . بدین دلیل اکنون دراتمام امرعهود موقع شتاب وتعجیلست ، نه موقف درنگ وتعطیل . عالی جـاه رفیع جایگاه،فراست وکیاست انتباه، فطانت ومتانت اکتناه، عمدة الاقران والاشباه،خلاصة العیسویین ، میرزا یوسف مریم ژوانین (۱) ،که سفیری نکته دانست ، عازم حضور آن جنابست ، درین چند سال که بخدمت کارگزاری وترجمـانی اشتغال داشته ودرکار اعلام اسراردولتین بوده است وبرمکنونات ضمایرطرفین اطلاع حاصل نموده ، پـاره‌ای امور

---

(۱) Joseph- Marie Jouannin

راکه تحریر آن مقدور نیست ، بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظیر خواهد ساخت . مجملا برای مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کارکنان دربار در کار و بار این دولت بی زوال فی‌الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد ، ازین طرف بهیچ وجه من الوجوه در بنیان دوستی قدیم قصوری و در ارکان یك جهتی قویم خلل و فتوری راه نیافته و نخواهد یافت . عهد همان عهدست و پیمان همان پیمان. تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکینست سیاق و فاق اولیای این دولت جاوید قرین برین وضع و همین آیین خواهد بود. مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط مؤالفت آنست که من بعد بر خلاف اوقات گذشته تارك طریقهٔ فراموشکاری گشته ، گاه و بیگاه دوستان راسخ‌الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد . الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد، برب العالمین » .

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع دوسال پس از رفتن عسکرخان بسفارت بدربار ناپلئون یعنی درسال ۱۲۲٤ نوشته و بتوسط ژواننن برای کنت دوشامپانیی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است .

نامه دیگری که از میرزا محمد شفیع در بایگانی دولت فرانسه موجود است نامه‌ایست که ظاهراً بلابلانش فرستادهٔ ناپلئون بدین گونه نوشته است :

« عالی شان معلی مکان ، عزت و صداقت بنیان ، زبدة الاماثل المسیحیه ، موسی لابلانش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشتهٔ آداب سرشتهٔ آن عالی شان واصل واز مضامین آن اطلاع حاصل شده ، اخبارات دور و نزدیك را که رقم زد کلك صداقت سلك نموده بانضمام فقراتی که درباب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی و خاطر نشان گردید . این مطلب ظاهر و آشکارست و ضرور باظهار و تذکار نیست ، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آنرا میدانم ، لکن چندانست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد و شد رسل و رسایل شده ، اما در باطن همان مراودت و یك جهتی باقیست و نقصی بهم نرسانیده . این که خواهش نموده بود که ازین طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده ، بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی نشان خود مطلعست که الی حال ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و بهیچ وجه فایده و ثمری حاصل نشده ، می باید کاری کرد که مفید فایده‌ای باشد . حال دوسالست که این جانب زحمات بسیار و مرارت بی‌شمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی ازخود نمایم و هنوز بجایی منتهی نشده . آن عالی شان البته از چگونگی مرارت این دوسال این جانب درپاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شان خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فی مابین دولتین بهیتین را نموده

است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می باشم ، چراکه درایران ودرب خانهٔ شاهنشاه جهان وجهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام و باین جهت هنوز مورد توبیخ وملامت اهالی ایران می باشم . مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه‌ملك بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیه‌خواهندکه رفع بدنامی خودکرده ، درعالم محمود ونیك نام باشند این معنی برای‌آن دولت میسر نخواهد شد، بجزاینکه عهد ومیثاقی که در خصوص اخراج روسیه‌با دولت‌قاهره‌بسته‌اندوفانمایند ،که راه عرض واستدعایی برای این خیرخواه بدست‌آید . حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم‌که حمل بر بعضی جهات نمایند . آخر دوستی وآشنایی دودولت‌بزرگ را نفعی وثمری ضرورست، خلف عهد وسست پیمانی شماکه‌عالمگیرشده وازایلچیان وفرستادگان آن دولت هرکه وارد این ولا شده هزار گونه سخنان دوستانه‌مسموع گردید ، یکی‌از قوه‌بفعل‌نیامده. یکی مذکور ساخته‌که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد ، یکی نوید داده‌که پنجاه عراده توپ می‌آورند ، یکی دیگرگفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه‌کرده ، ایلچی فرستاده که‌روسیه را بیرون‌نمایند. ماهم بهمین هوس‌موسی لاژار را تدارك‌کلی نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم . بعد از ورود آنجا بسردار وکارگزاران این‌دولت‌تکلیف واهتمام می نمودکه‌شما قلاع راخالی کرده بروسیه واگذارید، تامن بنای متارکه میان شمابگذارم . این همه معلم ومهندس که ازآن دولت درآنجا بودند ، باآنکه کمال محبت ونوازش دربارهٔ یشان بعمل‌آمده واز مال دنیا بهیچ وجه مضایقه نشده ، همینکه بنای دعوی‌وجنگ با روسیه شده‌یك جاخود راکنار کشیده، نزدیك نیامدند . عسکر خان را باپنجاه‌هزارتومان تحفه وهدایا روانهٔ پاریس فرمودند. سه چهار سال اورا درآنجا نگاه داشته ،آخر باده‌هزار تومان قرض روانه ساختند . بخلاف این طرف‌که ایلچیان را باتدارك بهرنوع‌که دلخواهی ایشان بود روانه‌کردند. هرروزه عسکرخان از پاریس می نوشت‌که چنان وچنین جواهر وتحفها درست شده می آورم . یك جا همه دروغ محض شده ، عسکر خان با آن همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع‌شده بوددو پادشاه عظیم الشان‌که باهم‌دوستی‌وتعارف ومهربانی مرعی‌میدارند چرا ازآن‌طرف می بایست مبارکباد وتعارفی‌بعمل نیاید‌که درمیان دولت های عالم برای این دولت سبکی‌وبدنامی‌حاصل شود؟ اگرازرفتار ودوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آنکه : ازروزی‌که بنای دوستی راگذاشته ، ایلچی‌ایشان واردشده است ، جزیی دروغی نگفته و نمی‌گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه‌نقدبسرکار اقدس شاهنشاهی می دهند وتاحال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اندوبهمین دفعه همهٔ‌معلم وتوپچی وآدمهای ایشان باقشون‌ایرانی موافقت کرده ، دعوای عظیم با روسیه واقع و

شکست فاحشی داده ، دوسه هزار روسیه راکشته وگرفته وتا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده ، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف بعمل نیاورده باشد ولازمهٔ ایستادگی داشته ودارند که روسیه را بزور و پول ان شاءالله بموافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته ومی‌رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده ومی شوند . آن عالی شان که این تکلیف را نموده راستست . این جانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم غیرتی و بی اهتمامی شما راه حرفی درین آستانه علیه ندارم . چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت ، که بهمه‌صفات حسنه آراسته می باشند ، ننگ بد عهدی وسست پیمانی راکه ازهمه عیوب بدترست برخود پسندیده ، چشم ازپاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند ؟ بخدا که این جانب محض خیر خواهی که بعلت آمد ورفت این دوساله بهم رسیده است برخود هموار نمی‌توانم کرد و همیشه بعلت شهرتی که بخیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل ومنفعل می باشم . درین چند ساله که مباعدتی تقریب قطع رسل ورسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی، که محرمیت وصداقت داشته باشد ، بهم رسد ، تادرصدد اظهار بعضی مراتب برآمده ، مجملی ازآنچه درین مدت فی مابین رخ نموده معلوم‌سازد. بهتر که آن عالی شان که ازتمامی کارها مستحضروآگاه واز قراری که معلوم شده بی‌نهایت نیك اندیش وخیرخواهست ، باز باین حدودآمده ، سبقتی دراظهار بعضی مراتب نموده ، تا تازه مطالب درصدد اظهار برآید ودر پردهٔ خفا نماند . الحمد لله رب العالمین پروردگار پاك خدمهٔ این دولت علیه را ازاعانت جمیع دول بی‌نیازی داده استوابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت جاوید مدت گشاده ، البته مسموع آن عالی‌شان گردیده است که درین سال فیروزی مآل تا چه‌حدآثارضعف وفتورازصدمات سپاه منصوردراحوال روسیهٔ این سرحد راه یافته ، چه قدرازآنها مقتول وچه قدردستگیرشده .آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی وخیرخواهی بود . چنانکه آن عالی شان صلاح داند همین‌نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید . پیوسته مترصد اخبارات‌ومرجوعات می باشد » .

پیداست که این نامه بسیارجالب رامیرزاشفیع صدراعظم بنمایندهٔ فرانسه در ایران نوشته‌ودرآن از ناسازگاری دولت ناپلئون نالیده‌وازرشوه‌های سرشاری که‌فرستادگان انگلستان بفتحعلی شاه ودرباریان وی داده‌اند دم زده است . ازفحوای نامه پیداست که درظرف جنگ اول‌روسیه با ایران وپس‌از بازگشت‌عسکرخان سفیرفتحعلی شاه‌ازپاریس درسال ۱۲۲٤ نوشته شده است .

سند جالب دیگری که درین زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ایست که بوداق نام ازایران بدربارناپلئون فرستاده وازین جا پیداست که‌فرانسویان درآن زمان خبرگزارانی درایران داشته‌اند که بزبان فارسی مطالب را برای ایشان نوشته‌اند وازان جمله‌این بوداق نام که پیداست نام ترکی داشته وشاید ساکن آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه‌داشت بندهٔ دولتخواه بموقف عرض‌مقربان دربارانجم احتشام‌والامیرساند که : اگرچه الی حال این بندهٔ عقیدت خصال درظاهرنسبت بامنای آن دولت قاهره در رابطهٔ بندگی ودولت خواهی سبقت نیافته ، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص ودولت خواهی خود را درپیشگاه ضمیرآفتاب مظاهروالاجلوه‌ظهور دهد . نظربااین معنی برذمهٔ بندگی و دولت خواهی لازمست که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را بخدمت با رفعت عرض نماید . لهذا پارسال یك نفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده ، حال درتبریزست ، راه‌ورسم جنگ فرنگی‌را تعلیم سواران ایران‌میدهد وامسال هم یك نفرایلچی دیگرهمین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده،حال‌دردارالسلطنهٔ طهران اقامت کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که او بسرکرده‌گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان ازخزانهٔ پادشاه‌انگلیس داده ، خود متوجه دعوی‌ومدافعه قشون پادشاه روس بشود و درین وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بودکه با هم بنای مصالحه وسازش بگذارند . ازین طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا بزرگ بحوالی الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو» (۱) سرکردهٔ روسیه تاآنجاآمده ، باهم ملاقات حاصل کرده ، دیگرمعلوم نشدکه بنای مصالحه آنها صورت‌سرانجام گرفت‌یانه ونیزباید درین چند وقت‌رایات نصرت‌آیات‌شاهی‌ازدارالسلطنهٔ طهران حرکت کرده ، درمملکت عراق در موضعی که موسوم بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند . زیاده از این خبری که‌قابل عرض باشد صورت و قوع نیافته . بعدالیوم نیزهرنحو خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود.چون این بندهٔ دولت خواه را ازجملهٔ اخلاصمندان‌آن دربارحساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیرمنیرمحونفرموده ، بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند . زیاده‌جرات ننموده ، امره‌الاعلی» .

(درپشت نامه مهر«عبده بوداق»)

پیداست که این نامه‌درپایان سال ۱۲۲۹ یاآغازسال ۱۲۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست بمأموریت سرگوراوزلی و میانجی‌گری اوبرای بستن عهد نامهٔ گلستان در ۲۹

(۱) پیداست که تحریف کلمهٔ Tormassof نام‌ژنرال معروف‌روسیست که درجنگ‌اول ایران وروسیه فرمانده قسمتی ازسپاه روسیه بوده‌است .

شوال ۱۲۲۸ وسپس بعهد نامهٔ ایران وانگلیس بوسیله مسترالیس در ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۹ اشاره کرده است ودرین زمان دیگر دربار فرانسه مأموری درایران نداشته است که اخبار ایران‌را بفرستد واین بوداق نام این وظیفه را بعهده داشته است.



بجز دونامه‌ای که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و ترجمه آنها پیش از ین درصحایف ۱۵۲ـ۱۵۶ آمده است دونامهٔ دیگرهم ازو در دستست . نخست نامه‌ایست که بشمارهٔ ۲۰۸۱ در بایگانی‌وزارت‌امورخارجهٔ ایرانست (۱) ودرپشت آن ترجمهٔ آنرا بزبان‌فارسی شکسته نوشته‌اند وپیداست که آنرا درهمان‌زمان یکی ازخاورشناسان فرانسوی‌بدینگونه ترجمه کرده وعیناً آنرا نقل می‌کنم :

« ترجمهٔ محبت نامه ـ ازطرف ناپولیون اعظم که باعنایت‌خدای‌تعالی و برموجب‌قوانین دولت‌عظمی امپراطوروپادشاه‌فرانسه‌وپادشاه ایطالیه‌است بجانب شوکت جوانب‌پادشاه اعظم ملك‌الملوك عالم‌مزین‌اریکهٔ پادشاهی فرمانفرمای عرصهٔ‌ماه تا ماهی سلطان‌جوان بخت سکندرشأن فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافته وسلطنته السلام ، پادشاها بلند جاها وخدیو مرتبت پناها چون‌که افزایش واستحکام‌روابط دوستی که شکرالله متعال که مملکت فخیمهٔ مایان از قدیم الایام سبقت کرده بود همٰن اقصا (!) آمال ضمیر اخلاص پذیرست ، بنابرین دارندهٔ محبت‌نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون ویك که (!) ازخادمان‌سرای همایون وهم ضابط ایچ‌آقایان (۲) اندرون فرستادن (!) بصوب‌شوکت اوب مصمم شد وبآنیت اینکه جنرال مومی‌الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدواعتماد کلی بنماید فی‌الواقع آبای جنرال غاردان وقتامن‌الاوقات الماضیه با یراث‌موافقت و دوستی‌فیما بین دولت‌فرانسه ودولت‌ایران باعث‌آبادی‌شده‌بودند بتواریخ‌اندر مسطورست بل درافواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات‌آثار جمیلهٔ‌اجدادخودش‌اقتفا بخواهد کرد. ازین‌قطع نظرجنرال‌غاردان رافدوی‌ذات ملوکانه‌ام ودرخدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته بدین سفارت کبرا (!) لایق وشایسته دیدم وکذالك (!) اوفیچیالان (۳) همه که بمعیت‌جنرال مشارالیه‌ماموورومعین شدندودر نصرتهای بسیار که برعساکرروسیه میسرگشت اصحاب وانصارم بودند وایشان را یکایك‌گزیدهٔ

(۱) مقاله آقای عبد الحسین نوایی بعنوان « چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران » در « نشریهٔ وزارت امور خارجه » شمارهٔ پنجم (جلد دوم) اسفند ماه ۱۳۲۸ ص ۱۴ـ۳۰

(۲) این کلمه بمعنی آجودان آمده است

(۳) تحریف کلمهٔ officiers فرانسه بمعنی‌افسران وصاحب‌منصبان .

اردوی همایونم باید شناخت وان‌شاءالرحمن مبارزان مومی الیهم دزمحاربات علی لعدو المشترك با غیرت مشهودهٔ مجربه درآن طرف بخواهش کوشند. مبتنأعلی ذلك امر محققست که این گونه انتخاب وامتیازمقبول وپسندیدهٔ آن حضرت سلطنت مآب می‌شودومرجوست که بدین چنین ممتاز بین‌الاقران ومشار بالبیان منتسروی (۱) مرخص باعتقاد تام و کامل و بهر کلمات که ازطرف‌ما بگوید اعتماد کلی وشامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که درحضور فایض النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت ودوام دوستی‌ما را ودعوات‌صافیات ما رابری اقبال‌ذات‌خلافت صفات برای خوشحالی ممالك ایران وتحقیقات شوق وآرزوی مارالاجل استقرار دولتین تکرار بتکرار اریاد و ذکر بکند بدو گوش تصدق وتیقن را بگشایند . باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی‌درایام سلطنت جاودانی‌با نسایم‌مساعده عاقبت سعیده برذات‌حشمت صفات کامرانی جاری وساری باد ، برب‌العباد . نوشته بمقـام فنکنستین (۲) در اردوی نصرة مقرو به روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشتصد و هـزار (۳) ازمیلاد عیسیء . وسـال سیم ازجلـوس همایونم فی یـوم الثانی عشرمن صفرالخیرسنه ۱۲۲۲.

امضای ایمپراطوری ناپالیون
وتحته‌المینیستیر(٤) والوزیر ایمپراطور والملك
شارل موریس طالیر ن پرنس د بنونت (٥)

پیداست که این نامه اعتبارنامه‌گاردان بعنوان سفیردر دربارطهران وبرای معرفی هیئت افسران نظامیست که با او بایران‌آمده‌اند .

نامهٔ دیگری که ازناپلئون خطاب بفتحعلی شاه مانده بدین گونه است (٦) :

«ازجانب ناپلئون باعنایت‌خدای‌تعالی وبرحسب‌قوانین‌اساسی‌امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا، مدافع (۷) هیئت اتحادیه رن (۸) ، رابط (۹) بین ممالك موتلفهٔ سویس باعلی حضرت قدرقدرت قوی‌شوکت فتحعلی‌شاه پادشاه ایران دوست بسیارعزیزوصدیق ما : اعلی حضرتا ، قدرقدرتا ، چون مدت مأموریت موقتی سفیرفوق‌العـادهٔ شما عسکر خان افشاردردربارما بانجام رسیده است بنا برتصمیمات اخیـرآن اعلی حضرت دربـاب فرستادگان ما لازم بودکه اورا بیش ازین در نزد خود نگاه نداریم ، اگر چه عزیمت

(۱) تحریفی ازکلمهٔ Ministre فرانسه بمعنی‌وزیر
(۲) مراد فینکن شتاین است (۳) مراد ۲۰ آوریل۱۸۰۷(۱۲ صفر۱۲۲) است .
(٤) تحریف دیگرازکلمه Ministre فرانسه
(٥) Charles-Marie Talleyrand, Prince de Bénévent
(٦) همان مقاله ص۳۰
(۷) Protecteur (۸) Rhin (۹) Médiateur

او برما ناگوارخواهدبود ورفتاراوهمیشه مورد ستایش ما بوده. سفیرمز بورغالباً درمدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلی حضرت راگوشزد می کرده ، میل قلبی ما اینست که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند وآن اعلیحضرت دراختیاردوستی بین ما ودشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند ودرین مشورت ما با کمال صفا بنابراعتمادی که آن اعلی حضرت نسبت بما ابرازداشته‌اند مسؤل اورا اجابت خواهیم کرد . اعلی حضرتا قدرقدرتا درخاتمه ازخدای متعال خواستاریم که روز بروز بر عظمت او بیفزایدوایام راباعظمت وعافیت بگذارند،تحریرآدر۲۳مه۱۸۱۰درلیل (۱).

مهرامپراطورناپلئون

وزیر دولت دوك باسانو (۲)

وزیر روابط خارجی دوك دوکادور (۳)

پیداست که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون بفتحعلی‌شاه باشد در۲۳مه۱۸۱۰ (۱۸ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته‌شده وازلحن نامه پیداست پس ازآنکه گاردان ازایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیرایران را اردربارخود روانه کرده است .

کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضاقلی خان هدایت‌لله باشی‌امیرالشعراء درتاریخ قاجاریه که دردنبالهٔروضة‌الصفا چاپ کرده‌است درباره روابط فرانسه باایران درزمان فتحعلی‌شاه درحوادث‌سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است :

«درسال ۱۲۰۹(۱۷۹٤میلادی) که سلطان شهیدآقا محمدخـان قاجارغاری‌شهر تفلیس را مسخروقتل وغارت کرد پادشاه فرانسه‌ناپلیون مطلع گردیده ، بواسطهٔعداوت ومخاصمه با دولت روسیه اظهاردوستی ومواحدت با خاقان شهید خواست .

عهد نامهای سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند بـا فرستادهٔ خـود بایران فرستادولی وقتی رسید که آن شهریاردرقلعهٔ شوشی بعزشهادت رسیده بودوخاقان کامگارفتحعلی شاه قاجارهنوزجلوس نکرده بود واطراف بلاد پرآشوب وفساد بود . حاج ابراهیم خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگست . واقعهٔ قتل کربلا وطغیـان وهابیه که درسال ۱۲۱٦ هجری بود اسمعیل بیك غـلام ببغداد نامه برده ، خـواجه داود نامی درصورت تجاردربغداد دیده ، دعوی کرد که‌من ازدولت فرانسه مامور بایرانم وبااسمعیل بیك بیات بدارالسلطنه آمد، چون‌خط فرانسه‌خواندن درایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند ، هـم چنان جـوابی‌سرسری

Lille (۱) Duc de Bassano (۲) Duc de Cadours (۳)

نگاشتند وداود را لقب خانی دادند وفرستادند . الحاصل درین سال که ۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبرنامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت . پاشای بایزید و وان بملاحظهٔ مصالحهٔ عثمانیه وروسیه اورا موقوف‌داشت ودوچا کراورا بکشت . چون نواب شاهزاده نایب‌السلطنه شنید کس فرستاد، موسیو ژوبررا ازپاشا بخواست، اونیز فرستاد وباعزتی تمام اورا بتبریزآوردند وبسلطانیه آمده ، شرف‌حضورسلطان ایران را دریافته ، معلوم شدکه داوّد خان مذکوربا وی همراهست. الحاصل نامه بدادند وازجانب ناپلیون‌امپراطور پیغامات دوستانه بگذرانید وجواب نامهٔ اورا میرزا رضی‌تبریزی بفارسی مرقوم‌وبسفارت میرزا رضای قزوینی وزیرشاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا روانهٔ پاریس شدند.»

مؤلف منتظم ناصری (۱) دروقایع سال ۱۲۱۷ هجری و۱۸۰۲ میلادی می‌نویسد : «هم‌درین سال بتوسط خواجه داود نام ازارامنه وتجاربغداد نامه‌ای ازناپایون بناپارت کنسول اول فرانسه بحضرت خاقانی موصول گردید . خواجه داودلقب خانی یافته،حامل جواب آن نامه گردیده ، بفرانسه روان شد ».

گویا این خواجه‌داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ.) کتاب کوچکی‌درپاریس بعنوان وضع کنونی‌ایران»(۲) بفارسی‌وفرانسه‌وارمنی‌چاپ کرده است درین کتاب نام خود را بفارسی «صاحب نشان‌شیروخورشید ایران‌ملك شاه‌نضرزاده میرداودضنادوریان» نوشته است ودرپشت این کتاب‌دردنبال نام خود نوشته است« مامور فرانسه‌در۱۸۱۶» (۳).

بنابراسنادی که‌دردست‌است ناپلئون‌ازجوانی نقشهٔ تصرف‌آسیارادرذهن خود جای‌داده وکراراً باین نقشه بازگشته وسالها پیش ازآنکه بامپراطوری برسد این خیال را در فکرخود پرورده است. پیداست که بیشترمقصود وی ازین‌کاراین بوده است که‌هندوستان را ازدست انگلستان بیرون بیآورد . پس ازآنکه بمصرلشکر کشید و ازین‌کار نتیجه‌ای نبرد بازازین اندیشه دست برنداشت وهم چنان آنرا دنبال می‌کرد درآن زمان دروازهٔ اروپا برآسیا شهراستانبول پای تخت سلاطین عثمانی بود. درسنه ۱۸۰۲ م. (۱۲۱۷ هـ) ناپلئون سباستیانی ازافسران عالی رتبه ارتش خود را بسفارت بدربارعثمانی فرستاد و امیدوار بود بدین وسیله بتواندازهمهٔ کشورهای‌آسیایی با خبر باشد .

سباستیانی ماموربود که راه راه لشکرکشی بهندوستان را پیدا کند . وی قهر

(۱) ج ۳ ص ۷۸

(۲) Etat actuel de la Perse, par Mir - Davoud - Zadour de Mélik Schahnazar, Paris 1817

(۳) Envoyé en France en 1816

متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را بایران جلب کرد. اما ناوگان فرانسه در آن زمان ناتوان‌تر از آن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی بایران و از آنجا بهندوستان برساند. بهمین جهة ناپلئون در نظر گرفت از راه خشکی با ایران مربوط شود و از راه ایران بهند بتازد.

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت از آن در برابر روسیه بود زیرا که تازه جنك اول ایران با روسیه که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ (۱۸۰٤-۱۸۱۳) کشیده در گرفته بود. فتحعلی شاه در آغاز سلطنت خود گرفتار جنگها و شورشهای داخلی شد و بمحض این که از آنها فراغت یافت بجنك با روسیه گرفتار شد و در سال اول جنك یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی‌درپی خورد. انگلیسها که بدین‌گونه استیصال وی را دیدند درصدد شدند بوعدهٔ یاری اورا بخود جلب کنند وفتحعلی شاه هم چاره دفع خطر روسیه را دراتحاد با انگلستان می‌دانست. اما انگلیسها تکلیف شاق می‌کردند و می‌خواستند در برابر یاری که باایران خواهند کرد دربار ایران جزیرهٔ خارگ و بندر بوشهر را بانگلستان واگذارد.

پیداست که فتحعلی‌شاه نمی‌توانست این شرط را بپذیرد و ناچار پس از اندکی مطالعه دیدند یگانه راه توسل بناپلئونست. بهمین جهة فتحعلی شاه نامه‌ای بوی نوشت واوهم جواب مساعد داد. پس ازآن ژوبر و رومیو را در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ﻫ) بایران فرستاد. چنان می‌نماید که هریك ازین دوسفیر را ناپلئون جداگانه ازدوراه مختلف بایران فرستاده‌است، یعنی درضمن اینکه ژوبر ازراه کردستان رهسپار شده رومیو از راه بغداد مامور ایران شده است ودرین کارگویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط کامل بکند واگر یکی ازین سفیران بمقصد نرسید دیگری حتماً برسد. ژوبر و رومیو بفاصله نزدیك عازم ایران شده‌اند، اما چون ژوبر را در راه بزندان افگنده‌اند ومدتی گرفتار بوده است رومیو زودتر ازوی بایران رسیده واوهم ناگهان درطهران مرده وبدین‌گونه چندین سال طول کشیده است تا نتیجه‌ای از روابط ایران با ناپلئون بدست آید.

درین ضمن جنگهای ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است. درهر زمان که روسها دراروپا گرفتار حوادثی می‌شده‌اند ازنیروهای خود درمرزهای ایران می‌کاسته‌اند وایرانیان اندك پیشرفتی می‌کرده‌اند اما دوباره که دستشان دراروپا خالی می‌شده بر نیروی خود درمرزهای ایران میفزوده‌اند و باردیگر پیشرفت می‌کرده وایرانیان را شکست می‌داده‌اند.

درسال ۱۸۰٦ (۱۲۲۱ ﻫ.) ناپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن و بونتان (۱) و

Bontemps (۱)

لابلانش (۱) بایران فرستاده است . ژزف ماری ژوانن(۲) ازخاورشناسان زمان خود بود ودر سن بریو (۳) در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸٤٤ در گذشت .

درین گیرودار انگلیسها منتهای کوشش خود را کرده اند که نگذارند ناپلئون راهی بایران باز کندو بهمین جهتست که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی ومرك رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی های جنگی خود را بخلیج فارس آورده اند. اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون درمیدانهای جنك اروپا چنان درجهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی دربار طهران با آن دشواریهایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبر میشد و بهمین جهة اگر اندك تردیدی از اتحاد با ناپلئون درمیان بود پس از جنك های معروف اوسترلیتز(٤) در ۱۸۰۵ وایینا (۵) در ۱۸۰٦ وایلو (٦) در ۱۸۰۷ کمترین تردیددربار ایران ازمیان برخاست .

بهمین جهة درماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیر ایران میرزا محمد رضا درلشکرگاه ناپلئون درفینکن شتاین بحضور او رسید و پیشنهاد اتحاد با وی کرد . چنان می نماید که دولت ایران درین کارمقدم شده و پیشنهاد اتحاد ازجانب ایران بوده است. پس ازامضای عهدنامهٔ اتحاد درفینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مامور سفارت ایران کرد و یك هیئت نظامی با وی بایران فرستاد وگاردان اعضای سفارت ایرانرا هم باخودبایران آورد.

هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در ٤ ژون ۱۸۰۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند (۷) درپروس شرقی الکساندر امپراطور روسیه را شکست داد وچند روز بعد در ژویه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روسها صلح کرد و بدین گونه بدو متحد سابق خود یعنی دولت ایران ودولت عثمانی خیانت کرد واتحاد باآنها راناديده گرفت وحتی صلح با روسیه سبب شد که روسها ازجانب ایران وعثمانی دستشان بازشدوتوانستند بزودی کارهردو را بسازند .

عجیب تر ازهمه اینست که ناپلئون ازین اتحاد تازه باروسیه نه بایران خبرداد ونه بگاردان سفیر خود ونه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنندواین کار را منافی با عهد نامهٔ خود ندانند بلکه با رقیب اویعنی دولت انگلستان هم نزدیك نشوند . بازعجیبتر آنکه ناپلئون ازگاردان هم توقع داشت که بازپس ازین صلح باروسیه در ایران پیش

Saint - Brieuc (۳)   Joseph - Marie Jouannin(۲)   Lablanche(۱)

Friedland (۷)   Eylau (٦)   Iéna (۵)   Austerlitz (٤)

ببرد ومانع از اتحاد وحتی نزدیکی ایران باانگلستان بشود وبهمین جهت نه تنها هنگامی که ایران ازناچاری دربرابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست ورابطه بر قرار کرد ناپلئون بسیار خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمیتوانست در ایران بماند وچاره‌ای جز بازگشت بفرانسه نداشت چون بفرانسه برگشت ناپلئون اورا غضب کرد و مدتها کاری باو نداد واورا خانه نشین کرده بود.

گاردان باندازه‌ای ازین اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامهٔ تیلسیت دراستانبول بود وتا دوماه پس‌ازآن واقعه درآن‌شهر بود ودوماه پس ازآن از بغاز بسفور عبور کرد ورهسپار ایران شد. چنان‌می نماید که ناپلئون ازدوری راه میان فرانسه وایران مطمئن بوده وامیدوار بوده‌است این خبرنزدیکی باروسیه‌خیلی دیرتر بایران برسدوگویا این خبرراهم زودتر ازهمه دربار روسیه بایران داده است.

شاید هم اندیشهٔ ناپلئون این بوده است که اگر نمی تواند فتحعلی شاه را بر انگلیسها برانگیزد دست کم انگلیسها راازایرانیان درهراس نگاهدارد وایشان‌راوادار بصلح با فرانسه بکند وبدین‌گونه فتحعلی شاه هم اگرگرفتار روسها خواهد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد وفکرکار خود را بکند.

گاردان وقتی که مأمور ایران شد ازلشکرگاه فینکن‌شتاین‌ تنها دوآجودان ویك افسر پیاده ودوافسر جزء باخود برداشت وبسوی استانبول رهسپارشد. افسران‌دیگری را که لازم‌داشت ازمیان کسانی که دراستانبول‌بودند برگزیدوباخود بسوی ایران‌عزیمت کرد واین افسران‌جزو هیئت‌نظامی‌بودند که ناپلئون‌باسباستیانی باستانبول‌فرستاده‌بود.

گویا یگانه سببی که ناپلئون را بانتخاب‌ژنرال گاردان‌باین مأموریت برانگیخت این بود که در قرن هفدهم وهجدهم چند تن از نیاگان گاردان مأموریت کونسولی در ایران وعثمانی داشته‌اند. ازین جا پیداست که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنك شرایط این مأموریت را دردیگری‌جمع‌ندیده ویگانه کسی که بنظرش مناسب‌آمده همین‌گاردان بوده است که می دانسته پدرانش وقتی بایران وترکیه رفته اند وشاید در خون او اطلاعی دربارهٔ این کشورها اندوخته شده باشد!

گاردان درین سفر دور ودراز نیازمند بمعاونین دلیروفرمان بردار وکاردان وبا هوش بود وازحسن انتخاب او دربارهٔ همراهانش همین بس که بسیاری ازیشان بعد ها مردان نامی فن خود شده‌اند ونامشان‌را درتاریخ فرانسه‌ضبط کرده‌اند. مهمترین‌اعضای هیئت وی بدینگونه بوده اند: آنژدوگاردان (۱) برادر ژنرال که دبیر اول سفارت بود. وی در۲مارس۱۷٦٥ دربندر مارسی ولادت یافت ودر ۸ ژانویه۱۸۲۲ در همانجا

---

(۱) Ange de Gardane

درگذشت و پیش از برادرش بفرانسه برگشت ومؤلف کتابیست باین عنوان : « شرح سفری بترکیهٔ آسیا وایران که در۱۸۰۷ و۱۸۰۸ کرده شده- چاپ مارسی۱۸۰۸(۱)».

دیگر از اعضای سفارت اوژان باتیست لوی ژاك روسو (۲) بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت ودر۱۸۳۱ درطرابلس غرب درگذشت . پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته ودر ۱۸۰۸ درگذشته بود ازجانب فرانسه‌مأموریت های‌مهم درایران وترکیه‌داشته‌است. وی خود سر کنسول‌فرانسه درطهران در۱۸۰۶وسپس سرکنسول حلب و بغداد وطرابلس غرب شده وآثار فراوان در بارهٔ تاریخ وجغرافیا وزبانهای شرقی انتشار داده است .

دیگر ازهمراهان اولاژار (۳) باستان شناس معروف بود که‌در ۳۰ مارس۱۷۸۳ ولادت‌یافته ودر ماه‌سپتامبر ۱۸۵۸ درتور(٤)درگذشته‌است .در۱۸۳۳ عضوفرهنگستان تاریخ وادبیات شد ونخستین کسیست که بوسیلهٔ انکشافات خود در باستان شناسی وزبان شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان وتمدن شرق را معلوم کرده است .

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل (٥) بود که دره‌ژانویه ۱۷۸۰درپاریس ولادت‌یافت‌ودر۱۱آوریل۱۸۶۰درهمان‌شهردرگذشت. در ۱۸۰۷آجودان ژنرال گاردان، در۱۸۰۹ آجودان‌ژنرال گیومینو (٦) شد و بعدها در محاصرهٔ شهر مایانس (۷) در آلمان در ۱۸۱٤ دلاوری بسیار نشان داد ، در حکومت رستوراسیون (۸) در زرادخانه‌فرانسه‌خدمات‌عمده کرد،در۱۸۲۹سرتیپ سوم ودر۱۸۳٥ سرتیپ دوم شد ودرتسخیر الجزایر مقام مهمی بدست‌آورد ودر ۱۸٤٦عضو مجلس‌اعیان ودر ۱۸٤۷ وزیر جنك شد .

دیگر سروان مهندس لامی (۹) بود که بعدها بدرجه سرتیپی رسید وآجودان لوی فیلیپ (۱۰) پادشاه فرانسه شد وازناحیهٔ دور دونی (۱۱) بوکالت انتخاب شد .

دیگر از مردان نامور این‌هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه (۱۲) بود که در پونتاموسون(۱۳)در ۱۷۸۲ولادت یافت ودره۱۸۵۵ درگذشت‌وبرتبهٔ سرتیپی رسید ودرجنك استقلال یونان مقام مهمی‌هم زد .

---

(۱) Journal d' un voyage dans la Turquie d' Asie et la Perse fait en 1807 et 1808

(۲) Jean-Baptiste-Louis-Jacques Rousseau (۳) Lajard (٤) Tours

(٥) Camille Trézel (٦) Guilllominot (۷) Mayence

(۸) Restauration (۹) Lamy (۱۰) Louis-Philippe (۱۱) Dordogne

(۱۲) Charles-Nicolas Baron Fabvier (۱۳) Pont-à-Mousson

هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که بسوی ایران می‌آمد چند تن از اعضـای سفارت خود را زخود جدا کرد واز راه سوریه وحلب وبغداد روانهٔ ایران کرد تا دریـن راه مطالعات نظامی وجغرافیایی بکنند ولی عدهٔ بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپارشدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷رجب ۱۲۲۲) ازاستانبول راه افتادند . گذشته ازاعضای رسمی سفارت چند تن مترجم وصنعتگر وخدمتگار همراهشان بود واعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند وروی همرفته با رییس کاروان پنجاه وسه تن می‌شدند و نـود اسب و استرهمراه داشتند .

ازمیان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر رانوشته‌اند از آنجمله ژنرال‌ترزل یاد داشت هایی داردکه ژنرال ژ . ب. دوما(۱) تدوین کرده وترجمهٔ آن را آقای عباس اقبال در۱۳۰۷ درطهران انتشارداده است · ژنرال فابویه نیز دربارهٔ ایران یـاد داشت های بسیار دارد وبجز ده پانزده نامه که از ایران بخویشاوندان وبرادرش نوشته سفر نامهٔ خود رانیزتدوین کرده وقدم بقدم بادقت کامل شرح سفرخود رایاد داشت کرده‌است و نیز گزارشهای فراوان درمسایل مختلفی که باورجوع کرده‌اند ومطالعاتی که دراصفهان کرده ترتیب داده است . تانکوانی مترجم سفارت نیز بیکی ازآشنایان خود خانم ث . ب . (۲) یك سلسله نامهایی نوشته که دردومجلد باین عنوان « نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیه آسیا از ژ . م . تانکوانی،چاپ پاریس دردومجلد۱۸۱۹ (۳) » انتشاریافته‌است. درمیان افسران این هیئت شرح حال‌فابویه ازهمه جالب ترست زیراکه وی افسرتوپخانه بود وماموریت داشت درایران توپ بریزد وچون وارد ایـران شد دولت ایـران تصمیم گرفت‌دوکارخانهٔ توپ‌ریزی‌درطهران‌واصفهان‌دایرکندواورا برای همین‌کارمدتی باصفهان فرستادند وبهمین جهت‌وی ازهمهٔ‌اعضای این هیئت درکارهای ایران‌آگاه تروبیناترشده بود· وی درخاطرات‌خویش می‌نویسد که دراستانبول‌بتوپخانهٔ دولت‌عثمانی رفته وموادی راکه درتوپ ریزی درآنجا معمول بوده است در نظرگرفته ودرسبك توپریزی ترکها مطالعه‌کرده وشرایط آب وهوا و عادات محلی‌رادرنظرگرفته وکتابهایی چندکه‌درین زمینه بوده است فراهم‌کرده و بدین‌گونه برای آمدن بایران مجهزشده است .

---

(۱) J.P. Dumas (۲) C. B.

(۳) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J. M. Tancoigne, 2 vol · Paris 1819

این هیئت نظامی که ازاستانبول رهسپارشده تا مرزایران دو ماه در راه بوده و سه ماه پس ازورود بایران وارد طهران شده است . درسراسر ترکیه بزحمت بسیارسفرمی کرده است زیرا که راه وجود نداشته و بر رودخانها پل نبوده وفقر ومذلت مردم ایشانرا متأثر میکرده است. کاروان سفارت ده ودوازده و گاهی شانزده ساعت راه را در روزطی می کرده است وهرشب دردهی نیمه ویران فرود می آمده اند .

فابویه درسراسرراه با دقت کامل درکتابچهایی که بخط اومانده همهٔ عوارض زمین ومجاری آبها وجهت کوهها ومحصول هر ناحیه را یاد داشت می کرده است . این کار ها باندازه ای وقت اورا می گرفته که فرصت تماشای طبیعت وبناهای تاریخی را نداشته است. با این همه ازاوضاع اجتماعی غافل نبوده وسفرنامهٔ اوشرح بسیارجالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی درآن زمانست . چیزی که درمیان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجهست اینست که درآن زمان اختلاف سخت وکینهٔ دامنه داری درمیان ترکان وایرانیان بوده است ودرترکیه همینکه میدانستند این هیئت افسران فرانسوی بایران میروند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می کردند وحتی گاهی هم زد وخوردی درمیان ترکان واعضای سفارت ایران که ازفرانسه برمی گشته اند درمی گرفته وافسران فرانسوی ناچارازایرانیان پشتیبانی می کرده اند . دربن سفر افسران فرانسوی ناظرجنك میان کردان وارمنیان درخاك عثمانی نیز بوده اند.

سرانجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاك ایران شده، ازآنجا بتبریزرفته و از ۱۱ تا ۱٦ نوامبر (۱۰ تا ۱۵ رمضان) که درتبریز بوده اند عباس میرزای نایب السلطنه ولیعهدایران وحکمران آذربایجان پذیرایی شاهانه ازیشان کرده و سروان لامی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خودنزد خویش نگاه داشته است ودیگران بسوی طهران راهی شده اند .

در زمانی که این هیئت ازتبریز بطهران می آمده فاصلهٔ میان تبریز و طهران منظرهٔ رقت انگیزی ازآثار فتنه وآشوب وجنگهای داخلی ظاهرمیکرده است . شهرهای زنجان وسلطانیه که پیش ازآن پرجمعیت بودند دربن موقع تقریباً تهی شده بودند ومردم این نواحی بمنتهی درجه پریشان ودرمانده ومایوس بودند وحکمرانانشان هرچه می توانستند بهمین مردم غارت زده ستم می کردند ودر راه دستهای چادرنشین را دیده اند که پراکنده درگوشه وکنار در زیرچادرهای خود ازسرما وگرسنگی جان میدادند .

هیئت افسران فرانسوی درپایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد وناچارشد چهار روزدرآنجا بماند . فابویه در یاد داشتهای خود سبب این درنگ را با استهزا

کامل بیان می کند وعبارات تملق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می گوید : « اعلیحضرت شاه‌پادشاه قبلهٔ عالم قطب جهان‌وظل‌الله وسی‌چهل نام دیگر که من فراموش کرده‌ام‌خود درحرکت کواکب دیده است که اگر اعضای سفارت فرانسه بجز روزچهارم دسامبر روز دیگری وارد طهران شوند بدبخت خواهند شد » . کسانی که از اوضاع آن زمان و خرافاتی که‌دردربارفتحعلی شاه‌رواج داشته آگاهندمیدانند که‌این‌تعبیرها مطلقامبالغه‌آمیز نیست‌وسراسر آن‌مطابق‌حقیقتست‌وقطعاً فتحعلی‌شاه‌معتقدباحکام‌نجوم‌وسعد و نحس کواکب واین گونه اباطیل بوده وخود ویا اطرافیانش بتقویم رجوع می کرده‌اند ودرحوادث‌مهم تاخیروتسریع را بهمین امرموکول‌می‌دانسته اند . سرانجام روزچهارم دسامبر(۲ شوال ۱۲۲۲) هیئت افسران فرانسوی وارد طهـران شدند . عدهٔ کثیری را بپیشباز آنان فرستاده بودند . درموقع ورود بطهران که عدهٔ کثیری ازمردم‌برسر راه بتماشا ایستاده بودند درپیشاپیش هیئت رسمی که درجلوصف‌حرکت می کردند حتی مسخره‌هاومقلدهای دربارفتحعلی شاه‌هم بودند که وسیلهٔ تفریح مردم را فراهم می کردند ویك نوع« کاروان شادی» یا« کارناوال» درست کرده بودند. فابویه می نویسد که ایشان تنهاشلوار کوتاهی دربرداشتند ویا تن برهنه می رقصیدند وکارهای مضحك می کردند . رییس این مقلد ها چماق بسیاربزرگی داشت که باآن بازی می کرد .

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع‌صدراعظم ژنرال گاردان را درخانه خود پذیرایی کند و برای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر راخالی کرده بودند . چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را بحضور خود پذیرفت . فابویه‌می نـویسد دربن موقع سراپاغرق جواهر بودوچنانکه نشسته بودپیدا بود مرد زورمندیست که‌تقریباً چهل سال دارد ومیلیونها جواهر بخود بسته بود . تاجش وبازوبند چپش بسیارگرانبها بود . ریش سیاهش که زیباترین ریشهای ایران بود تابزانـو می رسید . درپـای تختش پسـرانش صف کشیده‌بودند . دیگر هیچ کس‌درتالار نبود . دیگران همه در ده قدم‌فاصله درباغ صف کشیده ودستهایشان درآستین هاپنهان شده بود . ژنرال گاردان‌را بادودبیر سفارت وارد تالارکردند . مارا دربیرون درصف اول وزیـران نگاه داشتند . ما ازین کار پرخاش کردیم وبژنرال گفتیم واوهم بفتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می‌شمارد نه‌نوکران خود . شب شاه پیغام داد اگر جای‌آنها خوب نبوده بواسطه بی اطلاعی بوده است . روز جمعهٔ بعد ما رایك یك معرفی کردند واین دفعه سه قدم تاتخت او فاصله داشتیم . شاه بما گفت که مارا مانند فرزندان خود دوست می دارد وآینده این را ثابت‌خواهدکرد . درحقیقت‌هم مادریك طرف‌تخت‌صف کشیدیم وپسرانش روبر ایستادند . پس ازآنکه محاسن هریك ازما را باو گفتند گفت که ما جوانـان زیبا



خانهٔ سفیر فرانسه در طهران

از کتاب دوبو

ورعنایی هستیم واوقدرخدماتی‌راکه بناپلئون کرده‌ایم‌می‌داند زیراکه‌این‌دو کشورامروز یکیست ونیزگفت : « بهمین جهة هریك ازشما که مورد قدر دانی خاص برادر من واقع شده‌اید بیش ازدیگران مورد قدردانی من خواهید بود » ما پاسخ دادیم که بازوهای ما وهنرما وهمهٔ خون ما درخدمت اعلیحضرت‌خواهدبود . سپس‌من تکلیف کرد باصفهان بروم و من گفتم گزارش باو خواهم داد وهرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد .

پس ازآن فابویه می‌گوید پیشنهادی دربارهٔ تأسیس توپخانهٔ ایران تهیه کردم که رونوشتی ازآنرا بفرانسه فرستادم. درنتیجهٔ همین کارفتحعلی‌شاه‌درجه دوم نشان‌خورشید را باو داد که سه درجه داشته است .

ازآن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده‌اند . گاردان که در مراحل سفر مراقب فابویه بودوی را مأمور کردگزارشی دربارهٔ خط سیر از استانبول‌بطهران‌تهیه کند . این گزارش فابویه درآن زمان شاهکاری ازدقت واطلاع‌وپشتکار شماررفته‌است. درآن زمان افسران فرانسوی هنوز ازتغییر سیاست ناپلئون خبرنداشتند وهمه مطمئن بودندکه چیزی بلشکرکشی او بهندوستان از راه ترکیه وایران نمانده‌است،بهمین جهة باکمال شوق وذوق باین‌کار دل داده بودند. سندی خط فابویه از آغاز ژانویه ۱۸۰۸ (آغاز ذی القعدهٔ ۱۲۲۲) باقیست که می‌رساند تاآن زمان هنوز فرانسویان مقیم‌ایران نمی‌دانستندلشکرکشی بهندوستان دیگرازچشم ناپلئون افتاده‌است درین گزارش فابویه وسایل عبور۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول‌تامرز هندوستان پیش‌بینی کرده است

درین‌گزارش فابویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط بساید موقعی از فرانسه‌حرکت کنندکه مطمئن باشند در ایران نیروئی که کاملا باصول‌اروپایی تربیت شده برای یاری باآنها حاضرست ولوازم جنگی که در آن‌روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است . بهمین جهة فابویه اهتمام کامل داشت که معایب سازمان نظامی ایران راکشف کند وبا صلاح آن بپردازد . درگزارش مخصوصی که‌درین زمینه داده صریحاً می‌گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسد زیراکه همسایگان دیگرهمه ازنظر نظامی ازایران پست ترند وتنها وسایل نظامی ایسران از روسیه کمترست .

درزمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه مینویسد . « ازین سواستحکامات مرزی ایران‌یك‌عده قلاع بازیچه وکاملا بیهوده است . نظامهای آنها بسیار وسیعست هموارنیست وبیشترآنهارا ازخشت ساخته‌اند. بعضی ازآنها بارودارند اما بسیار تنگ ومانند برجیست که تیزی وپیش‌آمدگی ندارد وبهمین جهة بی‌فایده است .»

بعقیده وی می بایست هرچه زودتراین قلاع را مستحکم کردونیز نوشته است که درارتش ایران تنها عنصری که متوسطست سوارنظامست . سواران ایرانی هر چند که اسلحه خوب ندارندخوب می‌جنگند وبا دقت کامل حرکت میکنند . ولی اشکال درگرد آوردن ونگاهداری آنها وخوراك دادن باسبهاشان درزمستانست، زیراکه انبار ندارند وزنان وکودکانی که با ایشان راه میفتند تابع انتظامات نیستند وبهمین‌جهة کمتر میتوان ازین سوارها بهره‌مند شد .

اما پیاده نظام که تنها درموقع لزوم آنها رادعوت می کنند تنها یك دسته ازمردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نامهاشان را نمی دانند، مانندگله براه میفتند و جیره ومواجب بآنها نمی‌دهند .

بعقیدهٔ فابویه اگرسربازان را منظم بخدمت دعوت کنند ومشق بدهند و با عدالت ودقت کارهایشان‌را اداره کنندوآنها را بدیسیپلین عادت بدهند می‌توان سی تا چهل هزار سوارتربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند واندك اندك پیاده نظام ایران ازآنها سرمشق بگیرد .

دربارهٔ سربازان ترك عقیده فابویه این بوده است که با همهٔ معایبی که دارند بر حسنی درآنها هست ومی گوید نژاد ترك حس مقاومتی دارد که‌مفیدست. با وجودهمهٔاین معایب وبا وجود ضعفی که دردولتشان هست و سربازان تعلیمات کم دیده‌اند وعدهٔ کثیر ازآنهامردم بی‌همت وسست‌اند بازمیتوان گفت که هرگز کسی نمیتواند برملت‌ترك‌مستولی شود . شاید بیگانگان‌آنها را بسهولت ازمیان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهندکرد وشاید روزی که‌مرد بزرگی در رأس‌آنها قراربگیرد باعث‌وحشت همسایگان خود شوند .

اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی

درمیان افسران فرانسوی که با ژنرال‌گاردان بایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیهٔ توپخانهٔ ایران شده بود. در گزارشهایی که وی داده است میگوید توپخانهٔ ایران اصلاح پذیرنیست بلکه باید ازنوآن را درست کرد . در آن زمان ایران نه کارخانهٔ توپ ریزی داشته است ونه زرادخانه و چند توپی که درایران بود از خارج آورده بودند .

نمونه‌هایی از توپهایی که درایران مانده وبرخی ازآنها را درخیابان فروغی درحریم‌دیوارعمارت سابق قزاقخانه جاداده‌اند معلوم می کند که یا ازتوپهاییست

که درزمان شاه‌عباس ازپرتغالی‌ها گرفته‌اند ویادرجنگهای روس وایران‌ازروسها گرفته شده واین‌خود بهترین دلیلست که تا پیش ازآمدن هیئت فرانسوی بایران توپخانهٔ‌ایران تا این اندازه ضعیف بوده است .

فابویه می‌گوید این توپها رابالای دیوار برخی ازقلاع روی خاک گذاشته بودند ودورآنها را سنگ چیده بودند و هیچ پایه وتکیه‌گاهی نداشت . یگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آنرا از روسها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه جا همراه شاه بود و شاه آنرا دوست می داشت زیرا روزی که آنرا زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه کرده و آنرادرک رده بود وگلوله اش بنشانه خورده بود .

فابویه درگزارشهای نظامی خود شرحی هم از زنبورك می دهد وآن نوعی‌ازتوپ بوده که لولهٔ بسیار کوتاه داشته وگلوله های کوچك در آن می‌گذاشته‌اند که هریك از آنها نیم لیوریعنی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که بپشت شتریا استربارمی کردند و بهمان اندازه که اثرگلولهٔ آن قطعی نبود تیررس آنهم کم بود . در آن زمان عدهٔ افراد توپخانهٔ ایران تنها ۱۵۰ تن بودکه هیچ یك اطلاعات فنی نداشتند .

هنگامی که فابویه را مأمورتوپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای اینکار خواست وفتحعلی شاه درماه ژانویه۱۸۰۸ (ذی‌القعده ۱۲۲۲) اختیارات‌را باو داد. قرار شد وی باصفهان برود ودرآنجا کارخانهٔ توپ ریزی تأسیس کند وبو و لوازمی راکه برای این‌کارلازمست درآنجا باو بدهند وکارگران و توپچیانی راکه لازم دارد همانجا اجیر کندودرپایان سال‌پنجاه‌ارادهٔ توپ‌کامل‌دارای همهٔ وسایل شبیه بهمان توپ روسی که درنظرفتحعلی شاه این همه عزیزبود تحویل بدهد.

ز روزه ی اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) فابویه دراصفهان بوده است .

درآن‌زمان‌مردم‌اصفهان بسیارپریشان‌وتنگ دست بوده اند وفابویه‌می نویسدکه‌تنها سه‌چهار تن هستندکه مال این مردم را می‌ربایند واینها بیچارگانی هستندکه نتوانسته‌اند ازین شهربروند وگرنه هرکس توانسته جان ومال خود را ازدست اینها بدر برده است . من کاخهای بسیاربزرگ آیینه پوش دیده‌ام که هنوزقسمتی ازنقاشی های آنها باقیست‌وچون بانچکمه درآنجا سیرمی کردم چند تن دستاربسرمرا امنت می کردندکه قصرهای شاهان راآلوده می کنم . بازارهای بسیاربزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگرهنرمندی بوده وامروزتنها قدری میوه درآنها هست وجزآن چیزدیگر نیست .

گرمیتی دراینجا بمانم حتماً چهرهٔ من ازغم‌وحسرت چین‌بر خواهدداشت‌زیراکه گرداگرد خویشتن جزمردم مسکین دیگرکسی نمی بینم .

با همهٔ این دلگیریهای ناگوار که فابویه از دیدن اوضاع آن شهر مصیبت کشیدهٔ غارت زده‌داشته است باز بپیش بردن وظیفهٔ دشوارخود امیدوار بوده‌است . در نامه‌ای که در۲۸فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳)از اصفهان نوشته‌می گوید : «میدانم که خستگی‌ها ورنجها ومحرومیها همهٔ این‌ها هرروزخواهد افزود . همهٔ اینها برای من چیزی نیست . تا وقتی که یك تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینهٔ خود بگذارم شکایت نخواهـم کرد ... من اینجا برای کشور خود سودمندم ، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود ... روزی که حکم افسری خود را گرفتم وعده کردم بیش از پیش خود رافدای‌وطن کنم . من بسوگند خودوفا دارم وجزین چیزی نیست .. »

فابویه دراصفهان بکلی تنها و بی کس بوده واز اطرافیان خویش همواره مینالیده است . نصارای اصفهان که ممکن بوده است با اومحشور باشند بقول خود او سوداگران ناکسی بودند که ازهمهٔ کشورهاآمده بودند یا ارمنیانی که اگر باو نزدیك می‌شدند برای سود جویی بود واگر باوتملق می گفتند ازوتوقعی داشتند . در نامه‌ای که فابویه بپدرش نوشته می گوید چندین بارخواسته‌اند هدایای گران بها باوبدهند ولـی اورد کرده‌است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکند ویا برای کارهایی که نباید بکند. بهمین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی راکه باورجوع می کرده‌اند بخشونت ازخود براند کشیشهای نصاری هم که‌در آنجا بوده‌اند بیش‌ازدیگران‌مـورد احترام نبوده‌اند . خلیفه ارمنیان تنها درفکر نفع خود بوده وکشیشانی که زیردست اوبوده‌اند زندگی آنها چنـان با اخلاق منافات داشته است کـه بهترست ازآن سخن نگویـد . یگانه کشیش کاتـولیك اصفهان « پرژوزف» (۱) «می‌خوارهٔ پیرحقیری» بوده است . فابویه هفته ای دوبـار اورا مهمان می کرده وهرروز یکشنبه برای نماز پیش اومیرفته ولی درنظرش احترامی نداشته است .

فـابویه در نـامهای متعددی که ازاصفهان بکسان خـود نوشته ازمردم این شهر بدگویی فراوان کرده ومی گوید که اعیان شهر همواره بـا بیان پر کنـایه واستعاره و مبالغه واغراق باوسخن می گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند، غلیان‌می کشیده‌اند وتحفه‌وهدیهٔ بسیار برای اومی بردهاند ولی درحقیقت اورا فریب می‌داده‌اند ومی کوشیده اند او رادر پیشرفت کارش مانع شوند .

کسی که بیش ازدیگران دراصفهان با وی معاشربوده‌رییس توپخانه آنشهر صلان خان نامی بوده است که درآغازاظهاروفاداری نسبت باومی کـرده وعبدالله خـان سردارونایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمد حسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعد هـا

(۱) Père Joseph

صدراعظم ایران شد ودرآن موقع وزیرمالیه وحکمران اصفهان بوده است . فابویه خود درنامه‌ای می گوید که پرژوزف مشاور روحانی او بوده استواصلان خان مشاورجسمانی او، گاهی اورا رگ می‌زده وگاهی تنقیه‌میکرده روزی ده بوازده بارنبضش رامیگرفته واگرسر برهنه را میفتاده باو پرخاش‌می کرده‌است.

عبدالله خان همواره بامنتهای فروتنی با وی رفتارمیکرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همهٔ مخارج کارهای فابویه را ازمـالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت باو کینه میورزید ومی کوشید او را نابود بکند .

نخست فـابویه را درعمـارت حکـومتی اصفهان منزل دادند وبرای کارهای فنی کاروانسرایی را دراختیـاراو گذاشتند که برای این کارساخته نبود . بوی اختیاردادنـد کارگرانی راکه لازم دارد خود انتخاب کند . ولی در مدت چند هفته یاوری ،أمورین دولتی اصفهان بهمین جا ختم شد . فابویه میبایست توپ بریزد وآنها را تراش بدهد و سوراخ کند وپایه وصندوق برای آنها بسازد. برای این کارنه‌تنها هیچ یك ازماشین‌های ساخت اروپا دراختیاراو نبود بلکه ساده‌ترین ولازم‌ترین وسایل‌را هم نداشت وکارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل‌را آماده کنند . یکی از آنها هرگز پرگار بدست نگرفته بود وهیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی ازآهن بسازند

درین موقع آن دقت‌هایی که دراستانبول کرده بود بدرد اوخورد ویدش آمد در کودکی که درپونتامـوسون (۱) ولادتگاه خود بـوده است پیـرون (۲) نـامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح وسرگرمی مدتها دردکان اوچوب تراشیده وایـن کار را یادگرفته واینك میتواند از آن استفاده کند .

فابویه نخست با دست‌خود یك گل کش ویك مته ویك‌چرخ‌تراش ساخت وکارگران را واداشت ازآنها تقلید کنند . حتی برای پیش بردن ساختمانهایی که‌نقشه‌آنهارا کشیده بود ناچار شد خود دست بکار بنایی زند برای ساختن تکه‌های لازم‌ومخصوص برای ماشین های فلزی نه تنها مجبور شد نقشهٔ آنها را بکشد ونمونه هایی بسازد بلکه اشیاء را خود سوهان بکشد وبان درجه ازدقتی که لازم داشت وکارگران از عهده آن برنمی آمدند وحتی فایدهٔ آنرا هم نمی فهمیدند دربیاورد

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دندانه دار بسازد و آنها را به یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته‌مردم شهرمی‌آمدند وباحیرت این اختراع مهم‌را که حرکت‌افقی را بحرکت عمودی تبدیل‌می کرد تماشامی کردند. عبدالله خان حکمران نیز بتماشا آمد ولی کارگران دیگر دولت هم چنان منکر هنر اوبودند ویقین داشتند که پیش نخواهدبرد .

Pierron (۲) Pont - à - Mousson (۱)

فابویه خودگزارش بسیارجالبی بعنوان «کارهای اصفهان» نوشته‌ودرآن شرح دقیقی‌از کارهای فنی که‌درآن‌شهر کرده داده‌است.

ازجزییاتی که‌دریادداشت‌های اوهست‌پیداست که‌درین راه‌رنج‌بسیار برده وچیزهای ناگوار تحمل کرده است سرانجام توانسته است بدست خود قالب‌کلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد وچون خواسته است این قالب ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید ازنوآنها را بسازد. آن شب باحال تب سخت متوجه شده است می تواندکوره های کهنه‌ای راکه سابقاًانگلیسهادراصفهان ساخته بودند بامختصرتغییری برای این کارآماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج بقلع ومس بوده است. عبدالله خان نایب الحکومه که می بایست قلع ومس را تهیه کند چند هفته اورا معطل کرده‌است وبرای اینکه درین راه خرجی نکند دستور داده است هرچه‌دیك دراصفهان هست‌ازمردم بگیرند. فردای آنروز مردم شهر باچشمان اشك آلود دیك های خود راآورده‌اند. فابویه ازین منظره متأثر شده، مردم را با دیگهاشان برگردانده وخود خشمگین نزد نایب الحکومه رفته است ودرنامه ای می نویسد: «من باوگفتم که همان روز بطهران بر میگردم ومخالفت او را بشاه میگویم.»

سرانجام عبدالله خان بدین وسیله مرعوب شده وفردای‌آن روزچند شمش‌مس برای این کار فرستاده‌وهماندم‌آنها راواردکوره کرده وبدین‌گونه‌بریختن توپ‌آغاز کرده‌اند. یك‌شبانروزفابویه دایم‌امراقب این کار بوده‌است. فردای‌آن روزوقتی که‌خواسته‌اندلوله را در قالب بریزندکارگرانی که ازدیدن این فلز گداخته هراسان شده بودند ازین‌کار سرباز می زدند. ناچاروی اهرمی بدست‌گرفته وبا دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده وبدین‌گونه فلزگداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده وبعقب‌افتاده است. کارگران تصور کرده اندوی مرده است ولی ناگهان از جای جسته وبهمین حال مخزنهای دیگرفلز گداخته‌راشکافته‌وبدین‌گونه همهٔ‌قالب‌ها راپر کرده است.

می نویسد فریاد بارك‌الله وماشاءالله کارگران فضا را پر کرده بود ودر ضمن عدهٔ دیگر ازترس فریاد میکردند. پس ازآن‌می گوید وقتی که‌این لولها را ریختیم میبایست آنها را سوراخ کنیم واین‌کار ازهمه مشکلتر بود. پس‌ازسه ماه‌زحمت سرانجام‌توانسته بود مته‌ای راکه برای این‌کارلازمست تهیه کند. وقتی که اعلان کرد با این افزار این تکه های‌عظیم‌مفرغ‌را دونیم‌خواهدکردولوله‌توپ‌خواهد ساخت همه خندیدندوخود اقرار می‌کند که وی نیز درین‌کار شك داشته است. این شك هم بجا بود زیرا که در حرکت اول‌آن افزار ازهم پاشید. برای‌اینکه کارش خراب نشودکارگران‌را مرخص کرده‌وتنها

دو تن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را بدست آورده و پس از چندروز عیب را برطرف کرده است.

اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی باپشت کار واسراری که داشته همهٔ آنها را رفع کرده ومتأسفانه می دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که باو خیانت کنند ومانع از پیشرفت کارش باشند وحتی پی برده‌است که ازخارج بکارگران وی پولی می داده‌اند که نگذارند پیشرفت کند. چیزی که برای وی بسیارناگوار بوده‌اینست که سرانجام کشف کرده محرك این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومه و صلان خان رییس توپخانه بوده‌اند. پیداست که حال روحی وشدت تأثر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچارمی بایست با این خیانت ها بسازدوبسوزد. در ماه ژون آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده‌است که شبانه بکارخانه رفته ویکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند وبهمین جهة ناچار شده است ازآن پس شب و روز در کارخانه بماند وبرای همین کاراز دارالحکومه بیرون رفته ودرصحن کارخانه چادر زده است ودرضمن کارگران وتوپچیانی راکه بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده واحمد خان نام افسری راکه زیر دستش بوده مأموریت کشیك کارخانه داده است تاکس دیگر بی اجازه وارد نشود.

سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان

کارخانهٔ توپریزی که فابویه ازافسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان بدستور فتحعلی شاه در اصفهان دایر کرده بود درآنموقع اهمیت سیاسی ونظامی بسیار داشته ودولی که نمیخواسته اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای زمیان بردن آن بکارمیزده‌اند. پیداست که از یك سوروسها می‌ترسیده‌اند در جنگهای آینده این توپها مانع پیشرفت‌یشان‌شود وازطرف دیگرانگلیسها که‌میترسیدند با این‌توپها لشکریان ایران‌بتحریك ویژه ناپلئون بمرزهای‌هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری ازین کار میدانستند.

ازگزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیاید که عبدالله خان نایب الحکومهٔ اصفهان پسرحاج‌محمد حسین‌خان‌امین الدولهٔ‌اصفهانی‌حکمران اصفهان و وزیر مالیهٔ دربارفتحعلی شاه‌آلت اجرای این مقاصد ناروا وپست بوده و نه تنهاکارگران را تحریك میکرده است که کارنکنند ووسایل لازم را ازمیان ببرند وکارشکنی واخلال کنند بلکه بوسایل نامشروع دیگرهم دست میبرده است. ازآنجمله مرتباً ازبی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده ومیکوشیده‌است کاری بکند که او را از

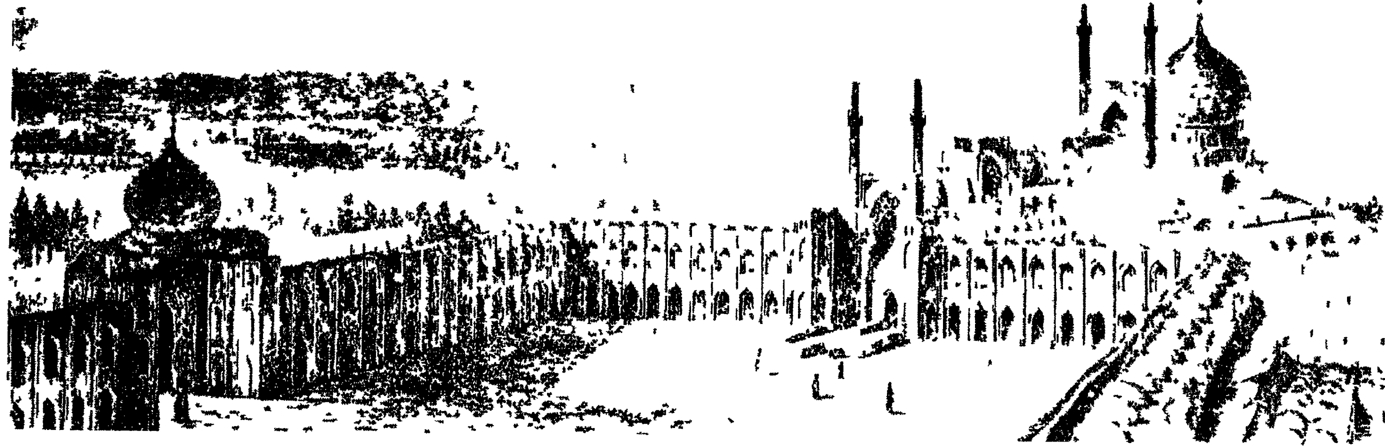
اصفهان احضار کند. درماه ژون ۱۸۰۸ (ربیع الثانی ۱۲۲۳) توپهایی که وی میریخت و آنهمه کوشیده بودند نگذارند بپایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. درین موقع چند اداره توپ را سوراخ کرده و تراشیده و پایه ها و صندوقهای آنرا ساخته بودند و آمادهٔ حرکت بود وفابویه امیدوار بود در پایان سال پنجاه توپی را که بعهده گرفته بود بسازد واز کارخانه بیرون بیاورد. تنها برای این کار لازم بود که پول و وسایل منظما باو برسد وعبدالله خان همچنان ازینکار کوتاهی داشت وفابویه هرچه درخواست می کرد چوب وزغال و مس و لوازم دیگری راکه بدان حاجت بود باو بدهند نتیجه نمیگرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران از کار دست کشیدند.

درینموقع حاج محمد حسین خان امین الدوله پدرعبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود باصفهان آمده بود. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسر رفتار نخواهد کرد. بهمین جهة بدیدن اورفت. اوهم فابویه را با کمال خوشرویی پذیرفت و بشام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد باو برساند و گفت ازپسرش باید بگذرد زیرا که عبدالله بچه است واز کارها سردرنمی آورد اما این سخنان نیز برای خام کردن او بود و بازسه هفته گذشت وازین وعده ها اثری پدید نیامد وتنها چیزی که برای اوفرستاده بودند نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود. حاجی محمد حسین خان تنها برای این آمده بود که پولی ازمردم اصفهان دربیاورد وکاری بکارفابویه وتوپریزی نداشت. اندك اندك کاروی چنان خراب شد که تنها دو کارگر در کارخانه ماند که مزد آنها را فابویه ازخود میداد ولی با اینهمه و تنها بدستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد. درینموقع درهای کارخانه را بروی مردم باز کرده بود که مردم بیایند و ببینند چگونه خود آستین بالا زده و کارمیکند.

این خبر که بحاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتار خواهد کرد و عنقریب هر چه لازم دارد برای او خواهد فرستاد. فابویه هم فرستادهٔ اورا ازدر بیرون کرد.

سرانجام روز ۲٤ ژویه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی الاولی ۱۲۲۳) حاج محمد حسین خان خود بتماشای کارخانه آمد وفابویه با لحن جدی وحتی خشن با او سخن گفت واظهار کرد که مصممست پانزده روزدیگر بطهران برگردد و ماجری را با فتحعلی شاه درمیان بگذارد و بفرانسه بازگردد. وزیرمالیهٔ فتحعلی شاه ظاهراً ازین سخنان حساب برد و بزودی اندك اثری ازمواعید اوظاهرشد وازآن پس وسایل کار را منظماً باومیرساندند وکارگران بکارخود بازگشتند وفابویه بدین گونه دنبالهٔ کارخود را گرفت.

سرانجام در روز نزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ (۲۲ جمادی الآخره ۱۲۲۳) بمناسبت جشن



میدان شاه در اصفهان در زمان فتحعلی شاه

از کتاب دوبو

ولادت ناپلئون فابویه دراصفهان همهٔ توپهایی راکه ساخته بود بصدا درآورد و باآنها شلیك کرد بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانهٔ وی نتیجهٔ خود را بیرون داده است . در ضمن جشنی در کارخانه گردت وعده‌ای ازاعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف درحضور آنها مراسم دینی را بجاآورد ودرآن مجلس جشن تا نیمه شب آن روزفابویه بـا مردم اصفهان دربارهٔ مفاخر کشورخود سخن رانده وشرحی ازتمدن فرانسه ومساوات در میان مردم وعدالت مطلق واینکه هرکس درآنجا بواسطهٔ لیاقت بهر مقـامی میتواند برسد بیان کرده است و پیداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکنست درمیـان مـردم اصفهان درآن روز کرده باشد

فابویه چنان نسبت بزیردستان وکارگران خود بود کلام بهم زده بود که درغیبت وی هم کارمعطل نمیماند، چنانکه درپایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳) که وی سخت بیمـار شد در مـدت بیماری وی خللی بکـار وارد نیامـد و بیش از یك ماه بستری بود و تب سخت مـی کرد و دراین مدت معالج وی پرژوزف و میـرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

درآغازماه اکتبرهمان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه بفابویه فرمان داد بیست عراده توپی راکه تازه ساخته بود بطهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را ازین کارخبر کرد وعجله کرد بقیهٔ توپهایی را هم که ازوخواسته بودند بسازد

چرخهای‌این توپها رابسیارمحکم وسیارسبك ساخت وپس ازآن مدتی‌وقت‌صرف کردندکه اسبها را بکشیدن‌آنها عادت بدهند ، زیراکه اسبهای اصفهان تنها بسواری دادن عادت کرده بودند . این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فا ویـه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان مـاه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) اورا بطهران احضار کرد

چون بطهران رسیدآگاه شدکه در دربارطهران احساسات نسبت بوی و در بارهٔ هیئت نظامی فرانسوی ندارد واز ظرشاه افتاده است واحتمال میرود ناچار شود بزودی از ایران برود . اینکه فتحعلی شاه رفتارخود را تغییرداده بود بواسطهٔ این بود که آگـاه شده بود چگونه ناپلئون بوی خیانت کرده ودرسازش با روسها دیگر با یران اهمیتی نداده است . انگلستان نیز البته درتحریك احساسات وی بی اثر نبوده است . دربهارسال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیرانگلستان درساحل ایران‌پیاده شده بود ولی تقاضا های فوق العادهٔ وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس ودریای خزر بود فتحعلی شاه را بوحشت افگنده بود هنوز نفوذگاردان باندازه‌ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد .

بهمین جهت بفابویه فرمان دادند ببینند بچه وسیله فرانسویان ممکنست ازخلیج فارس حمایت کنند ودرصورتیکه انگلیسها بایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند .فابویه درهمین موقع گزارشی تهیه کرده است بعنوان« گزارش دربارهٔ انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس» . درین گزارش باین نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرموز وجزیره قشم را که درآن زمان وهابیان تصرف کرده بودند بخرد .

اما چند ماه بعد دولت انگلستان پیشنهاد های دیگری کرد واین بار بیشتر نتیجه گرفت . نمایندهٔ تازه ای سرهر فردجونز بریج (۱) با یك دسته مهم از کشتی‌های‌جنگی بایران نزدیك شده بود . فتحعلی شاه چون می ترسید نیروی انگلیس درخاك ایران پیاده شود وچون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را بپذیربرد . بهمین جهت سفیر فرانسه که میترسید بزودی روابط قطع شود همکاران خود راکه درشهرهای دیگر بودند بطهران احضار کرده بود وخود را آمادهٔ حرکت میساخت.

سرانجام درروز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (٦شوال ۱۲۲۳) فابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها ازاصفهان عزیمت کرد. پنج هفته درراه اصفهان بطهران بوده است. درآن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود . برای بردن این توپها گاو وگاهی انسان را بکار برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار بیگاری گرفته‌اند . گاهی مجبور می شده است توپها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود ازروستاییان یاری بخواهد . عاقبت روز ۳۱ دسامبر (۱۳ ذی القعدهٔ ۱۲۲۳) وارد پای تخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگرآن اعتبار سابق را ندارند. پیش ازآن هم فتحعلی شاه ایرادهایی ازکاراوگرفته بود . می گفتند وی صندوقهایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازمست وازو میخواستند کاری بکند که یك اسب کافی باشد .

پیداست که این ایرادگیریها بهانه‌ای بود که با بهم‌خوردن روابط ایران وفرانسه مجبورنباشند ازوتشکر بکنند . ایراد دیگری که ازومی گرفتند این بود که روی لولهٔ توپها دگمه‌ای برای نشانه‌گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدر اعظم شخصاً درین زمینه باواعتراض کرده بود . درنامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۳) از طهران ببرادرش نوشته می گوید : «توپهای‌مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند ودر را بستند و وضع من مانند آنست که درین مدت هیچ کاری نکرده باشم ... تصورمکن که از نظرمالی

(۱) Sir Harford Jones Brydge

با من بهتر رفتار میکنند ، بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزد کار گرانمرا نداده بود تقریباً چهارهزارفرانك برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم وزرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم » .

پیداست که درچنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت بفرانسه ندارد . همکاران وی نیزدیگر نمی‌بایست درایران بمانند زیرا فتحعلی شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیرانگلیس را باتجمل بسیار بپذیرد وژنرال گاردان هم فوراً عزیمت خود را خبر داده و برای کسب اجازه عزیمت بخدمت فتحعلی شاه رفته بود ، در۱۳فوریه (۲۵ محرم ۱۲۲٤) فتحعلی شاه هم با اومؤدبانه سخن گفت اما از رفتن اومانع نشد . همان روز گاردان فابویه را مأمور کرد که بقزوین و کرمانشاه برود وسپس ازراه همدان یا مراغه در تبریز باوبرسد . بهانهٔ این سفراین بود که هدایا وپیغامهایی برای چندتن ازشاهزادگان ببرد ولی مقصوداصلی‌این‌بود که اطلاعات خود راازآن سوی هم‌دربارهٔ ایران کامل بکند و گزارشی دربارهٔ راهها و ساختمان های قدیم و مخصوصا بناهای تاریخی بیستون و کرمانشاه بدهد .

فابویه این آخرین مأموریت راهم باکمال دقت انجام داد . در ١٤ آوریل ۱۸۰۹ (۲۸ صفر ۱۲۲٤) درتبریز بوده و ازآنجا نامه‌ای بمادرش نوشته وخبرداده است که عنقریب بتفلیس خواهد رفت واز راه روسیه بفرانسه بازمیگردد .

شرح آخرین ملاقاتی راکه ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (٢٤ محرم ۱۲۲٤) کرده است ژوانن منشی سفارت درتاریخ۱۷ فوریه (۲۹محرم) در طهران چنین نوشته است

«جناب ژنرال گاردان چون حقا ازباری که در۱۱ فوریه باوداده بودند نا راضی بود بصدر اعظم گفت که آنرا مجلس وداع تصور نمیکند. پس مراسم دیگری برای‌فردای آن روز برقرارشدو باکمال‌دقت آنرا رعایت کردند .

عالی حضرت دراطاقی که جزو باغ‌معروف بگلستا نست‌نشسته بود . جناب سفیر و ... امضا کننده وآقایان ترویلیه (۱) وفابویه وترزل وربولـه (۲) وریمون (۳) وارد تالار کردند که درآنجا صندلی هایی روبروی شاه گذاشته بودند عالی حضرت خطاب بژنرال بشدت تأثرخود را ازینکه از درباروی میرود اظهار کرد ومی گفت همواره درووجود وی وهمه فرانسویان درستکاری وجان فشانی که در خور بالاترین تحسین هاست‌دیده است امیدوارست بزودی بر گردند وخبرهای خوشی که مدتهاست انتظار دارد پیش از ورود او برسد . ژنرال بنام خود وفرانسویان ازاحساساتی که عالی حضرت در چنین موردی

Raymond (۳) Beboulh (۲) Trullhier (۱

بروزداده است تشکر کرد . بشاه گفت درنظرداردآقای ترویلیه را با گزارشی فوراً نزد اعلی حضرت بفرستد وبدقت شرح وقایع ناگواری راکه سبب عزیمت اوشده است بدهد ورعایت‌های دربارایران را دربارهٔ خود نیز باطلاع دولت فرانسه‌خواهد رساند واعلی - حضرت البته خشنود خواهد شدکه ایران نمیخواهد ازدوستی با امپراطوری‌مقتدری مانند فرانسه چشم بپوشد · عالی حضرت جواب دادکه البته اوهیچ مایل نیست رابطهٔ خود را بابرادری که گرامیست قطع کند اما ژنرال باید خودمتوجه باشدکه وضع اودشوارست و چون اعلی حضرت بنامهای متعددی‌که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند بیش ازین مانع ورود جونزبشود گفت وی ازین اجبار و الزام متأسفست ولی امپراطور باید بدوستی‌حقیقی‌وی‌مطمئن باشد و یقین بداندکه‌انگلستان هرگز نمی‌تواند این‌دوستی‌را با پول وهدایایی که بفضل‌خدابدانها احتیاجی ندارددزایل کند. شاه ژنرال رادعوت کرد که تاخبرتازه‌ای ازفرانسه برسد در تبریز بماند. گفت : شما نزدپسرمن میمانید ولازم نیست سفارش‌شما را باوبکنم . ژنرال شما خودتان میدانید چقدر وی نسبت بعم‌محترمش‌احترام دارد وچقدرباودلبسته‌است

جناب سفیربعالی‌حضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی هایی‌که همواره‌ازو دریغ نکرده است ودوستی‌که همهٔ بزرگان‌دربارایران با اوکرده‌اند خواهدبود،وظیفه خود میداند میل عالی حضرت را برآورد وچون شاه اظهارمیل کرده است که آقایان ژوانن ونرسیا ازطهران نروند بآنها فرمان داده است دردربار طهران بمانند وآنهارا بمراحم خاص عالی حضرت امپراطوری میسپارد .

این تصمیم بنظر شاه‌پسندیده آمد وبا مودت از خدماتی‌که آقای نرسیا وامضاء کننده توانسته بودند بدربار بکنند یادکرد . گفت‌که رفتارشان پسندیدهٔ همه بوده استو بامهربانی ومودتی که شایستهٔ‌آنندبا آنها رفتارخواهندکردوازرفتاری‌که باآنهاخواهند داشت جونزخواهد دید تا چه اندازه ایران بفرانسه بستگی‌دارد .

ژنرال تشکرات خود را تکرار کرد وگفت هرخبری‌که باو برسد بعجله باعلی حضرت خواهد رساند . بازخاطرشاه را مطمئن کردکه امپراطور ناپلئون در ملاقاتهای ارفورت (۱) بازبموضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوارست که‌آقای دوپره (۲) پیش ازورود اوبتبریز باوبرسد

عالی حضرت گفت ازآنچه ژنرال باوگفته است اطمینان دارد و ازوپرسید آقای ترویلیه را ازکجا بپاریس خواهد فرستاد .

جناب سفیرگفت که بارهنوزکاربسیاردارد ودرنظردارد چند روزدرقزوین بماند

Dupré (۲) Erfurth(۱)

ودرآنجا منتظر نامهای درباروترجمهای آنها خواهد شد و پس از آنکه این نامها برسد آقای ترویلیه عجله خواهد کرد که هرچه زودتر بپاریس برود .

سپس عالی حضرت خطاب بآقای ترویلیه کرد وبالحن محترمانه با اوسخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فرو گذار نکند و باعلی حضرت بگوید ونیز حوادثی راکه بچشم خود دیده است بیان کند . سرانجام شاه ازهمهٔ افسران فرانسوی دربرابرخدماتی که باو کرده بودند تشکر کرد ونشان داد تاچه اندازه از یشان خرسند است . سپس این آقایان بعالی حضرت گفتند افسوس می خورند نتوانسته اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است موانعی را که پیش می آمد رفع کند

شاه گفت امیدوارست دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی باو خدمت کنند وباید همیشه بمودت اومطمئن باشند . آنوقت ژنرال برخاست ودرحالی که بیرون میرفت بعالی حضرت سلام داد . چندین بار با تأثروبعنوان خدا حافظی تکرار کرد: ژنرال وشما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیارخوش آمدید .

نتیجه ماموریت تانکوانی درایران

ژ م . تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که باژنرال گاردان بایران آمده بودچنان که پیش ازین گذشت کتابی دردومجلد بعنوان « نامهایی دربارهٔ ایرانوترکیهٔ آسیا» در ۱۹۱۸ درپاریس چاپ کرده است . آدرین دوپره عضو دیگراین هیئت نیزکتابی بعنوان «سفری درایران که درسالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ درعبور ازآناتولی و بین النهرین ازاستانبول تا انتهای خلیج فارس وازآنجا بایروان کرده شده ...» نوشته و در ۱۸۱۹ در دومجلد درپاریس چاپ کرده است(۱). کتاب تانکوانی شامل ۳۶ نامه مفصلست که در مراحل مختلف این سفر بخانمی ازدوستان خود درپاریس نوشته . ازین نامه ها خوب پیداست که مردی راستگو و بی غرض بوده وچون فارسی میدانسته است ازاوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب او پر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران درآنزمانست .

بنا بر گفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد طهران شد اورا بـ دوسه تن از همراهانش بوسیلهٔ فرج الله خان نام که مهماندارشان بوده بخانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم

---

(۱) Adrien Dupré - Voyage en Perse, fait dans les années 1807 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extremité du Golfe Persique et de là à Irévan .... 2 Vol Paris 1819

راهنمایی کرده ودرآنجا منزل داده‌اند. افسرانی را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده اند درخانهٔ دیگری جای داده‌اند وتانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده‌ودوتن دیگر ازاعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرك وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزاکه پیداست مراد میرزا ابـوالقاسم قایم مقام صدر اعظم معروف محمد شاهست منزل داده اند .

درهمان شب ورود میرزا شفیع‌صدراعظم بملاقات گاردان آمده ومدتی با او گفتگو کرده است . تانکوانی میگوید که وی پیرمردیست که مدتهاست طرف توجه‌پادشاهست وملایمت وادب وفروتنی او حق شناسی ودلبستگی ما را فراهم آورد .

چهار روز پس از ورودبطهران فتحعلی‌شاه اعضای سفارت را بحضورخودپذیرفته است . شب پیش برای همه اعضاء خلعت هایی‌فرستاده بودند . خلعت ژنرال گاران جبه‌ای ازماهوت زربفت مانند جبه های شاهزادگان‌واسلحهٔ‌جواهر نشان وطاق شال بوده و برای هریك ازاعضای سفارت جبه‌ای مانند جبه های عمال‌دربار و کمربندهای زربفت وشالهای کشمیری فرستاده بودند .

رییس‌تشریفات‌سلطنتی که‌درآن‌زمان‌اورا «مقدم‌السفراء» یا«ایشك‌آقاسی‌باشی» می‌گفتند آنها را نیم ساعت دراطاقی نگاه داشته وچای‌بایشان داده است . سپس ژنرال گاردان را تنها باطاق سلام برده اند واعضای سفارت درکنار رؤسای دربـار در بـاغ روبروی تخت مرمرصف کشیده وهریك را باسم ورسم‌بشاه معرفی کرده‌اند . هنگامی که نوبت بمعرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی بملایـان دستور داده است فرانسه را دعا بکنند وامیدوارست که این کشیشان هم بنوبت‌خود برای‌فیروزی و نیکبختی‌وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیـران و شاهزادگان بترتیب سن واهمیت مقام خود درباغ صف کشیده بودند .

تانکوانی شاید برای اینکه ازپاریس دستوری بگیرد درتاریخ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ (۲ ربیع الثانی ۱۲۲۳) ازطهران ازراه قزوین وزنجان وتبریز عازم‌اروپا شده وچون ژنرال گاردان در۱۳ فوریهٔ ۱۸۰۹ (۲۷ذی‌الحجه۱۲۲۳) از طهران حرکت کرده‌است پیداست کـه تـانکوانـی ۸ مه و ۲۵ روز پیش ازو از طهران رهسپار شده است . تانکوانی و ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول بطهران فرستاده‌بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکنست که دوباره بـاستانبول بکار اول خود برگشته باشد . درهر صورت‌وی بنا بر نامه‌ای که‌خودنوشته بایك تن‌ازاعضای‌سفارت‌طهران را ترك کرده و٤ روز بعد یعنی۲۷مه (٦ ربیع الثانی) بقزوین رسیده وپس ازدرنك در زنجان در ٦ ژون (۱٦ ربیع الثانی) وارد تبریز شده است .



برتخت نشستن فتحعلی‌شاه درکنارفرزندان ووزرایش

ازکتاب دوبو

درتبریز میرزا بزرك قایم مقام که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بوده استچند روزی وی را نگاه داشته تا نامهایی باو بسپارد . درین زمان دوتن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گاردان یعنی وردیهٔ سروان پیاده ولامی سروان‌مهندس باسه تن افسران‌جزء پیاده درلشکرگاه عباس میرزا بوده‌اند وژوانارمترجم سفارت هم برای ترجمانی درتبریز بوده است .

تانکوانی میگوید درین موقع عباس میرزا نایب السلطنه نزدیك دوهزار و پانصد سرباز داشته که بنظام فرانسه تربیت شده بودند وفرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود . تفنگها و فشنگهایشان را از روی نموتهایی که از فرانسه آورده بودند درتبریز ساخته بودند .

لباس این سربازان نیم تنه‌ای خرمایی رنگ و تقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده ویك ردیف دگمهٔ فلزی سفید ازپیش داشته است . شلوارهای متقال آبی و کفشهای ساقه کوتاه بپامی کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر میگذاشته اند ودرآن زمان این کلاه معمول همهٔ ایرانیان بوده است . برخی بربالای کلاه خود پری یا باصطلاح آن زمان « تل» میزده‌اند .

دسته ای مأمور پاسبانی شخص نایب السلطنه بوده اند وازچادر وی پاسبانی میکرده اند . هرصبح وهرشب درساعت معین سربازان را باسم می خوانده و بدینگونه سان میدیده اند وهرروز صبح نگهبانان را عوض میکردند وساعات روز وشب راهمچنان که درارتش فرانسه معمول بوده با طبل‌خبر میداده‌اند .

وردیه افسرفرانسوی ایندسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فرانسه تربیت کرده بود وعباس میرزا ازین پیشرفت بسیارمغرور بوده است . لامی افسرمهندس هم در همان لشکرگاه یك مدرسهٔ مهندسی نظامی ترتیب داده بود وایشانرا برای ساختن توپ وتفنك آماده کرده بود .

گذشته‌ازین عده‌سربازوافسرفرانسوی عباس میرزاتقریباً صد و پنجاه سرباز فراری روس راکه در جنگهای سابق باو پناه آورده بودند و یك تن‌سرگرد ازیشان درجزو لشکریان خود پذیرفته وآنها را زیردست وردیه افسرفرانسوی بکار گماشته بود . فرمانده توپخانهٔ مختصراوافسری از شاهزادگان گرجی بنام طهمورث (تیمورات) خان بوده است .

عباس میرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای ازو بناپلئون برساند ونامه را تذهیب کرده ودرکیسهٔ زری باو سپرده اند ونیزنامهای دیگری خطاب بعسکرخان‌سفیر ایران درپاریس ونماینده‌ایران‌دراستانبول و کاردارفرانسه‌دراستانبول بدست اوداده‌اند.

تانکوانی درین نامه که از تبریز نوشته شرحی ازمهارت عباس میرزا در تیراندازی با تفنگ آورده وسرانجام وی در ۱۱ ژون ۱۸۰۸ (۲۱ ربیع الثانی ۱۲۲۳) از تبریز رهسپار ترکیه و اروپا شده است .

نتیجه مأموریت گاردان در ایران

عهدنامهٔ فینکن شتاین در ٤ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) در میان ایران وفرانسه بسته شد. ناپلئون ژنرال گاردان را با هیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن بایران فرستاد . وی روز ٤ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد طهران شد تقریباً ۲۱ ماه ونیم پیش ازورود وی بطهران یعنی در ۱٤ فوریه ۱۸۰٦ (۲۵ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰) روسها ایستیفانف سفیرخود را برای گفتگوی صلح بطهران فرستاده بودند زیرا که روسها هنوز با ناپلئون درجنگ بودند ومی‌خواستند ازسوی ایران آسوده خاطر باشند . پیش ازآمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود

دوماه وهفت روزپس ازوصول بطهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وسیاست ناپلئون را در ایران بدین گونه توضیح داده است

«۱۰ فوریه ۱۸۰۸

چاپار ایران که ازاستانبول رهسپارشده نامهایی ازدولت من برایم آورده است اعلی حضرت ناپلئون بزرگ انتظارداشت جنگ درمیان ایران وروسیه قطع شود زیرا چنانکه عالیحضرت شما میدانند رضایت داده بود با آن دولت صلح کند . اعلی حضرت اظهارمیدارد درعهدنامه‌ای که درتیلسیت بسته‌شده جزی دربارهٔ ایران مقررنشده است . تاآن تاریخ به تنها عهد نامهٔ اتحاد درمیـان فرانسه وایران را عالیحضرت شما امضا نکرده بود بلکه ممکن بود درطهران ار آن اطلاع پیدا کرده باشند . پس چون اعلی حضرت هیچ اطلاع مسلمی دربارهٔ آتیهٔ روابط خود با ایران نداشته نمیتوانسته‌است دربرابرروسیه روابطی راکه هنوزاستوارنشده بود پیش بکشد اما اعلی حضرت بی آنکه منتظرخبر امضای عهد نامه بشود مرا مأمور کرده است عالی حضرت شما را مطمئن کنم که با وضع کنونی روابطی که با روسیه دارد این دولت درصدد خواهد بود با هردولتی که متحد فرانسه است دوست بشود. اعلی حضرت درضمن بمن اجازه میدهد توسط فرانسه درمیان ایران وروسیه‌را پیشنهاد کنم تا شاید گفتگوهایی که درطهران درمیان وزیر عالی‌حضرت شما و سفیر روسیه روی می دهد هر چه بیشتر مساعد با منافع دولت شما باشد و آن منـافع را وی ز آن خود میـداند اعلی حضرت میل صریح وصادقانه خـود را



ادس سردرں ری که فسرں فر سوی رسـ ـده بوـه
ارکاں ـڈو

اظهارمیدارد که این گفتگوهامنتهی بعقد عهد نامه‌ای بشود که کاملا مطابق افتخارات دولت ایران باشد .

اعلی حضرت ناپلئون کبیربمن اطلاع می‌دهد که همهٔ اروپا برای سرکوبی بیدادو خشونت انگلستان مسلح میشود . رفتار ظالمانه شان دربارهٔ دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است، دانمارك باوجود ناکامیها جنگ را باآنها برای انتقام شرافت خود دنبال میکند . روسیه و پرتغال بندرهای خودرا مسلح کرده‌اند وآنها را بروی کشتیهای انگلیسی می‌بندند . سوئد که متحد باآنها بود بزودی اظهاردشمنی باآنها خواهد کرد. اسپانیا تهیهٔ مفصل می‌بیند تا درانتقام جویی عادلانهٔ فرانسه شرکت بکند . دول متحد امریکا که ازجسارت انگلستان توهین دیده وبستوه‌آمده اند بآن اعلان جنگ داده‌اندو ازحالا کشتیهای آنرا تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند . چین چون نتوانسته است در برابرقتلی که انگلیسها در یکی از بندرهای‌آن مرتکب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند. تمام بندرهای ترکیه‌را دردریاهای اروپا ودرسواحل افریقا بروی کشتیهای انگلیسی بسته اند . هرچه اقدامات بزیان‌انگلستان شدیدتر باشد دورهٔ صلح دریایی نزدیك ترخواهد بود . اعلی حضرت امپراطور نمیتواند قانع شود که درهمهٔ جهان تنها درهای ایران بروی انگلیسها بازباشد . اعلی حضرت باعتماداطمینان- هایی که عالی حضرت شما چند بار باوداده است حق دارد منتظر باشد که شما هم بزودی اقدامات سخت دربارهٔ انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بروی سخت آشکارست .

اعلی حضرت امپراطورمیخواهد که هرتجارتی درمیان ایران وانگلستان قطع‌شود وهمهٔ عمال وهمهٔ وسایط این ملت‌را ازشهرها وبندرهای امپراطوری طرد کنندوهرمکاتبه درمیان‌انگلستان‌وهندوستان‌را ازراه ایران‌منع‌بکنند. اعلی حضرت ناپلئون بزرك‌انتظار دارد نخستین‌چاپاری که سفارت وی ازطهران میفرستدباواین خبررابرساند که‌عالی‌حضرت شما این اقدامات را که مطابق منافع دولت امپراطوری ایران وآرزو وسر مشق همهٔ ملل دیگرست کرده است . از عالی حضرت شما استدعا می کنم بمن‌اطلاع دهد که‌دربارهٔ این درخواستها بدربار خود چه باید بگویم . آقای بوتتان که حاضرست بپاریس حرکت کند بمحض اینکه جوابی که از عالی حضرت شما انتظار دارم برسد رهسپار خواهد شد» .

عهد نامهٔ تیلسیت را ناپلئون در۷ ژویه۱۸۰۷ (۲٦ ربیع الثانی ۱۲۲۲) یعنی‌هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامهٔ‌کاردان امضا کرده بود . دریـن موقع هنوزگاردان در راه بود و بایران نرسیده بود . عجب اینست که در عهد نـامهٔ تیلسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را دڕ ایران بـازگذاشته بود و بـا

این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می داد این بود که سفیر وی در طهران در میان ایران و روسیه توسط بکند .

فتحعلی شاه درجواب این نامهٔ ژنرال گاردان پاسخی باو نوشته است که اصل آن بدست نیست وقسمتی ازمدلول آنرا ژوانن مترجم سفارت فرانسه بفرانسه‌ترجمه کرده است. ازآن ترجمه برمیآید که این پاسخ را فتحعلی شاه در۱۷فوریه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲) هفت روزپس ازنامهٔ گاردان نوشته ومحتویات او چنین بوده است :

«پس ازتعارفات ومراسم معمول عالی حضرت همهٔ رضایت خود را ازتوجهی که ژنرال گاردان کرده‌ونیات اعلیحضرت امپراطوروشاه راباواظهارداشته است بیان‌میکند. میگوید تا چه اندازه ازحق پرستی وفداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربارایران بکارمیبرد خشنود شده است ...

«اینکه‌شما نیات‌اعلیحضرت امپراطورناپلئون‌برادرناماوروMفتخرما راکه‌سلطنتش جاودان باد بیان‌کرده‌اید ومیل دارد که جنگ درمیان لشکریان ایران و روسیه قطع شود وجناب شما بهمراهی وزیران پایتخت ما درطهران بعقد عهد نامهٔ صلح با فرستادهٔ امپراطور روسیه بپردازید دوستی ومهربانی ناپلئون بزرك را دربارهٔ ما وتخت شاهانهٔ مادر دیدگان ما کالشمس فی وسط السماء آشکارمیکند.

«شك نیست و آشکارست که این دودولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند . شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دایمی او دربارهٔ دولت ما وصفا وصداقت وی بر ما آشکارست . بهمین جهة ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار میشود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند .

«اما دربارهٔ قطع روابط ایران با انگلیسها جناب شما باید بدانند ازهمان روزی که دو دولت‌والاجاه ما باهم اتحاد کردند همهٔ‌راههای روابطدرمیان ایرانیان‌وانگلیسها بسته شد وسفیرما که بهندوستان فرستاده شده بود بفرمان ما احضارشد وبپای تخت ما بازگشته است . گذشته ازآن همه انگلیسهایی که درقلمرو ما و بندرهای خاك ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند .

« پس ما شك نداریم چنانکه خواسته‌ایدآقای اگوست بونتان را بزودی روانه کنید. این پاسخ ما را بتوسط وی باطلاع وزیران دولت فرانسه‌خواهید رساند ووی‌پس ازاستجازه ازین دولت امپراطوری باید بزودی عازم فرانسه بشود وغیره ...

بتاریخ ماه ذی‌الحجة‌الحرام سنه ۱۲۲۲هجری (۱۷فوریه۱۸۰۸)

ترجمهٔ امضاء کننده ترجمان اول سفارت امپراطوری و پادشاهی در دربار ایران .
طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸
امضاء : ژ . م . ژوانن »

پیش ازین اشاره رفت که عهد نامهٔ فینکن شتاین را فتحعلی شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۰ شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس از ورود گاردان بطهران امضا کرده و این تاریخ پنج ماه وسیزده روز بعد ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت بوده است .

درین صورت مسلمست که درموقع امضای عهد نامهٔ تیلسیت هنوز عهدنامهٔ فینکن شتاین بامضای فتحعلی شاه نرسیده بود ، اما دلیلی هم درمیان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد واگر عهد نامهٔ فینکن شتاین هفت ماه وشانزده روز پس از آنکه بامضای ناپلئون رسیده بود بامضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه درین تأخیر تقصیر نداشته است، زیرا که گاردان با آنکه چند روز پس ازامضای آن ازفرانسه عزیمت کرده نزدیك شش ماه در راه بوده است ودرنگ اودر استانبول رسیدن ویرا بطهران بتأخیر انداخته بود . از سوی دیگر مسلمست که ناپلئون عهد نامهٔ تیلسیت را با روسها دو ماه و سه روز پس از امضای عهد نامهٔ فینکن شتاین با فتحعلی شاه امضا کرده است، یعنی دو ماه و سه روز پس ازآنکه عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح باروسیه بکلی متحد خود را ازیاد برده و حتی در نتیجهٔ این سکوت آنرا دست بسته در اختیار روسها گذاشته است .

درین تردیدی نیست که ناپلئون درضمن اینکه می خواسته است از ایران بزیان انگلیسها بهره مند شود کوچکترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روسها برنداشته است .

شگفت تراینست که شش ماه ویازده روز پس ازامضای عهد نامهٔ تیسیت و ۲۴ روز پس ازآنکه گاردان نامهٔ یاس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲) سابق الذکر را بفتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی القعده ۱۲۲۲) نامه ای مودت آمیز با همان وعده‌های دوستی سابق بفتحعلی شاه نوشته است بدین گونه :

« ناپلئون امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا وسرپرست اتحاد یهٔ رن (۱) بفتحعلی شاه امپراطور ایرانیان :

سلام برتاجداری که برافتخار ایران بافیروزمندی های خودمیفزاید وبا فرزانگی و

---

(۱) Rhin

پایداری پادشاهی میکند .

نامهایی راکه اعلی حضرت شما بمن نوشته است دریافت کردم : اطمینان هایی که ازدوستی خود میدهد همیشه برمن گوارا بوده است وخواهد بود .

خدمتگزارشما یوسف‌آقا نامهٔ مرا باعلی حضرت شما خواهد داد . شاد شدم ازین که دیدم‌چند زمانی درپای‌تخت من مانده است. مانند فرستادهٔ‌پادشاهی که عزیزش‌میدارم با او رفتار کرده‌اند ومن از رفتاراوخشنود بوده‌ام .

او را مأمور می‌کنم با علی حضرت شما تکرار کندکه صادقانه ترین دلبستگی را باودارم ؛ میل دارم روابط یگانگی راکه باین خوبی درمیان برقرارشده است روز افزون ببینم. تنها یك دشمن برای ما مانده است که باآن بجنگیم : انگلستانست. دول اروپا را وادار کرده‌ام بامن یاری کنند، تا آنرا مجبور کنیم ازدعاوی جابرانهٔ خود چشم بپوشد : امیدست که اعلی حضرت شما کوشش خود را باکوشش من توأم کند ، درین افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهدکرد .

ای پادشاه بسیاربزرك وبسیارتوانا وبسیارفیروزمند ازخدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراطوری شما باشد وبرشمارهٔ سالهای عمرشما بیفزاید .

درکاخ سلطنی من درتویلری (۱) در۱۷ ژانویه۱۸۰۸ نوشته شد .

امضاء ، ناپلئون .

بامر امپراطور :

وزیر منشی دولت

امضاء : اوگ ب . ماره (۲)

وزیرامورخارجه امضا: شامپانیی (۳)

بملاحظهٔ ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضاء : ش . م . تالران (٤)

ازین جا پیداست که وظیفهٔ گاردان چه بعنوان رییس هیئت نظامی فرانسه درایران وچه بعنوان سفیرکبیرناپلئون در دربارفتحعلی شاه بسیاردشوار بوده وناپلئون توقعات دشوارازوداشته است .ازیك سوی گاردان نخست ماموربوده است وسایل‌حملهٔ بهندوستان رااز راه ایران‌آماده کندوسربازان ایرانی رابنظام جدیدآشنا کندواسلحهٔ جدیددرایران بسازد ومطالعات سواق‌الجیشی وجغرافیایی درایران ودر راههای هندوستان بکند . از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و

Champagny (۳) Hugues B. Maret (۲) Tuileries (۱)
Ch. M. Talleyrand (٤)

نگذارد انگلیسها از راه ایران با هند مربوط باشند. از سوی دیگر حمایت نکردن ناپلئون ازایران را در برابر روسیه می بایست باین وسیله جبران کند که بکوشد صلح در میان ایران وروسیه برقرار سازد . درین زمینه هم باز دربار ناپلئون آنچنانکه باید بااو یاری نمی کرده، یعنی نمیخواسته است دراروپا بوسیله سفیر روسیه درپاریس یاسفیر فرانسه در دربار روسیه درین کارواردشود وتنها باررا بدوش کاردان می گذاشتند و می خواستند وی در طهران درمیان نماینده روسیه ودولت ایران میانجی گری کندوبدین وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر درین گیر ودار درمیان روسیه و ایران حق را بروسیه بدهد وایران راوادار کند از منافع و شرایط خودبکاهد وبشرایط روسیه تسلیم بشود .

درین میدان دشوار اشکال دیگری هم در پیش بود وآن این بود که ازیک سو ایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت وبهمین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر ونامه بایران برسد ودولت ایران وسفیر فرانسه درطهران سریع ترین ونزدیک ترین رابطه را بادربار ناپلئون داشته باشند.ازسوی دیگر درافغانستان هم که یگانه راه حملهٔ بهندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بتواند بانگلیسها حمله ببرد مخالفان و شورشیان چند دربرابر ایران برخاسته بودند و نمی گذاشتند راه هرات وقندهار که ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بهندبتازد راه امن ودراختیار ایران بشود .

اینست که سیاست ناپلئون رادر دربارفتحعلی شاه بسیار نا پخته و ناسنجیده ودوراز حزم وتدبیر باید دانست که حقیقت وصداقت درآن نبوده است . نتایج این سیاست برای ایران بسیار وخیم شد، زیراکه پیروی ایران ازنیات ناپلئون وشرکت در دسته بندیهای او در برابر انگلستان خشم انگلستان را بـر انگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد .

این ترس دیگر این بود که انگلیسها در ورود بهندوستان بنفوذ معنوی ایران در آن سر زمین پهناور پی برده وخطرناک ترین رقیب خود را درآنجا فکرایرانی وزبان فارسی وتجارت با ایران دیده بودند ودر هرجای آسیا که می خواستند رخنه کنند بهمین مانع برخورده بودند .

ازآن زمان همهٔ کـوشش انگلیسها درآسیا ایـن بـوده است که ایران را بدست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند وحوادثی درافغانستان وحکومتهای فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا ومرو وخیوه ومتصرفات روسیه درقفقاز ودولت عثمانی که همسایگان آنروزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز وپرجمعیت ایـران که درحواشی مملکت بود ازآن جدا شود وبدست دیگران بیفتد ودیواری محکم درمیان

ایران وهندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق درمیان ایران وافغانستان وحکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسها دامن زده‌اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که درین زمینه فراهم کرده‌اند جنگهای ایران و روسیه است که پس ازین روی داد. هیچ شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی ازایران وکوتاه شدن دست ناپلئون ازدربارفتحعلی شاه انگلیسها نفاق و کدورتی راکه در میان ایران و روسیه بوده است روز بروز سخت‌تر کرده و ایرانیان را تحریك کرده‌اند که دنبالهٔ جنگ باروسیه را بگیرند وبجای افسران فرانسوی چند تن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته‌اندولی باطناً می کوشیده‌اند مانع از پیشرفت ایرانیان درمیدان های جنگ باشند. بهمین هم اکتفا نکرده‌اند وعهدنامهٔ رسمی با فتحعلی شاه بسته‌اند که اگروارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی ازبابت هزینه و لشکرکشی باو بپردازند وهمینکه وی را خام کرده‌اند وبپشت گرمی این عهد نامهٔ شوم وارد جنگ شد ازهمهٔ وعده های خود سر باز زده وباکمال صراحت عهد نامهٔ خود را زیر پا گذاشته و وی را بدین گونه فریب داده وگرفتارآن مصایب تاریخی وسرشکستگی های معروف کرده‌اند.

اختلاف ایران و روسیه

وعده هایی که ناپلئون بایران داده ودربارایران راکاملا خام کرده بود وتوسلی که ایران باوداشت ودرین راه آنچه ممکن بود فداکاری کرده وتهیه دیده بودمطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زیان افزود، زیرا که ازیك طرف ایرانیان را بپشت گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را ازسازش با روسهامانع شده وازطرف دیگر روسها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان بدیگری متوسل شده ومستقیماً بآنها رجوع نکرده وچرا لحن مغرورانه پیش گرفته وبپیشنهادهای صلح آنهااعتنا نداشته اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می بایست حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش ازین درصحایف۴۹-۵۰و۵۲و۵۹-۷۱و۸۹- ۹۰ شمه ای درین زمینه آمده است. گرجستان ناحیهٔ حاصلخیز سبز خرمیست که دردامنه کوههای قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژ ـآریایی از زمانهای بسیارقدیم وشاید ازنخستین روزهای هجرت نژادآریایی ایرانی بنواحی امروزی درآنجا سکنی دارند وازنخستین روزهای تاریخ ایران نامشان دراسناد تاریخی ما آمده است.

در زمانهای قدیم این کشور را بسه ناحیهٔ ممتاز تقسیم می کردند . یك قسمت از آنرا «ایبری» می گفتند وقسمت دیگررا «کولخیدا» ، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگ جواز نژادآریایی ایرانی بودند وملل مختلف نامهای گوناگون بآنها داده‌اند . ایرانیان بایشان «آلانی» واروپاییان «آلبانی» وارمنیان «اغوانیان» میگفتند. درآغازدورهٔ اسلامی تازیان کلمهٔ «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده‌اند واندك‌اندك‌این کلمه‌درفارسی‌وعربی« اران»شده‌و ناحیهٔ شمالی‌رود ارس راکه آذربایجان شوروی امروز باشد اران گفته اند .

مردم گرجستان درجنگهای عمده‌ای که شاهنشاهان‌هخامنشی ایران کرده‌اندشرکت داشته اند . در زمانی که امپراطوری رم بنـای کشورستانی را درآسیای غربی گـذاشت اندك اندك‌بگرجستان هم نزدیك شد وازدورهٔ اشکانی ببعد گرجستان نیزمانندارمنستان درمیان ایران وروم متنازع شد . در قرن پنجم میلادی یکی از پـادشاهان‌کولخیدا کـه زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته و بدین مناسبت بدین نصاری گرویده واز آنـروز دین مسیح واردگرجستان شده است . کلیسیای گرجستان شعبهٔ خاصی ازدین نصاریست و آیین ورسوم مخصوص بخود داردکه نـزدیك بکلیسیای ارتودکس یونانیست . در دورهٔ ساسانی همچنان این نواحی گاهی دردست ایرانیان وگاهی دردست رومیان بود وخسرو نوشین روان باردیگرآنجا را متصرف شد .

آخرین بارکه امپراطوران بیزنتیه یا رومیة الصغری بگرجستان حمله بردند در سال ٦٢٧ میلادی یا سال ششم هجری بود که هرزکلیوس امپراطور معـروف آنجـا را گرفت و جزو خاك خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب‌واردآنجا شدند وگرجستـان جزوقلمروخلفادرآمد . درپایان قرن دوم سلسلهٔ باگراتی های ارمنستان برگرجستان‌هم مسلط شدند واستیلای آنها مدتهای مدید طول کشید تا اینکه درقرن پنجم سلجوقیـان پس ازاستیلای برایران برگرجستان هم دست انداختند وپس از بـرافتادن سلجوقیـان ترکان عثمانی برآنجا غلبه کردند. اما درسال ٤٩٣ هجری متحدین صلیبی پس ازتصرف اورشلیم بانصارای گرجستان‌یاری کردندوایشان هم‌ترکان را ازآنجاراندند وسلسله‌مستقلی درگرجستـان تشکیل شدکه تا ٦٠٩ هجری برسرکار بود .

پس‌ازآن‌مغولها برآن مملکت دست‌یافتندو تیمور از ۷۸۰ تا ۸۰۵ شش‌باربگرجستان تاخت . پس ازبرافتادن تیموریان گرجستان‌باردیگرمستقل شد وسه دولت مستقل‌درآنجا تشکیل یافت که دراسناد فارسی آنها را «کارتیل» و«کاخت» و«امرت» مینویسند . پیدا است که سلسلهای‌مختلف امرای گرجستان‌نمیتوانستند با هم متحد باشندوچون‌امپراطوری بیزنتیه را ترکان عثمانی ازپا درآوردند دیگراین این‌پادشاهان پشتیبان نیرومنددرجهان

نداشتند وناچارمی بایست بدولتی که زورمندتر و نیك خواه تر بود پناه ببرند. این بود که پادشاهان گرجستان درقرن یازدهم هجری خود را دست نشانده پادشاهان صفوی کردند وشاه عباس اول مخصوصا از آنها حمایت مؤثری میکرد و گرجستان را دربرابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد .

اما آرزوی استقلال هم چنان دزسرمردم گرجستان بود وچون روسها درین زمان نه تنها بخاکشان نزدیك شده بلکه درمشرق اروپا نیز نیرو گرفته بودند وپیروطریقه‌ای از عیسویت بودند که بکلیسیای آنها نزدیك بود ورفت وآمددرمیان گرجستان وروسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روسها یاری خواستند، چنانکه‌درسال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخت ازایوان چهارم‌واسیلیوویچ پادشاه‌روسیه یاری خواست . چندی بعد الکساندرپادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه دربرابرشاه عباس کمك خواست . درسال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیموراز پادشاه گرجستان فرستادگانی بهمین منظوربدربارمیخائیل فئودوروویچ اولین تزارخانوادهٔ رومانوفها روانه کرد .

از آن پس دخالت روسها در کارهای گرجستان مردم این سر زمین را غره کرد و اندك اندك از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود « واختانگ چهارم » پادشاه مقتدری در گرجستان بروی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را بهیچ شمرد .

دورهٔ فترتی که‌در پایان سلطنت صفوی و دورهٔ حکمرانی افشارها وزندهادرایران پیش‌آمد ناچارمردم گرجستان را روز بروزازایران دورتروبروسیه نزدیکترمیکرد. از سال ۱۰۲٤ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی ازجانب دربار صفوی عازم گرجستان شده ودرآنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که‌در۱۰۲٤ عیسی‌خان‌بحکومت گرجستان رفته ودر۱۱۰٦ کلبعلی خان را بآنجا فرستاده‌اند ووی تا ۱۱۱۵در گرجستان حکمرانی داشته است .

از۱۱۱۵ ببعد امرای گرجستان اندك اندك استقلالی یافتند و درصدد بودند از دخالتهای ایران وعثمانی درسرزمین خود مانع شوند وراهی را که پیش گرفتند همان جلب حمایت دربارتزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیز که از عزل شاه سلطان حسین صفوی در۱۱محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقا محمد خان قاجاردر۱۱٦۳ نزدیك سی سال دوام داشت وسیلهٔ اینکار را بیشترفراهم میکرد .

درظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از

دول مغرب اروپا وازآن جمله لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را جلب کنند، اما ازآنطرف نتیجه‌ای نبردند وراهی جزتوسل بروسیه درپیش نبود. روسیه هم پس از پتر کبیر باندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جزین که تحت‌الحمایهٔ امپراطوری تزارها بشود بازنبود.

سرانجام وقتیکه هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل وکاخت بپادشاهی رسیدگرجستان تسلیم روسیه شد. ایراکلی پسر تیموراز دوم نخست پادشاه کاخت بود و در ۱۷۴٤ میلادی مطابق با ۱۱۵۷ قمری بپادشاهی کاخت نشست. در ۱۷٦۲ مطابق با ۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمهٔ کارخود کرد وتا ۱۷۹۸ مطابق ۱۲۱۳ هم زنده بود. پس ازمرك وی کئورگی دوازدهم که دراسنادایرانی نامش را «گرگین» نوشته‌اند تا ۱۸۰۰ یا ۱۲۱۵ وپس ازوایوان دوازدهم تا ۱۸۰۱ یا ۱۲۱٦ سلطنت کردند.

ایراکلی دراواخرسلطنت خود جداً متمایل بروسیه بود وسرانجام در ۲٤ ژوییه ۱۷۸۳ مطابق با ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ دردژ «گورگیوسك» درسرحد قفقازدرمیان فلدمارشال پاتیمکین همه کارهٔ دربار یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه وشاهزاده «باگراتیون» گرجی نمایندهٔ پادشاه گرجستان عهد نامه‌ای بامضا رسید که درتاریخ جهان اهمیت خاصی دارد، زیراکه درین عهد نامه پادشاه گرجستان کشورخود را درحمایت امپراطوری روسیه قرارداد واین اولین کشورتحت‌الحمایه درتاریخ جهانست و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند وکشورهای تحت الحمایهٔ دیگردرجهان پیدا شد.

این عهدنامه دارای سیزده ماده ویك مقدمه بود ودرمادهٔ اول آن تصریح شده بود که ازین ببعد دیگر پادشاه گرجستان «والی» آنکشور نخواهد بودبلکه «متحد» روسیهٔ شمرده خواهد شد. معنی این ماده صریحست، یعنی پادشاه گرجستان که ازچهارصدسال پیش دست نشاندهٔ ایران بود وپادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان باو میدادند ازین پس دست نشاندهٔ تزارهای روسیه خواهد بود.

شش سال پس ازامضای این عهد نامه یعنی در ۱۷۸۹ مطابق با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه درگرفت ونخستین نتیجه آن وحشت فوق العاده‌ای بود که برهمهٔ پادشاهان اروپا وازآن جمله یکاترین دوم امپراطریس روسیه که از ۱۷٦۲ تا ۱۷۹٦ میلادی (۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی میکرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمیبافت که درقفقاز جهانگیری کند، وانگهی تازه ازجنك دوم باترکیه در ۱۷۹۱ (۱۲۰۵ هـ.) فارغ شده بود ومیبایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد.

در ۱۷۹٦ (۱۲۱۰ هـ.) که چند ماه بمرك یکاترین مانده بود اختیاروی وکشورش دردست پلاتن زوبف معروف بود. وی بهمدستی برادرش والریان زوبف نقشهٔ بسیار

جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم درحد خود خواست آنرا دنبال بکند . پیش از زوبف اختیار امپراطوری روسیه بدست پاتیمکین افتاده بود و وی میکوشید ملل نصارای بالکان را برسلاطین عثمانی بشوراند ومتصرفات اروپای عثمانیها را جزو روسیه کند . زوبف بلند پروازتر از او بود و میخواست ایران رادرهم نوردد وخود را بمرزهای هندوستان برساند وبدریاهای گرم راه بیابد .

نقشه این بود که والریان زوبف ایران‌را بگیرد و پادگانهایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد وازراه آسیای صغیر بخاك عثمانی حمله ببرد وترکان عثمانی را هم از پا دربیاورد . ازطرف دیگرمیبایست سووارف سردارمعروف ازراه بالکان باستانبول حمله ببرد ودرضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد .

در پایان ماه فوریهٔ ۱۷۹٦ (شعبان ۱۲۱۰) والریان زوبف از پترزبورك رهسپارشد وامیدوار بود درماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر باصفهان برسد . میبایست ژنرال کارساکف هم ازسوی دیگر با ده هزارسربازاز راه قفقاز رهسپارشود و تفلیس را بگیرد . اما زوبف با بیست هزارسربازدر کرانهٔ دریای‌خزرحرکت کند و پس ازآنکه بلشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم بسوی اصفهان بتازند وامیدوار بودند که مردم دربند وبادکوبه در راه مانع ازین لشکرکشی نشوند . ظاهراً درآن موقع دربار روسیه چندان اطلاعی ازاوضاع داخلی ایران نداشت ومیپنداشتند که هنوز اصفهان پای تخت ایرانست واگراصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم میشود . ماه سپتامبر که زوبف وعده میداد رسید وهنوز لشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند . از پترزبورك « دو ولان » نام‌مهندس را بانقشهای جغرافیایی ودستورهای نظامی بیاری‌او فرستادندولی در۱۷ نوامبرهمان‌سال (۱٦جمادی‌الاولی۱۲۱۱) که‌یکاترین دوم‌درگذشت وی هنوزدربادکوبه بود . پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت ونقشه‌زوبف عقیم ماند .

پیش ازین وقایع همینکه خبراتحادگرجستان با روسیه بآقا محمدخان قاجاررسید مصمم شد برآن نواحی بتازد . این موقع برای وی بسیارمناسب بود زیراکه یکاترین ملکهٔ‌روسیه‌همچنان‌ازانقلاب‌فرانسه‌وحشت‌زده ومرعوب بود وچون‌خبر تاختن آقامحمدخان بگرجستان رسید ازمردم گرجستان حمایتی نکرد .

از آن زمانی که پادشاه گرجستان بپشت گرمی دربار روسیه سراز فرمانبرداری از ایران باز زده بود گروهی از میران وفرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشترشان حکمرانی موروثی داشتند ازهمین سبب کاراودلیرشده بودندوسربطغیان برداشته وباایراکلی

همدست شده بودند. آقا محمد خان دراواخرسال ۱۲۰۹ قمری نخست دراطراف طهران پادگان مهمی فراهم کرد و بی آنکه بکسی اندیشهٔ خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبرازطهران رهسپارشد واز راه اردبیل بپل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آنرا ساخت وچون از رود ارس گذشت عده‌ای را بگرفتن سر زمین طالش فرستاد وخود بسوی ارمنستان تاخت وعده‌ای ازمردم ارمنستان را کشت و اسیر کرد. سپس با ده هزارسرباز برقلعهٔ پناه آباد تاخت وآنرا محاصره کرد وچون نتوانست آن قلعه را ازابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد بسوی تفلیس تاخت. عده‌ای ازهمراهان خود را با حاج ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم خودگذاشت وبا عدهٔ دیگر بآن شهرحمله برد.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد ودربیرون شهر بیکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت ودرمیان جنگ بادسختی مخالف لشکریان ارمنی وگرجی وزید وآنها تاب نیاوردند وبشهر برگشتند. ازدروازهٔ دیگرشهرچهارصد تن ازسپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند وتاپشت چادری که آقا محمد خان درآن بودرسیدند وبرخی ازطنابهای چادر را هم با تیغ بریدند. اما آقا محمد خان ازجای خود نجنبید وفرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فراردادند.

ایراکلی که تاب برابری درخود نمی‌دید شتابان بشهرتفلیس رفت وهمسرخود را که دراسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهرو دخترخود همراه برداشت وبشتاب بسرزمین کاخت وکارتیل رفت. آقا محمد خان درآخرین مرحله جنگ هشتادتن ازسران لشکر گرجستان راکشت وسرانجام وارد شهرتفلیس شد وفرمان کشتار و غارت داد و این بیدادگری بجایی رسیدکه مورخان ایرانی نوشته اند پانزده هزارتن زن و دخترومرد و پسر را اسیرکرده‌اند وکشیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیسیاهای آنهارا سوختند وخانهای مردم را ویران کردندوهرچه درشهر بود بغارت بردند البته پیداست که تاریخ نویسان ایران درمحل این واقعه درنام رود اشتباه کرده وبجای رودکور رود ارس نوشته‌اند زیراکه رودکور ازتفلیس میگذرد ونه رود ارس.

پس از نه روزکه درتفلیس بود واین کشتار و خونریزی و غارت شگفت را کرد ازتفلیس رهسپارگنجه‌شد وازآنجا بشروان رفت ودرین نواحی هم تاخت وتازهایی کردو سرانجام از راه دشت مغان بایران برگشت.

سرجان ملکلم مورخ انگلیسی ازگفتهٔ یك مورخ ایرانی نقل کرده است که آقا محمد خان پنجاه وسه روز پس ازجشن نوروزازطهران رهسپارشد و نزدیك شصت هزار

تن لشکری با او بود و در راه آنها را بسه دسته تقسیم کرد، دسته ای را از راه مقان وشروان وداغستان یعنی از سوی مشرق ودسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستادودسته‌ای‌را باخودازراه شوشی‌وقراباغ که مرکز باشدبرد. درگنجه این‌سه‌دسته بهم رسیدند ودرراه بواسطهٔ جنگهایی که کرده بودندعدهٔ آنها بچهل‌هزاررسیده بودولشکریان ایراکلی چهار یك عدهٔ اوبود و در پانزده میلی تفلیس با هم روبرو شدند وگرجیان منتهای دلاورای را در جنگ نشان دادند امـا بواسطهٔ افـزونی لشکر آقا محمد خان شکست خوردند . نیز می‌گویند بگفتهٔ دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تخمین کرده‌اند .

درین واقعهٔ تاخت وتاز آقامحمدخان دربارروسیه باآنکه‌درعهدنامه تحت‌الحمایگی قیدشده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهد نـامه اجری نشد بخودی خود ازاعتبار افتاد. چندی بعدگئورگی دوازدهم پادشاه جدیدکه‌این باردرمعرض تهدید ترکان عثمانی افتـاده بود در۲۳ نوامبر ۱۷۹۹ (۲٤جمادی الاخرهٔ ۱۲۱٤) عهد نامـهٔ دیگری با پاول امپراطور روسیه بست ومواد عهدنامهٔ سابق راتجدیدکردوروسیه‌متعهد شد درموقع خطر یاوری نظامی راکه آن بار نکرده بود بکند .

پس ازبازگشت آقا محمد خان ازین لشکرکشی واقعهٔ حملهٔ والریان زوبف روی داده است . آقا محمد خان درخراسان وماوراء النهر مشغول زد وخورد بودکه این خبر باو رسید واندکی بعد خبر مرك یکاترین وبازگشت زوبف اورا مصمم کرد بـار دیگر بگرجستان بتازد. بازبطهران آمدولشکریان‌خود رادرین شهرگردآوردودرماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ ازطهران راهی شد واز همان راه اردبیل‌بکناررود ارس رسید وبازپل راشکسته بودند ، ازآب گذشت وباده هزار سوار برقلعلهٔ پناه‌آبادتاخت . این بارابراهیم‌خلیل‌خان بسرزمین شکی ولگزستان‌گریخت ووی وارد قلعه شد وذخایرآنجا را تصرف کرد و درپای همین قلعه بودکه درشب شنبه ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش‌که در اذای پولی که گم شده بود دستور داده بود آنها را بکشند شبانه بر سرش تاختند واورا کشتند .

تاریخ نویسان ایرانی درذکر این واقعهٔ زمان یکاترین‌که نام وی را «یکه‌ترینه» ضبط‌کرده اند بسبب اصلی اینکه چرا دربار روسیه درین واقعه با ایراکلی یاری‌نکرده است پی نبرده‌اند .

چنانکه گذشت سرجان ملکلم نخست ازقول‌یك‌تن‌از مردم‌گرجستان مینویسددرین موقع ژنرال‌گوداویچ که با لشکریانی مامور پشتیبانی ازآن سرزمین بود درشش منزلی تفلیس اقامت داشت وایراکلی‌کراراً ازویاری خواست اما او سرباز میزدوگمان نمیبرد

نتیجهٔ این کار چنین باشد ومیپنداشت آنچه‌دربارهٔ آقا محمد خان و لشکریانش میگویند مبالغه است . میگوید درست ترانیست که‌گوداویچ در قلعهٔ گورگیوسك بود وسپاهیانش دراطراف کوه‌سیاه (قراداغ) پراکنده‌بودند ونمیتوانست تاسه چهار هفتهٔ دیگر لشکریان خودرا جمع کند و بتفلیس برسد . یا اینکه شاید ایراکلی نمیخواسته‌است آنها را درین کار دخالت بدهد وازاستیلای آنها نیز بیم داشته ونیروی خودرا برای برابری با لشکر آقا محمد خان کافی میدانسته است . درهرصورت پس ازین واقعهٔ تاخت وتاز آقا محمد خان بر تفلیس یکاترین در صدد برآمده است که انتقامی ازو بگیرد ودرین موقع مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که درجنگ با او شکست خورده وبروسیه گریخته بود درآن سرزمین بود ویکاترین میخواست بوسیلهٔ او آقا محمد خان را ازپا درآورد ولشکرکشی والریان زوبف بهمین مقصود بود وآن لشکرکشی هم بی نتیجه نماند زیراکه نواحی دربند وبادکوبه وطالش وشماخی وگنجه که پیش ازآن جزو خاك ایران بود در همین واقعه از دست رفت

آغاز جنگهای ایران و روسیه

تاخت وتازهای بیهودهٔ آقا محمد خان درگرجستان نتیجه‌ای جزین نداد که از یك طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد وازسوی دیگر دولت روسیهٔ تزاری را بکار هایی برانگیخت که زیان بسیاربرای ایران داشت .

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در۱۷۹۸م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس از کشته شدن آقا محمد خان درگذشت . فتحعلی شاه که چون نام جدش را داشت در ولیعهدی بنام «باباخان» معروف بود اندك زمانی پس از آن واقعه در۲٤ ربیع الاول ۱۲۱۲ رسماً بتخت ایران نشسته بود .

ایراکلی چند پسر داشت، مهترآنها گئورگی نام داشت ودراسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشته اندواو بجای پدرنشست. اما یکی‌ازبرادرانش که‌الکسندریا اسکندر نام‌داشت بمخالفت بااو برخاست ومدعی سلطنت او بود وظاهراً مخالف این بوده است که‌گرجستان دست نشاندهٔ روسیه باشد وبهمین جهت‌امیدواربود که ایران ازوحمایت کند و وی را بسلطنت گرجستان برساند وبدربار فتحعلی شاه‌آمد ودر جنگهایی که پس ازآن درمیان روسیه وایران درگرفت شرکت داشت و همچنان‌درایران ماندتا اینکه درطهران درگذشت ووی را درکلیسیای قدیم نصاری در بیرون‌دروازهٔ‌شاه عبدالعظیم بخاك‌سپردند

سلطنت گئورگی چندی نکشیده‌ودر۲۸ دسامبر۱۸۰۰ (۱۰ شعبان ۱۲۱۵) درتفلیس درگذشت‌وپسرش داوید یا داود بجای او مدعی سلطنت بود . اماگئورگی پیش ازآنکه

بمیرددر ۱۷۹۹ (۱۲۱٤ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضاء کرده و درین عهد نامه پذیرفته بود که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان نایب السلطنه آن کشور را داشته باشند .

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲٤ مارش ۱۸۰۱ (۹ذی‌العقده ۱۲۱۵) الکساندر پسرش را که بنام الکساندر اول یکی از بزرگترین تزارهای روسیه است بپادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراطوری خود کرده بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور ازو درخواست کرده‌اند وی اینکار را بپذیرد و بهمین جهة بلشکریان خود دستورداده بود که گرجستان را تصرف کنند . درین صورت دوماه وچند روز پیش از آنکه الکساندر بتخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات اوشده بود .

از زمانهای بسیارقدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس ازمسلمان و ارمنی وگرجی بسیار با هم آمیخته وحتی مخلوط شده بودند وحدود بسیارمنظم ودقیقی درمیان گرجستان وارمنستان ونواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه وایروان ونخجوان وداغستان وشروان نبود. وانگهی گاهی پادشان گرجستان وگاهی هم پادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هرگاه نیرو گرفته بودند برین نواحی تاخته و قسمتی از سر زمین مجاورخود را جزوقلمروخود کرده بودند . بهمین جهة وقتی که در آن زمان گفته میشدگرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تا کجاست وارمنستان نیزهمین حال را داشت. این بود که ناچاردست انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست اندازی بر برخی نواحی مجاور را هم پیش میآورد .

مرگ یکاترین وپاول وایراکلی وگرگین وآقا محمدخان مطلقاً تغییری دراوضاع نداده بود ، هم چنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند ودربار تزار ها چشم طمع بدین ناحیه ونواحی مجاور آن دوخته بود وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خودرا ازگرجستان خواسته وجنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهد نامه‌ای که حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوك و مبهم ماند وهردوطرف دردعاوی و مطامع خود باقی ماندند .

الکساندردر ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱٦) تقریباً هشت ماه پس از صدورفرمان اول فرمان دیگری صادر کرد وگرجستان را جزوروسیه دانست وحتی این باردیگرسخن از نایب السلطنه آنکشورهم نبود . ورود لشکریان روسیه درآنکشور ناچار آن سرزمین را بیکی ازایالات روسیه تبدیل کرد وزبان وقوانین وعادات ورسوم روسی

راهم برآن تحمیل کرد ، ناچار مردمی ازین اوضاع ناراضی بودند وآنها را میگرفتند و ازمیان می بردند وبدعاوی ایرانهم پاسخ سخت دادند .

میرزا محمد صادق مروزی متخلص بهما که ازادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغهٔ دفترخانه و وقایع نگاردربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته وچند باراز جانب اوبسفارت رفته است وکتابهای ادبی چند پرداخته کتابی هم درتاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه بنام «جهان آرا» نوشته و دربن کتاب میگوید درآغازسلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری ازو داشت و چون فتحعلی شاه خواستارشد پسرمهترش را بگروگان بطهران بفرستد ازآن کاربرگشت وبروسیه متوجه شد وسبب این بود که وی برای خرجهای گزافی که میکرد پولی ازدولت روسیه وام گرفته وبعهده گرفته بود که اگرنتواند وام خود را بگزارد شهرتفلیس را درعوض واگذار کند. این گفته بنظر غرض آلودست وبیشترچنان مینماید که درباریان گرجستان ازیك سوبواسطهٔ اینکه تزار - های روسیه هم نصاری بوده اند وبتعصب نصرانیت ازآنها پشتیبانی خواهند کرد وازسوی دیگر بواسطه واهمه‌ای که از دربارقاجارها داشته اند خود را درحمایت روسیه قرار داده اند. بهمین جهت هم هست که دزبار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را باحترام بپای تخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است .

بهرحال پس ازفرمان دومی که برای الحاق گرجستان بامپراطوری روسیه صادر شد از پای تخت ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانفرمایی گرجستان روانهٔ تفلیس کردند . این ژنرال همان کسیست که درمیان ایرانیان بنام «اشپختر» یا «ایشپخدر» معروفست ودر ماه ذی الحجهٔ ۱۲۱۹ دراثنای جنگ با ایران اورا کشته اندوسرش را بریده بطهران آورده اند واین مثل «سراشپختر راآوردن» اشاره بآن واقعه است . وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده وباو باصطلاح آن زمان « اینسپکتور » (۲) می گفتند که همان کلمهٔ « انسپکتر » (۳) زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران « اشپختر » شده است .

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخله ایران بود ونمی توانست در آن سوی ارس کاری بکند . تنها مانعی که درپیش لشکریان تزاربود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود دراطراف گرجستان میکوشید مردم را بقیام بر دولت روسیه تحریك کند و در ناحیهٔ قراباغ حوادثی روی داد و دامنهٔ آن بداخلهٔ گرجستان هم کشید . ازدربار تزاری

---

(۱) Tsitsianof (۲) Inspektor (۳) Inspeccteur

ژنرال کولیسکوف (۱) وژنرال لازارف (۲) را با دوتیپ سرباز برای دفع این طغیانها فرستادند وایشان از تنگهٔ داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا بتفلیس رفتند ودر کنار رودکور با توپخانه ای که همراه داشتند مدافعین را شکست فاحشی دادند.

عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی مورخ معروف دربارفتحعلی شاه درکتاب «مآثرسلطانیه» میگوید تسیتسیانف پس ازمرك گرگین، زوجهٔ وی‌راکه «ده ده فال» نام داشت با چندتن ازفرزندانش اسیرکرد و بپای تخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال «لاژار» راکه گویا مراد همان‌لازارف باشد نزد وی فرستاده بود که او رابدین سفردعوت کند وچون آن زندست بدست میکردآن ژنرال بوی نزدیك شده بود که‌دستش رابگیرد ورروانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای راکه زیر نمد داشت بیرون آورده و او راکشته بود و بدین جهت او را باسارت بپای تخت فرستاده بودند. بازهمان مورخ میگوید که «طهمورث میرزا» پسروی ازگرجستان گریخت وبایران پناه‌آورد. چنان‌مینماید که نام این شاهزاده«تیموراز» بوده باشد که ازنامهای معمول ورایج گرجیانست وتیموراز رادر زبان‌فارسی‌طهمورث نوشته‌اند.

مقدمهٔ فرمانی که الکساندرتزار روسیه برای الحاق گرجستان بامپراطوری خود صادرکرده‌چنین بود: «برای افزودن برنیروی ما نیست، برای تأمین‌منافع نیست یا برای توسعهٔ حدود امپراطوری ما که اینك بدین اندازه ازوسعت رسیده نیست که ما تحمل‌تخت گرجستان را برعهده گرفته‌ایم؛ احساس شرافت، افتخار، انسانیت تنها این‌وظیفه‌مقدس را برما تحمیل کرده است که دربرابر فریادهای دردناك که ازسینه شما بیرون می‌آید تاب نیاوریم ودردهایی‌راکه باعث‌رنج شماست ازسرشما کوتاه کنیم ویك‌حکومت‌نیرومند درگرجستان فراهم سازیم که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهدوجان ومال همه کس را حفظ کند وسایهٔ قانون را برسرهمه بگسترد».

پیداست که‌مدافعات شاهزادگان گرجی درنواحی مجاورگرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را بآنجا بازکرد وچون این نواحی گاهی جزوخاك گرجستان بوده است بهانهٔ دیگری بآنها میداد. این بود که ژنرال تسیتسیانف پس ازشکست گرجیان‌در صدد برآمد بسوی شهرایروان بتازد.

درین زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درقفقازبود ومرکزستاد خودرا درتفلیس برقرارکرده بود وچون‌خود ازنژاد گرجی‌بود ازاوضاع‌آن نواحی اطلاع‌بسیار داشت ومیدانست‌نواحی راکه حکم‌دروازهٔ گرجستان داردبایدمتصرف‌شودو بجزراه‌داریال راه‌دیگری‌برای‌اینکه گرجسان را ازدست ندهد لازم‌دارد. درآن زمان کرانهای غربی

Lazaruf (۲) Kuliskof (۱)

دریای سیاه هنوز بدست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومند تر از ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود . بالعکس دولت ایران را ضعیف تر میدانستند و بدست آوردن کرانهای دریای خزر که دروازهٔ دیگر گرجستان بود آسان‌تر مینمود و میبایست نخست ناحیهٔ ایروان را متصرف شود و از آنجا بمشرق بتازد و راه بدریای خزر پیدا کنند .

برای تصرف ناحیهٔ ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند و این ناحیه اندکی پیش از این دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیك درمیان مردم گنجه و گرجیها بوده است .

بدین جهت ازجواد خان قاجارحکمران گنجه که درین زمان دست نشاندهٔ ایران بود مالیات یك سالهٔ آن ناحیه را خواست . وی نیز بدربار ایران اطلاع داد وازطهران نیز لشکریانی بیاری اورهسپار شدند. اما پیش از آنکه سعیدبیك غلام که پیشاپیش آنها حرکت میکرد برسد وخبر نزدیك شدن سپاهیان ایران را برساند سربازان ژنرال تسیتسیانف در ماه دسامبر ۱۸۰۳ ورمضان ۱۲۱۸ شهررا محاصره کردند .

مولف مآثرسلطانیه مینویسد که جواد خان چندین بار ازشهر بیرون آمد و خود را بلشکریان روس زد وکاری نتوانست از پیش ببرد ، سرانجام بواسطهٔ مخالفتی که درمیان وی ومصیب بیك شمس الدینلو از فرماندهان لشکریان ایران رخ داد ودرنتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند وتسلیم روسها شدند، بامداد غرهٔ شوال آنسال روسها بر قلعه هجوم آوردند وپس ازسه ساعت جنگ جواد خان بایکی از پسرانش کشته شدند وشهر بتصرف سرازان روسی درآمد .

پس ازین واقعه تسیتسیانوف نزد حکمران قراباغ وحکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد وایشان را باطاعت خواند وایشان چندان مقاومت وپایداری دربرابر لشکریان روسیه نشان ندادند . در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود ودرهمان روزی که شهر مشهد راگرفت خبر افتادن گنجه بدست لشکریان روس باو رسید . این واقعه مقدمهٔ یك سلسله جنگهایی درمیان ایران و روسیه شد که نزدیك ده سال امتداد یافت وبعهد نامهٔ گلستان انجامید .

اندکی پس ازین وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه درگرفت ، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران را بخودجلب کند ودربرابر روسیه بکاربیندازد وهم فتحعلی شاه امیدوار بود که بزور ناپلئون ازعهدهٔ روسها برآید ونواحیی را که از دست رفته بود پس بگیرد . روسها بواسطه سرگرمیهایی که دراروپا ورمیدانهای جنگ با ناپلئون داشتند میتوانستند لشکریان بیشتر بقفقاز بفرستندو کار را درین جا یکسره کنند . دربار ایران هم که اندك

اندك ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمیدید که جنگ سخت بکند وبیشتر امیدوار بود بمیانجی گری ناپلئون کاررا از پیش ببرد. بهمین جهة این سلسله جنگهای ده ساله بیشتر جنبهٔ زد وخوردهای کوچك محلی را داشته است ، تا اینکه روسها یکسره ازجانب ناپلئون واروپا آسوده خاطر شدند وهمهٔ نیروی خود را درقفقاز گردآوردند و این سلسله جنگها بدان گونه بپایان رسید که پس ازین شرح آن خواهد آمد .

نخستین کاری که فتحعلی شاه پس ازشنیدن خبر تصرف گنجه بدست روسها کرد این بود که نیرویی گردآورد وفرماندهی کل آنرا بپسرش عباس میرزا نایب السلطنه که از همهٔ برادران خود لایق تر بود سپرد .

روسها که ازمردم گنجه بسیارخشمگین بودند درموقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهررا تغییر دادند و بمناسبت نام یلیزا بتا پتروونا (۱) دختر پتر کبیر که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ (۱۱۵۴-۱۱۷۶ ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند یلیزابو پول (۲) نام گذاشتند . در آغاز انقلاب شوروی نام این شهررادوباره گنجه گذاشتند اما بزودی بمناسبت نام کیرف (۳) از پیشوایان انقلاب نام آنرا « کیرف آباد» گذاشتند واینك بهمان نام معروفست .

لشکرکشی بایروان

پس ازتصرف گنجه ژنرال تسیتسیانف بسوی ایروان روانه شد . حکمران ایروان درین زمینه خدعه کرده و وعدهٔ مساعدت بوی داده بود، بامید اینکه ازمرکزخود دور و دراطراف ایروان گرفتارنیروی بیشتری بشود .

در برابراین حوادث دربارایران سخت بدست وپا افتاده بود . فتحعلی شاه در ۲۸ ذی القعده ۱۲۱۸ تهیه لشکر کشی مفصلی دید ودرنظر گرفت خود نیز بآذربایجان رهسپارشود وبمیدان جنك نزدیك باشد که درموقع لزوم مدد برساند . عباس میرزا نایب السلطنه درچهاردهم صفر ۱۲۱۹ ق . با لشکریان خود ازتبریز بسوی ایروان رهسپارشد ودرکنار رودخانهٔ زنگی لشکرگاه ساخت وسنگر بندی کرد .

چون میترسید که اگر گرفتار جنگ با روسها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند وبایران حمله بکنند مهدیقلی خان قاجار دولورا که از سرکردگان مهم لشکراو بود با شش هزارسوار بسوی قارص روانه کرد که مانع ازحمله ترکان عثمانی بشود . اما در راه ژنرال تسیتسیانف با بیست هزارپیاده وپنج شش هزارسواروسی توپ

---

(۱) Yelizabeta Petrovna (۲) Yelizabetopol (۳) Kirof

درمحلی بنام «پلنبك» نزدیك ایروان باورسید ومهدی قلی خان خود با هفتصد تن از سواران راه را بریشان گرفت و بعد ازآنکه عدهٔ اوازآن راه گذشتند خود هم در پی ایشان روان شد وبلشکرگاه عباس میرزا رسید .

تسیتسیانف پس ازآن که چندی درهمان محل پلنبك ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یکروزعصر بنزدیك ایروان رسید ومیخواست قلعهٔ اوچ کلیسیا یعنی کلیسیای معروف اچمیاد زین را که مقرخلیفهٔ ارمنیان ومهم‌ترین مرکزمذهبی ارمنستانست تصرف کند. نایب السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را بفرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستاد که آنجا را پاسبانی کنند وایشان تا بامداد روز بعد پایداری کردند و چون بامداد شد نایب السلطنه خود باعده‌ای بایشان حمله برد وچون می ترسید که پاسبانان قلعهٔ ایروان برلشکریانش بتازند میرزا محمد شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه راکه باوی بود واحمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه را باعده‌ای بمحافظت سنگرهای خود گماشت وخود بالشکریان عازم شد .

تسیتسیانف در اطراف اوچ کلیسیا لشکریان خود را بسه دسته تقسیم کرد ودرمیان هردسته دویست قدم فاصله قرارداد وتوپهای خود را در میان جای داد وچون لشکریان ایران نزدیك شدندسپاهیان روس شروع بتوپ اندازی کردند . سواران شاهسون وخواجه‌وند وعبدالملکی ازلشکریان ایران برایشان حمله بردند وسرانجام پیادگان روس تاب مقاومت نیاوردند وبندی فرار راگذاشتند ولشکریان ایران لشکرگاهشان را تاراج کردندوچون شب نزدیك شد عباس میرزا فرمان داد دست از جنگ برداشتند . درین واقعه ازدوسوی جمعی کشته واسیر شدند وعده‌ای ازقزاقان روس بدست لشکریان ایران افتادند دوسه روز زد وخورد دوام داشت وچون از هیچ طرف فتح روی نمی داد بلشکرگاه خود باز گشتند.

درین زمان حکمران ایروان یا باصطلاح آن زمان بیگلر بیگی آن شهر محمدخان قاجار بود که با روسها ساخته بود، اما وقتی که دید درین جنگ پیش نبردند خواست جانب ایران را بگیرد وپیغام داد که میرزا محمد شفیع وزیر نزد او بقلعهٔ ایروان برود ووی رفت و قرار مصالحه گذاشت وچون باز گشت محمد خان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد وتعهد کرد از فرمان اوسر نپیچد .

پس از آن عباس میرزا ازجایی بنام سنگر که درآنجا لشکرگاه کرده بود بمنزل قلرخ بلاغ رفت ودرآنجا بنای سنگربندی راگذاشت . چون خبر رفتار محمد خان قاجار حکمران ایروان بژنرال تسیتسیانف رسید بنادرا برحیله گذاشت ووی مقدمه ازراه «دره» برلشکریان ایران تاخت وبار دیگر جنگ درگرفت وآتش توپخانه شروع شد .

درین میان بعضی از سواران شمس الدین لو و قزاق که در اردوی ایران بودند

بنای طغیان را گذاشتند وازعقب بغارت مشغول شدند ولشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرار را گذاشتند . تسیتسیانف چون دیگر مانعی در پیش نداشت وارد ایروان شد ومسجد شهر را لشکرگاه قرار داد وازآنجا توپها را متوجه باروی شهر کرد وجنگ درمیان او ومحمد خان قاجار درگرفت .

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تامحل« صدرگ» رفت وازآنجا تفصیل را بپدرش فتحعلی شاه نوشت . فتحعلی شاه درین زمان درچمن سلطانیه بود وعادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه درمی گرفت اگر تابستان بود باعده‌ای که میتوانست مجهز کند بچمن سلطانیه نزدیك زنجان میرفت وآنجا میماند که اگر در میدان جنگ محتاج بیاری باشند ازلشکریانی که همراه دارد بمدد آنها بفرستد . این بار هم اسمعیل بیك دامغانی را باگروهی ازلشکریان خراسان روانه کرد وخود نیز درپی ایشان رهسپار شد وازرود ارس گذشت ودرسه فرسنگی ایروان بلشکرگاه عباس میرزا رسید . عباس میرزا هم آن عده را برداشت و بشهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنگ درگرفت وتا شام می جنگیدند .

فردای آن روز محمد خان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه ارمنیانند ومیترسم باهمدینان خود همدست شوند وقلعه را تسلیم کنند . فتحعلی شاه عده‌ای را فرستاد رفتند قلعه را تصرف کردند . تسیتسیانف درنظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسنخان یوزباشی که طلایهٔ لشکر رااداره میکرد ازاندیشهٔ او خبردار شد وبفتحعلی شاه خبرداد وسپاهیان ایران آمادهٔ جنگ شدند ونزدیك سپیده دم بود که روسها بایشان نزدیك شدند وجنگ سخت درگرفت، اما چون ازین شبیخون نتیجه‌ای بدست نیامد روسها پراکنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال میکردند وسرانجام بفرمان فتحعلیشاه آنها رامحاصره کردند وراه خوراك را بریشان بستند .

درین هنگام گروهی از مردم گرجستان که بهمراهی لشکریان روس بتجارت می رفتند بلشکریان علیقلی خان شاهسون وعلی خان قاجار که طلایهٔ [illegible] ایران بودند برخوردند وزدوخوردی درمیان شان شد و پاسبانان روسی کشته شدند وگرجیان را اسیر کردند و باردوی فتحعلیشاه بردند ووی کسانی را که بدردسربازی میخوردند درلشکرگاه خود نگاهداشت .

پس از آن بفتحعلی شاه خبر رسید که درمنزل پانبك گروهی از روسها اقامت دارند وآذوقه‌ای را که از گرجستان می آورند تحویل میگیرند وبلشکرگاه خود می فرستند ووی پیرقلی خان را که از افسران سپاه او بود بدفع آنها فرستاد وچون بایشان نزدیك شد ایشان بژنرال تسیتسیانف خبردادند و او هم عده‌ای باچند توپ بحمایتشان فرستاد و فتحعلی شاه

هم‌علیقلی‌خان شاهسون‌را بیاری‌پیرقلی‌خان‌فرستادو بدینگونه‌درمیان پلنبك وایروان جنك درگرفت و پس ازجنك سخت روسها شکست خوردند وچهارهزار تن اسیرو کشته دادند وفتحعلی شاه دستور داد از سرهای کشتگان روسی درکنارلشکرگاه منار ساختند .

تسیتسیانف پس ازین واقعه چون زمستان درپیش بود درآغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹ ازاطراف ایروان راه تفلیس را درپیش گرفت وسواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند . جنك آنسال‌بدینگونه پایان‌یافت . سپس‌محمد خان قاجار و کلبعلی خان کنگرلو که از محترمین آن محل بـود نزد فتحعلی شاه رفتند ووی حکمرانی ایروان راهم چنان بمحمدخان دادو پسرش را که گروگان‌داده بودمرخص کرد وحکمرانی نخجوان‌رابکلبعلی خان دادوآن ناحیه رابایل‌کنگرلوسپرد وحکمرانی قراباغ را بابوالفتح خان جوانشیر داد و بالکسندر میرزا والی تفلیس پسر ایـراکلی دستور داد دره‌باباغ بماند وخود عازم طهران شد واز راه تبریز روز۱٤ رجب ۱۲۱۹ بطهران رسید وعباس میرزارا باخود بطهران آورد .

جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه بطهران بازگشت و عباس میرزا راهم با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت ودر بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قـایـم مقام فراهانی راکه از مردان کاردان دربارش بود بـوزارت وپیشکاری اوگماشت و وی را دوباره بآذربایجـان روانه کردکه دنبـاله جنك با روسیه را بگیرد . عباس میرزا روز شنبه ۱٤ صفر ۱۲۲۰ ازطهران رهسپار شد وفتحعلی‌شاه خود روز۲٤صفردر پی اوروان شد ودرچمن سلطانیه ماند وازآنجا اسمعیل‌خان‌دامغانی‌را بـا گروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد درزنجان بماند واسمعیل‌خان قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که بیاری عباس میرزا روانه شود وخود روزدوشنبه ۱۳ ربیع الاول ازآنجا عازم چمن اوجان شد .

آنجا باو خبر رسیدکه ابراهیم خلیل خان حکمران‌موروثی‌قراباغ که از۱۱۷۷در آن نواحی فرمـانروایی داشت ازایران‌روی‌برگردانده‌وتسلیم روسها شده است ، بهمین جهت بعباس میرزا دستورداد نخست بجنك او برود و قلعهٔ پناه آباد رابگیرد . چون‌این خبر بابراهیم خلیل خان رسید جعفر قلی بیك پسر محمد حسین خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضلعلی بیك‌جوانشیر نزد ژنرال‌تسیتسیانف بگنجه‌فرستاد وازویاری خواست . وی هم‌عده‌ای سرباز روانه کرد وچون بقلعهٔ شوشی‌رسیدند ابراهیم خلیل‌خان پسرخود محمد حسن خان راباعده‌ای ازلشکریان قراباغ‌وروسها برای پاسبانی ازپل خداآفرین برروی

ارس روانه کرد . ازسوی ایران اسمعیل‌خان دامغانی که بدستور عباس میرزاازاهرروانه شده بود درچهار فرسنگی پل بلشکریان روس رسید وجنك‌درمیانشان درگرفت وچیزی نمانده بود لشکریان ایران‌شکست بخورنـد که خبر بعباس میرزا رسید ووی‌هم بیاری او رهسپار شد وپس از جنك‌سخت سرانجام سربازان روس ولشکریان قراباغ زحمت‌بسیار از میان درختستانها توانستند بشوشی بگریزند. عباس میرزا تـا «آق اغلان» آنهـا را دنبال کرد وغنایم بسیار ازیشان گرفت که برای‌فتحعلی‌شاه فرستادونجفقلی خان گروسی را در آق‌اغلان گذاشت وخود از راه «چناقچی» دوباره بمحاصرهٔ پناه‌آباد برگشت .

ازسوی دیگر فتحعلی شاه‌در۲٦ربیع‌الاول‌از راه‌قراچه داغ‌به«تخت‌طاوس»رفت. درین میان بعباس میرزاخبر رسید که «کرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کتلراوسکی» افسر دیگر باده توپ برای پاسبانی از قلعهٔ پناه‌آباد ازگنجه بیرون‌آمده‌اند و اینك بـه «عسکران» رسیده‌اند . عباس میرزا بعزم‌مقابله با ایشان براه افتاد وچون بهم‌رسیدند اسمعیل‌خان دامغانی باعده خود حمله بـرد وپیر قلی خان قاجار وعلی خان قاجار قوانلو وصادق خان قاجار عزالدین لو ومهدیقلی خان قاجار وحاجی اللهوردی خان قاجار بـا تفنگچیان کزاز وفراهان ازاطراف‌حمله کردند وعباس‌میرزاخود درقلب لشکر بودوجنگ سخت درگرفت وصادق خان قاجار زخم‌برداشت‌وبااینهمه روسهاسرانجام شکست‌خوردند وبقبرستانی پناه بردند ودرآنجا سنگر بستندوچون خبر بفتحعلی‌شاه رسید حسینقلی‌خان قاجار را با افواج دامغانی وچهار توپ بیاریشان فرستاد وپس از شش روز جنگ‌عاقبت ایرانیان بسنگر حمله کردند وبسیاری را کشتندواسیر کردندوسرهنگ کرگین که‌سه‌زخم برداشته بود باچند سرباز گریخت ونیم شب بقلعهٔ «ترنادت» رفت . پیرقلی خان قاجار باعده‌ای او را دنبال ومحاصره کرد واومهلت‌خواست که تاسه روز دیگر نزد عباس‌میرزا برود، اما چون باو مهلت دادند ودست از محاصره کشید شب‌سوم فرار کرد وبگنجه‌رفت وایرانیان‌اورادنبال کردندوچندتن‌ازهمراهانش‌راکشتند اماخود بکوه «جمرق» گریخت.

درین میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف باهمهٔ لشکر خود بیاری سرهنك‌مزبور ازگنجه بیرون‌آمده ودرکنار رود «ترتر» توقف کرده است . عباس میرزا اسمعیل‌خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قدری پیش رفت بروسها بر خورد وجنگ سختی درگرفت‌وجمعی‌رااسیر کرد وبلشکرگاه عباس میرزابرگشت . خبراین فتح روزپنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ درتخت طاوس بفتحعلی شاه‌رسید .

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی بدستور فتحعلی شاه بایروان رفت. معلوم شد که محمد خان حکمران آن‌شهر باز جانب‌روسها راگرفته وازعهد خود برگشته است‌وروسها ازناحیهٔ «شوره گل» گذشته بروستای «تالین» آمده‌اند که

ایرانیان برآنجا دست نیابند . درین هنگام مهدیقلی خان قاجارهم پس از اسمعیل خان باردورسید وآن‌خبررا تأیید کرد اسمعیل‌خان ببهانهٔ حمام رفتن بشهر وقلعهٔ ایروان رفت وافسران خود را یك‌یك ودودو بقلعه خواست‌وچون جمعی که لازم بودگردآمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطراف قلعه راگرفتند ومحمد خان هنگامی ازنتیجهٔ این کارآگاه‌شدکه دیگرمجال نداشت دفاع بکند مهدی قلی خان واقعه را بفتحعلی شاه خبر دادواوهم‌اشرف‌خان‌دماوندی را باگروهی از لشکریان برای‌پاسبانی‌قلعهٔ‌ایروان فرستاد ودستور داد که محمد خان را بندکند وخودحکمرانی ایروان را بدست بگیرد.

وقایع گیلان ودریای خزر

در ۱۲۲۰ درزمانی که لشکریان‌ایران درآذربایجان گرفتار جنگ با روسیه و لشکریان ژنرال تسیتسیانف بودند خبر رسید که درگیلان نیز حوادثی روی داده‌است، بدین معنی که ژنرال تسیتسیانف برای اینکه نگذارد همهٔ نیروی ایران دریك جبهه‌بکار مشغول شود یك تن ازافسران زیردست خود سرهنگ «شفت» (۱) نام راکه ازبهترین فرماندهان وی‌بودمأمور کرد که بیاری ناوگان‌دریای‌خزربگیلان‌حمله ببرد ودوازده کشتی نیرویی‌درکرانه‌های دریادرخاك طالش‌پیاده کردند وازآنجا ببندرانزلی (پهلوی‌امروز) حمله‌بردند . نگاهبانان‌بندرچون یارای‌برابری نداشتندبرشت‌گریختند ولشکریان روس بی مانع انزلی رامتصرف شدند وازآنجا بسوی رشت رهسپارگشتند . میرزا موسی‌منجم باشی‌لاهیجی که‌حکمرانی گیلان راداشت عده‌ای ازلشکریان را مجهز کرد ودرپیره‌بازار سنگر بستند ومقاومت کردند وجنك سخت درگرفت ودرنتیجه هرزتن ازسربازان‌روسی کشته شدند وبازماندهٔ آن لشکر بانزلی برگشتند و بدرهمان کشتیها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند

درآن موقع مرداب انزلی وخلیج آن کاملا مهیای کشتی رانی بوده وقسمتی از خلیج را شن گرفته بود وتنها درحدود ۱۲ کیلومترازدهانهٔ مرداب راه رفت وآمد کشتیها را داشت وتنها کشتی های کوچك می‌توانستند ازآن بگذرند و کشتی هایی که روسها با خودآورده بودند برای حمل سربازها و توپهایشان کافی نبود و بهمین جهت دربازگشت دوچار زحمت بسیار شدند . بدین گونه این لشکرکشی‌روسها بگیلان نتیجه‌ای نداد ودر جبهه های دیگر مانع ازعملیات سپاهیان ایران نشد .

---

(۱) Sheft

جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یاوری لشکری که بفرماندهی سرهنگ کرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد ودر کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد وچون این خبر بفتحعلی شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. ازسوی دیگر اسمعیل خان دامغانی را باعده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد ووی بدستور عباس میرزا بگنجه تاخت وآن شهر راباردیگر گرفت وقلعه‌ای را که روسها درآن بودند محاصره کرد. چون درشهر گنجه آذوقه وعلوفه کم شده بود وروسها در قلعهٔ خودآذوقه بسیار داشتند ومیتوانستند مدت‌مدیدی پایداری بکنند وبالعکس لشکریان ایران دوچار تنگی می شدند عباس میرزا دستور داد پنجهزار تن‌از زن و مردشهر گنجه را باچهار پایان سپاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهربود ببرند، تاازمردم شهر کم بشود ودوچار سختی آذوقه نشوند. فردای آنروز ازگنجه بیرون آمدودرراه بکارعده‌ی که بشمکور فرستاده بود رسیدگی کرد وازآنجا به «زکم» رفت، درسرراه بعده‌ای‌از روسها که آذوقه برای سربازان تسیتسیانف می بردند برخوردوفرمانده آنها راکه‌سرهنگی بود با عدهٔ دیگر اسیر کرد وبزکم رفت.

ازآنجا دستور داد که پیرقلی خان ومحمد علی خان شامبیاتی آن عده‌از مردم گنجه راکه ازشهر بیرون‌آورده بودند بتبریز ببرند وآنها را در تبریز منزل دادند وفتحعلی شاه بتوسط ملا ملك محمد قاضی عسکر باآنها نیکی کرد.

عباس میرزا اززکم بناحیهٔ «آخسقه قزاق» رفت وچند روز درآنجا ماند وچند تن از بزرگان سرزمین کاخت و قلعهٔ ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس ازآنجا عازم ایروان شد واز راه تنگی که ازمیان درختستانها میگذشت ویك تن بیشتر نمی توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. درراه عده‌ای از گرجیان که با روسها همدست بودند کمین کرده‌بودند وتیری بطرف اوانداختند که‌چکمه اورا خراش داد، اماآسیبی باو نرساند و وارد ایروان‌شد. ازآنجا حاج محمد خان قراگوزلورابرای بردن اخبار نزد فتحعلی شاه فرستاد. ازسوی دیگراسمعیل‌خان‌دامغانی که‌با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله باتسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند وجنگ سختی درگرفت وسرانجام لشکریان روس بکوه «آق دره» پناه بردند ودر راه عدهٔ کثیری ازآنها گرفتار شدند واسمعیل‌خان که فیروز شده بود نزد فتحعلی شاه برگشت وفتحعلی شاه بطهران بازگشت.

تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی شاه بطهران عباس میرزا بتبریز آمد و محمد خان قاجار حکمران ایروان را بامحمد علی خان شامبیاتی بدربار پدرش فرستاد . چون تستیسیانف دید که لشکریان ایران بواسطه سرما میدان را تهی گذاشته اند نخست ببهانه تماشای قلعهٔ شوشی ومهمان شدن نزد ابراهیم خلیل خان اورا فریفت ووی هم باور کرد واورا بخانه خوددعوت کرد . تسیتسیانف بی مانع وارد قلعه شوشی شد وچهارصد تن ازسربازان خود را در آنجا گماشت وازآنجا بگنجه رفت وبدین گونه قلعهٔ شوشی بدست سپاهیان روس افتاد .

درین زمان شیخعلی خان حکمران قبه ودربند وسرخای خان لگزی وحسینقلی خان حکمران بادکوبه نامه‌ای بعباس میرزا نوشتند که سرهنك شفت سابق‌الذکر درباز گشت ازگیلان قهراً بباکو خواهد تاخت ولازمست عده‌ای برای برابری با او بفرستند . عباس میرزا عسکر خان افشار ارومی را باعده‌ای سوار وپیاده روانه کرد .

از سوی دیگر سرهنك شفت که ازگیلان بازگشت باکشتی های خوددربرابرشهر باکو ایستاد وجنگ درمیان اوونیروهای ایرانی درگرفت وحسینقلی خان مقاومت سخت کرد وچند کشتی را باتوپ از میان برد وغرق کرد . سربازان روسی ازکشتی پیاده شدند واز راه خشکی بشهر حمله بردند . درین موقع شیخعلی خان ونوح بیك پسرسرخای خان لگزی هم باسپاهیان خود رسیدند وبقلعه رفتند وبرنیروی ایران افزود وچند روز جنگ دوام داشت تا اینکه سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی آید سربازان خود را بکشتی نشاند وبمیان پشتهٔ ساری طالش رفت .

از آن سوی هم تسیتسیانف ازگنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را باطلاع عباس میرزا رساند و وی هم پیرقلی خان قاجاز رابا عده‌ای بیاری اوفرستاد وپیرقلی خان چون بکناررود کر که دردوازده فرسنگی شروانست رسیدخبرشد که مصطفی خان ازشدت ترس باتسیتسیانف وارد گفتگوی صلح شده وبا هم دیدار کرده‌اند و تستیسیانف با او بسوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین قلی خان بگیرد. ازآن طرف هم شفت باباز ماندهٔ لشکریان خود باردوی سرتیپ تسیتسیانف پیوسته است .

چون این خبرها بعباس میرزا رسید فوراً حسینقلی خان را با عده ای روانهٔ باکو کرد وعسکرخان افشار را هم با هزارتن بیاری اوفرستاد وبازاحمد خان مقدم حکمران تبریزومراغه را با چندتوپ وسپاهی ازسواره وپیاده روانه کرد وباآنکه سرمای سخت بود خود هم در۲۲ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ ازتبریز بیرون رفت واز راه اردبیل روانه شد وچون باردبیل رسید خبرشد که عسکرخان افشار بشتاب بباکورسیده وحسینقلی خان قاجار

درکنار رود کر برسر پل ایستاده و پاسبانی میکند و پیرقلی‌خان‌وشیخعلی خان هم در بیرون قلعهٔ باکو لشکر گاه کرده‌اند و ازسوی‌دیگردرلشکر گاه ژنرال تسیتسیانف بواسطهٔ شدت سرماوکم بودآذوقه‌مشکلات بسیارپیش آمده‌است .

کشته شدن تسیتسیانف

درین موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار طهران روی داده است بدین معنی که فتحعلی شاه بخرافات واباطیل ومخصوصاً سحروجادو بسیارمعتقد بود ودر ضمن این که می کوشید بوسیلهٔ لشکریان خود روسها را از میدان بدرکند باین گونه وسایل هم متوسل می‌شد .

درآن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی درطهران بود بنام حاج‌میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت درهمهٔ اموراسلام‌باید باخباری که ازپیامبروامامان رسیده است قناعت کرد٫او را میرزا محمد اخباری می گفتند . وی سالها در عتبات درس خوانده ومرد بسیارباسوادی بود وتألیفات بسیارداشت اما جداً بخرافات معتقد بود و کارهای عجیب می کرد ومعروف شده بود که طلسم اومجربست ونتیجهٔ قطعی دارد .

حاج‌میرزا محمد اخباری‌درجزوعقاید دیگری که داشت‌معتقد بود که دراسلام‌ادعای اجتهاد کردن یعنی دراحکام عقیده اظهار کردن مخالف شرعست وشریعتی که از پیامبرو امامان مانده کسی حق ندارد درآن عقیده‌ای اظهار کند ویگانه دستور مردم اخباریست که ازآنها رسیده‌است، یعنی آنچه ازگفتارورفتارآنها روایت کرده‌اند معتبرست وچیزی برآن نمیتوان افزود ودیگراجتهاد معنی ندارد وجز بدعت دردین چیزدیگرنیست . وی درضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود وحافظهٔ بسیارسرشارداشت ومخصوصا درصنعت جدل بسیارماهربود یعنی بقوهٔ بیان خود همه را محکوم میکرد وکسی نمیتوانست جوابش را بدهد . چون درعلوم مختلف دست داشت وکسانی که با اوطرف میشدندآن علوم را نمیدانستندهروقت‌می‌دیدشکست‌میخورد ومجاب میشود ازین شاخ بآن‌شاخ‌میرفت‌وطرف‌را بعلمی که نمیدانست‌میکشیدوباین‌وسیله‌مغلوبش‌میکرد برای‌این‌کار در هر چیز حتی سحرو جادووطلسم ونیرنگ وجن گیری‌وشعبده هم‌اظهاراطلاع ومهارت میکرد وبامخالفان‌خود باین وسایل هم‌متوسل میشد. پیشوایان بزرگ شیعه‌درآن زمان مانند سید علی‌طباطبایی معروف صاحب شرح کبیروحاج سید محمد باقرحجة الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی وشیخ جعفرنجفی ازدست او ومجادلهای اوبتنگ‌آمده بودند و دربرابر اوسپرانداخته بودند . حاج میرزا محمد تألیفات بسیارهم بزبان فارسی وعربی گذاشته است که برخی از آنها منتهای رواج را داشته است و درین زمینه هم کسی بپای او

نمیرسیده است .

پس از آنکه مدتها درعتبات وبحرین واصفهان بود وعدهٔ بسیاری باو گرویده بودند درین موقع که ژنرال تسیتسیانف که درایران باواشپختر یا اشپخدر میگفتند حملهای پی در پی بلشکریان ایران میکرد حاج میرزا محمد درطهران بود ومعتقد بود «تسخیرارواح وتسخیراجنه وتسخیر ارواح طاهره وخبیثه وعلم اعداد وطلسمات» همه را خوب میداند وهرکاری را که بخواهد ازپیش می برد وچله نشستن او بی اثر نمیماند. درضمن میکوشید فتحعلی شاه را هم بخود جلب کند وباین وسیله کارخود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متنفذی بود بمحض اینکه وقت ملاقات ازشاه خواست اورا پذیرفت. مجلس راخلوت کردو بشاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی درآن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می آمد .

گفت من چله می نشینم و از روزی که بچله نشستم تا چهل روز حتماسر اشپختررا بدرگاه شما می آورند بشرط آنکه اگرمن پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید وبحمایت من طریقهٔ اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید .

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت وقرارشد چهل روزدیگرسلام بنشینند و در همان مجلس سلام سراشپختررا برایش خوهدآورد. پس ازین شرط وپیمان حاج میرزا محمد یکسره بشاه عبد العظیم رفت ودرحجره ای را بروی خود بست و چله نشست باین معنی که صورت مردی را بردیوار کشید وآنرا اشپختر نام گذاشت وپای آن نشست وطنابی را پشت خودبست ودوسرآنرا بدوطرف شکلی که بردیوار کشیده بود بست وشب وروز که درپای آن نقش نشسته بودچشم برآن دوخته بود ومرتباً ورد معینی راکه معنی نداشت میخواند وآنقدربرآن نقش دورنگاه کرده بود که هردوچشمش سرخ و برنگ خون شده بود وچنان متوجه اینکاربود که هرکس وارد آن حجره میشد ملتفت نمیشد وتوجهی باو نمیکرد . سرانجام روزچهلم کاردی برداشت ودرسینه آن نقش که بردیوار کشیده بود فروبرد وگفت درهمین موقع اشپختررا کشتند .

فتحعلی شاه همان روزمطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همهٔ اعیان دربار خود را بسلام دعوت کرد وروی تخت مرمر بسلام نشست، هرچه منتظر شد سراشپختر را نیاوردند . سرانجام حوصله‌اش سررفت وکسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد ؟ روزدارد تمام میشود وخبری ازو نیست . وی جواب دادکسیکه سررا میآورد اگر پایش لنگ بشود وچند ساعت دیرتر برسد تقصیرازمن نیست .

سه ساعت پس ازآن واقعه عقبت سواری آمد وسراشپختررا آورد و معلوم شد که

راستی درسلیمانیه درشش فرسنگی طهران پای اسبش لنك شده‌واینکه دیررسیده برای آنست که مدتی درآنجا مانده است .

عجیب تر ازین واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را بدین گونه بطهران آوردند . در زمانیکه ژنرال مزبور بشهر باکو نزدیك میشد زمستان بسیارسختی پیش آمده بود و برف‌وباران بشدت میامدوعدهٔ بسیار از چهارپایانی که درلشکراو بودندوتوپخانهٔ اورا میبردندازسرماتلف‌شدند وخوراك افراد و چهارپایان ازشدت سرما کم شد و نمیرسید و بسیارنگران بود که چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی وحسینقلی خان قاجار که ماموردفاع باکو بودندگرفتارهمان سرمای سخت وهمان دشواری‌ها شده بودند وسرانجام حسینقلی خان خان و تسیتسیانف قرار گذاشتنددربیرون شهر با یکدیگرملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند.

حسینقلی خان وقتیکه قرارازین ملاقات راگذاشت نقشهٔ خاینانه‌ای کشید و چون قرار بود تنها با سه تن‌ازهمراهان‌خود بملاقات‌برود ابراهیم خان‌عم زاده‌خود راهم‌همراه برداشت وچون‌ازشهر بیرون‌آمدند و بیکدیگررسیدند و نشستند و بنای گفتگوراگذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری‌متوجه اونیست. ابراهیم خان پشت سراونشسته بودو درمیان گفتگوهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد با تفنگی که دردست داشت تیری ازپشت باوزد وگلوله ازسینهٔ اوبیرون‌آمد وبرودرافتاد وهمراهان اورا هم ازپای درآوردندو سپس سرش راچنانکه‌حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و با فرستادهٔ مخصوص چاپاری بطهران فرستادند ودرآن روزبدانگونه وارد طهران شد .

بدین ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درین جنگها درماه ذی الحجهٔ ۱۲۲۰ قمری بخدعه کشته شد وارتش وی هم چاره جزآن نداشت که بپایگاه خود برگردد .

نتیجه جنگهای نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگهایی که‌درمرحلهٔ نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰ قمری روی‌داد نتیجهٔ قطعی‌نداد. دولت روسیه چند تن ازافسران‌کارآمد خود را بجنگ ایران فرستاده بود مانندپرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداوبچ (۱) و تورماسف (۲) و کاتلیاروسکی (۳) مرتضی‌قلی‌خان برادرآقا محمد خان که درآغازسلطنت وی ازورنجیده وازایران‌بروسیا گریخته بود در پترزبورك از ۱۲۱۱ درپناه دولت روسیه میزیست . درایران معروف‌بود بواسطه خشمی که نسبت بدربارطهران داشت پنهانی باارتش‌روسیه‌درقفقازیاری‌میکرد

---

(۱) Goudovitch (۲) Tormassof (۳) Kotliarévski

یگانه نتیجهٔ محسوسی که ازین جنگها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همـان کشته شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف بخدعه بود که پیش ازین بدان اشاره شده است .

پس از کشته شدن تسیتسیانف واقعهٔ دیگری که رخ داد این بود که گلاسنوپ (۱) که فرمانده عدهٔ دیگر ازسپاهیان روسیه بود شهردربند را محاصره کرد و پس ازجنگی که با علیخان فرمانده لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت . گرفتن دربند بسیار بزیان ایران تمام شد ، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازهٔ دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملا بنواحی آذربایجان ومقان مشرفست ودراستیلای برین نواحی این شهر رادر عملیات نظامی اهمیت بسیارمی بخشد .

سیاست ایران در برابر این حوادث

درسراسراین جنگها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روسها تنها بنیرو هایی که درقفقاز داشت قناعت میکرد وسرکردگان واشراف مسلمان این نواحی را تحریك میکرد که با نیروهای خود وگاهی هم با پول خود با روسها بجنگند وفقط ازاختلافهای نژادی ودینی بهره مندمیشد وازنواحی دیگر ایران نیرویی بیاری ایشان نمیرفت . اما چون کارسخت شد عباس میرزای نایب‌السلطنه مجبورشده بود بـا بیست هزارتـن ازتبریز رهسپارشود واز رود ارس بگذرد ولی اوهم ازعهده برابری برنیامد ودربیشترازجنگها شکست میخورد ودامنهٔ این جنگها تاسال ۱۲۲۸ کشید وزد وخوردهای بزرك و کوچك درنواحی مختلف ماوراءارس روی داد. درسراسراین دوره دایما دربارطهران تجهیزاتی میکرد ونیروهایی بنواحی مختلف قفقازمیفرستاد وجنگهایی این سروآن سردرمیگرفت ، اما عموماً نتیجه بزیان ایران بود .

با این همه فتحعلی شاه غروری داشت ومطمئن بود حتماً برروسها غالب میشود و بهمین جهة خطای جبران ناپذیری کرد وهرزمان که ازجانب روسها درخواست صلح میکردند وی نمیپذیرفت وبواسطه بی اطلاعی ازاوضاع عمومی جهان وکارهای سیاسی ونظامی آن عصر گاهی جوابهای سخت ودرشت میداد ، چنانکه پس ازفتوحات ناپلئون درسال ۱۲۲۰ (۱۸۰٦) که دولت روسیه میخواست ازجانب ایران آسوده شود ونیروهای خود دراروپا بپردازد در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ (۱٤ فوریه ۱۸۰٦) ایستیفانف (۲) نام را بسفارت بطهران فرستاد ودرخواست صلح کرد . دربارایران باین پیشنهاد اعتنایی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد ودرین کاردست نمایندگان ناپلئون دردربارطهران داخل بود . این سفیرپس ازدوماه ویك روزاقامت بیهوده درطهران در ۲٦ محرم ۱۲۲۱ (۱٦ آوریل ۱۸۰٦) بازگشت

(۱) Glasénop (۲) Istifanof

و یگانه نتیجه‌ای که ازین سفر خود گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند او هم وارد جنك نشود .

ازهمین جا پیداست که ایران درین کشمکش ها فدای سیاست ومنافع فرانسه میشد وچون نفع ناپلئون درین بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد وعده‌ای از آنها در قفقاز در برابر نیروهای ایران معطل بمانند تا او بتواند دراروپا روسیه را ازپا درآورد دربارطهران هم ناسنجیده وناپخته بواسطه بی‌اطلاعی‌ازاوضاع جهان وازتوانایی نظامی روسیهٔ تزاری درآن زمان آلت دست میشده و بدینگونه مواقع مناسب را ازدست میداده است و نتیجه این میشده که درهرجنك تازه‌ای ایرانیان نسبت بجنك پیش بیشترمیباخته و بیشترنواحی ایران را ازدست میداده‌اند .

عهد نامهٔ گلستان

سرانجام پس ازین جنگهای بیهوده که از۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال کشید دربارطهران بدولت انگلستان متوسل شد وانگلیسها درمیان افتادند و عهدنامه‌ای که بعهدنامهٔ گلستان معروفست درمیان ایران وروسیه در۲۹شوال۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر۱۸۱۳) امضاء شد .

این عهد نامه درلشکرگاه گلستان بسته شد ، نمایندهٔ ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی و نمایندهٔ روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود وشگفت اینست که سر گوراوزله سفیرانگلستان در دربارطهران نیز درموقع انعقاد آن بعنوان شفاعت حضورداشته‌است. اساس این‌عهدنامه باصلاح‌حقوق بین‌الملل ستاتوکوئو(۱) بود ، یعنی نواحی که تا آن تاریخ بدست دولت ایران بود متعلق بایران بماند و نواحی که‌روسها متصرف شده بودند بروسیه‌تعلق گرفت ومتعهد شدند لشکریان ایران وروسیه ازروزامضای قرارداد درهرجا که هستند همان جا بمانند وازآنجا تجاوز نکنندوآنجامرز میان ایران وروسیه باشد، تا بعد نقشهٔ معین ودقیقی ترتیب بدهند که مرزدو کشوررامعلوم کند وپس ازدقت کامل خط سرحدی را معین کنند .

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران وروسیه و مقررات عهد نامهٔ گلستان سبب شد که دولت ایران ازین عهد نامه تخطی کرد وادعای غبن داشت وجنگ دوم با روسیه دست زد وبهمین جهة یگانه سود عهد نامهٔ گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲٤۲ (۱۸۲٦-۱۸۲۷) درمیان ایران وروسیه برقرار کرد .

چنان می‌نماید که شرکت انگلیسها درین میانجی گری این بوده‌است که اختلاف ایران و

---

(۱) Statu quo

روسیه یکسره قطع نشود وسرحددو کشورمعلوم نباشد تاهمیشه راهی برای جنگ دیگری باز بماند، چنانکه شد .

متن فارسی عهدنامهٔ گلستان در همان زمانی که بامضاء رسیده با انشاء واصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده ودر ناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۸ ودرمنتظم ناصری (۱) و«تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف آقای محمود محمود (۲) با اندك اختلافاتی چاپ شده است ودرضمن درمجموعهایی که درهمان زمانها گردآمده نسخهای مختلف ازآن را ضبط کرده اند .

در میان این نسخها بعضی اختلافات هست که درنتیجهٔ تحریف کلمات فراهم شده و می توان متن آن را بدین گونه اصلاح کرد :

« اعلی حضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جمجاه ایمپراطور عالی دستگاه مالك بالاستقلال کل ممالك ایمپریه (۳) روسیه واعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالك بالاستحقاق کل ممالك شاهانهٔ ایران ، بملاحظهٔ کمال مهربانی واشفاق علیتین که درمادهٔ اهالی ورعایای متعلقین دارند ، رفع ودفع عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشانست طلب واستقرارمراتب مصالحهٔ میمونه ودوستی جواریت سابقهٔ موکده را دربین الطرفین راغب می باشند ؛ باحسن الوجه رای علیتین قرار گرفته ، در انجام این امور نیك و مصوبه از طرف اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالك روسیه بعالی جاه معلی جایگاه ینرال لئیتننت (٤) سپهسالار روسیه ومدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه وگرجستان وناظم امور ومصالح شهریهٔ ولایات غروزیا (٥) وگرجستان وقفقازیه وحاجی ترخان وکارهای تمامی ثغور وسرحدات این حدودات وسامان، امرفرمای عساکر سفاین بحرخزر، صاحب حمایل الکسندر نیوسکی (٦)

(۱) ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۹، در ناسخ التواریخ ومنتظم ناصری مقدمه عهد نامه را تغییر داده ومختصر کرده اند .

(۲) ج ۱ ص ۱۲۵-۱۳۰

(۳) مأخوذ از کلمهٔ Imperia روسی که همان کلمهٔ Empire زبان فرانسه باشد .

(٤) مأخوذ از کلمهٔ Jeneral Leitenant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است .

(٥) Grousie یا Grouzia نحیهٔ شمالی گرجستان

(٦) Alexandre Nevski گراندوك معروف کیف وولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲٦۵ میلادی، در ۱۷۱٤ پتر کبیرطبقه ای از اشراف بنام اوتشکیل داد ونشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشانهای نظامی روسیه بود .

وحمایل مرتبهٔ اولین آنای (۱) ، مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی (۲) صاحب نشـان شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف (۳) اختیار کلی اعطا شده واعلی حضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران هم عالی جاه معلی جایگاه ایلچی بزرك دولت ایران که مأمور دولتین روم وانگلیس بودند ، عمدةالامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان ومحرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خـانوادهٔ دودمان وزارت وازامرای واقفان حضور در مرتبه دویم آن ، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود ازخنجر وشمشیر وکارد مرصع واستعمـال ملبوس ترمـه واسب مرصع ویراق ، میرزا ابوالحسن خان راکه دربن کار مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه وررودخانـهٔ زیوه محال گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات وجمعیت نمودند . بعد از ابراز ومبادلهٔ مستمسك ماموریت واختیار کلی خود بیك دیگر وملاحظه وتحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار وبموجب اختیار نامجات طرفین قیود وفصول وشروط مرقومه را الی الابد مقبول ومنصوب واستمرار می داریم :

فصل اول : بعد ازین امورجنگ وعداوت ودشمنی که تا بحال دربین دولتین علیتین روسیه وایران بود موقوف وبموجب این عهد نامه الی الا بـد مقطوع ومتروك و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق فیما بـین اعلی حضرت قضا قدرت پادشاه اعظم ایمپراطورکل ممالك روسیه واعلی حضرت خورشید رایت پادشاد داراشوکت ممـالك ایران و وراث و ولیعهدان عظام ومیانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار ومسلوك خواهد بود .

فصل دوم : چون بیشتر بموجب اظهاروگفتگوی طرفین ورضا ازجانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه دربنای «ستاتوکوئو پرزنتیوم» (٤) باشد یعنی طرفین در

---

(۱) Anna Ivanovna دختر Ivan و برادرزادهٔ پتر کبیر امپراطریس معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ ، یکی ازمهمترین نشانها بنام وی بود .

(۲) Guéorgui نشانی که در ۱۷٦۹ یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه بنام Saint_George ازاولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهاردرجه داشت و بهریك از درجـات حقوقی تعلق می گرفت .

(۳) Nicolas Rtichtchof امضا کنندهٔ این عهد نامه از جانب روسیه بوده است. نـام وی را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «راتشچیقوف» و «رانستچیقوف» و «ردیشچوف» و « ردینچوف» و « درتیشف » و «رویشخوف» نوشته اند .

(٤) Statu quo Presertium جملهٔ زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست » معنی میدهد واین اصطلاح را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف کرده «اوسطاطوسکوه اوپریز ندیم» و«اسطاطسکواوپرزندیم» و«اسطاطسکو اوپرنزدیم» نوشته اند .

هرموضع وجایی که الی قرارداد مصالحة الحالیه بوده است از آن قرار باقی وتمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یك از دولتین بوده است کما کان در تحت ضبط واختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بموجب خط مرقومهٔ ذیل ثغور وسرحدات مستقر وتعیین گردیده است : از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط مستقیم از راه صحرای مقان تا بمعبر یدی بلوك رود ارس واز بالای کنار رود ارس تا اتصال والحاق رودخانهٔ کپنك چای بپشت کوه مقری واز آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ ونخجوان از بالای کوههای الداگز بدرهٔ الداگز می رسد واز آنجا بسرحدات قراباغ ونخجوان وایروان ونیز رسدی از ثغور گنجه جمع ومتصل گردیده و بعد از آن حدود مزبوره که بولایات ایروان وگنجه وهم حدود قزاق وشمس الدینلو را تا بمکان ایشك میدان مشخص ومنفصل می سازد واز ایشك میدان نیز از بالای سر کوههای طرف راست طرق ورودخانه های حمزه چمن واز کوههای پنبك الی گوشه حدود ومحال شوره گل واز گوشهٔ محال شوره گل از بالای کوه برفدار آلداگز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانهٔ اربه چای ملحق و متصل شده معلوم ومشخص می گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش درهنگام عداوت ودشمنی دست بدست افتاده ، لهذا بجهت زیادهٔ صدق وراستی حدود ولایات طالش مزبور را ار جانب انزلی واردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه ازپادشان عظام معتمدان ومهندسان مأموره که بموجب قبول ووفاق یکدیگر و بمعرفت سرداران جانبین جبال ورودخانها ودریاچه وامکنه ومزارع طرفین تفصیلا تحدید وتمییز وتشخیص می سازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته ، آنچه در حال تحریر این صلح نامه در دست ودر تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده ، آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتو کوئو پرزنتیوم مستقر و معین ساخته ، هریك از طرفین آنچه درتصرف دارد برسر آن باقی خواهد ماند وهم چنین درسرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی ازخط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان ومهندسان مأمورهٔ طرفین هرطرف موافق ستاتو کوئو پرزنتیوم رضا خواهند داد .

فصل سوم : اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت خورشید مرتبت ایمپراطور کل ممالك روسیه دارند باین صلح نامه بعوض خود وولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایران ولایات قراباغ وگنجه که الان موسوم بیلزابتوپول (۱) است و اولکای خوانین نشین شکی وشیروان و قبه ودربند و بادکوبه وهرجا ازولایت طالش راباخاکی که الان در تصرف دولت روسیه است وتمامی داغستان وگرجستان ومحال شوره گل وآچوق باش وگروزیه (۲) ومنگریل (۳)

Mingrelie (۳) Grouzia (۲) Yelizabetopol (۱)

و ابخازو تمامی اولکا و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینة الحالیه بوده و نیزآنچه از اراضی‌دریایی قفقازیه الی کنار دریای‌خزر متصلست مخصوص ومتعلق بممالك ایمپریه روسیه‌می دانند .

فصل چهارم : اعلی حضرت خورشیدرأیت ایمپراطور والاشوکت ممالك‌روسیه برای اظهار دوستی واتحاد خود نسبت‌باعلی حضرت قدرقدرت‌پادشاه اعظم ممالك ایران وبجهت اثبات این معنی که بنا برهمجواریت طالب وراغبست که در ممالك شاهانهٔ ایران مراتب استقلال واختیار پادشاهی را در بنای‌اکیده مشاهده‌وملاحظه نمایند ، لهذا ازخود واز عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که‌هریك ازفرزندان‌عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هرگاه محتاج باعانت ویا امدادی ازدولت علیه روسیه‌باشند مضایقت ننمایند ، تا از خارج کسی‌نتواند دخل وتصرف درمملکت ایران نماید وبامدادو اعانت دولت روس دولت ایران‌مستقر ومستحکم گردد واگر درسر امـور داخله مملکت ایران فی مابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را درآن میانه‌کاری نیست ، تا پادشاه وقت خواهش نماید .

فصل پنجم : کشتی های دولت روسیه که برای معاملات بر روی‌دریای خزر تردد می نمایندبدستور سابق مأذون‌خواهند بود که بسواحل وبنادر جانب ایران عازم ونزدیك شوند وزمان طوفان وشکست کشتی از طرف ایران اعانت ویاری دوستانـه نسبت بآنها بشود وکشتی های جانب ایران هم بدستورالعمل سابق ماذون خواهند بود که‌برای‌معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو درهنگام شکست وطوفان از جانب روسیه اعانت ویاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد ودرخصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی ویا در هروقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم وبیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده‌میشود که بدستورسابق معمول گردد واحدی ازدولتهای دیگر سوای دولت روس کشیتهای جنگی دردیای خزر نداشته باشند .

فصل ششم : تمامی اسرایی که درجنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده ، از کریستیان (۱) ویاهرمذهب دیگر باشند می‌باید الی‌وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق وخط‌گذاردن درین عهدنامه ازطرفین مرخص ورد گردیده ، هریك را از جانبین خرج ومایحتاج باسرای مزبوره داده‌بقراکلیسیا رسانندو کلای سرحدات طرفین بموجب نشراعلامی که درخصوص فرستادن آنها بجای معین یك دیگر می نمایند اسرای جانبین راباز یافت‌خواهند کرد وآنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فـرار

(۱) Khristian عیسوی

نموده‌اند اذن بآن کسانی که بـرضا ورغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند وهر کس از هرقومی چه اسیر وچه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیر ات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم : علاوه از اقرار و اظهار مزبورهٔ بالا رای بیضاضیای اعلی حضرت کیوان رفعت ایمپراطور اعظم روسیه‌واعلی حضرت‌قدرقدرت پادشاه اعظم ممالك ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور وروانـه دارالسلطنهٔ جانبین میشوند برونق لیاقت رتبه امور کلیه‌مرجوعهٔ‌ایشان راحاصل‌و برداشت‌محبت‌نمایند و بدستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعین وتسکین گردیده زیاده ازده نفرعمله نخواهند داشت وایشان‌بااعزازشایسته موردمراعات گردیده و باحوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده ، بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض واظهار وکلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین‌داده شود.

فصل هشتم : درباب آمد وشدقوافل وارباب معاملات‌درمیان ممالك دولتین‌علیتین اذن داده می‌شود که هر کس ازاهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه دردست رعیا یا وارباب معاملات متعلق بدولت بهیه روسیه یاتجارمتعلق بدولت علیه ایران میباشند ازدولت خود یا ازسرحدات تذکره ویا کاغذ راه در دست داشته باشند ازطریق بحرو بر بجانب ممالك این دودولت بدون تشویش آیند وهر کس‌هرقدرخواهدساکن ومتوقف گشته بامورمعامله وتجارت اشتغال نمایند وزمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع نشوند . آنچه مال وتنخواه ازامکنهٔ ممالك روسیه بولایات ایران ونیزازطرف ایران ممالك روسیه برند وبمعرض بیع رسانند ویا معاوضه بمال ویا اشیاء دیگری نمایند اگردرمیانه‌ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب وغیره شکوه وادعایی باشد بموجب عادت مألوفه بنزد وکلای طرفین ویا اگروکیل نباشد بنزد حاکم‌آنجا رفته امورخود را عرض واظهار سازند ، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای‌آنها را مشخص ومعلوم کرده خود و یـا بمعرفت دیگران قطع وفصل‌کار را ساخته نگذارند تعرض وزحمتی بارباب معاملات‌عاید شود ودرباب تجارطرف‌ممالك روسیه که وارد بممالك ایران می‌شوند مأذون خواهند بود که اگربا اموال وتنخواه خودشان بجانب ممالك پادشاهانه دیگر که دوست‌ایران‌باشند بروند ازطرف دولت ایران بیمضایقه تذکرات راه‌بایشان بدهند وهم چنین ازطرف‌دولت علیه روسیه نیزدرمادهٔ تجارت اهالی ایران‌که ازخاك ممالك روسیه بجانب سایر ممالك پادشاهانه‌که دوست دولت روسیه باشند میروند معمول خواهـد شد . وقتی کـه یکی از رعایای دولت روسیه درزمان‌توقف وتجارت‌درممالك ایران فوت‌شده باشد اموال‌واملاك

اودرایران بماند چون مایعرف اوازمال رعایای دولت دوستست لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الوصول شرعی رد وتسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیزاذن خواهند داد که املاك مفوت را اقوام اوبفروشند چنانکه این معنی درممالك روسیه وپادشاهان دیگردستور و عادت بوده متعلق بهر که باشد مضایقه نمینمایند .

فصل نهم : باج و گمرك اموال تجارطرف دولت بهیه روسیه که ببنادر و بلاد ایران میآورند از یك تومان مبلغ پانصد دینار در یك بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره بهر ولایت ایران که برونه چیزی مطالبه نکرده و هم چنین از اموالی که از ممالك ایران بیرون میآورندآنقدرگرفته زیاده بعنوان خرج‌وتوجیه‌وتحمیل واختراعات چیزی ازتجار روسیه با شروشلتاق مطالبه نشود وبهمین نحو دریك بلده باج وگمرك تجارایران که ببنادروبلاد ممالك روسیه میآورندویا بیرون میبرند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم : بعد ازنقل اموال‌تجار ببنادر کناردریا ویاآوردن ازراه خشکی ببلاد سرحدات دولتین اذن واجازه بتجاروارباب معاملات طرفین‌داده شود که اموال خودشان را فروخته واموال‌دیگرخریده ویا معاوضه کرده‌دیگرازامنای گمرك و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند ، زیرا که بر ذمهٔ امنای گمرك و مستأجرین لازمست که ملاحظه نمایند تا معطلی وتأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع ویا ازمبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش‌مینمایند حاصل و باز ـ یافت دارند .

فصل یازدهم : بعد ازتصدیق و خط‌گذاردن درین شروط نامه بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تاخیرباطراف جانبین اعلام واخبارمینمایند وامراکید بخصوص‌بالمره ترك‌وقطع امورعداوت ودشمنی بهرجا ارسال خواهند کرد . شرط این شروط نامه‌الحالیه که بخصوص استدامت مصالحهٔ دایمه طرفین مستقر و دوقطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم ومحرزوازوکلای‌مختار مامورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختم گردیده و مبادله با یك دیگر شده است . می باید از طرف اعلی حضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایمپراطوراکرم مالك کل ممالك روسیه وازجانب اعلی ـ حضرت قدرقدرت پادشاه والاجاه ممالك ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد وچون این صلح نامهٔ مشروحهٔ مصدقه میباید ازهردودولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذاازدولتین علیتین‌درمدت‌سه‌ماه‌هلالی وصول گردد. تحریراً فی‌معسکر روسیه‌وروودخانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم شهرشوال المکرم سنهٔ یکهزاردویست وبیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر برسنهٔ یك

هزاروهشتصد وسیزده عیسوی سمت تحریریافت .

سواد دستخط ایلچی‌روس ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سپاردانی که : چون میان و کلای‌دودولت پایدارعهدنامه قرار یافت بنابراین شد که بعدازاتمام مصالحه‌ودست خط‌گذاشتن برای استقراردوستی واتحاد سفرا آمدوشد نمایند ، لهذا ایلچی که ازدولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود و مطالبی که ازشاه‌خودماموربست بر رای اعلی حضرت قضا قدرت ایمپراطوراعظم عرض واظهارسازد، سرداردولت بهیه‌روسیه تعهد نمود که درمطالب ایران بقدرمقدور کوشش وسعی نماید . بجهت اعتمادخط‌گذاشته مهرنمودم . درمعسکرروسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متملقه بولایت قراباغ بتاریخ سیزدهم ماه اکتبرسنهٔ یکهزاروهشتصد وسیزده عیسوی . محل مهروکیل‌مختاردولت‌علیهٔ ایران میرزا ابوالحسن خان . محل مهرینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سردار دولت روسیه » .

نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگهای این مدت برتری نظامی روسیه را بایرانیان نشان داده‌بود. فتحعلیشاه وبیشترازو پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که درمیدانهای جنگ آزموده و ورزیده شده بود درصدد برآمدند نیروی نظامی تازه‌ای درایران تربیت کنند که بوسایل جدید وفنون نظامی اروپا آشنا باشد· در زمانی که ژنرال گردان درایران بود نیروی‌نظامی ایران تنها شامل شست هزار پیاده وصد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بـود . درجات نظامی و اصطلاح آن زمان بدینگونه بود : ده بـاشی فرمانده دەسرباز، یالی باشی فرمانده پنجاه سرباز، سلطان‌فرمانده‌صدسرباز،خان‌فرماندەهشت تاده هزارسرباز .

مدت خدمت سربازان بنیچه وچریك معموم نبود وهرسربازی درسال سی تومـان مواجب میگرفت و از مالیات معاف بود و روزی یك چهار یك نان باو جیره میدادند . افراد پیاده نظام تفنگهای سر پربسیارسنگین داشتند وبهردوسربازیك اسب تعلق می - گرفت که علیق آنرا دولت میداد . افراد پیاده نظام‌آذربایجان وعراق (نواحی‌مرکزی) تفنگ های سر پرفتیله‌ای داشتندکه زیرآن دوشاخه بود ودرموقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه میگذاشتند .

درجنگ تنها بیك صف حمله میکردند ودرتیراندازی زبردست بودند اما افـراد سوارنظام میبایست هر یك اسب خود را با خود بیاورند . تفنگهای درازوسرپری‌داشتند

که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی میترکید. سواران ترکمان ایران‌هنو
تیر و کمان داشتند وشمشیرهشان مخصوصاً خوب بود . افراد سوار نظام در جنگ نظا
نمیگرفتند وهرطور پیش میآمد میایستادند. درموقع‌حمله چهار نعل میرفتند و درفرار ا
پشت سر تیر میانداختند . هزینهٔ نعل بندی بعهده سوار بود .

توپها را با گاومیبردند وکارخانهای توپ ریزی وگلوله ریزی دراصفهان وشیرا
وتبریز ومشهد دایر کرده بودند . توپهای ایران اندازه‌های مختلف داشت و بیشتر آنه
را درایروان ورشت نگاه میداشتند تا در موقع لزوم بمیدان جنگ ببرند . در طهرا
نزدیك سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود . در مشهد و برخی نواحی ساحا
خلیج فارس هم چند اراده توپ بود وبا هرتوپی بیش از بیست تا سی گلوله نبود وهـ
توپ را بیك گاو میبستند .گلوله های توپ کـه در ایران بیشتر معمول بودگـلولهای
بود که پس ازعقب نشینی روسها ازیشان گرفته بودند . در مازندران هم‌کارخانه‌گلول
ریزی مخصوصی بود اما گلولهایی که درآنجا میریختند باندازه‌ای بد بـود وشن ومو
خارجی داشت که دهانه توپ را ازهم میشکافت وبیشتردرموقع بیرون‌آمدن می ترکید
بهدف نمیرسید .

درسپاه ایران مقداری زنبورك هم بود که برشتر بار میکردند وروی کوهان جا
شترمیگذاشتند وزنبورك‌چی پشت‌آن می‌نشست وبا یك‌دست مهارشتررا میگرفت‌وبتاخ
سوی دشمن حمله میکرد وبا دست دیگر زنبورك راآتش میداد . درموقع لزوم بـاشار
اوشتر که برای‌همین کار تربیتش کرده بودند زانومیزدوهمینکه‌زنبورك را خالی میکرد
دوباره بر میخاست و بجلو یا عقب میرفت. تیرزنبورك مانند تیرتفنگ‌بود وبیشترازآ
برد نداشت وبمحض اینکه شترزخم برمیداشت دیگر آن زنبورك بی‌فایده میشد.زنبورا
چی برای‌آتش دادن زنبورك خود فتیله‌ای داشت که درطرف راست خـودآویخته بود
درطرف چپ شتر دوکیسه جای فشنك وباروت بود . باروتی که درایران میساختند نیـ
بسیار بدوپرازمواد خارجی بود وسیاه بود ودود بسیارمیکرد .

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند . علوفه سپاه تنها کاه بو
وهنگامی که دربیابان علف مییافتند باسبان علف تازه میدادنـد . بهمین جهـة درفصا
که علف روی زمین نبود لشکریان رامرخص میکردندو بدین‌گونه هرسال دردوماه‌او
بهارسربازان را احضارمیکردند وپس ازچهارماه درماه اول پاییزمرخص میکردند ه
سال درموقع احضارودرموقع مرخصی لشکریان راسان میدیدند وپادشاه یاسپهسالارد
زیرچادری‌میایستاد ولشکریان درطرف‌چپ‌آن‌چادرصف میکشیدند وافراد را باسم‌حاض
وغایب میکردند بدین گونه که یکی از افسران نام‌هریك ازافراد خود را میخواندواف



حرکت رماح سواران ایرانی
از کتاب دوبو

دیگر جواب میداد «حاضر» واگر حاضر بود مواجب اورا میپرداختند.

دراردوگاه های سپاه ایران نظم و ترتیبی نبود . توپها را در برابر اردوجا میدادند وشترها را درجایگاه جداگانه دریك فرسنگی یا دوفرسنگی اردونگاه میداشتند . در پیشاپیش اردو دکاندارها واردو بازاربود که مرکب بود از نانوا وخیاط وسراج ومیوه فروش . درجلو اردو بازاردوچوب میافراشتند وبر بالای آن بیرق سرخی نصب میکردند وهر کس راکه میخواستند کیفر بدهند برآن چوبها میآویختند . در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را بترتیب قبایل وطوایف ونواحی مختلف کشورجامیدادند واسبان را دراطراف چادرها می بستند . طرف عصرعدهٔ کسانی راکه می بایست پاسبان چادرشاه یافرمانده لشکر باشند تعیین می کردند وعدهٔ آنها معمولا مرکب ازپانصد تن بود .

عباس میرزای نایب‌السلطنه که ازنزدیك بترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش ازپدرش دراصلاح سپاه ایران و خریداسلحهٔ جدید اروپایی کوشش کرده است وبهبودی که دروضع نظام ایران دراواخردورهٔ فتحعلی شاه پیدا شدنتیجهٔ کوششهای او بوده است. ازجمله کارهایی که‌وی دراین زمینه کرده اینست که‌وقتی بپرنس مترنیخ(۱) صدراعظم معروف اتریش که ازمردان بزرك آن زمان بوده متوسل شده ودر زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی که بعد ها وزیرامورخارجه ایران شده بسفارت باروپا می رفته وی را مامور کرده است باتریش برود ونمونه‌ای ازاسلحهٔ جدیدآن کشور راکه درامور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و بایران بفرستد . پرنس مترنیخ هم در۱۷ جمادی الاولی ۱۲۳٤(۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی بنامهٔ عباس میرزا نوشته ونمونهایی ازاسلحه جدید اتریش‌رابرایش‌فرستاده است .

عباس میرزاحتی برای یاوری‌سیاسی بپرنس مترنیخ متوسل شده وازوخواسته‌است که ازایران دربرابرروسیه وانگلستان پشتیبانی بکند وبوسایل سیاسی مانع ازتجاوزات روسیه درمرزهای ایران بشود . ازآن جمله در۱۲٤۲(۱۸۲٦ م) که داودمنت شهنظر شاهپورزاده نام را ازارمنیان‌ایران‌بسفارت بپترزبورگ‌فرستاده‌تا دعوی ایران‌رابه‌اطلاع دربار روسیه برساند،وی راکه در۳ ربیع الثانی ۱۲٤۲(۷ نوامبر۱۸۲٦) دراستانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ بوین فرستاده وازوخواسته شده است‌ازایران حمایت کند . درین زمان پس ازناپلئون پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار می رفته است . در همین زمانها مامورانسیاسی که ازسوی ایران باروپا میرفته‌اند‌بیشتر‌ارمنین بوده‌اندزیرا که‌مامورین مسلمان ازرفتن باروپا احترازمیکرده‌اند ودولت ایران هم تصور میکرده که چون

Metterinch (۱)

ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر میتوانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند .

وصیتنامه ساختگی پتر کبیر

درقرن گذشته درمیان اسناد سیاسی که درآن زمان بسیاررواج داشته سند مجعولی نیزانتشارداده‌اند که آنرا «وصیت نامهٔ پتر کبیر» وانمود کرده‌اند ومدعی شده‌اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارشنامه را برای جانشینان خود نوشته است،اما هیچ لیل متقنی در بارهٔ این اسناد نیست وبهمین جهت بایدآنرا ساختگی دانست . چون این سند درآغازقرن نوزدهم میلادی انتشاریافته وپیش ازآن ذکری از آن درجایی نکرده‌اند پیداست که درهمان زمانآنرا ساخته‌اند ونزدیك صد سال پس‌از دورهٔ سلطنت او که از ١٦٨٢تا ١٧٢٥ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است . بیشتر بدان می ماند که این سند را درهمان دربار تزار های‌روسیه ساخته باشند زیرا برنامهٔ کامل وانعکاس دقیقی از نقشهٔ جهان گیری و کشورستانی تزارهای روسیه درآن هست .

ترجمهٔ این وصیت نامهٔ ساختگی بدان گونه که انتشاریافته‌است چنینست :

«وصیت نامهٔ پتر کبیر امپراتور روسیه که درسال مرك خود نوشته است :

پس ازستایش فراوان برآفریدگارجهان ، همهٔ فرزندان وجانشینان خود را از وصیتی که ازین پس خواهدآمدآگاه میکنم ، زیرا می‌بینم در روزگاران خجستهٔ آینده همهٔ فرزندان من رفته رفته ، یکی پس ازدیگری ، برهمهٔ کشور های اروپا دست خواهند یافت . چه همهٔ ریاست‌ها وسلطنت های اروپا فرسوده وپیرشده‌اند وپادشاهی روسیه که مانند سردربرابر پیکرآنهاست بسوی پیشرفت میرود وتربیت و سامان وسازمانآن بر همهٔ ریاست ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی‌راچون چشمه‌ای یافتیم ومن با اندیشهٔ خویشتن این کشتی را بکرانه رساندم ، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم ودریایی ازآن ساختم ومیدانم که جانشینان من بارای بلند خودآن راگشاده ترخواهند کرد واوقیانوسی‌خواهد شد . بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی وسفارش بایشان مینویسم که دستورخود سازند .

نخستآنکه دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ راآماده داشته باشد و این وسیلهٔ پیشرفت کارهای این کشورخواهد بود .

دومآنکه تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده ازکشورهای دیگر اروپا بکار بگمارند وازآنها بهره مند شوند وهنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان وهنرمندان بهره برگیرند .

سوم آنکه هنگام جنك درمیان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنانکه موقع مناسب باشد باید بایکی از آن دوطرف همدست شد ، مخصوصاً درجنگهایی که باآلمان درمی گیرد ، زیرا که این کشور پیوسته بکشورماست .

چهارم آنکه باید درلهستان وسایل جنگی آماده کرد واشراف و بزرگان آن سر زمین رارشوه داد ودرعقایدشان رخنه کرد وازمسکو بهرگونه که ممکن باشد باید لشکریان بلهستان فرستاد واگردولت های دیگردر کارلهستان فسادی بکنند باید ازخاك لهستان سهمی بآنها داد و کم کم باید باآن شریك هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان راکه باودادهاند پس گرفت وهمهٔ آن سرزمین را بدست آورد .

پنجم آنکه تاجایی که ممکنست بایدازکشورسوئد راهم گرفت ، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور برمابتازد تاآنکه برای گرفتن آنجا بهانهای بدست آید . برای این مقصود باید دانمارك را از سوئدجداکرد یاآنکه درمیان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت .

ششم آنکه پادشاه زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان وپادشاهان و بزرگان آلمان راکه ازخاندان محترم باشند بگیرند زیرا که درین کار سودهای فراوان هست .

هفتم آنکه بایدباپادشاهان انگلستان اتحاد واتفاق داشتوبا ایشان دربازرگانی قرارهایی گذاشت ، زیرا که ایشان برای ساختن کشتی هایخود از ما چوب خواهندخرید وسود بسیار ازین راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی های جنگی با ما یاری خواهند کرد .

هشتم آنکه ازسوی شمال تا دریای بالتیك را باید تصرف کردواز سوی جنوب بایدکشور را تا دریای سیاه وسعت داد .

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پای تخت خود را باستانبول که کلیدگنجهای آسیا و اروپاست ببرد . پس تامی توان باید کوشیدکه بشهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استنبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همهٔ جهان خواهد بود ، پس برای رسیدن باین مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند ، تا همیشه در میانشان جنگ باشد . اگرچهاختلاف مذهب وعقیده کهمردم شیعهبامردمسنی دارندازهرلشکروسلاحی بیشترکارگر است وبرای تأمین مقصود ما وتسلط روسیه برآنها بهترین وسیله است . با این همه بر شما واجبست همواره بهروسیله که می توانیددوگانگی را در میانشان سخت تر کنید و نگذارید باهم همآهنگ شوند . چیزی که بیش از همه مرا دلخوش میکند دو چیزست

یکی اختلاف عقیده در میان شیعه وسنی واستیلای روحانیان بر ملل مسلمان واینکه‌ایشان مانعند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تاچشمشان باز شود ودر کارخود چاره‌جویی کنند وهمین بس خواهد بود که بزودی نام آنها از آسیا برافتد وتمدن وفرهنك عیسوی بدست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل وارآن کشور ها رافراگیرد ، چنانکه برتری واستیلای روحانیان ما بود که درین مدت روسیه را در پست ترین مرحله نکاه داشت و مانع از پیشرفت وبرتری آن شد ، تامن بهزاران رنج ودشواری این خار را ازپیش پای ملت خود برداشتم ودست آنها را ازکار های دولت کوتاه کردم تا بنماز وروزه اکتفا کنند .گذشته ازآن باید چاره جویی های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست تر شود وبازرگانی آن تنزل کند . روی همرفته باید همیشه درپی آن بود که‌ایران روبویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سرآنرا ازپا درآورد و باندك فشاری کار خود را بپایان‌رساند. اما مصلحت نیست که پیش ازمرك‌حتمی‌دولت عثمانی‌ایران‌را یك‌باره بی جان کرد . کشور گرجستان وسرزمین قفقاز رگ‌حساس ایرانست، همینکه نوك نیشتر استیلای روسیه بآن رگ برسد ، فورا خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت وچنان ناتوان خواهدشد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد .آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده دردست پادشاهان روسیه خواهد بود ودم‌آخر را برخواهدآورد، تا درهنگام‌لزوم بار کشی کند وپس ازآنکه دیگر کاری ازآن ساخته نشد باید سرش را ازتن‌جدا کرد . برشما لازمست که بی درنك کشورگرجستان وسرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست نشاندهٔ فرمان بردار خود بکنید . پس‌از آن بایدآهنك هندوستان کرد ، زیرا که کشوری بسیار بزرگ وبهترین بازارگاه تجارتست وهرگاه بدانجا دست‌یافتید هرقدر پول که بوسیلهٔ انکلستان بدست می‌آید می توان‌مستقیماً ازهندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین‌ترکستانست، تا می توانید باید بسوی بیابانهای قرقیزستان وخیوه وبخارا پیش بروید تا بمقصود نزدیکتر شوید واما تأمل وتأنی را نباید از دست داد وباید از شتاب کاری خود داری کرد . باید با دولت اتریش‌دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جویی کرد که‌آلمان واتریش‌رفته رفته درچنك‌ما بیفتند . بایدبااتریش همدست شدودولت عثمانی را از اروپابیرون کرد ، اما نه چنانکه اتریش بهره‌مندشود و این دوراه دارد: نخست آنکه باید اتریش را جای دیگرسر گرم کرد، دیگر آنکه باید ازخاك‌عثمانی آن نواحی را باتریش داد که پس ازچندی بتوانید آنراهم بگیرید .

دهم آنکه باید باکشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید .

یازدهم آنکه پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش وفرانسه اتحاد کرد واگرهریك ازین دودولت دوستی واتحادما راپذیرفت می توان کشور های دیگر را ازپا درآورد وپس ازآن باید براتریش هم مسلط شد ،

دوازدهم آنکه اگر این دو دولت با هم احتلاف پیدا نکنند باید چاره ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین گونه رفته رفته یکی از پادر خواهدآمد و آنگاه می توان برآن دست یافت و بی مانع برهمهٔ اروپا حکمرانی کرد و بدین وسیله می توانیدهم این نواحی را دست نشانده خود بکنید ».

نسخه دیگر از عهدنامه فینکن شتاین

ترجمهٔ عهدنامه فینکن شتاین ازروی متن فرانسه پیش ازین در صحایف ۹۵-۹۸ چاپ شده است . در همان زمان فتحعلی شاه ترجمهٔ دیگری ازآن کرده اند که در برخی از مجموعهای آن روزگار باقیست ونمونه خوبی از ترجمهٔ این گونه اسناد سیاسی در آن دوره است وبدین گونه است :

بسم الله الرحمن الرحیم

چون درین اوان سعادت نشان وزمان میمنت اقتران خدیو فلك جاه سلطنت دستگاه ایمپراطور ممالك فرانسه وپادشاه ایطالیا بنای اتحاد والفت با اعلی حضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحب قران وخسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تخت گاه کسری وجم فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه گذاشته ، بجهت تشیید مبانی الفت ووفاق دولتین علیتین وتجدید عهد مودت واتفاق سلطنتین بهیتین ازدوجانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزار فرموده ، ازطرف جناب ایمپراطورفرانسه وپادشاه ایطالیا وزیر اعظم و کاتب سرایمپراطوری صاحب کلك همایون اشرف ونشانهای دولت مسیوهوگ برندرماره نام مامور گردیده ، بنای عهد وشرط با بندهٔ آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر انتباه شهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمدرضا وزیر دارالسلطنهٔ قزوین گذاشته، بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یك دیگر مکالمه ومجاهده نموده اند . قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومهٔ مبارکه را بنا گذاری نموده ، که من بعد اولیای دودولت کبری وامنای دوسلطنت عظمی رضانامهٔ آنها را قلمی وبمهر همایون مزین ساخته تسلیم یك دیگر نمایند .

مادهٔ اول : آنکه فیمابین اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطورفرانسه وپادشاه ایطالیاصلح موبدبوده، من بعدبایك دیگرشرایط الفت و

ودادومراسم‌محبت‌واتحاد رامرعی فرموده‌همواره‌بین‌دولتین‌علیتین کمال‌وفاق بوده‌باشد .

مادهٔ دویم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم بمقتضای مراسم دوستی‌وموافقت با دولت علیهٔ ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه درخاك ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل برخاك‌ممالك ایران نماید جناب‌ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهرتخت‌گاه ایران کمال موافقت بعمل‌آورده ، بدفع دشمن پرداخته ، حراست ممالك مزبوره را نمایند وبهیچ وجه خوداری‌نکنند .

مادهٔ سوم : آنکه‌جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملك حلال موروثی‌اعلی‌حضرت پادشاه ایران میباشد وحقیقت مطلب برجناب ایمپراطور مشخص ومعلومست .

مادهٔ چهارم: آنکه جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیادرخصوص اخراج نمودن طایفهٔ روسیه ازملك گرجستان وتمامی خاك ایران بزور پادشاهانهٔ خود قرارداد فرمودند که طایفهٔ مزبوره را جبراً وقهراً ازجمیع خاك ایران اخراج نموده وبالکلیه ترك حدودکشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جملهٔ شروط عهدنامهٔ ایشان قرار داده ، بطریق امور دولت خوددرین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد درباب این مطلب‌فرموده برذمت‌همت‌عالی خودواجب ولازم ساختند.

مادهٔ پنجم : آنکه ازطرف قرین‌الشرف‌جناب ایمپراطور فرانسه‌وپادشاه‌ایطالیا یك نفر سفیر معتبر رخصت‌گزار معین‌آمده ، درآستان فلك‌بنیان اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه جم جاه ایران اقامت نموده ، بخدمت‌گزاری وصلاح اندیشی دولتین قیام واقدام نماید .

مادهٔ ششم : آنکه هرگاه رای بیضاضیای جهان‌آرای اعلی حضرت پادشاه‌ممالك ایران اقتضا فرمایدکه عساکر پیاده وتوپچی برسم و ضابطهٔ فرنك تعلیم و مهیا نماید وبعضی قلعه ها بضابطهٔ قلعهٔ فرنك بناگذارد جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا بنابرین مطلب توپ سفریه وتفنك حربیه از هر قدر ضرورولازم بوده باشد بصوب‌ایران ارسال وقیمت آنرا ازقرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب‌ایمپراطور اعظم‌داده‌شود .

مادهٔ هفتم : آنکه ازدولت علیهٔ ایران هرگاه خواهش نمایندکه بطریق قلعه های فرنك قلعه ساخته باشند وتوپخانه بقاعدهٔ فرنك ترتیب وعساکر پادشاه با ضابطهٔ فرنك تعلیم نمایند هرقدر توپچی ومهندس وتعلیم چی لازم بوده وضرور شود جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیه متعهدگردیدکه‌ارسال صوب ایران‌نمایدکه درآنجا ترسیم قلعه وترتیب توپخانه وتعلیم عساکر توپخانه نمایند .

مادهٔ هشتم : آنکه بنابر موافقت این دودولت بهیه از جانب‌شوکت جوانب‌اعلی

حضرت پادشاه جم جاه ممالك ایران ازهر جهت قطع مکاتبه ومراسله باقرال (۱) انگلیس گردیده ، از جانب دولت علیهٔ ایران متعهد شوندکه بنای خصومت با ایشان گذاشته ، بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند وبنابرین مطلب ایلچی سرکار شوکت مدارپادشاهی که بجانب انگلیس رفته بارجاع واحضار اوامر فرمایند واز جانب انگلیس وکمپانی آنچه بالیوز (۲) ووکلای‌قرال انگلیس درسواحل بنادر عجم وولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود وامـوال وامتعهٔ انگلیس ضبط شده ، تجارت آنها را براوبحرا از جانب ایران مقطوع نمایند وفرمان قضا جریان همایونی درین خصوص از مصدر عزوشان صادرگردد ودر اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس بجهت سفارت یابهانهٔ دیگر هرگونه سفیری که بجانب‌آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایندایشان را مطرود ومردود نموده راه ندهند .

مادهٔ نهم: آنکه هرگاه فی المستقبل‌روسیه‌وانگلیس باهم اتفاق نموده ،بجانب دولتین علیتین فرانسه وایران عزیمت وحرکت نمایند این دودولت نیزباتفاق یك دیگر بدفع آنها اقدام نموده ، از روی موافقت واتحادبمخاصمه ومجادله ومحاربهٔ آنها پردازند وچنانچه بنای سفر وحرکت نمایند اولیـای دولتین علیتین فرانسه وایران یك دیگر را خبر نموده ، بدفع آنها اقدام نموده ، وآنچه درمادهٔ سابقه‌مرقوم شده ازضبط مال وامتعهٔ ایشان بطریق مشروح درمادهٔ فوق عمل نمایند ودر موافقت ومرافقت واعانت یکدیگر بهیچ وجه من الوجوه کوتاهی واهمال ومسامحه وامهال جایز وروا ندارند .

مادهٔ دهم: آنکه اعلی حضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مرافقت و موافقت فرموده ازصوب افغان وقندهـاروآن حدود تجهیزسپاه وتهیهٔ‌جنودفرموده ، دروقتی کـه مشخص شود و معین گـردد بجهت تسخیر و تصرف ممالك هندوستان متصرفی انگلیس عساکر وجنود منصورهٔ پادشاهی را مأموروارسال فرمایندو ولایات متصرفی انگلیس‌را ضبط وتسخیر نمایند .

مادهٔ یازدهم: آنکه هرگاه کشتی‌فرانسه ازصوب بنادرمملکت ایران ظهور و عبور نماید وبعضی تدارکات وجزییات وبرخی اشیاء وضروریات برای آنها درکار باشد ولازم‌گردد اهالی بنـادر بایشان محبت ومعاونت نمایند درتدارك آنها لوازم دوستی را بعمل‌آورده ، اعانت نمایند .

---

(۱) مأخوذ ازکلمه کارول Korol روسی بمعنی‌شاه

(۲) ماخوذ ازکلمهٔ بایولوس Bajulus لاتین بمعنی قیم وبالاخص سفیر دربار ونیز در استانبول که بفرانسه Baile می‌گویند وترکان این کلمهٔ لاتین‌را بالیوس‌وبایلوس تلفظ کرده ودر فارسی بالیوز نوشته وبمعنی کنسول‌آورده‌اند .

مادهٔ دوازدهم : آنکه جناب ایمپراطوراعظم خواهش می نماید که من بعدهر گاه بجانب هندوستان بجهت دفع انگلیس فرستادن لشکرضرورشودواقتضا نماید که ازجانب خشکی سپاهی بجهت هندوستان ارسال نمایند اعلی حضرت پادشاه ایران اذن واجازت بایشان عطا فرمایند که ازهر راه وهرطرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده ، روانهٔ هند شوند وسپاه ایران نیز بایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیرهندوستان نمایند ومن بعد هروقت که این اراده وعزیمت را داشته باشند موقوفست برآنکه مجدداً با اولیای دولت علیهٔ ایران درین خصوص اظهار نموده ، چنانچه رای جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بدهند عهد نامهٔ مجددی درین خصوص فیمابین دولتین علیتین ایران وفرانسه قلمی داده، عبور فرانسه وکمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشند واینکه ذخایر وضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارك شود وچه قدرسپاه ایران همراه بوده باشند همگی را قرارداد نموده باذن ورخصت شاهنشاهی عهد وشروط علیحده شود. کمترین بندهٔ درگاه جسارت بتعهد این مطلب ننموده، مجدداً موقوفست بعرض اولیای دولت قاهره واذن شاهنشاه عالمیان پناه .

مادهٔ سیزدهم : آنکه هرگاه بجهت کشتی های فرانسه درحین عبور از بنادر ایران بعضی ازاشیاء وذخایرضرورشود اهالی بنادر بقیمت فروخته ، تن خواه ازفرانسه بازیافت دارند وهم چنین هرگاه درعبورسپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیاء ضرورشود بنحوی که درمادهٔ سابقه قلمی شده ذخیره وآنچه بعساکر آنها ضرورشود اهالی ایران بایشان فروخته ، ازقرارقیمت ایران تن خواه بازیافت نمایند .

مادهٔ چهاردهم : آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده ، با دولت روس وانگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداده نشود وازهیچ سمت بایشان راه عبورومرور ندهند .

مادهٔ پانزدهم : آنکه بجهت آمد ورفت تجار بنا برانتفاع دولتین و امورمتعلقه تجارت دردارالسلطنه طهران بخاکپای مبارك اعلی حضرت پادشاهی عرض شده ، قرار دادی بجهت امورمزبور گذاشته شود وعهد نامهٔ مجددی درین خصوص مرقوم فرمایند .

مادهٔ شانزدهم : آنکه ان شاءالله تعالی این عهد نامه دردارالسلطنهٔ طهران بعد ازچهارماه ازین تاریخ تبدیل شده، رضا نامه بمهرمبارك اعلی حضرت قدرقدرت شاهنشاهی مزین شده ، تسلیم اولیای دولت فرانسه و مهرجناب ایمپراطوری رضا نامهٔ ایشان تسلیم اولیای دولت علیهٔ ایران شود . تحریرا دراردوی جناب ایمپراطوراعظم که محل فین کنشتین بوده باشد ، شهرصفرالمظفر سنهٔ هزارودویست و بیست ودو» .

پیداست که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده اند ترجمهٔ دقیق و

تحت‌اللفظ متن فرانسه که دردربارناپلئون تدوین شده است‌نیست و بسیاق انشای آن‌زمان القاب وعناوین زاید وحتی کلمات مرادف درآن وارد کرده‌اند وازپایان مـادهٔ دوازدهم پیداست که میرزا محمد رضا سفیر ایران در مـوقع امضا چیزی برمتن افزوده است و بدین‌گونه می‌توان احتمال دادکه این متن فـارسی رامیرزا محمد رضـا خود ترتیب داده باشد .

مرتضی‌قلی‌خان در روسیه

پیش ازین درصحایف ۳۸-۳۹ اشاره رفت که‌آقا محمدخان هشت برادرودوخواهر داشت ووی ازهمه مهتربود . برادر پس ازوحسینقلی‌خان پیش ازآنکه‌وی بسلطنت برسد ازجهان رفت . ازهفت برادردیگر که داشت پسران سوم وچهارم پدرش مرتضی قلی‌خان ومصطفی قلی خان بودندکه مادرشان دخترحسین خان دولو پسرمصطفی خان بود .

پسرپنجم جعفر قلی خان ازدختر محمد خان قاجار عضدالدین لو وپسر هشتم رضا قلی‌خان مادرش‌ازمردم استراباد‌بود. این چهار برادرچون باآقا محمدخان اطمینان نداشتند با اودرافتادند وجنگ کردند جعفرقلی خان را بخیانت فریفت وبطهـران‌آورد واورا بخدعه کشت . مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی خان هردو پس‌ازچندی زد وخوردباوی از ازایران گریختند رضاقلی‌خان‌هم ازوگریخت‌ودرخراسان درگذشت .

درهمان سال ۱۱۹۳ که پس ازمرگ کریم خان وی ازشیرازبنای کشورستـانی را گذاشت مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی‌خان در استراباد بودند وچون خبرمرگ کریم‌خان رسید ایشان هم مانند آقا محمد خان سر بطغیـن بر افراشتند . مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد :

مرتضی قلی خان با سپاهی ازاستراباد ببارفروش رفت وآن شهرراگرفت . سپس آگهی یافت که برادرش‌آقا محمد خان ازشیرازبطهران رسیده ،گفت من مـازندران را با شمشیرخودگرفته‌ام و آنجا را بکسی نمیدهم وگروهی را بسوادکوه فرستادکه مانع از پیشرفت آقا محمد خان شوند . درهمین زمان برادردیگررضـا قلی خان‌که با آقـا محمد خان در دولاب طهران بودپشت باوکردو‌مازندران رفت وبا مرتضی قلی خـان همدست شد .

مرتضی قلی‌خان وی را با برادردیگرمصطفی قلی‌خان که وهم درمازندران بودبا لشکری بسوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که‌آنجا بودند باآقامحمد خان بجنگند. چون این خبرباآقا محمد خان رسید برادردیگرجعفرقلی خـان را نزد مرتضی قلی خـان فرستاد تا او را پند دهد . وی رفت و ناکام برگشت و نـاچار در میان برادران جنگ

در گرفت .

آقا محمد خان جعفرقلی خان وخان ابدال خان کرد ولطفعلی خان داد وی را بـا سربازان عراقی وتفنگ چیان سوادکوه بجنگ ایشان فرستاد . در برخورد اول رضا قلی خان شکست خورد و ببارفروش گریخت وگروهی ازلشکریانش کشته شدند ومالشان بتاراج رفت .

مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزدآقا محمد خان رفت ومـرتضی قلی‌خان هم با همدستان خود باستراباد گریخت وآقا محمد خان ساری را گرفت . چندی پس‌ازآن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را بجنگ‌علی‌مراد خان زندباصفهان‌فرستاد.

درهمین‌زمان رضا قلی خان هم که ازسوادکوه گریخته بود باستراباد نزد مرتضی قلی خان رفت ولشکری برداشت وبورامین تاخت .آقا محمدخان جعفرقلی خان رابجنگ اوفرستاد وخود هم درپـی او روان شد . رضـا قلی خان بازنتوانست مقـاومت کند و باستراباد پیش برادر رفت . بار دیگر باطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد بلاریجان گریخت ودرآنجا بنای فتنه گری راگذاشت .

مرتضی قلی خان باردیگر ازاستراباد بفیروزکوه حمله برد ورضاقلی خان هم از لاریجان باوپیوست ونیز مهدی قلی خان که آقا محمد خان اورا بـرای دلجویی مـردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد . چون این‌خبربآقا محمدخان رسید جعفرقلی خان را ازقزوین ماموربمازندران کردوخود درپی‌او روانه‌شد . جعفرقلی‌خان‌درمازندران بامرتضی قلی خان جنگ سختی کرد وجعفر قلی خان‌شکست خـورد واز راه درختستان مازندران گریخت وبار دیگر سپاهی‌آماده کرد ودر « خواجك» درسرزمین کجور بـا رضاقلی خان روبروشد، او را شکست داد و دنبال کرد وگرفتار کردونزد آقامحمدخان برد . وی هم اورا بخشید ونزد خود نگاهداشت. سپس‌جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم‌لاریجان فرستاد ووی پس از پیروزی از بار فروش بسوی‌استراباد تاخت وتا چهار دانگه رسید وامیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشدواو هم ازجنگ بابرادر خودداری می کرد ازآنجا باشرف رفت .

درین میان بآقامحمد خان گفتند که اگر رضاقلی خان راآزادکند تانزد مـرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان‌هم تسلیم‌شود . وی‌این کار راکرد واورا باستراباد فرستاد .مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد ومصطفی قلی خان برادرخودراباچند تن نزدآقا محمد خان فرستاد .آنگاه آقا محمد خان بساری رفت وجعفر قلی خان ورضا قلی خان را باهفتصدتن سپاهی برای گرفتن گیلان فرستاد وخود دربار فروش مانـد و رضاقلی خان‌قاجار قوانلو راحکمرانی‌آمل‌داد ورضاقلی‌خان‌برادر خودرا برای‌سرکوبی

مردم لاریجان بآنجا روانه کرد .

رضا قلی‌خان بازدر آنجا بر آقامحمدخان قیام کردودر ۱۱۹۵ بالشکریانی بیارفروش تاخت و بی خبر وارد شهرشد و گردسرای برادرش‌را گرفت و برخی از مردم شهر هم‌بااو همدست‌شدند. آقامحمدخان برادرزادگان‌خود فتحعلی‌خان یعنی فتحعلی شاه و برادرش حسینقلی خان راکه با او بودند با مادرشان مهد علیا برداشت و در بادگیری در پشت آن سرای پنهان شدوبا ایشان جنگ کرد . لشکریان رضا قلی خان ساختمان زیر راکه آقا محمد خان دربالای آن بودآتش زدند اماآسیبی باو نرسید و آقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان کرداز ساری بیاری او برسد .

اتفاقاخان ابدال خان هم که رسید بامخالفان آقا محمد خان همدست شد وچون وی چاره‌ای نداشت از آن بادگیر بیرون آمد و با رضاقلی‌خان روبروشد . وی هم بدروغ گفت که ازین واقعه خبر ندارد وتقصیر را بگردن مردم انداخت . با این همه آقا محمد خان و برادرزادگانش را بندنهادو بناحیهٔ بند پی برد ودر آنجاز ندانی کردوخودمدعی سلطنت‌شد .

رضا قلی خان قاجارقوانلوکه درآمل بود بسرعت این خبر را بجعفر قلی خان و مصطفی‌قلی‌خان رسانید وایشان از گیلان بمازندران رهسپارشدند. ازسوی دیگر مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدیقلی‌خان سرکردگان قاجارکه در استرآباد بودند باهفتصد تن ازآن شهر بیرون آمدند وروی بمازندران نهادند . رضا قلی خان چون ازین واقعه خبرشد خان ابدال خان را با چهارصد تن بجنگ ایشان فرستاد وچون دولشکردر راه ساری بهم رسیدند در زد وخورد اول پیرسلطان کرد که ازسران لشکرخان ابدال‌خان بود کشته شد ولشکریان اوشکست خوردند . خان ابدال‌خان گریخت وبساری رفت ودر آنجا با محمد قلی‌خان‌لاریجانی همدست شد وبار دیگر جنگ کرد و چون شکست خورد بساری گریخت و با محمد قلی خان دردکان رنگرزی پنهان‌شد ودشمنانش‌او را یافتند ودستگیرش کردند .

ازسوی‌دیگرمرتضی‌قلی‌خان واردساری‌شد ورضا قلی خان‌چون آگه‌شد از بارفروش رهسپار گشت ودرنیمهٔ راه خبرشکست خان ابدال‌خان باورسید ولشکریانش‌ترسیدند واو رارهاکردند وپراکنده شدند . رضا قلی‌خان‌ناچار ببندپی گریخت که نزد آقا محمد خان برودوازوعذر بخواهد ، وی هم اورا نپذیرفت وناچار بعراق‌نزد علی‌مراد خان‌زند رفت و چندی بعد ازوهم روی برگرداند وباصفهان وازآنجا بشیراز گریخت و نزد صادق خان زند برادرکریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و بخراسان فرار کرد و در همان جا مرد .

درسال ۱۱۹٤ خان ابدال خان کرد که هم چنان درساری بود خواست از خانه‌ای

که‌در آنجا بود نقبی بزندوبیرون‌شهر بگریزد . زنی که درسرای او بود بمرتضی‌قلی‌خان خبرداد . وی هم‌دستورداد سرش را بریدند و نزدآقا محمدخان بردند ومصطفی قلی‌خان برادرخود را هم نزد وی فرستاد . با این همه هرچه‌آقا محمد خان کوشید بابزادرانش بکناربیاید نتوانست وعاقبت باردیگر کاربجنك کشید .

مرتضی قلی خان درعلی‌آباد مازندران سنگربست وآقا محمدخان رضا قلی‌خان قوانلورا با لشکری بجنك اوفرستاد ودرحملهٔ‌اول مرتضی‌قلی‌خان شکست‌خورد .ازسوی دیگرآقامحمد خان هم‌بجنك برادر بساری‌رفت ودرقلعهٔ ساری اورا محاصره کرد وپس‌از چند روز زد وخوردکاربرمرتضی‌قلی‌خان تنگ شد وازقلعه‌بیرون‌آمد وتسلیم برادرشد . آقا محمد خان اورا بخشید و حکمرانی استراباد وچهاردانگه ودودانگهٔ هزارجریب را باوداد و او با همراهان خود باستراباد رفت .

چندی بعددرچهارم رمضان۱۱۹۵ آقا محمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان رابا سپاهی مامور گرفتن گیلان کرد . هدایت‌الله خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند وبنای جنگ‌را گذاشت . پس از چهل روز زد وخورد چون هدایت الله خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم باشی‌لنگرودی وآقا محمدصالح لاهیجی راکه‌مردی دانشمند بود با پیشکش نزدآقا محمد خان‌فرستاد وآقامحمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان را ازگیلان‌احضار کرد .

سپس‌در۱۱۹۷ازساری‌آهنك‌جنك گیلان کرد. حاجی‌جمال گیلانی‌پدرهدایت‌الله‌خان پیش ازآن خواهرخود را بمحمد حسن‌قاجارپدرآقا محمد خان داده بود واین‌دوخانواده با یك دیگر پیوستگی داشتند . اما چون هدایت‌الله خان بجای پدرنشست باقاجارها در افتاد .آقا محمد خان نخست دو برادرخود جعفرقلی خان ومصطفی قلی خان را از بیراهه بلاهیجان فرستاد ودرجنگی که درمیانشان درگرفت هدایت‌الله خان تاب برابری نیاورد، بکشتی نشست وبشروان گریخت وآقا محمد خان وارد رشت شد .

پس از آن چون رضا خان زند ازسوی علی مراد خان زند تا ساوجبلاغ طهران بتاخت وتازآمده بودآقا محمد خان جعفر قلی را بجنك اوفرستاد واو هم رضا خان را شکست داد .

درهمین‌زمان چنانکه‌مؤلف‌ناسخ التواریخ نوشته‌است«یکی‌ازبزرگان‌دولت‌روس که کرفس خان نام داشت» باچند کشتی بکرانهٔ اشرف‌آمد وببهانهٔ تجارت می‌خواست قلعه‌ای درآنجا بسازد وپنهانی مردم را بدولت روسیه دعوت میکرد . فتحعلی شاه که درولیعهدی هنوزدرمازندران بود ازین رازخبرشد واوراگرفت وزنجیر کرده نزد آقا محمد خان فرستاد . وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد بسرزمین‌خود بازگردد.اوهم‌خواستارشدکه کسی از مردم استراباد را برای بستن عقد دوستی بدربار روسیه بفرستند وآقا محمد خن سفیری با اوبدان کشور روانه کرد .

در۱۱۹۸ که آقا محمد خان درمازندران با رستم خان زند فرستادهٔ علی مراد خان زند جنگ می کرد مرتضی قلی‌خان نیز با اوهمراه بود . چون علی‌مرادخان درمورچه خورت اصفهان درگذشت ومرتضی قلی‌خان ظاهراً با اوپیمانی داشته‌است ازترس‌اینکه گرفتارشود ازپیش‌آقا محمد خان بمیان ترکمانان استراباد گریخت‌وبگفته‌مؤلف ناسخ التواریخ «ازآنجا بنزدپادشاه خورشید کلاه روس‌شده‌اوراترغیب‌بتسخیرایران همی کرد تا درسنهٔ ۱۲۱۲درگذشت، جسد اورا بعتبات‌عالیات‌آورده‌مدفون‌ساختند».

پیداست که مراد از«خورشید کلاه روس» بتعبیرمورخان‌آن زمان یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه است وچنان مینماید که مرتضی قلی خان ازراه دریای خزر بروسیه گریخته و بدربارتزارهاپناه برده است و بدین‌گونه از۱۱۹۸تا۱۲۱۲ چهارده‌سال در روسیه مانده است .

هدایت در روضة الصفای ناصری مینویسد که پس ازمرك کریم خان‌آقا محمدخان ازشیرازبیرون‌آمد. چون بطهران رسید دوروزدرناحیهٔ خوارتوقف کرد وچندی نیز با برادرش جعفر قلی خان دردولاب‌طهران‌ماندوچون دوطایفهٔ قاجارها یعنی‌قوینلو ودوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگررنجیدند وبروبرخاستند . بمازندران رفتند وگروهی راگردآوردندوسر راه را برآقا محمد خان‌گرفتند واورا ازرفتن بمازندران منع شدند ، زیراکه‌مرتضی قلی خان‌ومصطفی‌قلی‌خان‌خواهر زادگان حسن‌خان دوالو بیکلربیکی استراباد بودند و باسران قوینلورقابت داشتند .

پس از کشته شدن حسینقلی خان جهانسوز که‌بجزرضا قلی خان ازبرادران دیگر مهتربود مرتضی قلی خان باستراباد رفت و باشارهٔ وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهررا کشتند و وی بر استرابد ومازندران‌استیلا یافت ومردم لاریجان‌هم‌با وی هم داستان شدند .

چون‌آقا محمد خان بطهران رسید مرتضی قلی خان نزد اورفت اما دید که اگر مازندران را باوبسپارد چیزی برای اونخواهد ماند . وانگهی در خانهٔ پدرشان محمد حسن‌خان‌مادرمرتضی قلی خان بیش ازمادرآقامحمد خان احترام‌داشت و وی‌خود را ازو بالاترمیدانست‌وبهمین‌جهت اختلافی‌درمیان برادران بود . نیزبهمین‌جهة مرتضی قلی خان راضی نشدکه‌آقا محمد خان بمازندران برود ودوطایفه از مردم لاریجان راکه بسفید و سیاه‌معروف‌بودند با خود همدست کردوآن‌گروه درمیان کلاکه راه تنگی‌داشت درختان را بریدند وبرسرراه افگندند وسنك وخاك وشاخ درخت را برسرراه‌کشیدند و سنگر بستند . رضاقلی خان برادردیگرنیزبمرتضی قلی خان پیوست .آقا محمد خان هم جعفر

قلی خان برادردیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفرقلی خان ببار فروش نزد اورفت وازین کار سودی نبرد وچون برگشت درزیرآب سواد کوه بآقا محمد خان رسید وآقامحمدخان مصمم شد بامرتضی قلی خان درافتد.

درپانزدهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنك شد. لطفعلی بیك سواد کوهی که‌ازدستیاران آقا محمد خان بود ازفراز کوه هجوم آوردو باسواران مدانلووجهان بیگلو حمله کردورضا قلی‌خان بیارفروش گریخت‌وازآنجا بعلی‌آباد رفت‌ودرین‌میان برادر دیگرمصطفی قلی خان بعذرخواهی نزدآقا محمد خان رفت. مرتضی قلی خان هم که‌از آن شکست هراسان شده بود از بار فروش باستراباد رفت وآقا محمد خان بساری رسید وفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب ببباباخان بودو با مادرش در استراباد نزد مرتضی قلی خان میزیست پیش آقا محمد خان رفت و جزو همراهان عمش شد و درآن زمان برادرش حسینقلی خان که پس ازمرك پدربجهان آمده بود بیش ازسی ماه نداشت و مادرشان را مرتضی قلی خان باستراباد فرستاد و آقا محمد خان حکمرانی استراباد را بمصطفی قلی خان داد.

سپس می نویسد رضاقلی خان باآقا محمد خان اختلاف داشت و برادرخود مرتضی قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقا محمد خان ازطهران آهنك مازندران کرد و رضاقلی‌خان ومهدیقلی‌خان‌را ازدماوند برداشت با محمد قلی‌خان لاریجانی بلاریجان رفت. مرتضی‌قلی‌خان‌هم با قاجارهاو ترکمانهایی که باوی‌پیوستگی‌داشتندرهسپارشدوهزارجریب راگرفت. آقا محمد خان جعفر قلی خان راکه بجنك ذوالفقار خان خمسه‌ای بقزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضی قلی خان که بچهاردانگهٔ هزارجریب رسید مردم با اویاری نکردند وازآنجا بدودانگهٔ هزارجریب رفت ومردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری ازجانب آقامحمد خان فرستادند وازو کمك خواستند. وی‌هم باگروهی رهسپاردودانگه شد ومرتضی قلی خان پیش ازآنکه اوبرسد یکی ازسادات هزارجریب رابگروگان گرفت وبفیروزکوه رفت ودرآنجارضا قلی خان را ازلاریجان بخودخواند. جعفرقلی خان که ازقزوین رسیده بود مرتضی‌قلی‌خان راه مازندران را بروگرفت وبا هم جنگ کردند ودرجنگ اول درفیروزکوه جعفرقلی‌خان شکست خورد وروی بمازندران نهاد ودرگردنهٔ فیروزکوه راه جنگل را پیش‌گرفت وبمازندران رسید. رضا قلی خان ومرتضی قلی خان چون باهم سازگارنبودند ازیك‌دیگررنجیدند ورضا قلی خان‌بجایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود ازو برگشت و بمرتضی قلی خان پیوست و باستراباد رفت. مهدی خان سواد کوهی پسر محمد خان حکمران مازندران که بدست مرتضی قلی خان گرفتارشده بود بحیله از پیش او گریخت

وبسوادکوه وازآنجا نزدآقا محمد خان رفت و مهدی قلی خان نیزازاستراباد فرار کرد وباو پناه برد .

پس ازآن درحوادث ماه رمضان سال ۱۱۹٤می نویسد چون آقا محمدخان بچهارده ازسرزمین چهاردانگهٔ هزار جریب رسید درآنزمان هزارجریب همچنان دردست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزدآقا محمد خان نفرستاد ووی را باستراباد دعوت نکرد وبهمین جهت آقا محمد خان رنجید و بساستراباد نرفت و از راه ساوربکراودین اشرف رفت ورضا قلی خان وخان ابدال خان را از راه خیابان احضار کرد وبنزد مرتضی قلی خان فرستاد ومرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزدآقا محمد خان بعذر خواهی روانه کرد وآقا محمد خان در۱۸ ذی‌القعدهٔ آن سال بساری رفت .

سپس می گوید پس ازآنکه آقامحمد خان درمازندران گرفتارشد دردمحرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدی قلی خان وخوانین دوالو وسواران ترکمان وپیادهٔ استراباد بیك فرسنگی ساری بدراز محله رسیدند که زمحل فرح آباد بود ومصطفی قلی خان هم که مامورجهت گیلان شده بود بآنجا رسیدومرتضی قلی خان روزعاشورا وارد ساری شدوباآقا محمد خان تسلیم شد وچون آقا محمدخان روی خوش باو نشان نداد نزد علیمراد خان زند رفت وچون اوهم روی خوش نشان ند د بخراسان رفت ودرآنجا درگذشت . پیداست که هدایت‌درین جا اشتباه فاحشی کرده وبجای آنکه‌رضا قلی خان نویسدمرتضی قلی خان نوشته‌است.

پس‌ازآن دربارهٔ رفتن مرتضی قلی خان بگیلان می گوید مرتضی قلی‌خان با سپاهی ازترکمانان وقاجارها ومردم گیلان بدان سرزمین‌رفت وچون برودسررسید معلوم شدکه هدایت الله خان سنگربسته است‌وچهل وپنج روزجنگ کردتا اینکه هدایت الله خان زنهار خواست ومیرزا صادق خان منجم باشي وآقا محمد صالح لاهیجی را نزدآقا محمد خان فرستاد و وی هم اورا بخشود وحکمرانی گیلان را بهدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد . وی درذوم صفرسال۱۱۹۷درساری نزدآقا محمدخان رفت .

دربارهٔ آمدن کرافس روسی هدایت مـی‌نویسد : کرافس نام روسی با جمعی از روسیه دراواخردولت‌کریم خان زند بتجارت ازدریای خزر ببندرانزلی فرودآمده بود وچندی دررشت بود وازآنجا بآمل وساری وبارفروش رفت ودرسواحل وبندر نزدیك دریای خزر نظاره‌می کرد وباشرف وفرح‌آباد رفت‌ونقشه‌هایآنجار می کشید و زمناظر آنجا نقاشی می کرد . درسالی که‌آقا محمد خان بگیلان رفت این کرافس نام روسی با چند کشتی پر ازملاح ولوازم دیگر درنزدیکی کراودین اشرف لنگرانداخت وازفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که‌ازجانب عمش‌درمازندران بود زمینی خواست که درآنجاساختمانی

بکند وهمراهانش ازکشتی پیاده شدند وخرید وفروش می کردند تا «ازآلات و ادوات آهنین‌حصاری متین برپا کردند». چون خبر باین شاهزادهٔ جوان رسید تفصیل‌را بآقامحمد خان‌نوشت و بدستورویبعنوان گردش‌وشکاربفرح‌آباد رفت وازآنجاباشرف وکراودبن روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی ازکالای فرنك نزد او بـرد وپس از سه‌چهار روز ببهانهٔ شکاربتماشای کشتی‌های اورفت. کرافس اورا بخانهٔخود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی ازبزرگان قاجاربآن مهمانی رفتند و ووی بحاج محمد آقـای عمرانلو دستورداد که آنها را بگیرد واوکرافس خان وچند تن ازنزدیکان اورا دعـوت کرد وچون شراب خوردند وسرشان گرم شدبدستوروی مردم‌استراباد برسرشان ریختندو آنها راگرفتار کردند ونزد شاهزاده بردندوپس ازچندی آنها را بانامه‌ای نزد «خورشید کلاه» فرستاد واین واقعه را درسال۱۱۹۷ضبط کرده‌است.

پس ازان درذکر واقعهٔ مرك علی مراد خان زند دراواخـرربیع‌الاول ۱۱۹۸ در مورچه خورت می گوید مرتضی قلی خان ورضاقلی خان برادران‌آقا محمد خان که‌ازوی روی برگردانده وبخاندان زند پیوسته بودند پس ازمرك اونومید شدند ومرتضـی قلی خان بقزوین وگیلان و طالش رفت و ازآنجا بیادکوبه وقبه وروس روی کرد ودرآنجا هم عقده ازکارش نگشاد ودرآن دیارمرد.

پیداست که مرتضی قلی خان پس ازرفتن بروسیه‌آرام ننشسته است وظاهراًبیـاری دولت تزاری بایران تاخته است. مؤلف ناسخ التواریخ پس ازذکـرحوادث تابستـان سال ۱۲۰۱ می‌نویسد درین هنگام مرتضی قلی خان ازباکویه با لشکری بگیلان تاخت وسلیمان خان حکمران تاب درنگ نیاورد وبقزوین گریخت وصورت حال را باز نمود. آقا محمد خان هم محمد حسین‌آقای ناظر وامیرمحمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع اوفرستاد وسپس جعفرقلی خانرا با پنج هزارکس درپی ایشان روانه کرد. پیش ازآنکه جعفرقلی خان برسد مرتضی قلی خان جنك سختی کرد و در حملهٔ نخستین محمد حسین‌آقا شکست خورد وازمیدان جنك گریخت. امیرمحمد حسین خان ارجمندی مقاومت سخت کرد وازگلولهٔ تفنك زخم سختی برداشت وهم چنان جنك می کرد ونه تن‌را کشت وخود نیزجان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست کـه ازعهدهٔ جنك با جعفرقلی خـان برنمیآید درگیلان تاخت وتازی کرد ودوباره بباکویه برگشت.

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه رادرسال۱۲۰۲آورده‌است ومیگوید: رضا قلی خان ومرتضی قلی‌خان باآقا محمد خان‌درافتادند وچون نتیجه نگرفتندبخاندان زند متوسل شدند و زآنجا نیزسودی نبردند. رضا قلی خان بخراسان و مرتضی قلی‌خان بیادکوبه وشروان رفتند ورضا قلی‌خان‌درخراسان درگذشت ومرتضی‌قلی‌خان درهمان جا

که بود فتنه برمی‌انگیخت وچون حکمرانان شروان و بادکوبه وطالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه‌گاهی ازو پشتیبانی میکردند . چون هدایت الله خان درگذشت وحکمرانی گیلان بامیرسلیمان خان قوینلو پسر محمدخان قاجار رسید که خال آقا محمد خان بود مرتضی‌قلی خان که درطالش وشروان درپی موقع می‌گشت درآن سال با مصطفی خان طالش وفتحعلی خان حکمران قبه وشیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد و بگیلان آمد و آنجا را تاراج کرد . درین هنگام آقا محمد خان با فتحعلی شاه درفیروزکوه بود . امیرسلیمان خان قاجار قوینلو پس ازآنکه سلیمان‌خان این‌خبررا باوداد بمهدی خان‌حکمران تنکابن نوشت وباودستورداد باسلیمان خان یاری کند وراه را برمرتضی قلی‌خان بگیرند . مردم خلخال وخمسه‌وطارم نیز باآنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت . در همان‌سال بار دیگر باگروهی سواره و پیاده بیاری مصطفی خان‌طالش با هفت هزارتن در اوایل ماه ذی‌الحجه آهنگ گیلان کرد و لشکریان خود را درگسکر فرود آورد . امیر سلیمان خان چون ازمردم گیلان اطمینان نداشت ازرشت بقزوین آمد ودرآنجا ماند .

مرتضی قلی خان گیلان راگرفت وآقا محمد خان هم‌سلیمان‌خان را نزدخودخواند و شرح واقعه را ازو پرسید ولشکریان خود را احضار کرد و کوچ وعیال مرتضی قلی‌خان را ازمازندران بطهران خواست وآنها را درآنجا نگاه داشت .

محمد حسین خان‌قاجارقوینلورا که ناظراو بود با دوهزارسوارمامور کرد که بروند ومنتظر لشکریان دیگرباشند . وی نیز بی‌درنگ رهسپارشد ودرجنگ شکست خورد.

سلیمان‌خان قاجاروامیرحسین‌خان ارجمندی فیروز کوهی ومیرزامحمدخان‌لاریجانی با ده هزارسوارو پیاده بگیلان رفتند ودردوازدهم محرم سال بعد درچهارفرسنگی گیلان باهم روبروشدند . نخست مصطفی‌خان طالش‌حمله برد وشکست خورد روزسوم سلیمان خان قاجار باطرف رشت رسید و مرتضی قلی‌خان با ده هزار سپاهی با اوروبروشد و درآن جنگ برادر مصطفی خان طالش با میرمحمد حسین‌خان فیروز کوهی جنگ کردو کشته‌شد . لشکریان وی دیگر تاب نیاوردند و لشکریان مازندرانی هم شکست خوردند . میرزا محمدخان‌لاریجانی وتجفقلی‌خان نوری که‌فرمانده آنها بودند عقب نشستند ولشکریان شروان بسیاری ازآنها را کشتند وسلیمان خان بمنجیل آمد ومرتضی قلی خان پیش برد .

آقامحمد خان برادرخودجعفرقلی‌خانرا باسپاه استراباد ومازندران و بسطام بجنگ مرتضی قلی خان برادردیگر بگیلان فرستاد ونیزبرادر زاده خود فتحعلی خان نایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مامورگیلان وکرانهای دریای خزر کرد .

جعفرقلی‌خان‌چون برستم‌آباد رسیدمرتضی قلی خان‌تاب‌نیاورد و بانزلی گریخت و درآنجا ماند . دو برادر در کناردریای خزر بیك دیگررسیدند ومرتضی قلی خان بکشتی نشست و بسارو پشته وسالیان رفت وجعفرقلی خان وارد رشت شد و گیلانرا گرفت وسپس بازگشت ودوباره امیرسلیمان خان بحکمرانی گیلان مأمورشد .

پس‌ازآن‌درحوادث‌سال۱۲۰٤می‌نویسد: مرتضی‌قلی‌خان‌و برادرمادریش که پیداست مقصود مصطفی قلی‌خانست هم چنان درباد کوبه وطالش وشروان نیرویی بهم زدند وبار دیگرآهنك گیلان کردند . میرزا بابا نایب الحکومهٔ گیلان بآقا محمد خان خبرداد. وی حاجی رضا خان دوالو قاجار راکه خالوی او بود با عباس خان قاجارومحمد خان دوالو وعبدالله خان اصانلو ازسر کردگان خمسه ومیرزا محمد خان لاریجانی را بجنك‌مرتضی قلی خان فرستاد وبایشان دستورداد بکوشند شاید بتوانند باندرزوپند اورا ازین کار بازدارند . اما سرانجام جنك درگرفت وپلنك نام طالش شبی بلشکرگاه فرستادگان آقا محمد خان شبیخون زد و همهٔ سر کردگان را گرفت و گروهی ازیشانرا کشت . پس ازچندی مرتضی قلی خان برخی ازآنها راآزاد کرد ومحمد خان ومحمدزمانخانرا ازمیان ایشان نگاه داشت وآزارمیداد . میرزا بابا نایب الحکومهٔ رشت بآقا محمد خان خبرفرستاد و وی مصطفی خان دوالوقاجار رابآنجا فرستاد. باردیگرمرتضی‌قلی خان از شنیدن این‌خبرسراسیمه‌شد وبامصطفی خان طالش بازورقی بباد کوبه رفت وپس ازچندی ازآنجا بروسیه رهسپارشد .

پیداست که هدایت باز دربن‌جا اشتباهی کرده و چنان می‌نماید که مصطفی‌قلی‌خان برادرتنی مرتضی‌قلی‌خان بااوازایران نرفته است زیرا پس‌ازین خواهدآمد که آقا محمد خان اوراکور کرده است ، مگرآنکه با برادررفته باشد ودرین‌سفربا اوبایران برگشته ودستگیرشده باشد واوراکور کرده باشند واین‌هم بنظر بعید می‌آید .

سپس‌هدایت در شرح جنك دوم آقا محمد خان در گرجستان باز اشاره‌ای در بارهٔ مرتضی قلی خان دارد ومی‌گوید : «در سال یکهزارودویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتی ستان‌کامگارآقا محمد شاه قاجاربتفلیس رفته وقتل عام کرده وهمانا بعضی ازتجار روسیه را بقتل‌آورد سپاهی بدست اندازی ایران ومداخلت دربیشهٔ شیران فرستاد چه که مرتضی‌قلی‌خان قاجار برادروالا گهرشهریارایران که بروس رفته‌بودجوانی‌متناسب الاعضاوصبیح‌الوجه‌بود ،طالب‌پادشاهی ایران ومحرك اومیشد (!) ودرآن حضرت کمال تعززوتقرب داشت » .

محمد حسن صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه) درمنتظم ناصری (۱) درحوادث سال

---

(۱) ج ۳ ص ۳۳-۳۵

۱۱۹٤ می‌نویسد : «ازحوادث غیرمترقبه‌آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریاری پس ازاستماع‌فوت وکیل با سپاهی ازاستراباد ببارفروش‌آمد واگرچه ازاستخلاص‌برادر بزرگوار اظهار شعف مینمود ولی میگفت مازندران را من بشمشیر خود مصفی نموده‌ام واین مملکت خاص منست واگردیگری طمع درآن نماید کاربپیکارخواهدکشید وجمعی را با مصطفی قلی خان برادرخود بسوادکوه فرستادکه مانع عبورحضرت آقا محمد شاه شوند . مقارن این حال رضاقلی خان برادردیگرآن‌حضرت از دولاب طهران بمازندران رفته ، بمرتضی قلی خان پیوست . حضرت‌آقا محمد شاه پس از بـذل نصایح که سودمند نیامد جعفر قلی خانرا مامور دفع آنها کرده ، پس از مبادرت بجنك ابتدا رضا قلی خان مغلوب و مقهور گردیده ، ببار فروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استراباد نمود و مصطفی قلی خـان بموکب معلی ملحق شد . حضرت‌آقا محمد شاه بعلی‌آباد ساری و بار فروش تشریف‌فرماگردیده، خاقان صاحبقران‌فتحعلی شاه که‌درآنوقت با عم خودمرتضی قلی خان درمازندران بودندبحضورمبارك‌آمده، مصطفی‌قلی‌خان‌باستمالت‌مرتضی‌قلی‌خان ماموراستراباد شدووالدهٔ خاقان معظم راکه درآ وقت سی‌ماه ازولادت فرزندگرامیش حسینقلی خان ثانی ابن جهانسوزشاه گذشته بود همره بود ... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت راگذاشته ، خواستند با خوانین دولوی ورامین همـدست شوند . حضرت شهریاری جعفرقلی خانرا از پیش روانه نموده، بنه وآغروق را بمهدی قلی خان سپرده ، بعد ازآن نهضت فرماگردیده ، بسعدآباد ورامین بخـانهٔ محمد خـان ولد رفیع خانکه باآن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند ومیرزا محمد خـان و مصطفی خان ورحیم خان ومحمد خان وسایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده وعذر رضا قلی خانرا خواسته ، او را روانه نمودند ، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد در آمدند . . موکب منصور بعزم مازندران ازری نهضت فرمود و در بین راه دستهٔ قشون جعفرقلی‌خان باسپاهیان‌مرتضی قلی خان قتال نمودند وجعفرقلی‌خان بعباس‌آباد ومرتضی قلی خان دریکی ازقرای‌فیروز کوه بماند. اسرای طرفین‌را مرخص کردند. بعد ازآن جعفرقلی خان درعلی‌آباد بموکب معلی پیوست ومهدیقلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانهٔ استراباد شدند ولی‌درضمن فرصتی بدست‌آورده، فرارنموده وبملازمان حضرت‌سلطنت پیوست.. هم درین‌سال‌دربیست وهشتم رمضان موکب‌آقا محمد شاه ازساری عزیمت استراباد نمود وابتدا بالکای‌چارده هزارجریب نزول‌اجلال فرموده، اما ازآنجاکه این اوقات هزارجریب ازاعمال استراباد و تعلق بمرتضی قلی خانداشت و از جانب مشارالیه پذیرابی نشد آنحضرت ازورنجیده، رضا قلی خان وخان ابدالخانراکه ماموربتوقف مازندران فرموده بوداحضار کرده ،

بیکارمرتضی قلیخان پردازند . ولی بازکار باصلاح گذشت و رضاقلی‌خان باسترابادرفته ، ازرنجش‌خاطرمبارك‌پادشاهی‌شرحی برای‌مرتضی‌قلی‌خان تقریرنموده ، مرتضی قلی خان برادرذاعیانی خود مصطفی قلی‌خان‌را بمعذرت فرستاد وموکب‌منصوراز رفتن باستراباد عطف عنان کرده ، ازاشرف حرکت نموده ، روز هیجدهم ذیقعدة الحرام ببارفروش تشریف فرما شدند ودرعمارت شاه عباسی مشهوربیحرارم‌نزول اجلال فرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۵ (۱) درشرح اختلاف هدایت الله خان حکمران گیلان باآقا محمد خان می‌گوید جعفرقلی خانکه با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون آقا محمد خان دستگیرشد واورا ببندپی‌فرستادند «جعفرقلی خانکه درلاهیجان بود ازین مقدمه با خبر گردیده ، برجناح استعجال مراجعت نموده ، مصطفی قلیخانرا باستراباد فرستاد و بمرتضی قلی خان واقه را خبرداد و خود بکجور رفت . مرتضی قلی خان بمازندران آمده باخان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد و بـرو غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت . رضا قلی خان چشم از شهریاری ساری و بارفروش پوشیده ، ازبیم تیغ مرتضی قلیخان ببندپی در ظل عاطفت حضرت شهریاری گریخت . . . بزرگان بند پی حضرت سلطنت را با جمعی روانهٔ بار فروش نمودند و رضاخان قاجاربنواب جعفرقلی خانکه درکجور بودند مژده فرستاد وخود با برادران و تمامی خوانین مدانلو بآستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضای خاطر مبارك خان ابدال خان طاغی را بکشت ومصطفی‌قلی خانرا بمعذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون بدربارشهریاری روانه نمود وآنحضرت برای استیناس مرتضی‌قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدندوبا اوملاقات فرمودند ولی رفع‌خیال مرتضی قلیخان نشد . علیقلی خان ومهدیقلی‌خان ملتزم‌رکاب ظفرنصاب‌شهریارما اقتدارگردیده‌ومرتضی قلی خان تخلف جسته وبعدها براه مخالفت رفته ، لکن‌کاری ازپیش نبرد ... نیزازوقایع این سال آنکه پس ازجنك وجدل با مرتضی قلی خان وطول محاصرهٔ شهر ساری این بلده را عساکرمنصورهٔ شهریاری فتح کردنـد ومرتضی قلی خـان بمصالحه وحکـومت استراباد وهزارجریب وگرگان راضی شده ، بدان ساحت شتافت ».

پس ازآن دربارهٔ حوادث سال ۱۱۹۶ (۲) دربارهٔ آقا محمد خان می‌گوید : «در بیستم شعبان بمازندران عطف عنان فرمودند . مرتضی قلی خـان نیز بخدمت آمـده ، بحکومت استراباد منصوب شد وبگیلان مـامور گردید و هدایت‌الله خـان چون خود را مقهوردید بدادن مالیات تمکین کرده ، لهذا ایالت گیلانرا باو واگذارفرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۷ (۱۷۸۲م .) (۳) می نویسد :

---

(۱) ص ۳۵-۳۶ (۲) ص ۳۷ (۳) ص ۳۸-۳۹

«دراول‌فصل تابستان این‌سال‌ووانویچ نام‌روسی باچندفروند کشتی‌ازحاجی‌طرخان باسترابادآمد . حضرت‌آقا محمد شاه‌آنوقت در نواحی‌استراباد تشریف داشتند.ووانویچ ازملازمان آنحضرت درخواست نموده ، رخصت طلبید که روسها در سواحل استراباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند ، که تجار روس درآنجابسهولت‌مشغول‌امورتجارتی باشند . حضرت شهریاری قبول‌فرموده ، اذن ساختن دارالمعامله دادند . روسهادرعوض دارالمعامله دردوازده فرسنگی‌شهراسترابادقلعهٔ بسیارمحکمی بنا کردند وهیجده‌عراده(!) توپ وقورخانه درآنجا گذاردند . بعد ازاتمام قلعه حضرت شهریاری‌بتماشای قلعهٔ روسها تشریف‌بردند وازوضع باخبر گشتند. چون‌ازقلعه‌مراجعت‌فرمودند ووانویچ وصاحبمنصبان روس را بشام دعوت کردند . وقت شب که‌صاحبمنصبان ووانویچ بمحل دعوت رسیدند حضرت‌شهر کامکارحکم‌بگرفتن‌آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید وتوپهای خودرا باآنچه درساحل استراباد دارید نبرید جان ومال شما در خطر خواهد بود . ووانویچ چون می‌دانست فرمایشی که حضرت شهریاری می فرمایند هرگزتخلف را درآنـراهی نیست ازهمانجا بکارگـزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه ولوازمی که دارندبکشتی حمل کنند وقلعه راخراب‌ومنهدم‌سازند . خلاصه‌حضرت آقا محمد شاه چون تهدید زیادی بآن جماعت فرمودنـد آنها از استراباد خارج شده ، بمملکت خود بازگشتند . برخی ایـن واقعه را بسال قبل‌نسبت داده‌اند ».

پس ازآن درحوادث سال ۱۱۹۸ (۱) می‌گوید : « مرتضی قلی خان و رضا قلـی خان برداران حضرت‌معظم‌ازراه صواب‌منحرف‌شده ، بزندیه پیوستند ونزد شیخ‌ویس‌خان پسرعلی مراد خان رفتند ... » .

اندکی پس ازآن که‌سخن ازشکست خوردن و کورشدن شیخ ویس‌خان می رانـد می‌گوید :

«مرتضی قلی خان ورضا قلی خان برادران حضرت شهریاری که از بـرادرتاجدار خودروگردان و بزندیه متوسل‌شده بودندکاررا زاردیده، یأس‌برآنها غالب‌آمد . مرتضی قلی خان بقزوین وگیلان وطالش وقبه وبادکوبه‌وخاك روس رفته، در آنحدود حیاترا را وداع نمود ورضا قلی خان بصفحات خراسان رفته درآنسامان درگذشت .»

سپس درحوادث‌سال ۱۲۰۲(۲)چنین‌آورده‌است: «هم درین سال‌مرتضی قلی خان که بصفحات قبه و طالش رفته بود ، بامصطفی قلی خان طالش وفتحعلی خان حاکم قبه وشیخعلی خان بیکلربیکی باکویه سازش نموده، غفلة بگیلان‌تاخت وچپاول درانداخت. نواب سلیمانخان قاجار کس فرستاده ، واقعه را بعرض نواب جهانبانی که در فیروزکوه

(۱) ص ۴۰-۴۱ (۲) ص ۴۵

بودند رسانید . نواب حشمت نصاب معظم مهدیخان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخـال و خمسه وطارم را بمعاونت وامداد سلیمانخان مامورفرمودند، ولـی قبل ازوصـول آنهـا بگیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود » .

پس ازآن در وقایع سال ۱۲۰۲ (۱) میگوید : «هم درین سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزارنفر بگیلان رانده ، درگسکران فـرودآمده ، نـواب سلیمانخان قاجارحاکم گیلان تاب‌مقاومت نیاورده ، بقزوین آمدومرتضی قلیخان برگیلان استیلا یافت . حضرت شهریار کامکارچون ازواقعه خبردار گردیدند سلیمانخانرا احضار فرموده ، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند . پس ازتحقیق باحضارقشون حکم همایون شرف صدوریافت وکوچ و بنهٔ مرتضی‌قلیخانرا ازبارفروش بطهران بردند ومحمدحسین خان قاجارقوانلوی‌ناظربا دوهزارسوارمامور گیلان‌ومقررشد که بعضی‌دستجات (!) دیگر بدو پیوندد. محمد حسین خان ملاحظهٔ آخرکار رانکرده ، منتظر سایردستجات(!)قشون نشده ، سبقت بجنك نمود وشکست یافت . پس ازآن نواب سلیمانخان قاجار وامیرمحمد حسین خان فیروز کوهی ومیرزا محمدخان‌لاریجانی باده هزارنفردر رسیدند ودرچهـار فرسخی گیلان قدم درمیدان محاربت‌گذاشتند . مصطفی‌خانطالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت ، ولی منهزماً پس نشست . روز سیم نواب سلیمانخان با افواج باطراف شهر رفته ومرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفربمقابله او شتافته ، ابتدا برادر مصطفی خـان طالش‌با صفوف میرمحمدحسین خان فیروزکوهی‌مصاف‌داده، امیر بزخم گلوله ازپادرآمد وفیروزکوهی‌ها که بی‌سردارماندندکاری ازپیش نتوانستند برد واین فقره اسباب سستی سایرین نیزگردید . میرزا محمد خان لاریجانی ونجفقلی خان نوری بعد از مجـادله و مقاتله بطورجنك وگریزبازگشتند ومصطفی خـان ولشکرشیروان (!) بسیاری ازین سپاه را بکشتند ونواب سلیمانخان عاجلا مراجعت‌کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلوجعفرخان‌زند عقب‌نشسته، باصفهان‌وازآنجا بکاشان‌آمد.حضرت شهریاربا اقتدارچون مطلع‌گشتند نواب جعفرقلی خانرا با قشون استراباد وبسطام بگیلان فرستادند و دیدهٔ برادرخود مصطفی قلی خانرا میل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را بحـراست فرضه ومعابردارالمرز بمازندران مامورفرمودندوخود بنفس نفیس با سیصد سوارنامدار بطرف اصفهان حرکت‌کردند ... اما نواب جعفرقلی خان چون بمنزل رستم‌آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان ببندرانزلی فرارکرده،درآنجا قرارگرفت وازجانبین پیغامهـا داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات وگفتگوها کردند آخرالامر مرتضی قلیخان درسفاین نشسته ، راه سارویشته وسالیان پیش‌گرفت وجعفرقلی خان وارد رشت

---

(۱) ص ٤٥-٤٦

شدند ومراتب را تحریراً بعـرض حضرت شهریار رسانیدنـد.حضرت‌قوی شوکت معظم درجواب ایشانرا بمراجعت امرفرمودند و نواب سلیمانخان درگیلان مستقل‌گردید » .

پس‌ازآن‌درحوادث‌سال۱۲۰۵(۱)می‌نویسد : «هم‌دربن‌سال‌مرتضی‌قلی‌خان‌ازعمای برادرخود،مصطفی‌قلی‌خان باخبر گشت،چه‌مدت‌یکسال که‌مصطفی قلیخان‌محبوس‌بوداین‌واقعه نیزمستوربود.این اوقات که ازحبس‌خلاص شد ، این خبرمشتهر گردید و مرتضی قلیخـان که در باکویه وطالش وشیروان (!) با استعداد تمام میزیست نیزبشنید وباردیگربهیجان آمده وبطرف گیلان راندومیرزا بابای‌رشتی نایب‌گیلان هراسان شده، ماجری‌را بعرض عاکفان حضورشهریارمنصور رسانید . حاجی رضاخان دولوی قاجارخال مرتضی قلیخان وعباس خان ومحمد خان دولوهم‌که ازمنسوبان اوبودند با عبدالله خان اصانلوی خمسه‌و میرزا محمد خان لاریجانی وچهارهزارنفرازسپاه ظفرهمراه مامورگیلان شدند وهرچـه مرتضی قلی خانرا نصیحت‌کردند سودمند نیافتاد . ناچاربنای جنگ‌وخونریزی شد.شبی شاه پلنك نام طالش برلشکریان حاجی رضا خان شبیخون زده ، درین مقدمه سردار بـا سایرخوانین گرفتار شدند وتفرقه درمیان سپاه افتاد ومرتضی‌قلی‌خان غلبه‌کرد ، ولی بعد ازچندی همهٔ گرفتاران را رها وروانهٔ دربار معلی نمود ، سوای‌خال خود را که با سوء احوال نگاه داشته ، باکلاب وذئاب ردیف و حریف می‌نمود . میرزا بابای نایب‌گیلان مراتب را معروض آستان مبارك داشته، حضرت شهریاری مصطفی‌خان دولوی قاجار را مقدمة الجیش‌قرارداده ، از پیش روانه‌کردند و موکب همایون مستعد انتهاض گردید . مرتضی‌قلی‌خان ومصطفی‌خان طالش‌ازعزیمت‌شهریار کامکارخبردارگردیده، دانستند که درجلوسیل‌هایل مقام نتوان نمود . ناچاربباکویه رفتند ودرآنجانیزچون کاری‌نتوانستند کرد مرتضی‌قلی‌خان خایب ومأیوس پناه بخاك روس برد وحاجی‌رضاخان‌وعباس‌خان‌را با مادرخود بطهران فرستاد.»

ازین مطالبی که سه تن ازمعروف ترین تاریخ نویسان قاجاریه با اندك اختلافی چنانکه گذشت بیان‌کرده‌اندپیداست که آقامحمدخان باچهارتن‌ازبرادران‌خود رضاقلی‌خان وجعفرقلی‌خان‌ومرتضی‌قلی‌خان‌ومصطفی‌قلی‌خان‌یازده سال‌درنواحی‌مختلف‌شمال‌ایران در زدوخورد بوده‌است . ازین چهاربرادررضاقلی‌خان ازوگریخت ودرخراسان مرد . جعفر قلی‌خان را پس‌ازآنکه زنهارداده بود درطهران بخیانت‌کشت . مصطفی‌قلی‌خان راکور کردومدتی‌درزندان نگاه‌داشت هدایت درروضة‌الصفای‌ناصری‌نوشته‌است که‌وی با برادرش مرتضی‌قلی‌خان که ازبادکوبه وشروان آمده بود بگیلان تاخت اما چنانکه گذشت‌این روایت درست‌نمی‌نماید زیراکه وی گرفتارشده وکور شده بود و چندی در زندان بوده

(۱) ص۵۰

است ومرتضی‌قلی‌خان برادر تنی او برای انتقام ازین کار بگیلان تاخته است، مگر چنانکه گذشت تصور کنیم که وی درفرار مرتضی‌قلی‌خان ازایران با اوهمراه بوده و درتاخت وتازاولی که بگیلان آمده است وی‌هم ازباکووشروان با وی آمده باشد و درین جنك دستگیر شده واورا کور کرده و بزندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قراینی که هست‌درست نمی‌نماید .

امامرتضی‌قلی‌خان که بیش‌ازسه برادردیگردرمخالفت با وی پا فشاری کرده است چون ازعهدهٔ وی برنیامده ازراه دریای خزر بقفقاز گریخته و خانوادهٔ خود را در ایران گذاشته و آقا محمد خان آنها را بطهران برده است . تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی محرك مردم گرجستان درجنك با ایران بوده است وحتی چنان وا نمود می کنند که‌خود درین جنك با برادر شرکت کرده‌است اما از اسناد گرجی و روسی‌چنین چیزی برنمی‌آید . نیزتاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در۱۱۹۸ ازایران رفته‌وتا۱۲۱۲ چهارده‌سال‌درایران نبوده وچون‌در۱۲۱۲ درگذشته پیکراورا بعتبات برده‌ودرآنجا بخاك سپرده‌اند . وی قطعاً ازبرادرخود آقامحمدخان کهتر بوده وچون آقا محمدخان‌در۱۲۱۲ در۶۳ سالگی کشته شده پیداست که اگردر۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمترازم۶۳ سال داشته است .

ازمنابع روسی مسلم می‌شود که مرتضی‌قلی‌خان تا سال۱۲۱۱ درروسیه‌زنده بوده است‌زیراکه‌درین‌سال که‌مطابق‌سال۱۷۹٦ میلادیست‌ولادیمیر لوکیچ باراویکووسکی(۱) که ازنقاشان معروف آن زمان روسیه‌بوده ودر۱۷۵۷ بجهان آمده ودر۱۸۲۵ درگذشته است تصویری از وی ساخته است که درگـالری ترتیـاکوسکی(۲) در مسکو هست و پیداست که تا این زمان‌درمسکو می‌زیسته است .

یکاترین دوم که وی را دردربارخود پناه داده بود درنامه‌ای که بگریم (۳)یکی ازدرباریان خود نوشته وصفی ازمرتضی‌قلی‌خان دارد بدین گونه : « نزدیك یك ماهست که مرتضی قلی‌خان شاهزادهٔ ایرانی که آقا محمد خان برادرش وی را از همهٔ داراییش بی‌بهره کرده وبرای نجات خود بروسیه‌پناه آورده‌است‌مهمان ماست. وی‌مردی‌نیك‌دل ومؤدبست . خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاژ (٤) راباز‌دید کند . سه چهار ساعت پی در

---

(۱) Vladimir Loukitch Borovikovski

(۲) Tretiakovski Galleri (۳) Grimm

(٤) Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینك بزرگترین و معروف ترین موزه های اتحاد جماهیر شوروی درلنین گرادست .



پی درآنجا بود وهمه چیز هایی راکه‌درآنجاهست‌دید وبهمهٔ آنها مانند خبرهٔ واقعی نگاه میکرد . هرچیزی که زیباتر وعالی ترباشد ، ازهر گونه که باشد ، وی را مبهوت‌میکند وهیچ چیز از نظر دقت او فرار نمی کند خواست ببیند که گراور راچگونه می‌سازند و چگونه بارنگ نقاشی می کنند. این‌خواهش‌او را برآوردند وچند ساعت پی درپی هم‌وقت خود را نزد گراور ساز و نقاش گذارند . بتماشای کارهای رافائل (۱) هم رفت ودربارهٔ توریت سخن می‌راند ودرمطالب آن و وقایعی که‌درکتابهای عهد عتیق آمده‌است آگاهی داشت وسخن می راند . . . همهٔ سخنان او همیشه درست وبسیار خردمندانه است ... » .

ازین‌ستایشی که‌یکاترین دوم ملکه دشوارپسند روسیه دربارهٔ او کرده‌است پیداست که وی مردی باذوق وسنجیده ودانا بوده است . ازکارهایی که دربرابر برادرش کرده نیز پیداست که با آقا محمد خان اختلاف فاحش داشته است .

تصویری که بار اویکوسکی ازو ساخته و از پرده های معروف و جالب اوست وی را باسیمای بسیار آرام باچشم تنگ کشیده وریش‌تنك‌بلند سیاه و بینی کوچك‌راست و قد متوسط و دست و پای کوچك نشان می دهد و کاملا پیداست که خون تر کمان‌درو بوده‌است . وی درین تصویرایستاده است ودرپشت اودورنمای کاخی که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایانست . در پشت سروی‌سه تن‌خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده‌اند ویکی ازآنها دهانه اسبی را دردست‌دارد .

مرتضی قلی خان جامهٔ فاخر رنگارنگی‌پوشیده که همهٔ رنگها درآن دیده‌میشود. قبای ارغوانی دربر داردکه روی آن جبهٔ ابریشمین پوشیده وآستر ویقه وسر دستهای آن از خزست .کلاه بلندی از پوست سیاه برسرگذاشته وگرداگردآنرا شال پشمی رنگارنك ار ترمه پیچیده است چکمه او سرخ وسبز از دوپارچه چرمست .

شال پهنی بکمر بسته که خنجری جواهرنشان درآن فروبرده وتازیانه‌ای برآن آویخته است وبر سر شال او منگله‌ای مرصع هست که در میان کمرش‌آویزاست شست دست راست را در شال خود فرو برده وتسبیحی از مروارید سرآن دست دارد . دورهٔ جبهٔ او زردوزی دارد .

درین تصویرسیمایی اندیشمند وپخته دارد وچشمان‌کوچك او دارای نگاهی نافذ وشکافنده است روی همرفته اراده نیرومند و آرامش خاطر و وقار از سیمای او پیداست .

پیداست جامه‌ای که در براو هست وجزییاتی که درین تصویر آمده‌است سندجالبی

---

(۱) Raphael نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در۱۴۸۳ ومتوفی در۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی ازو در موزهٔ ارمیتاژ هست .

از لباس و آرایش مردانه و زیورهای آن زمانست و شاید یگانه سند معتبر دربارهٔ توانگران وسرکردگان آن زمان باشد .

اینکه تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی درجنگهای گرجستان در برابر ایران شرکت کرده است درست نمی نماید . زیرا که قطعاً وی پیش از مرگ یکاترین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورك بوده ودر همان سال باراوبکوسکی در مسکو صورت اورا ساخته است. جنك اول آقامحمد خان در گرجستان در ۱۲۰۹ وجنك دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرك یکاترین روی داده است . گمان نمی رود در ۱۲۰۹ که دوسال پس از آن در پترزبورگ ومسکو بوده است بجنك گرجستان رفته باشد واگر دریکی ازین دوجنگ حاضر بوده می بایست درجنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد . این نکته هم ازین جهت بعید می نماید که اگر چون او کسی ، که مردی معروف وبرادر آقامحمد خان بوده ، درین جنك شرکت کرده باشد می بایست نام او را درجریان حوادث بسیار برده باشند وناچار فتحی یا شکستی برای او نوشته باشند وحال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را باو نسبت نداده‌اند ونه تنها در منابع ایرانی بجز همان اشاره مختصر که پیش ازین گذشت نامی ازو نیست بلکه دراسناد روسی و گرجی که درباره این دوره بسیار فراوانست نیز ذکری ازو نکرده‌اند .

دربارهٔ مرك وی پس ازین جنك دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری درمنابع گرجی وروسی نیست وچون پس از مرگ یکاترین درحوادث سلطنت جانشین او پاول وپس از آن هم دیگر نامی ازو نیست دور نیست درهمان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد وپیکرش را بعتبات برده باشند .

مقدمات جنك دوم با روسیه

صلحی که در نتیجهٔ امضای عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود . این عهدنامه بمیانجی گری دولت انگلستان بامضاء رسیده بوده واینکه درآن مرزمیان دو کشور را بدقت وبصراحت معین نکرده وحالی را که لشکریان دوطرف در موقع امضای عهد نامه داشته‌اند میزان قرار داده وهر ناحیه‌ای را که در تصرف یکی از آن دولشکر بوده جزو خاك آن کشوردانسته‌اند پیداست که عمدی بوده است ، زیرا اگر بقطع ویقین خط مرزی را معین می کردند اختلاف ازمیان برمی خاست وشاید اگر همیشه مرتفع نمی شد تامدت مدیدی ازمیان می رفت .

درمباحث آینده سیاست ایران را درباره افغانستان دربن دوره بتفصیل خواهم آورد . مجملا باید این نکته را درنظر داشت که دولت انگلستان بتدا بیرو بیشتر بحیله وخدعه دست

روی قارهٔ بزرک هندوستان انداخته بود . ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه داری درآن کشورداشت بطوریکه زبان‌فارسی زبان‌رسمی دربارهای هندوستان بود وفرهنك ایران درسراسرهند حتی درمیان بوداییان و برهماییان ومذاهب گوناگون دیگرهندرواج داشت ودرمیان‌مسلمانان هندوستان سر چشمهٔ الهام بود ، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی وآسان‌ترین راه لشکرکشی بهندوستان بود نیزانگلیسها را ازتجاوز ایران بخاك هند بیمناك می کرد .

ازدورترین زمانهای تاریخ‌آسان‌ترین و طبیعی ترین راه حملهٔ بهندوستان جنوب افغانستان وشمال پاکستان امروز بوده است . اسکندرمقدونی در۳۲۷ پیش از میلاد از راه‌آسیای مرکزی وهمین راه افغانستان امروزبهندوستان تاخت . در٦٥٩ میلادی و۳۹ هجری‌لشکریان‌تازی‌ازهمان‌راه بهندوستان‌تاختندوسرزمین‌ملتان(مولتان)وسندراگشادند. درسال ۳٦۹ قمری باردیگرناصر الدین سبکتکین مؤسس سلسلهٔ غزنوی ایران بآن سرزمین حمله برد وهمان راه را درپیش‌گرفت . پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش‌گرفت وازسال۳۹۰ تا۴۱۸هفده لشکرکشی بهندوستان کرد وتقریباً هرسال‌زمستان بآنجا می‌تاخت وحتی جانشینان وی پس‌ازآنکه مشرق ایران را ازدست دادند درشمال هندوستان حکمرانی کردند .

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند . در٦۸۹ جلال الدین فیروزشاه خلجی باز از افغانستان بهندوستان تاخت. در۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی باردیگرازهمان راه بهند حمله برد .

درسال ۸۰۰ باردیگرتیمورگورکان ازهمان راه بهندوستان تاخت .

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ظهیر الدین بابر شاهزادهٔ تیموری بازاز همان راه‌آغازحملهٔ بهندوستان راگذاشت وبسرعتی شگرف‌آن دیار پهناور را بگشود . در۱۱۵۲نادرشاه‌از همان راه افغانستان بهندوستان تاخت. در۱۱٦۱احمد خان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود بهندوستان حمله برد وتا۱۱۸۰ هفت‌باربآن کشورلشکر کشید وتاخت وتاز کرد .

بدین‌گونه‌از زمان‌اسکندرتا پایان قرن دوازدهم‌هجری سی‌وسه بار کشورگشایان مختلف ازراه‌آسیای مرکزی وافغانستان بهندوستان تاخته‌اند ودیگربرای کسی تردیدی نمانده بودکه بهترین راه حمله بهندوستان راه شمال هندست ؛ چنانکه ناپلئون هم می‌خواست همین‌راه‌را درپیش بگیرد وتسارهای‌روسیه نیزکوشش بسیاردرتصرف‌آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشترمیتوانند بمرزهای هندوستان نزدیك شوند . درین لشکر

کشیها نواحی هرات وسیستان که مانع طبیعی در پیش ندارند اهمیت بسیارداشته‌اند .

بهمین جهتست که سه بارایرانیان هرات را گرفتند و هرسه بـارکارگزاران دولت انگلستان وسایلی فراهم کردند که هرات ازدست ایران برود و در دست دولت دیگری باشد که نیروی تاختن بهندوستانرا کمترداشته باشدودرضمن‌قسمتی ازسیستان‌را که‌ازآغاز تاریخ جزوخاك‌ایران بود ازایران‌بریدندوبافغانستان پیوستندوسپس قسمتی ازبلوچستان را ازایران جدا کردند وپس ازتقسیم هند جزوپاکستان شد .

برای اینکه ایرانیان‌خود از راه افغانستان بهند نتازند یا افغانها را درین‌کارنیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان درین بوده است که ایران در جای دیگر گرفتـار شود تا نه تنها مجال تاختن بسوی مشرق نکنند بلکه ازنیروهای‌آن‌کاسته شود و وسایل این‌کار را نداشته باشد . بهترین راه‌گرفتار کردن ایران از سه سوی دیگربود : نخست ازسوی نواحی عرب نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایرانرا چندان بخودگرفتارنمیکرد .

دوم ازسوی دولت عثمانی که البته ازتازیان خلیج فارس نیرومندتربود وازروزی که ترکان عثمانی درمغرب‌آسیا نیروگرفته بودند هرگاه توانسته بودند بسرزمین‌ایران چه ازمغرب این‌کشوروچه ازشمال غربی وحتی ازراه‌گرجستان وارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی اززمان صفویه ببعد ضربت‌های سخت‌درجنگهای با ایران چشیده‌بودند که هنوز بیادداشتند . وانگهی درپایان قرن دوازدهم ودرسراسرقرن سیزدهم روزبروز بیشتررو بناتوانی میرفتند وگرفتاریهای‌گوناگونشان درجنوب اروپا دیگرمجال بایشان نمیدادکه با ایرانیان نیزدرمیدان جنك روبروشوند . بهمین جهت دردورهٔ قاجارها چند بارکه حمله‌ای بخاك ایران‌کردند حمله‌های سبکی بودکه چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دوطرف فراهم نکرد .

سومین راه که بمراتب ازدوراه‌دیگرمؤثرتربودگرفتارشدن‌ایران درجنك‌باروسیه بود . سلاوهای روسیه باسرعت عجیبی درتاریخ جهان‌پیش‌رفته اندکه تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلا درقرن نهم میلادی‌شمارهٔ فنلاندیها نزدیك ده‌برابرسلاوهای‌روسیه بوده واینك‌نزدیك سه میلیون ونیم‌فنلاندی دربرابر۱۳۳میلیون سلاودرجهان مانده‌است. هیچ نژادی بااین سرعت وتا این اندازه نژادهای همسایهٔ خود را در خود تحلیل نبـرده است .از زمانی‌که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اندتاکنون مرتباً برعدهٔ خودافزوده وسر زمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایهٔ خود را رانده‌و جای آنها راگرفته‌اند ، چنانکه ازشمال فنلاندیها ومللِ‌نزدیك وهم خون‌آنها وازجنوب خزرها راکه پیش ازآن ملت پرجمعیتی را تشکیل میداده‌اند ازسرزمین خود رانده‌اند .

درین کشورستانی‌های‌پیاپی هرچه توانسته‌اند ازسوی شمال وازسوی جنوب بدریا نزدیك‌شده‌اندو بهمین جهت‌یکی ازآرزوهای‌دیرین‌تسارهای روسیه دست پیدا کردن‌بدریا های‌گرم‌یعنی دریاهای‌جنوب ومجاور خط استوا بوده‌است تا بردریای‌آزادیعنی اوقیانوس هند وازآنجا باوقیانوس کبیر واوقیانوس اطلس‌دست بیابند . برای همین مقصود منظما دردوسوی مغرب ومشرق دریای خزربتوسعهٔ قلمرو خودکوشیده‌اند . ازسوی مشرق مانع بزرگی درپیش نداشتند وازرودهای جیحون و سیحون بسرعت گذشتند و درتمام آسیای مرکزی ازیك سو تا مرزهای ترکستان چین‌یا سین‌کیانگ وازسوی دیگرتاترکمنستان پیش رفتند ودرکرانهٔ رود جیحون‌که ازخاك افغانستان وارد می‌شود ورود مرغاب ورود اترك متوقف شدند .

ازسوی مغرب مانع بزرگی درپیش داشتند وآن‌کوه‌های بلند وسخت قفقاز بود که مردم باستان آنرا کرانهٔ جهان و کوه قاف می‌دانستند . امااین‌کوه‌های دشوارگذر را نیزباکمال سرعت و سهولت درپشت سرگذاشتند و بد رفتاری دربار ایران با ترسایان گرجستان نیزبهانه‌ای بدستشان دادکه سرانجام بلب رودارس برسند . تنها اندك زمانی از۱۸۰۵ تا ۱۸۱٤ (۱۲۲۰ - ۱۲۲۹ ق .)گاه گاهی گرفتار جنك باناپلئون می شدند یالشکرکشی‌های دیوانه واروی رادفع می‌کردند. اما باز در همین نه‌سال هربار که در جنگهای با ناپلئون وقفه‌ای یا دورهٔ صلحی پیش می آمد نیروهای تازه نفس بمرزهای ایران می‌آوردند وباایرانیان روبرو می‌شدند .

نقشه‌ای بسیارخام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی بهندوستان ازراه ایران و باهمکاری ایران‌کشیده بود محال بود بجایی برسد وگرفتاری های گاه بگاه لشکریان روسیه دراروپای غربی فتحعلی شاه را یکبی غره کرده بود و بهمین جهت در ۱۲۲۸ که یکبی ازناپلئون مایوس شده وازگستاخیهم بروسیه‌نزدیك شده بود و دیگر چاره‌ای دربرابر خود نمی‌دید بعهدنامهٔ گلستان رضا داد باز همواره در اندیشهٔ آن بود که باروسیه روبرو شود و نواحی از دست رفتهٔ در عهدنامهٔ گلستان را پس بگیرد . انگلیسها هم پیوسته اورا باین کار تشویق می‌کردندوچنانکه بعد خواهیم دیدحتی وعدهٔ یاری باومی دادند تاآخرین‌رمق‌ایران راهم بگیرند وهرگونه حمهٔ احتمالی باافغانستان وهندوستان ازمیان برود ، چنانکه شد .

درین سیزده سال که درمیان جنك اول باروسیه وجنك دوم فاصله شدفتحعلی شاه پیوسته تهیه‌می‌دیدکه جنك را ازسر بگیرد وسست کردن مقررات عهدنامهٔ گلستان را هم وسیله‌ای برای این کارمی‌دانست . مخصوصا آنکه در مواد سوم وچهارم تصریح شده بود نواحی شکی و شروان وقبه و دربند و بادکوبه وداغستان وگرجستان و ابخازجزو خاك

روسیه خواهد بود اما با این همه قید کرده بودند که بعدها سرحد کوهها ورود خانها و دریاچها و کشت زارها را بوسیلهٔ مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش راهم در میان خود قرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرد واین نتیجه‌ای بود که انگلیسها از عهدنامهٔ گلستان انتظار داشتند تا بار دیگر ایران را گرفتار جنگ با حریف پرزوری مانند روسیهٔ تساری بکنند واز نیروی آن بکاهند تا این نیرویی که ازآن هراسان بودند هرگز در افغانستان و سرحد هندوستان مزاحمشان نباشد .

مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه اززمانی که وارد تاریخ شده وحکومت مستقلی درجهان تشکیل داده‌اند همواره باایران مربوط بوده‌اند واین روابط که همواره روابط تجارتی بوده گاهی بتاخت وتاز سلاوها برخاك ایران منتهی شده‌است. درپایان دورهٔ صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده است این روابط بشکل دیگری جلوه کرده و دریـن زمینه عهدنامهایی چند درمیان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقا در دست نیست و آنچه باقی مانده متن روسی آنهاست بزبان روسی قدیم که برای ضبط درتاریخ ایران واهمیتی که درین زمینه دارد باید بفارسی ترجمه شود .

نخستین عهدنامه‌ای که دردستست درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویـم روسیه یاتقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه‌او ۱۷۳۲ بتقویم گرگورین مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ بسته شده است ، یعنی درهمان سالی که شاه‌سلطان حسین صفوی تاج وتخت خود را بمحمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه درسن پترزبورك منعقد شده پیداست که ازجانب شاه‌طهماسب دوم‌سفیری بآنجا رفته‌واین‌عهدنامه راامضا کرده‌است . متن آن بدین قرارست :

قرارداد منعقد درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳
بنام ایزد توانا

« پوشیده نماند که چون چندین سالیست درکشورایران پریشانی وناامنی پیش آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی‌حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشانست بر خاسته‌اند و نه‌تنها سبب ویرانی بسیار درایران شده‌اند بلکه باتباع اعلی‌حضرت امپراتور روسیه که بنا بردوستی قدیم وقرارداد درمیان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند وآنها راکشته‌اند ومبلغ مهمی ازدارایی ایشان رابغارت برده‌اند وچون اعلی حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنانکه باید ازعهدهٔ شورشیانی که نا امنی بسیارفراهم آورده‌اند برآیند ، بهمین سبب بود که اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه

بنابردوستی واقعی که بااعلی‌حضرت شاه دارد برای‌جلوگیری ازتوسعهٔ کارهای‌شورشیان و نزدیك‌شدن‌ایشان بمرزهای‌روسیه‌و برای جلوگیری‌از انهدام سلطنت‌ایران شخصاً اسلحهٔ خود رادر برابرشورشیان بکار برده‌و برخی‌ازشهرهای‌ایران وجاهای‌واقع در کنار دریای خزررا که‌بی‌اندازه درزیرفشارسر کشان‌بود بااسلحهٔ‌خودآزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار‌اعلی حضرت شاه‌لشکریان‌خودرا درآن جامستقر کرد ولی‌درضمن‌سر کشان‌دیگری ازسوی‌دیگرچنان نیرو گرفتند که‌پای‌تخت دولت‌ایران راتصرف کردند واعلی‌حضرت‌شاه آن زمان‌رابا همهٔ خانواده‌اش اسیر کردند وتاج وتخت را ازیشان ربودند وتنها پسر او طهماسب که بحکم‌وراثت قانونی‌پس ازپدرش‌بتخت شاهی نشست وشاه قانونی ایران شد باقی‌ماند وازآنجایی که مایل‌بود دوستی قدیم‌درمیان دولتین‌را تجدید کند و بیش ازپیش استحکام بدهد از میان چاکران نزدیك و وفادار خود که در اختیار داشت اسمعیل بیك اعتمادالدوله معزز وصدیق خودرا بعنوان سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار نزداعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه فرستاد . وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلی حضرت شاه طهماسب را اعلان می کرد بلکه درآن خواهش کرده بودند که اعلی حضرت سراسر روسیه دراوضاع کنونی در برابر شورشیان ودشمنان یاری کنند واراده کنند که‌تاج وتخت رانیزحفظ کنند . ونیز مشعر برین بود که بسفیر ونمایندهٔ‌سابق الذکر اختیارات تام وتمام داده است وآنرا بمهرخود آراسته که‌وی قرارداد وموافقت نامهٔ ابدی دربارهٔ یاری بااعلی حضرت شاه دربرابر شورشیان منعقد کند .

بنابرین اعلی حضرت امپراتور سراسرروسیه بنابر علاقهٔ دوستی که بااعلی حضرت شاه ودولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و نمایندهٔ مختاراعلی حضرت شاه این قرار داد را ببندند و قرار داد و موافقت نامه بشرح زیرست :

۱- اعلی حضرت امپر تور سراسرروسیه دوستی صمیمانه ودایمی خودرا ونیزیاری وتایید عالی شاهانهٔ استوار خودرا در برابر شورشیان بااعلی حضرت‌شاه طهماسب وعده می‌دهد وبرای سر کوبی شورشیان وحفظ اعلی‌حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کند هرچه زودتر باندازهٔ لازم سپاه سوار وپیاده بکشور ایران بفرستد تا در برابر کسانی که براعلی‌حضرت شاه شوریده اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنهارا شکست دهند واعلی‌حضرت شاه بآسایش برمملکت ایران حکومت کند .

۲- دربرابر این اعلی حضرت شاه شهرهای دربندو باکورا باتمام‌زمین‌ها وجاهایی که باین دوشهر بسته است ودر کناردریای خزرجای دارندونیز ایالت گیلان ومازندران واستراباد رابرای تصرف و تصاحب ابدی بااعلی حضرت‌امپراتور سراسر روسیه‌واگذار

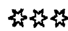
می کند واین سرزمین‌ها ازین زمان‌تاجاودان متعلق باعلی‌حضرت امپراتورسراسرروسیه ودرتابعیت اوخواهد بود واعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه‌این نواحی رابدان سبب مایلست بعنوان پاداش بگیرد که سپاهی کـه اعلی حضرت امپراتور برای یاری بـاعلی حضرت شاه‌دربرابر شورشیان‌می‌فرستد درآنجا نگاهداری‌شوندزیراکه برای‌نگاهداری این سپاه ازاعلی حضرت شاه کمك مالی نخواهدشد .

۳ـ چون انتقال عدهٔ لازم اسب برای سوار نظام وتوپخانه وفرستادن تجهیزات و لوازم وخواربارسپاه اعلی حضرت امپراتور که دربرابر شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می‌شود بچنین سرزمین دوری ازراه دریا ممکن نیست و از سوی دیگـر سفیر کبیرومختاراعلی‌حضرت‌شاه‌اعلام داشته است در ایالاتی که باعلی‌حضرت‌امپراتورواگذار کنندعدهٔ‌بسیاراسب می‌توان پیداکرد بدین‌جهت‌فرماندهانی که‌برای‌یاری نزداعلی‌حضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار می شود عده‌اسبی که لازم‌دارندبدست‌آورند واگر نتوانند اسب‌فراهم کنند درآن صورت عدهٔ‌لازم اسب ازجانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد وبهای‌آن‌بموجب تقویم ارزیابان خواهد بود ودرهرحال نباید بهای‌آنها ازدوازده روبل بیشترباشد واما دربارهٔ شتربرای حمـل لوازم اعلی‌حضرت شاه وعده داده است که‌بی کرایه ومجاناً هرچند شترکه لازم باشد در سرحدبدهد . برای‌خوراك‌این‌سپاه‌اعلی‌حضرت‌شاه‌وعده می‌دهد هنگامی که‌برای‌سرکوبی شورشیان‌می‌روندنان‌وگوشت‌ونمك‌رادرسراسرراه‌آماده کند، باندازه‌ای که‌احساس‌تنگی نکنند واعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه باید دربرابرآن نان و گوشت ونمك بهایی بپردازد وبموجب موافقتی که درین قرار داده شده است بدین ترتیب خواهد بود : برای هر یك من گندم بسنك شاه‌ده کوپك ، برای یك من گوشت‌گاو بسنك شاه پنج آلتین ویك‌کوپك ، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من بسنك شاه وزن نداشته بـاشد یك روبل ، برای یك من نمك بسنك شاه دو کوپك . و اگر هنگامی که سپاه رهسپارخواهد شد بهای آنها بالاترازآنچه درین قرارداد قید شده‌است باشد درین صورت اعلی‌حضرت شاه باید اضافهٔ بها را ازقیمت مقررازخزانهٔ خود بپردازد . برای آنکه وقت تلف نشود بمحض بازگشتن ورسیدن سفیرکبیر ونمایندهٔ‌مختارسابق‌الذکراعلی حضرت شاه بکشور ایران برای ذخیره کردن‌آنچه لازم خواهد شد تدارك لازم بعمل خواهدآمد .

٤ـ ازین پس تا جاودان در میان اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه واعلی حضرت شاه ودولت ایران دوستی برقرارخواهد بود واتباع هر دوطـرف همیشه اجازهٔ دایمی خواهند داشت بهردوکشورسفر کنند ودرآنجا بمیل خـودآزادانـه زندگی کنند وبازرگانان خود را بآنجا بفرستند وهرموقع بخواهندآزادانه برگردند و

درین کارهیچ گونه مانعی نباید پیش آیدوزحمت‌فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند بکسی آزاری برساند ازسوی اعلی حضرتین کیفرسخت خواهد دید .

۵ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه‌ودولت ایران باشد ودشمن‌دشمنان شاه ودولت ایران ووعده می‌دهددربرابر آنها یاری کند و مهیبست‌ازسوی کشور ایران این‌دشمنی ازهرجانب که باشد اعلیحضرت شاه همین وعده را متقابلا باعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه میدهد» .



پیداست در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج وتخت خودرا دراصفهان بمحمود افغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که درهمان گیروداراز اصفهان گریخته بود و دربرابرافغانها ازدولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پتر کبیر که دو سال پس ازین واقعه درگذشت نیزدربرابرمخالفان خود و افغانها که اصفهان پای تخت ایران راگرفته بودند یاری خواسته واسمعیل بیك اعتمادالدوله را بسفارت بپترزبورك‌فرستاده‌ووی این عهدنامه را ازجانب شاه طهماسب که درآن زمان بیاری فتحعلی‌خان قاجارادعای‌سلطنت وجانشینی پدر را داشت در۱۳ سپتامبر۱۷۲۳ مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ امضا کرده وشاه طهماسب نواحی دربندوباکو وگیلان و مازندران و استراباد را بامپراتور روسیه واگذار کرده است .

عهدنامهٔ دوم شش‌سال پس ازعهد نامهٔ اول درشهررشت‌درتاریخ ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ ازتقویم ژولین یا اول فوریه‌آن سال ازتقویم گریگورین مطابق با دوم رجب۱۱٤۱ در میان‌اشرف افغان که‌از۱۱۳۷ پس‌ازدیوانه شدن محمودتا ۱۱٤۲ برایران‌مسلط بوده است وپتردوم‌امپراتور روسیه که از۱۷۲۷تا۱۷۳۰ (۱۱٤۰ـ۱۱٤۳ق.) پادشاهی کرده است بسته‌شده ومتن‌آن بدین گونه است :

عهدنامهٔ منعقد با اشرف دررشت در ۱۳ فوریه ۱۷۲۹

بنام خداوند قادر متعال

«بنام ایزد قادرمتعال وبخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیراعلام میشود : چون‌اعلی حضرت امپراتورپتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا با طرف دیگریعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین ها و غیره و غیره وغیره همسایه است باارادهٔ خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که‌دارای جنبهٔ ضدمیست وجلوگیری ازاستعمال اسلحه هردوکشوردربرابریك دیگر برقرارکرده است نمایندگان تعیین شدند . ازسوی اعلی‌ـ حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره عالی جناب‌آقای

محترم سرلشکرواسیلی لواشوو (۱) دارندهٔ نشان سنت آلکساندر (۲) فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان وفرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزردردارالمرزو از سوی پادشاه بسیارسعادتمند اصفهان وممالك اراضی وغیره وغیره وغیره سپهسالار بسیارمعتمد و بسیارمحترم‌محمدصیدال خان و بیگلر بیگی ومحترم‌ترین عالی جنابان مستوفی‌عالی‌خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان وحاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم ودولت‌های کشورهای معظم واتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی ودایمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامهٔ دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود :

۱ـ تمام زمین‌ها وشهرها باتمام متعلقات آنها که درایران بطرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند بترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود .

۲ـ اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه ازسوی دولت معظم خودداراده کرده‌است که ایالت استرابادومازندرانرا که ازایالات‌ساحلیست ‌مناسبت دوستی دیرین که‌امپراتور روسیه نسبت بایران دارد بایران واگذار کند‌اما بدین شرط حتمی واستوار که این‌ایالات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود واگر این شرط را مورد بی اعتنایی قرار دهندایالات‌مزبور باهمهٔ متعلقات آن‌دوباره‌تاجاودان وبطورتجزیه‌ناپذیرمتعلق بامپراتوری روسیه‌خواهد شدواین قراردادنقض خواهد شد .

۳ـ سرحد دوطرف درمیان ایالات و زمین‌ها و شهرها وهمهٔ متعلقات سابق آنها بدین‌گونه خواهد بود : ازبالای دربند ازسوی دریا بداخل زمین‌ها وازآنجا تارودکرو تا مصب رود ارس که‌باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرارداده است و ازرودکرتامصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق بامپراتوری روسیه که بلافاصله وازخطی که از بالا می‌گذرد با ایالات ساحلی دیگرازروی کوه‌ها پیوستگی دارد ونواحی ماسوله وشفت و کهدم وتمام دارالمرزبا سرحدات‌ایالتی سابق خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود وباید بی‌هیچ گونه بحث واعتراض‌باقی بماند وقابل‌نقض‌نیست‌وازمحل انتهای این نواحی پس ازعبورازشفت ازسرحدات آنها تاشاهراه واقع درمیان‌گیلان وقزوین‌درمیان کهدم وزیتون رودبار تامحل‌نقله بر که‌درآنجا کاروانسراهست‌وآن کاروانسرا درطرف متعلق بروسیه‌باقی می‌ماند وازنقله‌بر وکاروانسرا هم از روی رود خانهٔ سبدور میگذرد وازبالای کوه‌ها مستقیماً بی‌انحراف بهیچ سویی بمحل دلی مای دردامنهٔ کـوه ماکلاش

(۱) Vssili Lévachov

(۲) Saint - Alexandre

بآبادی سرداب وازسرداب هم بخط مستقیم از بالای کوهها بی انحراف بهیچ سویی در کوه بمحلی که مرزمحال سمام واشکور وتمیشان با یك دیگرپیوسته میشود . این محل باید نقطهٔ مرزی باشد وازمحل تقاطع خط مرزی ازمحل اشکور بگذرد وتا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرز های جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سرداب وازسرداب هم تامحل تلاقی خط مرزی وازآنجا تا تنکابن هرجا که می گذرد اگر ازوسط هرمحال یا بلوك یا ده یا زمین وجنگلها بگذرد بایدآن محل در میانه تقسیم شود وهر مقدارزمین درهرطرفی ازآنها باقی بماندتاجاودان متعلق بآن طرف خواهد بود وازمحل تلاقی خطمرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید بطرف مرزتنکابن میرسد وازآنجا هم پس ازعبورازسرحدات ناحیهٔ تنکابن تاکنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و بهمین گونه ازبالای دربند بخط مستقیم تا مصب رود ارس بنابرسرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبارخواهد بود واز مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محلهای سابق الذکرمطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که سابقاً تعیین شده ودرناحیهٔ کهدم هم شاهراه مذکوراز گیلان بقزوین که درمیان کهدم وزیتون رودبارواقعست تا محل نقله برو کاروانسرا وازنقله برواز کاروانسرا تامحل سرداب وازسرداب تامحل خط مرزی سابق ـ الذکر و ازمحل خط مرزی سابق الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانیست که سرحد جدید ازآنجاخواهد گذشت وازآنجاهم درامتداد سرحدات تنکابن تاکناردریاخواهد بود . ازسمت چپ بطرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همهٔ متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه وتاجاودان درتملك امپراتوری روسیه خواهد بود. ازسمت راست درداخل اراضی ازجاهایی که پادشاه سعادتمند اصفهان درایران وممالك بسیاری ازاراضی درتصرف خود دارد درتملك درباراصفهان خواهدبودوتاتصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازپادشاه سعادتمند اصفهان وممالك بسیاری ازاراضی هیچ کس بهیچ گونه حق ورود بدان نواحی وارتباط کتبی باآنجا را نخواهدداشت.

٤ـ بنا برمعمول سابق سفیران و وزیران مختار و کسانی که از طرفین فرستاده میشوند وازهردوطرف پیش ازوقت عبورآنها را بفرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع میدهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه وآسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری ازیشان خواهند کرد وپس از انجام کارهایی که بایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

٥ـ نامههای دوستانهٔ طرفین معظمتین با القاب وعناوین کنونی معتبرخواهد بود و اگرمالکین معظمین ازهردوطرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکارببرند این کارباید اساس استواری داشته باشد وهیچیك ازدوطرف حق ندارد عنوان

نواحی واراضی ومتعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند درالقاب خـود بگنجانند ونیز سکه تازه‌ای بزنند .

٦ـ درباره نزاعها ودشمنی‌هایی که درمرزها بین مردم طبقات مختلف روی میدهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح ودوستی مقدس که برقرارشده است با حسن نیت ودقت وتوجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند ورعایا درآرامش وآسایش باشند ودرین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت ودقت کنند .

۷ـ اگر ازطرفی بطرف دیگرمردمی ازطبقات مختلف بگریزنـد هر دو طـرف فراریان‌را با همهٔ خانواده‌ودارایی آنها باید بطرف دیگر برگردانند وهیچکس حق ندارد جسارت کند وآنها را در زیرحمایت وپشتیبانی خود بگیرد .

۸ ـ برای نفع بازرگانی آزاد وبی‌مانع هردوطرف درمیان طرفین و زمین‌هـای متعلق بآنها ورعایا وسکنهٔ اراضی آنها درخشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم وحقوق سابق بی‌آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود وباید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خود را داد وستد کنند . اتباع روسیه درهمهٔ کشورواراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را ازبازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خودو نگاهداری کالاهای خود خانه وکاروانسراوانبارودکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالا وکاروانها از راه ایـران بهندوستان وکشور هـا و زمین های دیگردرعبور آزاد وبی‌خطرباشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند درکشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت‌اختیار کنند و در بازرگانی وسفرآزاد باشند .

۹ـ درصورتیکه‌یکی ازبازرگانان کشوری‌درکشوردیگر بمیردخانه‌هاوکاروانسراها وانبارها ودکان‌ها وکالاها ودارایی آنها باید بی‌عیب درجایی پنهان بماند وخوب حفظ و نگاهداری کنند وبی‌عیب ونقص بوارث قانونی آنها یاکسانی که ازجانب دربارهای‌معظم یاادارات کتباً برای تحویل آنها معین میشوند آنهارا تحویل بدهند .

۱۰ـ این عهد نامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی باتمام اعتبار وفواید خود تـا جاودان بی‌نقص وخللی حفظ ونگهداری وتصویب میشود وبمهرها آراسته خواهـد شد و دو نسخه مبادله می‌شود وبرای‌تأیید این‌عهدو پیمان صلح دونسخه مطابق یك‌دیگر ازهردو طرف تهیه شده است‌وبامضای نمایندگان مختارسابق‌الذکر که‌دارای‌اختیارات تام هستند رسیده وبا مهرایشان تصدیق شده ومبادله شده است .

درگیلان درشهررشت در۱۳فوریه درسال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامهٔ سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ ازتقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگورین مطابق بادهم رجب ۱۱٤٤ بسته‌شده است. درین زمان هنوزشاه‌طهماسب دوم دربرخی ازنواحی ایران وبیشتردرشمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادر شاه بنام طهماسب قلی خان پیشکاراو بود . درین مدت سه سال که ازعهدنامهٔ دوم می گذشت نواحی که در آن‌عهدنامه‌اشرف افغان بروسیه‌باز گذاشته‌بودهمچنان درتصرف روسها بود. طهماسبقلی خان که کم کم نیرو گرفته بود بروسها پیشنهاد کرد این نواحی‌را باز گذارند ودولت روسیه که وی را توانا و نیرومند دید ناچارتسلیم شد واین عهدنامه بهمان‌مناسبت درمیان نمایندگان انا ایوانوونا (۱) امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰تا۱۷٤۰(۱۱٤۳ ـ ۱۱۵۳ق .) سلطنت کرده ونمایندهٔ ایران امضا شده وترجمه آن بدین‌گونه‌است :

عهدنامه منعقد در رشت در۲۱ژانویه ۱۷۳۲
بنام پدروپسر و روح القدس

«همه بدانند وآگاه باشند که چند سالیست‌در کشورایران‌اغتشاشهای بزرك روی داده‌وبرخی‌ازاتباع آن‌دولت بردولت‌مشروع‌خود برخاسته‌اند ونه‌تنها درآن‌کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده‌اندبلکه باتباع امپراتوری روسیه‌نیززیان‌رسانده‌اند. ازین روی که عده‌ای بازرگانان روسی که بایران پناه برده بودند زیان بسیاربرده‌اندو چندین صد هزار(روبل) ازدارایی ایشان بغارت‌رفته وبسیاری ازیشان‌وپیشکارانشان را آزرده‌اند ونیزازفرمان پادشاه‌خود سرپیچیده‌اند واین‌کاردولت‌ایران را بخطری بزرك انداخته است بدین سبب امپراتوربزرك پترکبیر که خدای‌وی رادر رحمت خود جای دهد وامپراتور وشاهنشاه همهٔ روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیك ایران بود و چه برای‌آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان‌خود را بولایات ایران فرستاد وبایشان فرمان داد دربرخی ازین ولایات وشهرها، که درکنار دریای خزر هستند فرودآیند یعنی بدان‌جاها که‌مردم ازسرکشان سختی بسیاردیده‌بودند وبرای‌آن بود که این‌نواحی‌ازحملهٔ مسلح سرکشان که برشاه برخاسته‌بودندووی را مغلوب کرده‌درامان باشند وایشان‌آن سرکشان را راندند و در نتیجهٔ این لشکرکشی سلطنت ایران اکنون درآسایش می‌تواند اصفهان را پای تخت خود کند وشاه برتخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفت‌های‌دیگر فراهم کنداینك امپراتریس‌بزرك آنا یوانوونا که فرمانفرواییِ‌وی قرین آسایشست وامپراتریس وفرمانروای سراسرروسیه است‌ولشکریان‌فراوان دراختیاردارد فرمان داده و اراده فرموده است همه‌گونه یاری به اعلی حضرت شاه بکند وچون‌ازنیك

Anna Ivanovna (۱)

اندیشی آن اعلی حضرت همایون اعلی حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیك بختی اعلی حضرت شاهست وامیدوارست که وی بتواند از همهٔ ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست در زینهار باشد بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند ومخصوصاً بکسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو(۱) دارای نشان سنت الکساندر از درجهٔ کاوالـر(۲) و آقای بارون پترشافیروو(۳) مشاردولتی فعلی فرمان داده است وسایل برقرار ساختن واستحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سر کاری خاصه که از سوی اعلی حضرت شاه ایران اجازهٔ رسمی واختیار تام دارد قراری بگذارند وطرفین که از جانب پادشاهان بزرك خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامهٔ دوستی مؤبد را باین شرایط امضا کردند :

۱ـ همهٔ اختلافات وعملیات خصمانه که تا کنون ازین سوی بایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هردوطرف کاملا فراموش خواهد شد وامیدست که پادشاهان ودولتین علیتین روابط دوستی وهمسایگی دیرین را درمیان خود برقرار کنند وازین بعد بدخواه یکدیگر نباشند وبکوشند دشمنی‌ها را هم اکنون وازین پس از میان بردارند .

۲ ـ طرفین بوسیلهٔ این عهدنامه که بفرمان امپراتریس بزرك روسیه دوستی صمیمانهٔ خود را بظهور میرسانند آنرا اعلام میکنند و ازامتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد بوسیلهٔ عهدنامه یا قوهٔ قهریه و با تحمل مخارج گزاف ازجانب لشکریان بدست آورده‌اند و برای رفـاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیونها از کیسهٔ خود خرج کرده اند و از آغاز ورود بایران زیان و خســارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند وتعهد می کنند که یکماه پس از امضاء ومبادلهٔ این عهدنامه ولایات لاهیجان ورانکوه و متعلقات آنرا بتصرف عالیجاه نمایندهٔ مختار سابق الذکر واگذار کنند ودراختیار کامل شاه ایران بگذارند ومنتظر امضای آن ازطرفین نخواهندشد واما گیلان واستراباد وسایر نواحی کنار رودکور پنج ماه پس ازآنکه این قرارداد بامضای شاه ایران رسید وآنرا تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون درپرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرك در کمال رفاه وآسایشند ومنافع ولایـات کهدم وشفت یك ماه پس ازآن وعایدات ولایات دیگر که در کناررود کورهستند سه ماه پس از امضای این قرارداد

(۱) Vassili Levachev

(۲) Kavaler مأخوذ از Cavalier فرانسه بمعنی صاحب درجهٔ دوم نشان

(۳) Baron Petr Chafirov

وتصدیق آن ازجانب اعلیحضرت شاه‌ازتصرف مأموران‌امپراطوری روسیه خارج‌خواهد شدو بتصرف کسی که‌ازجانب‌اعلی‌حضرت‌شاه‌ماموردریافت آن‌خواهدشددرمدت‌پنج ماه‌داده خواهد شد اما ولایات‌ومحال‌دیگر ایران درآن‌سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرك روسیه است واکنون رسماً وبموجب قرارداد دردست ماموران اوست امپراتریس روسیه نمی‌خواهداین نواحی راجزو کشورخود کند بلکه قول‌می‌دهدبمحض‌اینکه رفع‌خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی راکه اکنون دارد از کشور خود برانند وآنها را مغلوب خود بکند وکشور راآرام‌کندآنهارا دراختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات بدست لشکریان امپراتوری‌روسیه دلیلی دیگر بجزخیر خواهی نسبت بشاه ایران‌وپشتیبانی‌ازو نداشته‌است‌تامباداروزی که‌لشکریان امپراتریس بزرك روسیه ناگهان ازین ولایات ونواحی بیرون روند مردم چادرنشین کوهستانی که‌درآنجاهستند بامخالفان شاه ایران یار شوند ودوباره نا امنی فراهم‌آورند چنانکه پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده اندواکنون‌درپرتوحمایت‌لشکریان‌امپراتریس‌روسیه آسوده‌اند وبرجمعیتشان افزوده شده ونباید که‌آن سرکشان درآنجا راه یابند وبامخالفان دیگر اعلی‌حضرت‌شاه همدست شوند ودوباره انقلابی فراهم‌آورند والبته بمحض اینکه اعلی حضرت شاه ایران زمام امور را بدست گرفت امپراتریس بزرك روسیه لشکریان خود را ازین ولایات دیگر ایران که متعلق بایرانست احضارخواهدکردوفرمان خواهد دادکه این‌ولایات‌را بی هیچ عذری بدولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرك‌روسیه صلاح را درآن میداند نواحی راکه ناوگان روسیه ماموران‌امپراتریس بزرگ‌گشاده‌اند وبشاه ایران واگذار می کنند بهیچ وجه بدولت دیگری واگذار نکنندواعلی حضرت شاه ایران‌ازین گذشت امپراتریس روسیه سپاس گزار خواهد بود ودوستی وی را خواهدپذیرفت وقول میدهدکه دربرابر ازهیچ‌گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳ - بهمین‌جهت وبرای سپاس‌گزاری‌اعلی‌حضرت شاه‌ایران‌ازجانب‌خودوجانشینان خود اعلان می کند که همیشه با امپراتریس بزرك روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی وحسن هم جواری مؤبد خواهد داشت واجازه خواهد داد در همهٔ قلمرو ومحال کشورش بازرگانان درکمال آزادی وآسودگی رفت وآمد کنند وازین پس در برابر کالایی که از روسیه بایران می برند وخرید هایی که دربرابرآن با ایرانیان ودیگران میکنند وآنچه درآنجا می‌خرند ومبادله می کنندگمرك ندهند و بهمهٔ شهرها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و بعمال گمرك فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك وعوارض دیگر ازبازرگانان روسی نخواهند ونگیرندوبا ارائهٔ نامهای رسمی از حکام نواحی سرحدی خاك امپراتوری که‌این‌کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه

است درهمه جای کشور وقلمرو ومحال متعلق باعلی حضرت شاه این بازرگانان اجازه داشته باشند بی گمرك وارد شوند ونیز اگراتباع روسیه بخواهند ازقلمروو کشوراعلی-حضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی بهندوستان یاکشورهای دیگر بروند درعبور ومرور ایشان چه از راه خشکی وچه ازراه دریا گمرکی گرفته نخواهد شد وهیچ گونه عوارضی بدولت ایران نخواهند داد وهدایاورشوه‌ای بهیچ‌عنوان ودلیل داده نخواهدشد و امیدست در بارهٔ محاکمه ومجازات درمورد وامها وضررهایی که باتباع روسیه باید پرداخته شود وحکام زیر دست اعلی حضرت شاه‌ایران بایداستیفاکنند همیشه بحق‌ایشان برسند وامیدست هیچگونه بیداد وتعدی را دربارهٔ ایشان روا ندارندوبایشان اجازه‌دهند خانهٔ مسکونی و کاروانسرا ودکانی راکه‌برای بازرگانی خود لازم‌دارند بسازندوکالای خود را درآنجا بگذارند وحکمرانان ایران هرگونه یاری با ایشان بکنند واگر در جایی زیانی بدارایی بازرگانان روسی برسد امیدست درکشوراعلی حضرت شاه ایران فرمان داده شود که دربارهٔ این بیچارگان برای آسایش وتامین‌اجناس ولوازمشان‌اتباع ایران همه‌گونه یاری بکنند ونیز در چنین موارد دشوار فرمان اکید بدهندکه درکشتی های شکستهٔ‌ایشان هیچ‌گونه غارت بعمل نیاید ونیزاگر اتفاقاًمرگی برای یکی ازاتباع روسیه درآن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی‌کم و کاست بدر خواست شرکای ایشان بکسانشان داده‌شود ودربرابر امضای ایشان بی‌نقص تحویل بدهند.

٤- درمقابل باتباع ایران که درروسیه هستند یا ازآنجا بکشورهای دیگر برای بازرگانی میروند وعده داده می‌شود که از جانب امپراتریس بزرك روسیه از هر گونه یاوری وآزادی دربرابر احکام وسنن روسیه هم چنانکه شایستهٔ اتباع دولت دوستست برخوردار شوند ودربرابرهرگونه درخواستشان باکمال انصاف یاری‌خواهندکرد ودر این زمینه‌ازجانب امپراتریس‌بزرك روسیه‌درشهرها وهمهٔ‌نواحی که فرمانبردارحکمرانان تابع امپراتوری روسیه‌اند دستور داده خواهدشد همچنانکه شایستهٔ‌اتباع دولت دوستست بوسیلهٔ فرامینی که صادر می‌شود در همهٔ نواحی دولت امپراتوری بزرك‌روسیه هر گونه مساعدت‌باایشان بکنند ودرخواستهایشان‌رابرآورندوازهرگونه حمایت‌برخوردارشوند ونیز از جانب امپراتریس بزرك روسیه تعهد می‌شود در بارهٔ بازرگانانی که ازکشور شاه ایران‌بااسناد رسمی ومعتبردولتی برای‌خرید کالاهایی برای‌شاه‌ایران‌بروسیه‌می‌آیند این کالاها را پاس احترام بشاه ایران ازگمرك دولتی معاف دارند وبنا برسوم قدیمی لازمهٔ احترام دربارهٔ ایشان مرعی خواهد بودوازیاوری وپذیرایی‌خودداری نخواهندکرد امابشرط آنکه این بازرگانی بنفع مردم ایران باشد تاآنها بدین وسیله بجز برای شاه ایران‌کالایی بدست نیاورند وکالارا برای بازرگانی خصوصی تحصیل نکنند.

۵ـ چنانکه پیش ازین ذکر شد ازآغـاز سرکشی شورشیان درکشور ایـران و قیامشان در برابر اتباع شاه ایران ببسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صدها هزار (روبل) دارایی ایشان بغارت رفته و در نتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده‌اند و بدین سبب امپراتریس بزرك روسیه که ازین گرفتاریهای اتباع باوفای خود متأثرشده است‌فرمان‌داده‌است‌بپیشگاه شاه‌ایران‌عرضه‌دارندتادربارهٔاین اتباع‌امپراتریس بزرك روسیه که بازرگانان روسی باشند ازجانب اعلی حضرت شاه ایران دادخواهی بکنند واموال بغارت رفتهٔ آنها را عوض بدهند واعلی حضرت شاه‌ایران هم‌عقیده دارند که‌آن دادخواهی بعمل‌آمده‌است ولی‌اظهار می‌دارندکه این‌کاردر زمان قیام سرکشان شده اما قول می‌دهندکه هرگاه خداوند توانا باوتوانایی بدهدکه این نواحی رابتسلط خود در آورد در آن هنگام فرمان‌خواهد داد بـداد خواهی آسیب رسیدگان و اتباع امپراتریس بزرك‌روسیه‌رسیدگی کند‌و پس‌ازبازرسی‌چون‌معلوم شد‌مرتکب‌غارت و کشتار اتباع روسیه که بوده است متعهد می شود که دادرسی کند و حکم خواهد داد مقصران یاوراث آنها جبران خسارت اموال منقول‌یاغیرمنقول اتباع آسیب‌دیدهٔ روسیه رابکنند.

۶ـ بدان‌گونه که روابط دوستی وهمسایگی اقتضا داردکه بـرای ادامهٔ روابـط دوستانه رفت وآمد طرفین تنها درمیان دولتین ودربارهاواقامتگاه وزیران طرفین بنابر اقتضای ارادهٔ شاهانه نباشد بلکه درنقاط مهم‌کشورهم‌برای رسیدگی بکاربازرگانان کسانی باشدکه درمرتبهٔ قنسولی یا نمایندگی دانا وبصیرباشند وبتوانند درموقع لزوم زیانهایی راکه ببازرگانان می‌رسد جبران‌کنند ونیزدرمیان ایشان دادرسی‌کنندوانواع وسایل را بکار برند تا بازرگانی توسعه یابد بدین جهت قرار شده است برای اینکه درهردو کشوردردربارومقرآن چه ازجانب دولت امپراتریس روسیه وچه از جانب دولت شاه ایران وزری مختاربتوانند مقیم باشند وامتیازاتی راکه درخورمقام واهمیت‌کار و شخصیت‌آنها مطابق شئون دودولتی که ایشان را انتخاب کرده‌است باشد باید درهـردو کشوربآنها مسکن مناسب و وسیلهٔ معاش نسبت بوضع آنها بدهند وامادرشهرهایی که لازم خواهدشد برای حمایت ازبازرگانان‌مقیم باشند اجازه‌داده خواهد شددرهردو کشور قنسولهاونمایندگانی مقیم‌باشند وبفراخورمقامی که در دولت خود دارند همه جا ایشان احترام‌وپاوری‌بکنندو نیروهای‌هردوطرف‌فرمان‌داده خواهدشد که ایشان‌احترام نگهدارند وازهرنوع بی‌حرمتی وزیان ایشان راکاملا حراست بکنند وچنانکه ضررکی بایشان رسیده وشکایتی دربارهٔ اتباع یکی ازدوطرف کردند هرگونه دادرسی‌وحکمیت منصفانه‌بکنند وبشکایات‌آنها برسند.

۷ـ همهٔ مردم ایران واتباع شاه ایران‌که هنگام ورودواقامت لشکریان روسیه‌در

ولایات و شهر های ایران که پیرو فرمان و تبعیت امپراتوری بزرك روسیه شده بودند بوده‌اند دولت شاهنشاهی نبایدایشان رامقصر بدانندتا هنگامی که لشکریان روسیه‌از آنجا بیرون می‌روند دربرابرخدماتی که کرده‌اند بشخص ایشان آسیبی نرسد و املاکشان هم از تعرض مصون باشد بلکه کما فی‌السابق مالك املاك ودارایی خود باشند و از مهربانی وسرپرستی شاه ایران برخوردارباشند درمقابل ازطرف امپراتریس بزرك روسیه نیز تعهد می شود که پس ازامضای این عهدنامه و مبادلهٔ آن اتباع شاهنشاه ایران را ازین ولایات باسارت نبرند وپس ازامضای این‌عهدنامه بایشان اجازه داده خواهدشد کسانی که مایلند داوطلبانه وارد خدمت روسیه بشوند ونیزاگر بخواهند ازآن خارج شوند اجازه داده خواهد شد .

٨- واختتان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت بامپراتوری بزرك روسیه و شاه ایران‌وفادار بوده وازدارایی خود محروم شده است شاه ایران متعهد شده‌است هنگامی که گرجستان کما فی‌السابق درتحت حمایت ایران قرار بگیرد کما فی السابق املاک و دارایی‌وی باو بازگردد.

این قرار داذ بوسیلهٔ نمایندگان مختار طرفین بسته شد و ازجانب هردوکشور نسخه‌ای بامضای نمایندگان مختار طرفین رسید و بمهرایشان تصدیق شد ومبادله گشت وایشان بعهده گرفتند بااختیارتامی که درین زمینه ازطرفین‌دارند چه ازجانب امپراتوری بزرك روسیه وچه ازجانب شاهنشاهی بزرك ایرن این عهدنامه را هرچه زودتر که‌ممکن باشد امضا کرده‌و بمهردولتی برسانندوارسال‌دارند. دررشت‌در گیلان‌در٢١ ژانویه ١٧٣٢ بامضا رسید ودرضمن نمایندگان مختارامپراتوری‌بزرك روسیه‌تعهدمی کنند که‌تا چهارماه پس ازمبادلهٔ این عهدنامه آنرا بامضای امپراتریس بزرك روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود درین عهدنامه ازوقتی خواهد بود که این‌عهد نامه بامضای شاهنشاه ایران فرستاده شود وتسلیم نمایندگان امپراتریس بزرگ روسیه بشود .»

عهد نامهٔ چهارم در گنجه در١٠ مارس ١٧٣٥ازتقویم ژولین و٢٧ فوریه ازتقویم گریگورین مطابق٤ شوال ١١٤٧ بسته شده است. درین زمان نادرشاه باوج ترقی‌خود خودرسیده بود ودرآستانهٔسلطنت بودوچندماهی بخلع‌شاه طهاسب‌دوم‌مانده بودونادرشاه بآذربایجان وازآنجا بشروان رفته‌وداغستان‌را گرفته بود. بهمین جهت درگنجه‌این عهد-نامه درمیان وی و نمایندهٔ همان امپراتریس آنا ایوانونا بامضا رسیده است وترجمه آن بدین‌گونه است :

عهدنامهٔ منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

«سپاس خدای را که دوستی درمیان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت درمیان آنهـارا برای آرامش همیشگی هردودولت فراهم کرده ودروودابدی بر پیامبری که با نوشتهٔ خود ازخداوند مسیح پسرمریم خبرداده است، باوپناهی بریم وازو آمرزش التماس داریم. بدین گونه برهمه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران (فارس) ازتاخت وتازلشکریان دشمن لگد کوب وویران شده بود و سرکشان درآنجـا بیدادگری بسیار کرده بودندوازهرسوی مزاحمت فراهم آورده بودند وبدخواهان ازهر راه می کوشیدند باستمگری خویش وسایل انقراض کامل آنرا فراهم آورند و درهای نعمت رابروی مردم ببندند اما خداوند توانا که بقدرت خود که همه کس را مشمول عنایت خویش قرارداده است ومردم ایران رانیز ازآن برخوردار کرده است مرا نیز ازلطف عمیم خودبهره‌مند کرده است بدین گونه بالشکریان فراوان از شهر پای تخت خراسان برای تنبیه وسر کوبی دشمنان برخاستم وبسعی من شهراصفهان و نواحی دیگر از دشمنان پاك شد واگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار وتباه ناشدنی در میان امپراتوری روسیه ودولت ایران راازمیان ببرند وبدعت‌های نادرست پدید آورده‌اند که گویی امپراتوری روسیه ولایاتی راکه ازایران گرفته‌است مانند نواحی دیگرمی‌خواهد درتصرف خود نگاه دارد وبوسیلهٔ این تهمت‌ها خواستار دشمنی‌درمیان دو دولت بودند. اما برهمه واضح ومخصوصاً براهالی ایران مبرهنست که بچه سبب امپراتور بزرك اعلی حضرت پتراول که خدایش بیامرزد شهرها وولایات ایـران رامتصرف شد وتامدتـی در تصرف خود داشت اما پس ازچندی که‌موقع رامناسب دید برای‌اثبات حسن نیت ودوستی صمیمانهٔ خود و بطلان دروغهایی که بنا روادرمیان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان وولایات آبادان دیگر راکه زخزانهٔ روسیه اداره می‌شد بی‌آنکه اجباری درمیان باشد بدولت ایران واگذار کرد. وبدین گونه بنفع مشترك‌دولتین علیتین و برای آنکه دوستی حقیقی که درمیان بود تاجاودان برقرار بماند ودر آینده نیزاین دوستی توسعه یابد وبیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند. وبدین جهت کنیاز (۱) سرگی گلیتسین (۲) رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختارصاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون درایرانست بفرمان عالی و باداشتن اختیارات‌تام

---

(۱) Kniaz شاهزاده (۲) Serguey Golitsine از خانوادهٔ بسیـار معروف شاهزادگان لیتوانی.

ازجانب امپراتریس بزرك روسیه بامن دربارهٔ قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد واتحاد همیشگی درمیان دولتین برقرارشد وامیدست که این عهدنامه تاجاودان از هرخللی مصون باشد .

مقدمه ـ اگردر رشت ازطرفین درعهدنامه‌ای که منعقد شده مقررشده است که شهرهای باقی مانده مانند باکوو دربند درتصرف روسیه تاموقعی باقی بماند که دولت ایران ازدشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرك روسیه بواسطهٔ حسن نیتی که نسبت بدولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود وبهترین راه رادرین زمینه بیابد و بنزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی ازخاك ایران رادردست خود نگاه دارد وتنها از راه عنایت شاهانه ولطف عمیم خود خواسته است پیش ازآنکه آن موعد برسد شهرهای باکوودربندرا باهمهٔ متعلقات ومضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و بمحض اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده‌است : شهر باکو با مضافات آن در ظرف دوهفته وشهر دربندومضافات آن تا سرحد سابق درظرف دوماه پس ازانعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش‌ازآن از لشکریان تخلیه خواهد شدوداغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کما من‌السابق درتحت‌تصرف دولت ایران خواهدبود .

مواد این عهدنامه چنین مقررمی‌شود :

۱ـ دربرابراین مهربانی ودوستی که امپراتوری‌روسیه می کند دولت ایران‌متعهد می شود همیشه اتحاد خود را باامپراتوری روسیه محترم‌بشمارد ودوستان روسیه را جدا دوستان خود ودشمنان آنرا دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلك مدار وارد جنك شود این هردو دربار بزرك باآن جنك راآغاز کنند ودر هرمورد یاوریك دیگر باشند و شهرهای باکوو دربند بهیچ وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همه‌گونه کوشش بکنندکه درتحت تسلط دولت ایران بمانند واگربرخی ازاهالی این‌شهرها که درتحت تبعیت وخدمت امپراتریس بزرك روسیه وامپراتوری روسیه باشند ودرنتیجهٔ وفاداری خود بآنجا باز گردند دولت ایران هیچ گونه آزار دربارهٔ ایشان روانداردو آن‌کار رادلیل بی وفایی نسبت بدولت ایران نداند . امیدست صومعهٔ نصارای گرجی که در دربند هست هم چنان درمقررات‌خود آزادی داشته باشد وآنرا ویران نکنند واجازه دهند در آنجا بنا بر دین مسیح بعبادت بپردازند وهیچ کس زحمتی برای‌کارکنان آن که ازروحانی وغیر روحانی بیش از شش تن نیستند درعبادت ایشان فراهم نکنند وهیچ گونه ستم بآنها روا ندارند .

۲ـ نفع ایرانیان دریتست که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران ودشمنان خود را براندازند وبحال سابق بازگردند و نیز بامپراتوری روسیه نشان دهند که کما فی السابق خطری ازجانب ایشان متوجه نیست دولت ایران خواهد کوشید بهر گونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام وسعی فوق العاده دنبال کند تا ازیشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً ازدولت ایران مجزی شده وگرفته‌اند بآن دولت بر گردانند و از دشمنان بگیرند وتا همهٔ آنها کما فی‌السابق بدولت ایران مستردنشده است قرارصلح نگذارند واما بکیفرخدعه‌ای که ازترکان سرزده‌است آن جنك رادر داخل دوکشور خود ادامه دهد وتا وقتی که دولت ایران همهٔ ولایات خودرا پس‌نگرفته است در جنك بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضامی کند.

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند پیش ازآنکه بایك دیگر گفتگو کنندبهیچ مذاکره‌ای باترکان وارد نشوند واگرکار بآنجا کشید که اسلحه درین مورد بکار برند یا بابعالی بطیب خاطر همهٔ آن ولایات گرفته شده رابدولت ایران مسترد دارد وصلح با این دولت رابهمان اساس سابق برقرارکند درین حال دولت ایران تعهد می کند درین مصالحه دولت امپراتوری روسیه رانیز شریك بداند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قرار دادی داردکه بنابرآن وظیفه دارد همهٔدشمنان روسیه رادشمن‌خود بداند وباتمام کسانی که بخواهند باامپراتوری‌روسیه جنك داشته باشند دولت‌ایران وظیفه دارد باآنها وارد جنك‌شود ومصالحه‌رابااین‌توضیح‌برقرارکنندو بی‌آن قراری‌نگذارند واگروقتی درمیان امپراتوری روسیه و بابعالی درآتیه‌کاربعهد نامه‌ای برسد درآن حال نیز بهمین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران رانیز در آن دخیل خواهندکرد.

٤ـ درعهدنامه‌ای که دررشت درمیان دودربارمنعقد شده (۱۲ژانویه ۱۷۳۲) بجز موادی که پیش‌ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود وکلمه بکلمه جزءآن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می‌شود واستوارمی گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت.

۵ـ چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت برپایهٔ استوار برقرار گردد واتباع طرفین هیچ‌گونه اشکالی درفرستادن کالا نداشته باشند واین لازمهٔ نفع طرفینست باین جهت دولت ایران تعهدمی کند ازین بعد با بازرگانان روسی بنابرمقررات عهدنامهٔ رشت وارد دادوستد شود وبایشان وکشتی‌هایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها وکرانه ها وباراندازها بایستند وکالای خودرا بهر جا بخواهند خالی کنند و درآنجا گرد آورند و

بجاهای دیگر ببرند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود وستمی رواندارد واگرفرامینی بعهدهٔ شهرهایی که این بازرگانان روانهٔ آن هستند فرستاده شده که مغایر بامفاد عهدنامهٔ رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و بآنها رفتار نکنند و باید درین زمینه بوسیلهٔ فرامین دیگر مقرردارند که مفاد عهدنامهٔ رشت درهمه جا عملی شود و بهمان گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران بموجب مواد همان عهد نامهٔ رشت رفتار خواهند کرد ودربارهٔ اتباع ایران درامپراتوری روسیه بهمان گونه رفتار کنند که بااتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد . برای آنکه فایدهٔ این عهدنامه بیشتر باشد و ازین پس بازرگانان روسی بتوانند آن چنانکه باید در کارخود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرك روسیه لطفاً قنسولی مأموررشت خواهد کرد وبزودی از دربارعالی روسیه با اعتبارنامهٔ لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و ازجانب ایران پذیرفته خواهد شد وفرمان لازم دربارهٔ وی صادرخواهد گشت .

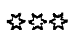
۶ــ بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین امپراتریس روسیه پیش ازهر وظیفهٔ دیگر بنابرعدالت پروری خود وبپاس نمایندگی که این بندهٔ درگاه داشته است فرمانداد اسیران این طرف نه تنها کسانی راکه درحال حاضر در اسارت هستند بمیرزا کاظم نمایندهٔ مختارایران مستردداراند بلکه درسراسر کشور خود فرمانی صادر کند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن بایران بیاورند و بهمین گونه همهٔ اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را بهراندازه که در هرجا باشند بروسیه برگردانند و درین زمینه بهمه جای ایران فرامین فرستاده شودواما کسانی که ازین بعد ازدوطرف دوربشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند ومسترد دارند .

۷ـ این بندهٔ درگاه عالی جاه با نمایندهٔ مختار نام برده که ازدربارهای عالی خود اختیارداریم درمواد این عهدنامهٔ اتحاد موافقت کردیم و برای آنکه تا جاودان آنرا تأیید کنیم بمهراعلی حضرت شاه ظل الله مزین شده و بنمایندهٔ عالی مقام مذکور تسلیم شده است و درمدت پنج ماه پس ازامضای این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و همهٔ مواد آن باجری گذاشته خواهد شد و بامضای مسئولین دیگر خواهد رسید و بحضور امپراتریس بزرك فرستاده خواهد شد واین بندهٔ درگاه متعهدمی شود آنرا برساند .

پایان ـ برای اطمینان ازین عهدنامهٔ اتحاد مقررشده است دردونسخه مطابق یك دیگرتهیه شود وهردوآنها بمهربرسد و مبادله شود .»

پیداست که ازطرف ایران این عهدنامه با موافقت نادرشاه که درآن زمان هنوز بنام طهماسبقلی خان معروف بوده است بامضارسیده است . درآن زمان نادرشاه درقفقاز بوده ودولت ایران ودولت روسیه هردوبا دولت عثمانی در جنك بوده اند و درین عهدنامه با

یك دیگردر برابردولت عثمانی اتحاد کرده‌اند. نیز پیداست سیاست روسها چنین اقتضا می کرده است که ازجانب ایران که در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده شود تا بتوانند بیاری ایرانیان ازعهدهٔ ترکان عثمانی برآیند و نفع ایران نیزدرین بوده است که دراتحاد با روسیه نواحی ازدست رفته‌را پس بگیرد و بوسیلهٔ این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیزازخود دفع کند.



رابطه‌ای که بااین عهدنامه نادرشاه بادربارروسیه بهم زده گویا تامدتی دوام داشته است، زیرا که دونامه از زمان وی بدستست که بکارگزاران دولت تساری نوشته اند:

نخست نامه‌ای که پیداست بیك تن ازوزیران وشاید صدراعظم روسیه نوشته باشند ودرآن جلوس یکی ازپادشاهان آن سرزمین را تبریك گفته‌اند. چون نادرشاه از۱۱٤۸ تا۱۱٦۰ سلطنت کرده وآنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از۱۱٤۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج‌سال پیش ازجلوس نادر بپادشاهی رسیده وهفت‌سال پیش از کشته‌شدن وی درگذشته است پیداست که این‌نامه را ازسوی نادرشاه درجلوس وی ننوشته‌اند و ناچاردرجلوس جانشین وی نوشته اند.

پس‌از مرك آناایوانوونا نخست‌ایوان (۱) ششم اندك زمانی پادشاهی کرده‌است و وی را خلع کرده‌اند وپس‌ازو درسال۱۷٤۱ م. (۱۱۵٤ ق) یلیزابتاپتروونا(۲) بتخت نشسته واز۱۷٤۱ تا۱۷٦۲ م. (۱۱۵٤-۱۱۷٦ ق) امپراتریس روسیه بوده‌است و این نامه را ازدربارنادرشاه می بایست در تبریك جلوس وی نوشته باشند چنانکه ز القاب وعناوینی که درآن آمده پیداست که زن بوده است.

متن‌این نامه درمجلهٔ ارمغان(۳) بدین‌گونه چاپ شده‌است: «جناب وزارت مآب، ایالت‌وشوکت پناه، حشمت وجلالت دستگاه، رکن رکین دولت ابدمدت، حصن حصین ملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم‌رفع‌الله قدره را بعد ازطی تعرفت آنکه. مکتوب آداب اسلوبی که‌مشعر برجلوس میمنت‌مأنوس حضرت‌خورشید طلعت، زهرهٔ برج‌سلطنت و کامگاری ودرهٔ درج عظمت وشهریاری براورنك موروثی وصرف همت پادشاه و لاجاه معزی الیها براینکه آثار محبت واتحاد زیاده بر ازمنهٔ سابقه بین دولتین عظمتین (٤) بظهور رسد، نوشته‌بودند سمت وصول یافت‌وازین خبر بهجت‌اثر کمال مسرت وشادکامی میسر گشته، ازین که لله الحمد زمام وکالت وسررشتهٔ کفالت آن دولت والا بحیطهٔ اختیار

---

(۱) Ivan (۲) Yelizabeta Petrovna (۳) شمارهٔ ۵ سال۱۱ ص۳۹٤-۳۹۵.

(٤) دراصل: عظیمین

جناب وزیر صایب تدبیر نیك خواه درآمد ، بهجت بـر بهجت افـزود وحقیقت اخلاص و دولت خواهی بمساعی جمیلهٔ آن عالی جاه شایان تقریبات بعرض اقدس‌اشرف ارفع‌امجد امنع همایون اعلی ،که جانهایش فداباد ، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه در بارهٔ آن وزارت و شوکت پناه‌گردید . درین وقت که افسر و دیهیم سلطنت بفر فرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته ، خاطر آفتاب‌مظاهرهمایون شاهنشاهی نیز متعلق بآن می‌باشدکه بهتر از ازمنهٔ سالفه وبیشتر ازایام خالیه رسم محبت ووداد و شرط مصادقت وصفا بین الحضرتین مرعی وملحوظ‌گردد وهرگاه قبل‌ازین سبب مساهلهٔ کارگزارانی (۱) ، که‌متکفل امورآن دولت می‌بودند، قصوروفتوری‌در بعضی‌مواردواقع شده باشد ، معلومست‌که من بعد بصیقل‌خیر خواهی زنك زدای‌آیینهٔ خاطرآفتاب مظاهر شاهنشاهی‌گشته ، حق مصافات وشرایط موالات ازآن طرف قرین الشرف‌بتقدیم‌خواهد رسید ونوعی خواهد شدکه محبت واتحاد بین الدولتین بحسن سعی و نیك خواهـی آن وزارت وشوکت پناه ابدالاباد بر قرار وپایدار باشد . بمقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که درین‌درگاه خلافت مناص داشته باشدمخلصانه اعلام نموده ، قرین انجاح دانند » .

پیداست که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتاپتروونا در سال در۱۱۵٤ نامه‌ای بیکی از درباریان نادرشاه نوشته وجلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده وخواستار شده است که مانندگذشته اتحاد درمیان باشد ووی‌نیز این پاسخ را نوشته است .

نامهٔ دوم پیداست درجواب‌نامه ایست که‌درجلوس یلیزابتاپتروونا بنادرشاه نوشته شده‌وآنرا بوسیلهٔ فرستاده‌ای بدربار ایران‌گسیل‌داشته‌اند. نام این فرستاده درنسخه ای که در مجلهٔ ارمغان (۲) چاپ شده« ایوان کاتشکین »آمده است و احتمال می رودکه نام وی « ایوان‌گالیتسین» بوده باشد ازهمان خانوادهٔ معروف‌شاهزادگان لیتوانی که یك تن ایشان سرگی‌گالیتسین عهدنامهٔ ٤شوال۱۱٤۷ را امضا کـرده است . متن این نامه چنانکه درمجلهٔ ارمغان چاپ شده بدین‌گونه است : « نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف تحیات طیبات مصادقت تضمین ، ازکمال محبت ونهایت مودت بجانب نجیب وصوب حسیب حضرت‌آفتاب طلعت ، ثریا منزلت ، زهرهٔ زهرای برج‌سلطنت وکامگاری ودرهٔ دریای عظمت وجلالت وشهریاری وثمرهٔ شجرهٔ ابهت و اقبال‌وشجرهٔ ثمرهٔ شهامت وجهانداری واجلال ، عمدة الخواتین المسیحیه ، زبدة‌السلاطین‌المیسویه ، پادشاه‌خورشید کلاه ،کیوان ایوان ، خسرو شیرین شمایل ، روشن روان ، ابلاغ واهـداساخته ، مشهود رای بیضا ضیامی داردکه : نامهٔ نامی ومکتوب لازم الاعزازگرامی ،که مشعر بـرمژدهٔ

(۱) در اصل کارگذارانی (۲) شمارهٔ ۷سال۱۱ ص۵۵۷ ـ ۵۵۸

جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنك پادشاهی وقرار یافتن حق بمرکزخود بعون وتایید الهی نگاشتهٔ کلك محبت سلك والاشده بود ، سمت وصول وورود یافته ، باعث شکفتن شکوفهای شکفتگی درحدیقهٔ خاطروموجب طراوت و نضرت چمن(۱) همیشه بهار باطن وظاهر گردید وفی الحقیقه باولویت واستحقاق آن برازندهٔ سریر وافسر بفرمان فرمایی آن دیار ، درین وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید واین نوید فرح بخشا بمسامع دوستان رسید ، نه بحدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شد ، که بدستیاری خامه وتوسط نامه ، سمت اعلان وصورت اظهار وبیان تواندیافت وقبل از وصول مکتوب گرامی ، که بوساطت ایوان کاتشکین ، ایشیك وکیل آن دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید ، ازغایت محبت بابلاغ نامهٔ مشکین ختامه وتهنیت وتبریك جلوس سعادت مأنوس شاهی پرداختیم . ان شاء الله تاج ودیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك وایام جهانداری وجهانبانی بابود وخلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی ومحبت نسبت باین دولت جاوید مدت بهتروبیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود ، هر چند قبل ازین از آن طرف ، که بسبب بی اهتمامی وسهل انگاری کارگزاران (۲) سالفه ، که متکفل امور آن دولت می بودند ، لوازم دوستی چنانکه مکنون خاطر ومقصود ضمیرمقدس بود بعمل نیامد ، لیکن ازآنجا که بادولت علیهٔ روسیه حرف دوستی بمیان آمده بود ازآن رهگذرها چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم . حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنك زدای کلفت و موجب احیای راه ورسم الفت گردید . معلومست که بمحامد ذات خجسته آیات گرامی در هرباب شیوهٔ ائتلاف مرعی وملحوظ و کشور مودت را ازدست انداز تطاول فتن وفتورمحفوظ خواهند داشت وشرحی که مستبشر تفویض شغل وکالت آن دیار عظمت مدار بایوان کاتشکین بدستور سابق وتوثیق او در امور بین الدولتین نوشته بودند و کیل مزبور درین مدت لوازم دولت خواهی بظهور آورده ، بهرجهت مظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد ودرین اوان ، که ازجانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه تجدید وامضای شغل و کار خودسر افرازی یافته است ، البته زیاده برسابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست . طریقهٔ مرضیه آنکه پیوسته بمراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد» .

جزییات وقایع گرجستان درین دوره

درآثار تاریخ نویسان ایرانی دربارهٔ جزییات وقایعی که درین دوره از زمان

---

(۱) در اصل : چون (۲) دراصل کار گذاران .

آقا محمدخان تاپایان جنك اول ایران باروسیه درگرجستان که مهم ترین مرکزحوادث قفقاز وشمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست . ناچار باید بمنابع گرجی رجوع کرد که دربارهٔ حوادث این روزگار دقیق ترست . بهترین کتابی که درین زمینه دردستست کتابیست که م . بروسه مورخ معروف روسی بزبان فرانسه نوشته ودرسه‌مجلد بزرك درسن پترزبورك در۱۸۵۱ و ۱۸۵٦ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است (۱) .

درمجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمهٔ متون گرجی را چاپ کـرده از روی اسنادی که ازگرجستان اشخاص مختلف برای اوفرستاده‌اند دنبالهٔ وقایعی‌را کـه پس از تالیف متون اصلی روی داده است ازصحیفهٔ ۲۲۸ تا ۳۳٤ نوشته است واز صحیفهٔ ۲٦۰ ببعد مربوط بدورهٔ قاجارهاست وترجمهٔ حوادثی که باتاریخ ایران پیوستگی دارد بدین گونه است :

در۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق .) آقا محمدخان درماه مه (ماه شوال) شهر شوشی رامحاصره کرد زیرا که‌ابراهیم خان‌پسرفناخان‌حکمران‌آن شهر بروبرخاسته بود . چهار ماه این شهر درمحاصره بود وچون بسیار محکم بود نتوانست آنـرا بگیرد . درهمان زمان قزاقان ازترس‌حملهٔ اوگریختند وبسرزمین کرتیل آمدند.درهمان زمان یولون(۲) وآلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون‌بگنجه لشکر کشیده ودرآنجا تاخت و تـاز کرده بودند آقا محمد خان بسیار درخشم شد زیرا که جوادخان پسرشاهوردی خان‌چون بکنار رودارس بپیشوازوی رفت ووی باو احترام بسیارکرد وحتی اورا عم خودخواند جوادخان بوی شکوه بردو اورا برانگیخت بکرتیل حمله ببرد . بدین گونه سبب حملهٔ آقا محمد خان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه گرجستان بوده بلکه این حملـهٔ بشهر گنجه بوده است .

درین زمان‌سولومون (۳)پسر ارچیل (٤)پادشاه ایمرت درتفلیس نزدپدربزرگش بود . آقا محمد خان واردگرجستان شد ودرکنار رودآق ستافا (٥) درسرزمین‌قزاقان لشکرگاه ساخت . بنهٔ خود رادرآنجا گذاشت و باسی‌وپنج‌هزارتن لشکریان سبك‌اسلحه بتفلیس حمله برد. اراکلی ازدولت روسیه یاری‌خواسته بود اما لشکریان روسی بموقع بیاری اونرسیدند وتنها پادشاه ایمرت سپاهیانی بیاری اوفرستاد . اراکلی در آن زمان درسوقان لوخ درساحل راست رودکور بود و سولومون نیز همراه‌وی بود . وی رییس پیشخدمتان خودگرجاسپ نا تالیشویلی رابا دوازده‌سوار برگزیده بپیش آهنگی‌فرستاد

(۱) M . Brosset-Histoire de la Géorgie , 3 vol . Saint – Pétersbourg 1851, 1856,1857

(۲) Ioulon (۳) Sololmon (٤) Artchil

(٥) Aghstapha

وایشان بپیشتازان ایرانی برخوردند. پس ازجنك دلیرانه‌ای داویدطاراشویلی وچندتن دیگر کشته شدند.

پس از آن آقا محمدخان سوقان‌لوخ‌رالشکرگاه‌خودساخت و نخستین روزلشکریان ایرانی و گرجی در کرتسانیس (۱) باهم زدوخورد کردند. داوید شاهزادهٔ گرجستان ونوهٔ پادشاه با ایوانه (۲) شاهزادهٔ موخران (۳) وزوراب تزرتل (٤) واوطار(٥)امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنك شرکت کردند. درنتیجهٔ دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند.

فردای آن روزچون مردم ایمرت مردم تفلیس راکه ازشهربیرون آمده بودند غارت کردند دوپادشاه نتوانستند بیش ازدو هزاروپانصد تن ازشهر بمیدان جنك ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس درگرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند ودو پادشاه گریختند و روزسه شنبهٔ ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲٦ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس راگرفتند وتوپخانهٔ پادشاه گرجستان را نابودکردند. برخی تاریخ این جنك را دوشنبهٔ یازدهم نوشته‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است. بنا بر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنك دوم که درمیان کوجور و کرتسانیس درگرفته‌در۱٤ سپتامبر(۲۹صفر) روی داده است وسپس شهر راگرفته‌اند وارکلی ۲۵ روزبعدبتفلیس برگشته‌است.

درروز۱۱ سپتامبر ایوانه نوهٔ شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشویلی (٦) و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنك کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان دردروازهٔ شهراسیرمی شد و وی رابزور باولابار بردند. اما شاهزاده داوید چون نمی خواست توپهایش که درکنارکوه طابورجا داده بود بدست لشکریان ایران بیفتد آنها رابدورهٔ ساگوباراند‌اخت. ناچار سپهیان ایران تفلیس‌راگرفتند وهمهٔ دارایی پادشاه گرجستان راتاراج کردند. ازآن جمله بازوی او ستش (۷) ازشهدای نصارای گرجستان بود که درکاخ شاهی جاداده بودند وبری آن معجزه قایل بودند و نیزتمثال معروفی ازمریم بود.

شهرتفلیس راآتش زدند وعدهٔ بسیاری را اسیر کردند. آقا محمدخان هشت روز درسوقان لوخ ماند. پادشاه گرجستان بمتیولت (۸) در آرگوی گریخت. چون این خبر بآقامحمدخان رسید هشت هزارتن‌ازلشکریان‌خود رابفرماندهی کبعلی خن‌حکمران

---

(۱) Crtsanis (۲) Ioané (۳) Moukhran (٤) Zourab Tséréthel

(٥) Othar (٦) Djandiér Djandiérichwili (۷) Eustache

(۸) Mthiouleth

نخجوان روانه کرد و آقاجان کولمانیشویلی (۱) را که ساززن شاه گرجستان بود و در تفلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه را در متیولت گرفتار کنند . چون بمتزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را بدو قسمت کرد ، یك دسته را بگوری فرستاد و بادستهٔ دیگر خود از راه ساگورامو (۲) بآراگوی تاخت . چون بجینوان رسید علی سلطان ازمردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دویست تن ازمردم کنار رود آراگوی ودیگران برلشکریان ایران تاختند وایشان را دربولاچائور پس نشاندند . دسته‌ای که بگوری رفته بودنددر کوه کورناك بایشیك آقاسی باشی طهماسب قافلانیشویلی برخوردند ووی ایشان را برهنه کرد و بر گرداند . درین جنگ دو برادر زال وطاناتزیریشویلی با دو تن ازلزگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را ازخطر رهاندند . اما زنان ایوانه چوچقیا شویلی ودیگران اسیر شدند . چون بااین همه لشکریان ایران می‌خواستند بکسان (۳) بروند درلامیس کانابایوانه نوهٔ شاه برخوردند که این ناحیه دردست وی و کسانش بود و با اندك عده‌ای ایشان‌راشکست داد و گریزاند.

آقا محمدخان هم چنان درسوقان لرخ بود وپادشاه گرجستان را بصلح دعوت کرد باو وعده کرد همهٔ کسانی را که در تفلیس اسیر کرده است آزاد کند وقهرمان پسرمیرزا گورژینا را که درشهر اسیرشده بود نزد وی‌فرستاد . چون وی بآراگوی رسیدبپادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقامحمدخان را بپذیرد و پادشاه هم‌سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی را که از مردم کاخت بود نزد وی فرستاد .آقا محمد خان وی را بخوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود ویکی از پسران خود را گروگان بدهد همهٔ اسیرانی را که از تفلیس گرفته است آزادمی کند و آنچه‌را تاراج کرده است پس میدهد و بدینگونه وی را با این پیشنهاد ها ازسرزمین قزاقان روانه کرد .

می خواست پل گاتخیلی‌خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را ازین کار بازداشت. چون کیخسرو بنزد شاه رفت واو را ازین کار خبرداد باآنکه مردم گرجستان می‌خواستند تسلیم آقامحمد خان شوند چون پادشاه ازدورویی او باخبر بود ومیدانست نمی‌تواند باو اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سرباز زد . وآنگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود و باآن دولت عهد کرده بودنخواست با ایران اتحاد کند .

پیش‌ازآن از کنت ایوان‌واسیلیج گوداویج (٤) فرمانده لشکریان‌قفقاز یاری‌خواسته بود وبا دولت روسیه عهد نامه‌ای بسته بود که بموجب آن‌وعدهٔ صریح‌داده بودند که‌اگر دشمنی توانا برو حمله ببرد فرمانده لشکر قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت درین زمان با او یاری نکرده بود .

---

(۱) Aghadjan Qoulémanichwili (۲) Sagouramo (۳) Ksan

(٤) Ivan Vassilitch Goudovitch

در تصرف تفلیس چند تن از کشیشان سویمون(۱) وایوانه واوزوفلی(۲) وخاربیزا(۳) وچند تن زن ومرد را ازمردم کرتیل وسومخت شهید کرده بودند. ودرین میان آمباردنیزا(٤) از زنان تارك دنیارا بتبریز بردند وچون بوی تکلیف کردند دست ازدین نصاری بشوید ووی زیر بار نمی رفت او را در کیسه‌ای کردند و کشتند وسرش راله کردند ودر همانجا که کشته بودند بخاك سپردند . سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران از زیارت خاك وی شفا یافته اند .

در ۱۷۹٦ (۱۲۱۰ق) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه‌را محاصره کرد . چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ وتفلیس را بخاك وخون کشیده بودند ابراهیم خان از ارا کلی یاری خواست ووی پسرش آلکساندره ونوه‌اش داوید را بیاری او فرستاد . ایشان شهر راگرفتندوتنها نتوانستند ارك شهر رابگیرند وآنرا آتش زدند ودر همهٔ جنگها مردم گنجه شکست خوردند ومردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ ولزگیان شد . سرانجام درماه مه (ذی القعده) اراکلی شخصاً آمد و بیش ازهزار تن اسیر راکه در استیلای آقا محمد خان گرفتار شده بودندآزاد کرد وپس ازآنکه بامردم گنجه صلح کرد ودوباره خراجی برآن شهر بست از آنجا رفت .

در همین زمان سی هزار تن لشکریان روسی بفرماندهی سرتیپ والرین زوبف(٥) بقفقاز آمدند ودربند وشماخی وباکو وسالیان وشکی وشروان راگرفتند . در سوم ماه مه (۲۵ شوال ۱۲۱۰) این خبر بپادشاه گرجستان رسید وسرتیپ مزبور تاناحیهٔ طالش پیش رفت ودرکهنه شماخی فرودآمد ودرین جنك شهر دربند در۱۱ماه‌مه (٤ذی القعده) بتصرف سپاهیان روسیه درآمد .

چندی پس ازآن ژنرال زوبف شش هزار تن از لشکریان خود را بفرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف (٦) مامور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند ویك فوج ازسربازان شکرچی را درآنجا پادگان گذاشتند و بازماندهٔ سپاهیان بتفلیس برگشتند . در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه وقراباغ روی داد و بسیاری ازمردم آن نواحی بکاخت وجاهای دیگرهجرت کردند .

در۲۸ ماه اوت ۱۷۹٦ (۲٤ صفر۱۲۱۰) درطلوع آفتاب ستاره‌ای که برنك آتش بود ودم درازی داشت ومانند موشکی حرکت می کرد ازجانب ایران در آسمان قفقاز پدیدار شد . از بالای دریای خزر گذشت ودر وسط روز درحج طرخان نمودار شد و درغروب آفتاب درآسمان سن پترزبورك ظاهر شد واز بالای کاخ زمستانی و رودنوا

Ambardnisa (٤) Kharébiza (۳) Osouphli (۲) Suimon (۱)
Alexanbre Michailovitch Korsakof (٦) Valérien Zoubof (٥)

گذشت و چون بیالای قلعهٔسن پیروپول (۱) که قبرهای امپراتوران روسیه در آنجاست و روبروی کاخ امپراتوریست رسید در آنجا ناپدید شد.

درهمان سال در ٦ نوامبر ۱۷۹٦ (٥ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول بجای او نشست و وی سپاهیان روسیه را ازشکی وشروان وگرجستان احضار کرد.

چون این خبر بآقا محمد خان رسید ودرین موقع ازجانب خراسان وگرفتن مشهد وگرفتاری شاهرخ پسررضا قلی میرزا پسرنادرشاه که وی را کورکرده بودند و ضبط دارایی وی وسرانجام کشتن او آسوده شد وچون ازتخلیهٔشکی وشروان وگرجستان آگاه شد دوباره وارد جنك شد و بشوشی رفت. ابراهیم خان پسرفناخان بشنیدن این خبر ببیلقان گریخت وآقا محمد خان شوشی رامتصرف شد.

می خواست مردم کرتیل راقتل عام کند ولشکریان خود را بدو قسمت کرد و می خواست یك قسمت از آنها را بکرتیل بفرستد و باقسمت دیگر درکاخت کشتار کند. اما مردم گرجستان ازین مصیبت رهایی یافتند وباغوای مصطفی خان حکمران قراباغ وخداداد ویارانش که ازخدمتگزاران وی بودند درشب ۱۲ ژون ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲) در خواب اورا درقلعهٔ شوشی کشتند. برخی گفته‌اند که صادق خان محرك این کار بوده است. مصطفی خان حکمران شماخی بود. آقا محمد خان اورا بحضورخود خوانده بود ومراقب اوبود اما دلیلی نیست که وی دریـن کار دست داشته باشد ونیز صادق خان شقاقی معلوم نیست درین کار وارد بوده باشد. وی ازسران درجهٔ اول سپاه او بودوتنها زودتر ازهمه ازین کار باخبر شد. لشکریان ایران ازین نواحی رفتند وبابا خان برادر زادهٔ وی رابنام فتحعلی خان بسلطنت برداشتند.

درهمان سال طاعون درگرجستان روی‌داد ودرکرتیل و گنجه و قراباغ وشکی وشروان قحطی بجایی رسید که یك کدی گندم که معادل‌دوپوت باشد یك تومان بفروش رسید که درآن زمان معادل ده روبل وچهل کپك بود.

اراکلی پادشاه گرجستان در۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی در۱۲ ژانویه ۱۷۹۸ (۲٤ رجب۱۲۱۲) پس از۵۲سال پادشاهی‌درگذشت وپیکرش‌رادر مسخت بخاك‌سپردند وپسرش ژیورژی (۲) در ۱٤ ژانویه (۲٦ رجب) بجای او بتخت نشست. وی مردمتدین ودادگستری بود ومردم گرجستان اورا بعدالت بسیارستوده‌اند.

درسال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) بابا خان (فتحعلی شاه) محمد خان قاجار پیشخدمت باشی

---

(۱) Saint Pierre-et-Paul (پتروپاول) (۲) Giorgi

خودرا نزد ژیورژی پادشاه گرجستان فرستاد واورا بتسلیم دعوت کرد وخواستار شدیکی از پسران خودرا بگروگان بدربار ایران بفرستد و باووعده کرد حکمرانی شکی وشروان وایروان و گنجه رابوی واگذار کند . ژیورژی که درآن زمان در ناحیهٔ تلا و بودچون این پیشنهاد راشنید بدرزن خود ژیورژی تزیتز یشویلی (۱) راکه حکمران یکی از نواحی کاخت بود نزدوی فرستادکه اگرشاه ایران همهٔ اسیران گرجستان راکه عمش از تفلیس برده است آزاد کند باین کارتن درخواهد داد. چون این فرستاده ومحمد خان بفامباك (۲) رسیدند خبرتازه‌ای از ایران بایشان رسید . فتحعلی شاه وارده آذربایجان شده ودرخوی فرود آمده بود وخبر سرکشی برادرش حسینقلی خان که حکمران عراق بود باورسید و ناچارشد از آذربایجان برود . بدین جهت فرستادهٔ پادشاه گرجستان بایروان رفت ومحمد خان هم بایران بازگشت . فتحعلی شاه هم برادر خودرا شکست داد و کور کرد ودرین میان پاول امپراتورروسیه که ازین وقایع خبرشد فورا نامه‌ای بژیورژی پادشاه گرجستان نوشت واورا دعوت کرد بایران تسلیم نشود ووعده کرد که درموقع لزوم باو یاری کند.

در۱۷۹۹ (۱۲۱٤) داوید جاثیق گرجستان که خودرا درحمایت دربار ایران قرار داده بود ازمحمد خان حکمران ایروان پسرحسینعلی خان‌حکمران ایروان یاری خواست ووی لشکریانی بیاری او فرستاد ودانیال‌راکه باو رقابت داشت گرفتار کردو بدست‌وی سپرد . امپراتور روسیه هم بژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و باودستور داد داوید جاثلیق گرجستان راکه بایرانیان پیوسته بودخلع کند ودانیل رابجای او بگمارد وچون روسها این کار راکردند داوید بدربار ایران گریخت ودرآنجا ماند . داوید در۱۳ اکتبر۱۸۱۷ (۱۲ذی الحجه ۱۲۳۲) درزندانی درصومعهٔ اوج کلیسیا (اچمیدزین) درگذشت .

درسال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه باردیگر ازرسیدن لشکریان روسیه بگرجستان آگاه شد یکی ازسرداران خود رابالشکریان بسیار بقفقاز فرستد وایشان در نخجوان فرود آمدند وازآنجا بپادشاه گرجستان اخطار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند وتسلیم ایران شود . سبب این بودکه اراکلی دردم مرگ وصیت کرده بود که جانشین وی یکی ازبرادرانش باشد . بهمین جهت چون خبررسیدن لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژیورژی پادشاه گرجستان ازشولاور (۳) نزد سردار ایران رفت ، زیرا وی ناامید بودکه پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسر ژیورژی رابابن سمت می‌شناخت که ازدوسال پیش وارد دستهٔ قراولان

---

(۱) Giorgi Tzitzichwili (۲) Phambac (۳) Choulawer

سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال ماژور باو داده بودند .

بدین گونه درمیان ژیورژی پادشاه گرجستان ودارجان ملکهٔ آن سرزمین که مادر زن او بود و برادران وی اختلاف در گرفت و آلکساندره بتحریك ملکه بایرانیان پناه برد. دارجان ملکه بادامادخود میانه نداشت ودر بسیاری از کارهای کشوری بااو مخالفت می ورزید . اما چون آلکساندره بنخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی باو نکرد و در همان حین بدستور شاه ایران ازآن شهر رفت و آلکساندره که تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود .

در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۱ شعبان ۱۲۱۵) ژیورژی سیزدهم پادشاه گرجستان در تفلیس پس ازدوسال پادشاهی در گذشت و بفرمان امپراتور روسیه پسرش داوید بنیابت سلطنت گرجستان بر گزیده شد .

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱٦) آلکساندر امپراتور روسیه پس ازمرك پدرش پاول درمسکو تاج گذاری کرد ودرهمان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر کرد و پادشاه گرجستان وارسما دست نشاندهٔ خود دانست واین سرزمین را بپنج استان تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت بتاج و تخت روسیه خوردند و ادارات روسی رادرآن کشور دایر کردند . ازآن روز ببعد امپراتوران روسیه گرجستان رایکی ازتوابع خود دانستند .

در ۱۸۰۲ (۱۲۱۷) آنا ملکهٔ گرجستان که زن بیوهٔ داوید پادشاه سابق بود پس ازمرگ شوهرش بروسیه بدربار آلکساندر رفت و وی رادرآنجا باحترام پذیرفتند .

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲ (۱۱ جمادی الاولی ۱۲۱۷) ژنرال پاوله تزیتزیشویلی (۱) از مردم گرجستان که درمیان روسها بنام پاول تسیتسیانف (۲) معروف شده بود ووارد سپاه روسیه شده ودرآنجا بمقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد وبتفلیس رفت و در ٦ فوریهٔ ۱۸۰۳ (۱۳ شوال ۱۲۱۷) وارد شهرشد ودولت روسیه باو دستورداده بود همهٔ شاهزادگان نزدیك بخاندان سلطنتی گرجستان رابروسیه بفرستد. داوید وواختانگ زود ترازهمه در ۱۸ فوریه (۲۵ شوال) رهسپارشدند. شاهزاده طهمورث (تیموراز) ازترس عازم روسیه نشد ونزد عم خود آلکساندره بناحیهٔ چاررفت . در ۱۸ آوریل آن سال (۲۵ ذی الحجهٔ ۱۲۱۷) مریم ملکهٔ سابق گرجستان با فرزندان خود نیزروانه شد واو را بصومعهٔ بیلوگورود (۳) درناحیهٔ کورسك (٤) بردند ودرآنجا نگاه داشتند . ملکه دارجان زن

(۱) Pawlé Tzitzichwili (۲) Pavel Tzitzianof (۳) Biélogorod
(٤) Koursk

زن بیوهٔ اراکلی پادشاه سابق که بسیار مسن وعلیل بود در تفلیس ماند.

در ۱٦ اکتبر ۱۸۰٤ (اول رجب ۱۲۱۹) تسیتسیانف برای گرفتن گنجه از تفلیس رهسپار شد. جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر روبروی جبیر با او روبروشد اما شکست خورد وبارگ شهر پناه برد ولشکریان روسیه شهر راگرفتند. تسیتسیانف هرچه جواد خان را دعوت کرد تسلیم شود بجایی نرسید. چون میخواست لشکریان خود را در ارگ شهر جا بدهد باو پیشنهاد کرد که همهٔ دارایی او مصون باشد وخوداووارد خدمت روسیه شود. جوادخان چون متکی بمواعید شاه ایران بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسیتسیانف بلشکریان خود دستور داد نردبان بگذارندوارگ را تصرف کنند. بهمین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول‌شوال ۱۲۱۹) بپای دیوارارگ رسیدند وازدیوار بالا رفتند وارك راگرفتند. آن روز عید بایرام‌اوروج (عید فطر) مسلمانان بود وبامداد روزعید ارك راگرفتند. درین جنگ مردم کرتیل شرکت موثری کردند و شهر راآتش زدند واز مردم گنجه که در ۱۷۹۵ (۱۲۱۰) درتصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام گرفتند وناچار لشکریان روسیه هم درین گیرودار بسیار خشمگین بودند. جواد خان دلیرانه مقاومت کرد ودرجنگ کشته شد. ارك رابکلی نابود کردند وعده ای از مردم شهر راکشتند. درین واقعه چهارصد تن ازسپاهیان روسی جان سپردند. پس از آن تسیتسیانف شهرگنجه را تعمیر کرد وآنرا تابع تفلیس قرارد د ومردمی راکه گریخته بودند بآنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزا بدپول (۱) نام گذاشت، بنام امپراتریس یلیزاوتا الکسئیونا (۲) زن الکساندر اول و این تغییر نام در ٥ فوریهٔ آن سال (٥ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) رسما پذیرفته شد. چون این‌خبر بامپراتورالکساندررسیدمنصب ژنرالی باو داد وبافسران روسی نیز درجه و نشان داد.

درهمان سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) دربهار تسیتسیانف بعزم گرفتن‌ایروان رهسپار شد ودرآنجا باعباس میرزا پسر شاه وعدهٔ معدود لشکریان وی برخورد ودرجنگ مختصری ایرانیان‌شکست‌خوردندوبگارنی‌رفتند. تسیتسیانف‌ازرودزنگی گذشت وایروان‌رامحاصره کرد. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید(۳) لشکریانی گردآورد وبگارنی رفت.

تسیتسیانف یاور مون ترزور(٤) رابفامباك فرستاد آزوقه برای لشکریانش بیاورد زیراکه در آن نواحی قحطی بود. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید پیرقلی خان از

---

(۱) Yelizabedpol (۲) Yelizavéta Alexeïevna (۳) در سند گرجی همه‌جا نام فتحعلی شاه را «باباخان» و «شاه باباخان» ونام عباس‌میرزا را «آباز» نوشته اند

(٤) Montrésor

سرداران خود را که درفامباك بود آگاه کرد زیرا وی قلعهٔ قراکلیس را که آزوغه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود ، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز در آنجا بود وعده‌ای از مردم اطراف بآنجا پناه برده بودند .

بپیر قلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی را دستگیر کند . یاورمون ترزور باعدهٔ معدود سربازان خود درحدود ۱۷ ماه اوت (۲۰ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار شد ودرجنگی که در ۲۱ اوت باشش هزار تن لشکریان ایرانی کردوی وتقریباً همهٔ سپاهیانش کشته شدند . پیش ازآن پادگان قراکلیس دلیرانه ازآن دفاع کرده بودند والکساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بود .

دربن زمان آلکساندره و فارنائوز (۱) و تیمور از (طهمورث) شاهزادگان گرجستان باپیر قلی خان یاوری می کردند و باسواران وچادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی بدربازرسیدند پیرقلی خان برایشان حمله برد، کاملاً آنهارا شکست داد ، توپی را که داشتند ازیشان گرفت و با اسیرانی نزد شاه فرستاد ووی هدایای گران بها برای او وشاهزادگان گرجی فرستاد و بآلکساندره نوشت که فارنائوز را بآراگوی بفرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه بایروان بیولون (۲) وفارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان براه افتادند نزد وی بروند . چون بجنگل کوچك اولو (۳) درایمرت رسیدند یکی ار مردم ایمرت بروسها که در سورام یك فوج بادو توپ داشتند خبر داد که می خواهند بایروان بروند. گوژیا رامینیسشویلی (٤) پیشخدمت باشی دربار گرجستان که بروسها اطمینان داد آنها را دستگیر کند بایك دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مامور شد .

چون سپاهیان روسی بایشان رسیدند درطلوع آفتاب روز ۲۹ ژون (اول ربیع الثانی ۱۲۲۰) بریشان حمله کردند ودرین جنگ تتیا تارخینیسشویلی (٥) پسر بتزیا (٦) ، فیراو چرکزیشویلی (۷) وداتوا کزل (۸) وپسرش کشته شدند وبشاهزاده یولون نزدیك شدند که او را بکشند. اما غلام باشی اوداوید آبازادزه (۹) وی را پناه داد وسر نیزه ای که یکی ازسربازان روسی متوجه کرده بود بشقیقهٔ او خورد . بدین گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روسها شد پسرانش لئون ولوراسب (لهراسب) و شاهزاده فارنائوز

---

(۱) Pharnaoz (۲) Ioulon (۳) Oulew

(٤) Gogia Raminis-Chwili (٥) Tétia Tarkhinis-Chwili

(٦) Betzia (۷ Phirau Tcherkézichwili (۸) Dathoua Kézel

(۹) David Abazadzé

لئون وفارنواز نزد لزگیان رفتند واز آنجا درقاماباك پسرقلی‌خان پیوستند و برادر وعمشان آلکساندره وبرادر زاده وپسر عمشان تیموراز نیز درآنجابودند . بوراسب که جوانی بود بگرجستان پناه برد .

اما تسیتسیانف بی‌آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست . بیماری وتنگی آزوغه لشکریان وی راسست کرد وناچارشدبامداد روز ٤سپتامبر (۹جمادی الاخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد . از راه کاناکیرو اچمیادزین وقراکلیس‌در ۲۲سپتامبر(۲۷جمادی الاخره) بتفلیس‌رسیدولشکریان‌او دوباره ازبیماری از پا درآمده بودند .

روایت‌دیگر دربارهٔمحاصرهٔایران‌بدین‌گونه است که‌دره۱۸۰(۱۲۲۰)تسیتسیانف محمد خان حکمران ایروان‌رادعوت کردتسلیم‌او شود وازاو خواستارشدبگذاردلشکریان روسیه قلعهٔ ایروان را بدست گیرند وخود حکمران شهر ایروان باشد وهمان مالیاتی را که بدربار ایران می داده بدست بپردازد. محمد خان بفتحعلی‌شاه‌خبردادووی فرستاده‌ای نزد تسیتسیانف روانه‌کرد ونامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید بجنگ آماده شود . تسیتسیانف لشکریان خود راگرد آورد وشاهزاده گان ونجبای گرجستان ومردم شهر را باخود یارکرد وبایروان‌لشکر کشید . چون‌بآنجا رسیدعباس میرزا پسرفتحعلی شاه باده هزار سپاهی بیاری شهر تاخت ، تسیتسیانف نیز وارد جنگ شد وجنگ‌سختی درگرفت . ایرانیان سخت برابری کردندامد ژنرال سرگی آلکساندرو ویچ دوچکوف(۱) بی‌آنکه بوضع مساعدآنها درتخته سنگها و کوه های گرداگرد ایروان اعتنا کند ، سربازان خود را فرمان داد ازبلندیها بالاروند وافرادفوج خمپاره‌اندازان‌فقفقاز رابآنجا فرستادوبجلگه‌ای‌رسید که‌سپاهیان‌ایران‌درآنجا استحکامات بسیار داشتند سربازان روسی پیش بردند وایرانیان را فرار دادند وایشان را تا لشکرگاهشان دنبال کردند وبرآنجا دست یافتند . دراین جنگ کیخسرو آباشیدزه‌پسرلئون کشته‌شد که‌تازه ازگرجستان بلشکر روسیه پیوسته‌بود. لشکریان‌روس صومعهٔ اچمیادزین وشهر ایروان را هم‌از ایرانیان گرفتند وبدانجا وارد شدند .

با این همه خان ایروان ومردم شهر درارگ که بسیار مستحکم بود ودشمنان نمی توانستند درآن رخنه کنند از خود دفاع کردند . عباس میرزا پدرش را ازین واقعه‌خبر کرد وخود باصد هزار تن از لشکریان‌رهسپار شدوچون بایروان رسیدسپاهیان‌تسیتسیانف را محاصره کرد . هرروز جنگ می کردند ، یاری بلشکریان روس می رسید ، بسیاری ازیشان از گرما وبدی آب و هوا بیمار شدند ، بسیاری مردند ، برای تسیتسیانف تنها

---

(۱) Sergi Alexandrovitch Doutchkef

۲۶۰۰ سرباز باقی ماند . شاهزادگان واعیان گرجستان که بالشکریان همراه بودندچون این حال را دیدند بنای فرار ورفتن بتفلیس را گذاشتند .

درین میان فتحعلی شاه که راهها را گرفته بود ودر اطراف ایـروان میجنگید و نمی گذاشت لشکریان ازآنجا بگذرند ، برایشان حمله بـرد وچند تن از آن گرجیان را که میخواستند برگردند کشت وبرخی ازایشان واز اعیان شهررا اسیر کردند. در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربلیان (۱)پسر داوید سردارسابارا‌طیانو (۲) بودکه اورا هم‌با سه‌تن‌ازپسران‌عمش‌اسیر کردند ونزد شاه بردند . وی‌ایشان‌را بتبریزوارومیه‌فرستاد ودرآنجاززندانی کرد ودیگران را برخرنشاندند وبرخی راپیاده‌بطهران بردند . سردار ایوآنه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند ودر پیشاپیش این گروه بردند .

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم‌با هشت‌هزار تن سپاهی بهامباك‌فرستاد تابر قراکلیس که روسها آنرا مستحکم کرده بودند حمله ببرند وذخیرهٔ گلوله وباروت روسها درآنجا بود .

پیر قلی خان بآنجا حمله برد ونتوانست آنرا بگیرد زیراکه پـادگانی از دویست تن سرباز روسی درآنجا بود . اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تاتسیتسیانف بآنجا نرسید کسی ازوخبر نداشت . وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت وگلوله نداشت . یاور مون ترزور را باصد و هشتاد تن سپاهی بآنجا فرستاد که باروت وگلوله وآزوغه بیاورند و رستم پسر ملیك‌آپو (۳) از مردم قراباغ وشست تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توب با ایشان‌روانه کرد . ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند وبسوی فامباك روانه گشتند . سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد وپیش‌آمد که راه برایشان بـگیرد . روسها چون بحمام لی رسیدنـد جنگ درگرفت وایشان کشته شدند . تنها چندتن وازآن‌جمله ارمنیان اسیرشدند وایشان را با توپها نزد شاه فرستادند که درایروان بود . دراین مورد شاه ازپیرقلی خان‌تشکر بسیار کرد وبرای او خلعت فرستاد .

درین هنگام چون خبر طغیانی از ایران بفتحعلی شاه رسید بازگشت وتسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد ووی بار خود را بست وبتفلیس رفت . فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش میخواهد وی‌را بکشد وبهمین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد وبطهران بازگشت درهمین سال ۱۸۰۵(۱۲۲۰) درآن نـواحی زمین لرزهٔ سختی روی داد .

Mélik Apo (۳) Sabarathiano (۲) Ioané Orbélian (۱)

درهمین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه باردبیل رفت وابراهیم خان حکمران شوش از نزدیك شدن وی هراسان شد وبگنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آنزمان آنجا بود. ازروسها یاری خواست قلعهٔ شوش راحفظ کند وپانصدتن برای این کار باو یاری کردند. چون فتحعلی شاه بکنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مامورتاختن بگرجستان کرد . چون وی بکنار رود ترتر درقراباغ رسید تسیتسیانف که درگنجه بود خبرشد وهزارتن ازلشکریان روسی را بفرمانده یکی از سرهنگان تفنگچیان بمقابله فرستاد . چون ایشان بکورگ رسیدند کار یاگین (۱) که فرمانده آن عده بود ازایرانیان شکست خورد وخود نیززخم برداشت وبزحمت توانست با سی‌سربازی که برای وی مانده بود بگریزد . چون این خبربتسیتسیانف رسید با چهارهزارلشکری برایرانیان حمله برد ولی ایشان روسها رادرراهی که در پائین بود گذاشتند وخود راه بالارا گرفتند ووارد گنجه شدند وهمهٔ اهالی مسلمان آن شهررا اسیر کردند وبتبریز بردند . آنگاه عباس میرزا شخصاً بناحیهٔ شمشادین رفت و می خواست بتفلیس بتازد ، اما این کاررانکرد فرمانی ازپدرش فتحعلی شاه باو رسید وبازگشت وازراه سرزمین قزاقان بآقستافه رفت . قزاقان دردرهٔ تنگی درمیان کوهستان بروحمله بردند وبایشان آسیب‌رساندند آنگاه سلیمان آقاج اوغلی‌ازبن‌راه‌یو آبه قافلانیشویلی(۲) راکه درآن زمان نزد عباس میرزا بود ووی باو احترام می کرد وتا این دم همراه او بود فرارداد وقزاقان نیزدرآنجا چندتن دیگری ازنجبای گرجستان راکه درموقع رفتن ازایروان بتفلیس گرفتار شده بودندگریزاندند .

فتحعلی شاه بگیلان رفت زیراکه لشکریان روس از راه دریا بآنجا حمله برده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین (۳) بود ، اما پیش از آنکه شاه بآنجا برسد مردم گیلان خودآن لشکریان راشکست داده بودند وایشان ازراه دریا بباکورفته ودر نزدیکی آن شهرمانده بودند . این لشکرکشی روسها ۳۳ روزطول کشید. تسیتسیانف که می‌خواست حکمران باکورابتسلیم وادارد خواست نخست وی را ازیاری که ممکن بود ازگیلان باو برسد محروم کند ودر ۱۳ ژوئن ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۲۰ ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی (٤) رابگیرد ووی در۲٤ آن ماه (۲٦ ربیع الاول) کامیاب شد . دراول ژوییه (٤ ربیع الثانی) پیره‌بازار راگرفت ودرآنجا سنگر ساخت ازآنجا ازراه چنان دشواری رهسپار رشت شدکه ازهرسو دشمنان بروحمله می‌بردند و وچون بیشتراسبهای توپخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپهارا خود می کشیدند وسپس

---

(۱) Karigin (۲) Qaphlan'chvili (۳) Zavalichin

(٤) درستون گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته‌اند .

روسها جان بدربردند و بپیره بازار بر گشتند ؛ بزودی گرما و ناسازگاری‌هوای گیلان بیماری درمیان لشکریان روس انداخت وناچار در ۲۲ و ۲۳ ژوبه (۲۷ و۲۸ ربیع‌الثانی) ازانزلی رفتند وچندان آسیبی ازایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی‌شاه خود بگیلان رفته یانرفته باشد ودرهرحال چند بارلشکریانی بآنجا فرستاده است .

درهمان سال فتحعلی شاه عسکرخان رابسفارت بدربار امپراتور بناپارت بپاریس فرستاد . امپراتور بنوبت خویش ژنرال لاژار (۱) رابایران فرستاد ووی حامل‌هدایای جالبی بود وهمراه وی شست آموزگارتوپخانه وکارهای نظامی بودندکه ماموربودند سربازان ایرانی راباصول فرانسوی آموخته کنند . شاه ازآن فوق‌العاده ممنون شد و بناکرد لشکریان وتوپخانهٔ خودرا باصول اروپایی فراهم کند .

درسال ۱۸۰٦ (۱۲۲۰) تسیتسیانف ازرود متکوار (۲) درگجه گذشت و با لشکریان خود بنوخا رفت . حکمران نوخا محمد حسن خان کور بودکه آقا محمد خان چشمانش رادرآورده بود . تسیتسیانف اورا عزل کرد وجای وی را بجعفر قلی خان از مردم خوی دادکه ازدست فتحعلی شاه گریخت و در محاصرهٔ ایروان بتسیتسیانف خدمت کرده واو را ازمحاصره نجات داده بود . امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان باو داد ویك جقهٔ الماس وبیرقی برای وی فرستاد ودستور داد ازمردم شکی صدوسی هزار سکهٔ طلا خراج بگیرند وبازماندهٔ مالیات رادر اختیار حکمران آنجا گذاشتند . چون تسیتسیانف ازآنجا بشماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد واوهم دربرابر روسیان مقیم شد وچون همان‌احترامی راکه بجعفرقلی خان کردند باوکردند مالیات سالیانهٔ هشت هزار دوکای (۳) هلندی رابعهده گرفت . تسیتسیانف از شروان گذشت وبباکورفت ، در اندیشهٔ آنکه‌آن شهررابگیردتا ازراه‌آن شهرآزوغه‌ای راکه برای لشکریان گرجستان لازمست ازحاج‌طرخان بیاورد، زیراکه‌درگرجستان خوراك باندازهٔ‌کافی برای‌احتیاجات روسها نبود . چون بباکو رسید در یك فرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و بحسین خان حکمران شهرنوشت‌که کلیدهای شهر رانزد او ببرد . هرچه خان ازو التماس کرد وی‌را ازین سرشکستگی معاف دارد و نخواهدکه کلیدها را باخود بیاورد تسیتسیانف نپذیرفت سرانجام خان باو نوشت : «چون نگرانی مانعست‌که بمیان لشکریان شما بروم از شما خواهش می‌کنم‌بادو تن بارگ شهرنزدیك شوید» . پس تسیتسیانف یك یا بقول دیگر دو قزاق برداشت والیسبار (٤) پسر آقابابا راهم همراه‌گرفت تاباخان دیدارکند . وی نیز بادو خدمت‌گزار نزدیك شد، از اسب پیاده‌شدند، یك دیگر رادر بغل‌گرفتند وچون خان‌کلیدها را بدست اوداد دوخدمت‌گزار وی تفنگ خود را بسوی تسیتسیانف خالی

Elisbar (٤) Ducat (۳) Mtcouar (۲) Lajard (۱)

کردند واورا با الیسبار پسر آقا بابا درروز پنجشنبه۸ فوریه۱۸۰۶(۱۹ذی قعده۱۲۲۰) کشتند . سرش را بریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که بیاری مردم باکو آمده بود درست درهمین موقع رسید وچون ازین واقعه خبرشد برلشکرگاه روسیان تاخت وایشان که وسیله بازگشت بگرجستان رانداشتند درباکو بکشتی نشستند واز راه قزلرار دریا رفتند .

پس ازلشکرکشی بانزلی کشتی‌های روسی دره ماه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکوشدند بمحض اینکه بآنجا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد وباو تبریك ورودگفت ووی باو نوشت ویادآوری کرد که سال گذشته دربرابر ژنرال تسیتسیانف تعهدکرده است فرمانگزار روسیه باشد و در ارك شهر پادگان روسی‌را جا بدهد . خان‌نیز منکر تعهدات خود نشد ودوروزمهلت خواست، سپس‌دوماه مهلت خواست بمهدخودوفاکند، ناچار ژنرال‌در۱۵اوت(۱۹ جمادی الاولی) بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد . تاسوم سپتامبر (۸ جمادی الاخره) این کار درپیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد . آنگاه خبرشدندکه شاه علی خان حکمران در بند وقبه بیاری محاصره شدگان ارگ آمده است وناچار روسها دست ازمحاصره کشیدند . این خان رادر ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) اسیرکرده وسپس‌امپراتور پاول حکمرانی دربند راباو داده بود وازتسلیم باکوخودداری میکرد و بهانه‌می‌آوردکه این‌شهررامقام بالاتری باو واگذارکرده است‌وزاوالیشین ناچار شد دست ازین کار بشوید . ازسوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان که مشغول گفتگو بود تسلیم روسها بشود نیزدفع الوقت می کرد ناچار تسیتسیانف درپایان ماه نوامبر(پایان رجب (۱۲۲۰) بدین سوی رهسپارشد و بژنرال زاوالیشین فرمان داد بپای دیوارهای شهرباکو برگردد تا آنجا بیك دیگر برسند وبازمانده وقایع بهمانگونه است که پیش ازین اشاره رفت .

پس ازکشته شدن تسیتسیانف درهمان سال کنت ایوان‌واسیلیویچ گوداویچ (۱) راکه پیش ازآن حکمران خط قفقاز وسرتیپ فرمانده بود بجای وی گماشتند . پیش از آنکه بتفلیس برسد باابراهیم خان حکمران قراباغ که قلعه ونیروهای خود را دراختیار روسها گذاشته بود حمله بردند . چون بهیچ وجه منتظراین حمله نبود باخانواده‌اش در بیرون قلعهٔ عسکران درزیرچادر بود زیرا که گرما بسیار سخت شده بود . این حمله را نایب سرهنك دیمیتری تیخونیچ لیزانویچ (۲) بپیشنهاد نینیب جورا شویلی ملقب بتاوبرا(۳) کردکه پس ازآنکه‌میرآخور ونديم شهزاده الکساندره بودباوخیانت کرده

Comte Ivan Vasilévitch Goudovitch (۱)
Thawbéra (۳) Dimitri Tikhonitch Lisanévitch (۲)

ودرین موقع ازایران بقراباغ آمده بود . درین حمله که شب باتوپ کردند ابراهیم خان راروسها کشتند وی وزنانش رابکلی نابود کردند وثروت هنگفت او را غارت کردند . مهدی خان پسرابراهیم خان از گوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ راباو بدهد و وی پذیرفت واین سمت راباو داد که در سال ۱٤ هزار دو کای هلاندی مالیات بدهد . لقب ژنرال ماژور وعناوین مخصوص محترمین آن ناحیه‌راباوداد ند وپس‌ازآنکه سوگند خورد روانه شد . اما قلعهٔ شوش همچنان دردست لشکریان روسیه باقی ماند ۰ زیراکه پیش ازآن ابراهیم خان حکمران شوش سپاهیان روسی رابقلعه راه داده بود وزیردست آنها شده درسال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد . اما پس‌ازکشته شدن تسیتسیانف بـا ایران واردگفتگو شده بود ویاری خواسته بودکه بدستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموك دوباره قیام کند . بهمین جهت ازشوش بیرون آمد ودرنزدیکی شهر اردو زده بود . لیزانوویچ سعی کرد اورا بازگرداند وچون سعی‌او بجایی نرسید باسپاهیان‌معدودی بروحمله برد . پس از کشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی‌خـان را بجای او نشاندند . درهمین زمان هم ژنرال نبولسین (۱) نزدیك قلعهٔ کوچك عسکران در کنار رود قراکپك درجنگی که باعباس میرزا کرد اورا شکست داد .

در۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکهٔ گـرجستان همسر اراکلی پادشاه آنکشور درسن پترزبورگ درگذشت‌وامپراتور روسیه دستورداد بااحترام‌بسیار پیکراو رادر صومعهٔ نوسکی (۲) درکلیسیای‌آنونسیاسیون (۳) بخاك سپردند .

دراول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستارهٔ دنباله داری در افق پدیدار شد که باستاره‌های دنباله دار دیگر تفاوت داشت وبشکل‌کشیده بود . اختر شناسان می‌گفتند دم‌آن ۵۰۰ درجه درازی داردکه هردرجه عبارت از۱۱۹ ورست باشد .

در۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده زیـورژی پسرآلکسانـدره پسر سولومون پادشاه ایمرت ازآبله درسن‌پترزبورگ درگذشت وپیکرش رادرهمان‌صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند و درتاریخ مرگ اواقوال مختلف هست .

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت‌گـوداویچ بـرای گـرفتن ایـروان رهسپار شد ولشکریان خودرا بادسته‌ای ازگرجیان‌همراه برداشت . چون شهررا گرفت درکاناکیر لشکرگاه ساخت . درآن زمان یکی ازسرداران ایرانی مدافع قلعهٔ‌ایروان بود . زیراکه فتحعلی شاه هنگامی که ازآذربایجان می‌رفت محمد خان وخانواده‌اش را باخود برده بود واو رادرآنجا نگاه داشته بود زیراکه مردی دوروی وناراحت بـود چون شاه ازواطمینان نداشت‌عده‌ای ازسپاهیان خودرا درقلعهٔ ایروان گذاشته‌وفرماندهی

---

(۱) Nébolsin (۲) Nevski (۳) Annonciation

آنها رایکی ازسرداران خود داده بود . چون این خبر رسید عباس میرزا پسرشاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود وتوپخانهٔ خود رهسپارشد . چون بنخجوان رسید که بیاری لشکریان ایروان برود در آنجادرنگ کرد چون بگوداویچ آگاهی رسید دوفوج راکه یکی ازآنها فوج تفنگداران ترویتسکی (۱) ودیگری فوج شکارچیان بود بآنجا فرستاد . چون لشکریان روسی بنخجوان رسیدند جنگ سختی در گرفت وایرانیان درنتیجهٔ هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردند . با این همه گوداویچ بسربازان خوددستورداد نردبان بگذارند وبقلعهٔ ایروان حمله کنند . هنگامی که سربازان ازنردبان بالامی رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند . روسها شکست خوردند ودوهزارکشته دادند

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پتروویچ تورمازف (۲) رابفرماندهی کل مأمور کردندو گوداویچ پس ازچهارسال ازمقام خودمعزول شد . چون این خبر بوی رسید بجای آنکه حملهٔ دیگری بکند بار خود رابست و از راه آباران رهسپارشد . درراه برف وسرمای بسیار بود وچون در کوهستان آباران برف در سراسر زمستان آب نمی شود وچوب درآنجا نیست عدهٔ کثیر ازهمراهان وی تلف شدند چون این خبر بعباس میرزا رسید که درگذرنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد ، عدهٔ کثیر ازآنها راکشت وبهٔ آنها راغارت کرد وآسیب سیاربروسهاو گرجیان رساند . این واقعه درماه دسامبرآن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد وبازماندهٔ سپاهیان روسی و گرجی بزحمت توانستند خودرا بقمبك برسانند. عباس میرزا بایروان بر گشت وقلعهٔ آنجا رامحکم برکرد وزمستان رادرآنجا ماند . گوداویچ بروسیه برگشت و حکمران کل مسکو را باودادند وتورمازف بحکمرانی گرجستان پرداخت

دردورهٔ فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف پوتی و ناحیهٔ شکی بدست ژنرال نبولسین بود

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمد علی خان پسرفتحعلی شاه بگرجستان آمد . این پسررا شاه ازیك زن گرجی ازنژاد چوش (۳) ازخانوادهٔ تزیکرا شویلی (٤) پیدا کرده بود که ایرانیان اسیر کرده ودر ایران فروخته بودند وشاه خریده و بواسطه زیبایی فوق العاده بهمسری خود اختیار کرده بود : وی پسر مهتراو بود . محمدعلی خان مردم قساماك را کوچ داد وایشان را بناحیهٔ ایروان برد وازآنجا بآقچه قلعه رفت ودرتوسکی تا فا درنگ

---

(۱) Traitski (۲) Alexandre Pétrovitch Tormasof

(۳) ظاهراً مرادمحمدعلی میرزا دولتشاهست (٤) Tzicara chwili

کرد وتاناحیهٔ دمانیس(۱) و کودی را قتل وغارت کرد وازآنجا بازگشت . هر چند که سوار نظام روسیه درگاتخیلی خیدی (۲) بودند که جنگی درمیانشان درنگرفت .

درپاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان و آلکساندره ولیعهد گرجستان پس ازآن که بفامباك حمله بردند و نتیجه نگرفتند خواستند بشریف پاشا پاشای‌قارص که اوهم باروسها درجنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فورا لشکریانی بیاری روسها بتزالکا (۳) فرستاد وراه را برایشان گرفتند . درشب چهارم سپتامبر (اول شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی وسرهنگ‌لیزانوبیچ برایشان حمله بردندوایرانیان وعثمانیان شکست فاحش خوردند وروسها لشکرگاه ایشان رامتصرف شدند . درهمان زمان عباس میرزا دسته‌ای ازچهار هزارتن ازاچمیاد زین (اوچ کلیسیا) بفامباك فرستاد ودر۸ سپتامبر(ده شعبان) بده‌اماملی نزدیك شد ووی را ازآنجا راندند . امالشکریان ژنرال پورتنیاگین (٤) درین جنگ شکست خوردند درتاریخ ١٤ سپتامبر (۱۱ شعبان) دسته دیگری ازلشکریان ایران رادر شامشادیلو ژنرال نبولسین شکست داد ، در تاریخ ۱۸ (۱۵ شعبان) دستهٔ سومی درقرارگاه آرتیك بهمین سرنوشت گرفتار شد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرك وزیر (٥) ازجانب شاه بقراباغ در کنار رود ارس‌آمده بود عهدنامهٔ صلح واتحادی با روسیه ببندد وسرحدات گرجستان‌را معین کند وباتورمازف درآنجا ملاقات کرد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان با دوهزارسرباز از ایران عازم قفقاز شد وبآخال‌کالاك در ناحیهٔ جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه(٦) وشاهزادهٔ الکساندره ولشکریان ایشان‌بودکه‌می بایست بوی ملحق شوند ومی خواستند بسرزمین سومخت‌حمله کنند. تورمازف بالشکریان‌روسی رهسپار شد ودر تزالکا فرودآمد . ازآنجا با هزارتن سربازروسی و پانصدتن‌لشکریان گرجی وژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد . راهنمای این عده یکی از تاتار های سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت . شبانه بآخال کالاك رسیدند وبایرانیان حمله بردند وایشان را پراکنده کردند . شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت ووی بایروان برگشت . چون عباس میرزا پسرشاه در آن‌زمان درگارنی بود تیمور ازپسرژیورژی‌پادشاه گرجستان‌در١٤ سپتامبر (۱۱ شعبان) بنزد وی گریخت وعباس میرزا که درآن زمان هشت هزارتن سرباز وتوپخانهٔ منظمی با

---

(۱) Dmanis (۲) Gaté khili-khidi (۳) Tzalca

(٤) Portniagin (٥) مراد میرزا عیسی قایم مقام معروف بمیرزا بزرك وزیر آذربایجانست (٦) Akhal-Tzikhé

باخود داشت که باصول جدید فراهم کرده بودند باو احترام بسیار کرد . از آنجا نـزد تورمارف رفت ووی اورا بروسیه فرستاد .

در همین سال ۱۸۱۰در۱٦اکتبر(۱۷ رمضان ۱۲۲۵)لشکریان روسی درده آمالو در ناحیهٔ هامباك عباس میرزا را شکست دادند .

در ۱٤ مه ۱۸۱۱ (۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲٦) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در افق روسیه گرفت ومردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. درهمان سال در شب چهارشنبه ۱٤ ژون (۲۱ جمادی الاخر ۱۲۲٦) ماه درآسمان روسیه گـرفت وشب بسیار تاریك شد . درهمان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکهٔ گرجستان را که همسر ژیورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در بیلوگورود زندانی شده بود آزاد کرد واو را بمسکو بردند .

در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲٦) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریـان روسیه در گرجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد ودر ماه اوت آن سال (رجب ۱۲۲٦) ژنرال لیوتنان مارکی دو پاولوچی ایتالیـایی را بجای او گماشتند . وی درهمان سال با حسین خان بیگلربیگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را باوداده بود محرمانه وارد گفتگو شد وباو پیشنهاد کرد که اگـر قلعه وشهر ایـروان را بـاو تسلیم کند وی بازماندهٔ آن ناحیه را باو واگذار خواهد کرد . حسین خان همو عـه کرد قلعه راواگذار کند . پاولوچی که از دو رویی وخیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال مـژور لیزانوبچ رابا دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد . حسین خان که لشکریانی ازاطراف گرد آورده بود در صومعهٔ اچمیادزین (اوچ کمیسیا) پنهان شد و بمحض اینکه سپاهیان روسی بآنجا رسیدند ایرانیان بایشان حمله بردند وآنها را عقب نشاندند .

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) در گرجستان وایمرت قحطی بسیـار سختی روی داد ومدتی دوام داشت . از ۱۸۱۱تا ۱۸۱۳ (۱۲۲٦- ۱۲۲۸)نیز در کـاخت قحطی بود وبهمین جهت مردم آن ناحیه قیام سختی کردند . درماه فوریه ۱۸۱۲(صفر ۱۲۲۷ شـهزاده الکسـندره از ایروان بآن ناحیه رفت که باشورشیان همدست شود و ین کار وی بدبختی بسیاری برای وی و خانواده‌اش و کسانی که با او همدست شده بودند فراهم کـرد . در قحطی ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بهای یك کدی گندم بشش مینالتون (۱) رسید و تورمارف مجبور شد از آخال تزیخه گندم وارد کند .

درین سال مـرکی دوپاولوچی بقراباغ رفت واز آنجا مهدی خان بنزد وی وفت و

---

(۱) minalthoun کدی معادل دو بودوربع و مینالتون یك روبل نقره یا چهار هزار فرانك فرانسه .

هدایای گرانبها باو داد زیرا که روسها قراباغ را گرفته بودند هرچند که خان هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت . پیشنهاد مهدی خان مارکی دو پاولوچی جعفر قلی خان برادر زادهٔ وی را گرفتار کرد ، زیرا وی که محمد اصلان خان برادر مهتر وی بود خود را جانشین پدر خویش ومدعی او درحکمرانی میدانست . جعفر قلی خان از زندان گریخت وبتبریز نزد عباس میرزا رفت. پس ازآن پاولوچی بمتکوار(۱)رفت تادرکارهای شکی و شروان ودربند و باکو که بدست روسها افتاده بود رسیدگی کند، چون بقلعه رسید در میان سپاهیان روسی وخان بوتا و نوهٔ فتحعلی خان یعنی شیخ علی خان حکمران دربند که روسها سر زمین وی را گرفته بودندجنگ مختصری درگرفت وایشان پس ازآنکه شکست خوردند بداغستان رفتند . شیخعلی خان همان کسی بود که در ۱۷۹٦ (۱۲۱۱) هنگامی که زوبف بدربند رفت حکمرانی آنجا را داشت ،

درهمان سال در ۲۹ فوریه (۱٤صفر۱۲۲۷) جبرئیل یا گابریل پسر ژیورژی پادشاه گرجستان که در۱۳ اوت ۱۷۸۸(۱۰ذی القعده۱۲۰۲) بجهان آمده بود درسن پترزبورگ مرد وپیکرش را درصومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپالوچی از فرماندهی لشکریان روسیه معزول شد وژنرال لیوتنان رتیشچف (۲) را بجای وی گماشتند ووی آجودان خود را ژنرال ماژور آخوردف (۳) حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتزیلوان (٤) واز خاندان پوبولا شویلی بود .

در همان سال درروز یکشنبه ۲۵ اوت (۱٦ شعبان۱۲۲۷) در افق روسیه آفتاب گرفت ودوحلقهٔ خون آلود مانند قوس قزح دراطراف آن پدیدار شد وتا عصرادامه داشت ومردم فردای آن روز منتظرجنگ وخون ریزی سخت بودند . جنك معروف بارادینو(۵) درمیان لشکریان روسیه وناپلئون روز پیش ازآن در۲٤ ماه اوت روی داده بود .

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷)فتحعلی شاه پسرش عباس میرزا رابیاری آلکساندره شاهزادهٔ گرجستان که در کاخت بود فرستاد . وی سابقاً از ایروان آمده بود که مردم رابقیام تحریك کند. درآنجا چندین بار درشیلداوماناو شکست خورد ونـاچار بکوهستان آنجا گریخت ویاران خود گرفتار مصائب سخت کرد

عباس میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که تازه آنهاراتربیت کرده وبایشان سرباز می گفتند ونیز چهار هزار سوار داشت وسیزده توپ که پادشاه انگلستان باوداده بود . وی ازارس گذشت ، دراسلاندوز درنك کرد زیرا که خبرشکست آلکساندره وفرار

---

(۱) Mtcouar (۲) Rtichtchof (۳) Akhwerdof (٤) Krtzkhilwan (۵) Borodino

او بداغستان بوی رسیده بود . آنگاه رتیشچف بژنرال ماژور پتروستفانیچ کاتلیاروسکی(۱) که بافوجی ازخمپاره‌اندازان که بآن گروزینسکی (۲) می گفتند درقراباغ بود نوشت و باو دستور داد بیاری مهدی خان حکمران قراباغ بلشکریان عباس میرزا حمله کند . کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد ومهدی‌خان هم با دو هزارسوار قراباغی‌درپی اورهسپار گشت .چون برود ارس رسیدند پلی ساختند ولشکریان را از آن گذراندند ولی چون نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین‌درآب‌افتاد وتنها دوتوپ سبك ماند . کاتلیاروسکی ازین کار نگران نشد و توپها را درآب رود گذاشت‌وراه را بسوی لشگرگاه عباس میرزا دنبال کرد . راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند وبی خبر در ۲۰ اکتبر(۱۳شوال)بلشگرگاه‌ایرانیان‌رسیدودرسپیده دم‌بایشان‌حمله کرد. سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آمادهٔ جنگ‌نبودند ۱۳توپ و۳۰۰سربازشان راروسها گرفتند وهشت بیرق بزرك‌راهم غنیمت بردند . سراسرلشگرگاه ایران بدست روسها افتاد . عباس گریخت و بتپه‌ای پناه برد ودرآنجا در صدد برآمد دفاع کند . ولی روسها از کنار برو تاختند واورا شکست دادند وناچار شد بتبریز برگردد .

کاتلیا روسکی فاتح بتفلیس برگشت وامپراطور روسیه پاداشی باو بخشید ومنصب ژنرال لیوتنان را باو داد . درین جنگ نه تن افسر و چهل سرباز بجز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند . این خبر جنگ اصلاندوز که بدربارطهران رسید مصمم شد صلح کندودراواسط‌سال۱۸۱۲(۱۲۲۷)بدرخواست‌شاه سفیرانگلستان‌سرگوراوزلی (۳) واردکار شد وسر رابرت‌گوردون (٤) را بتفلیس وموریه را (٥) را نزد عباس میرزا فرستاد درماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷)رتیشچف خود بکنار رود ارس‌بگداراصلاندوز رفت‌ودرآنجا بگفتگو آغاز کردند اما بجایی نرسید. در۸اکتبر(اول شوال ۱۲۲۷)عباس میرزا که بیست‌هزارسپاهی باخودداشت‌درکنارارس‌آماده جنگ باروسها شد. کاتلیاروسکی با دو هزار سرباز وشش توپ در ۱۹ اکتبر (۱۱شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله‌برد و ایشان را شکست داد ولشگرگاهشان راگرفت وتوپخانه و مهمات ایشان را کرد . فردای آنروزکه روز ۲۰ اکتبر(۱۲ شوال) بود ، روسها از رود کوچکی که بارس میریخت درگدار اصلاندوز گذشتند و قلعه اصلاندوز راگرفتند کـه بازماندهٔ لشکرایران به آنجا پناه‌برده بود وازآنجا نیزچند توپ‌وعده‌بسیاراسیرگرفتند وروز۲۳

---

(۱) Pete Stephanitch Kotliarevski (۲) Grouzinski یعنی گرجی

(۳) Sir Gore Ouseley (٤) Sir Robert Gordon

(٥) Morrier

(۱۵شوال)کاتلیاروسکی بجای‌خود باز گشت.درهمان‌زمان پیر قلی‌خان‌حکمران‌شکی‌وسردار ایروان‌که بناحیهٔ قامباك و شوراگل رفته بودند نیز ازلشکریان روسیه‌شکست‌خوردند.

درهمان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را ازقلعهٔ لنکران بیرون کرد وبا دوهزار سپاهی آنجا راگرفت زیـرا که مصطفی خان خـود را درحمایت روسها افکنده بود وبوی منصب ژنرال ماژور با پانصد تومان حقوق داده‌بودند که درآن زمان معادل پنج هزار روبل‌بود - وی ازآنجاگریخت وبشکایت نزد رتیشچف‌رفت‌ووی ژنرال لیوتنان کاتلیا روسکی را بادو هزارتن بااوفرستاد . روسها قلعه را محاصره کـردند و کاتلیاروسکی‌دستورحمله دادنردبان گذاشتند وچون‌از نردبان‌بالارفتند که‌ایرانیان‌بسیاری ازایشان‌را کشتند وهفده افسر کشته شد وگونه‌کاتلیاروسکی‌زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیسشویلی یکدسته دیگر لشکریان ازسوی دیگر بـرد که‌از نـردبان بالا رفتند ووارد قلعه شدند ودرهارا گشودند . سربازان دیگری که مانده‌بودندنیزوارد شدند وچند تن ازایرانیان راکشتند ودیگران گریختند . همهٔ توپخانه ومهمات وآزوغه‌و مقداری پول بدست روسها افتاد وایشان مصطفی خان رادوباره‌بحکمرانی گماشتند ویك فوج درآنجاگذاشتند زیراکه لنکران درکنار دریای خزرست . در برابـر این خدمت نشان درجهٔ دوم سن‌ژرژرا بکاتلیاروسکی‌دادند وحکمران‌لنکران‌خراج گزار روسیه‌شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنك اصلاندوز روی داده است . لشکریان ایـران میر مصطفی را ازطالش بیرون کرده وشهر لنکران را ویران کـرده ودر کنار دریـای خزر قلعه‌ای بهمین نام ساخته بودند . بهمین جهت ژنرال کاتلیا روسکی را بدان جافرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (۱٦ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان رانزدیك ارکوان شکست داد ودراین فتح سه هزار خانوار مردم‌قراباغ راکه‌باسارت برده بودند نجات داد .سپس قلعهٔ ارکوان را محاصره کرد وگرفت که انگلیسها آنـرا در جای قلعهٔ کهنه ای بهمین نام ساخته بودند ودرآن زمان فتحعلی شاه وعسکر خان از آن دفاع می کردند . در ۲٦ همان ماه (۲۲ذی‌الحجه) قلعهٔ جدید لنکران راکه چهار هزار تن ازایرانیان بفرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد ودراول ژانویه۱۸۱۳(۲۹ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) بحمله آنراگرفت . اما زخمی که درین جنگ خورده بود از آن پس مانع شدکه خدمت خود را در نظام دنبال کند .

سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را بقراباغ فرستاد . رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود ایشان در زیـا نزدیك گلستان بیك‌دیگررسیدند . ایرانیان وروسها باهم صلح کردند وبنا برعهد نامه ای که درمیانشان بامضاء رسید سرحد خود را چنین قرار دادند : از کناررود ارس، میگری

وشوراگل دردست روسیه ماند مانند خان نشین های قراباغ تاکنار ارس و گنجه وشکی و همهٔ شروان و باکو و طالش و لنکران و دربند و همهٔ داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت وانجازوحدود آن وگوریا ونواحی آن . ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین وسرزمین آن سوی رود ارس را ازپل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند .
چون صلح درمیان ایران وگرجستان برقرار شد ابوالحسن خان بازگشت ورتیشچف بتفلیس رفت .

گفتگو دربارهٔ عقد قرار داد درسال۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد ، ازجانب ایران نخست سرگوراوزلی که در اوجان درسی میلی تبریز درنك کرده بود وارد گفتگو شد و پس ازو میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را درناحیهٔ گلستان نزد زیوه درقراباغ قرارداد رتیشچف و وزیرایرانی در۲۸سپتامبر(۲شوال) بهم رسیدندوعهدنامه در۱۲اکتبر (۱٦ شوال) بامضا رسید. ابوالحسن خان درآغاز ژون ۱۸۱٤ (اواسط رجب ۱۲۲۹) بروسیه رفت ودر ۱۵ سپتامبر (سلخ رمضان) مبادلهٔ عهدنامه در تفلیس روی داد .

در ۱۸۱٤ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی راکه نایب وزیر بود بسفارت بدربار روسیه فرستاد ومامور بودعهد نامهٔ صلح وتعارفات وهدایای او رابرای امپراتور روسیه ببرد وازجمله دوفیل سراپا جل کردهوچهارده اسب از آن بهترین نژاد بود . چون بمسکو رسید با تجمل بسیار از اوپذیرائی کردند وچهار ماه درآنجا ماند .

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵(۱۸محرم۱۲۳۱) امپراتورروسیه درپترزبورك ابوالحسن شیرازی سفیر کبیر ایران را پذیرفت وهدایایی راکه بابخان که اورافتحعلی شاه نامیدند برای او برده بود بحضورش بردند . از دروازهٔ شهر تا خانهٔ سفیر کبیر قراولان صف کشیده بودند . ژنرال لیوتنان سویمون (۱) پسر اورام سولاقا شویلی (۲) با کالسکهٔ امپراطوری وچند تن دیگر باستقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که بازکرده دردست داشت با خود می برد . چند روز بعدعهد نامهٔ را با این هدایا تسلیم کرد : دو فیل نرو ماده کـه چتری از زری باخود داشتند ، دوازده اسب ازبهترین نژاد ها که زین پوش ترمه داشتند ، ۱٤ صاق شال کشمیری گرانبها ، سه تسبیح مروارید صددانه بدرشتی دانهٔ فندق ، ویك چهاریك مروارید قیمتی دو زمرد بشیار شاداب بوزن یك قروش ، سه شمشیر گرانبها زین درویش وتیمورلنك وشاه عباس بزرگ، مومیائی اعلا وچندسنگ پازهر،جعبه هایی . نقشی اصفهان که دریکی ازآنها ترازوها ومقراضهای زرین بود وعلامتی بشمار می رفت ، دوقالی ابریشمی کرك بند خراسانی بسیار اعلا. برای امپراتریس یبیزابت همسرامپراطور هدایای شاه عبارت

Oram Solaghachwili (۲) Suimon (۱)

بود از شش طاقه شال ، شش قطعه قالی ، یك تسبیح جواهر ، و نیز هدایائی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریك بفراخورشان هدایایی فرستاده بود . سفیر کبیر یك سال تمام در دربار روسیه ماندو باو احترام بسیار کردند.

درسال ۱۸۱٦ (۱۲۳۱) ژنرال رتیشچف فرمانده کل سپاه گرجستان عـزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پتروویچ یرمولاف (۱) راکه هفتمین فرمانده لشکر آن نـاحیه بـود بجای اوگماشتند . وی در۲۸ مه ۱۸۱٦ (۲٦ جمـادی الاخر ۱۲۳۱) باین سمت برگزیده شد ودر پایان سال ۱۸۱۷ (آغـاز۱۲۳۳) وارد تفلیس شد .

درضمن یرمولف بسفارت کبرای ایران گماشته شده بودومامور بود از گرجستان بدربار فتحعلی شاه برود وآخرین امضاء را درعهدنامهٔ دائمی باایران بکند وسرحدهای گرجستان را معلوم کند . زیراکه در مادهٔ دوم عهدنامهٔ گلستان چند نکته مشکوك مانده بود . وی حامل هدایای گران بهای بسیار برای شاه بود و نیز هدایـائی ازجانب امپراتریس برای زنان شاه وشاهزادگان محمد علی میرزا وعباس میرزا و بزرگان ایران .

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱٦ (۲۹ رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب یولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس ازچهار سال بیماری بسکته درگذشت وپیکرش را در پترزبورك در کلیسای سن ژان کریزوستوم (۲) در صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند

در ۱۷ آوریل ۱۸۱۷ (سلخ جمادی الاولی ۱۲۳۲) از گرجستان بسوی ایـران بعنوان سفیرکبیر دردربار فتحعلی شاه راهی شد . چون بسلطانیه رسید شاه درآنجا بود واو راپذیرفت . در۲۰ ژوییه (٦ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی راکه همراه داشت بشاه داد وسرحدات دوکشور وشرایط اجرای عهدنامه را معین کردنـد وپس از چندی یـرمولف بگرجستان برگشت .

درموقع توقف درایران فتحعلی شاه یرمولف رادوبار بحضورخود پذیرفت . باراول در۳۱ ژوییه (۱۷ رمضان) که درمسایل سیاسی بحث کردند. باردوم در سوم ماه اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود ودرآن روز هـدایائی راکه دیر رسیده بود بشاه دادند . در جلسهٔ اول بزرك ترین مانعی که پیش آمده بودکه بزحمتی توانسته بودند سفیرکبیر را وادار کنند درموقعی که وارد اطاقی میشودکه شاه درآن نشسته است چکمهٔ خود رابکند این عادت درآسیا برای رعایت قالیهاییست که دراطاقها گسترده‌اند . سرانجام یرمولف باین کار تن داد ولی تقاضا کرد بگذارند باکفشی که در زیر چکمهٔ خود پـوشیده است وارد شود وزیر چکمهٔ خود یك جفت چکمهٔ دیگـر ساغری سرخ پوشیده بـود که بسیار

Saint Jean-Chrysostome (۲) Alexis Pétrovitch Iermolof (۱)



ژنرال آلکسی پتروویچ یرمولف
فرمانده سپاه روسیه در جوانی

طریف بود وجای جوراب را می گرفت و ماموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در ۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمد حسن افشار از جانب فتحعلی شاه بسفارت کبری پترز بورك رفت و ۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود . در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب ۱۲۳٤) محمدحسن خان افشار سفیر کبیر فتحعلی شاه از پترزبورگ عازم ایران شد امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را بآوتیك ایزمیرل (۱) و بموزه (۲) از افسران پلیس پسر نامشروع شیوش (۳) سپرده بودند و آن عبارت بود از لگن گردی از بلور تراش که دورهٔ آن سه آرشین بود و یك آرشین بلندی داشت ودرمیان آن فواره ای بود . بمحض اینکه آنرا پرمی کردند فواره براه می افتاد ودیگر فرونمی نشست زیرا آبی که درآن می ریختند ازمیان نمی رفت وازلوله باآن بالا می رفت ودوباره فرود می آمد . هدایای دیگر عبارت بود از یك سرویس سر میز بلور و گلدانها و گیلاسهای بسیار گران بها که روی همرفته ۱۶۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صدو شصت هزار روبل وتقریباً صدوهشتاد هزارفرانك بود .

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) درگنجه ملخ خوارگی شد و تا تفلیس این آفت امتداد داشت ودرهمان سال درکرتیل و کاخت خشك سالی سخت روی داد ویك قطره باران نبارید وهمهٔ گیاهها خشك شد وقحطی بجایی رسید که یك کدی گندم راچهارمینا تون فروختند

در ۱۸۲۱ (۱۲۳۶) جنك درمیان عثمانی وایران درگرفت و ایرانیان بفرماندهی محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرماندهی شایسته وبسیار دلاور بود بغداد ووان ارز روم وطرابوزان راگرفتند وبزودی درنتیجهٔ میانجی گری انگلستان صلح کردند . درین زمان محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرمانده این جنك دربرابر ترکان عثمانی بود دربغداد کشته شد تاآنکه مرك او برلشگریان او بسیار گران آمد فتحعلی شاه عهدنامه صلح را امضا نکرد . بغداد راگرفت وپادشاه آن شهررا ناگزیر کرد شهررا تسلیم کند وچون انگلیسها بسیار ناراضی شدند همه کسانی راکه ازین ملت درایران بودند ازایران بیرون کرد .

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷) فتحعلی شاه دوباره باعثمانی وارد جنك شد وبغداد وآناتولی شگرکشید ولشکریان ایران بارز روم رسیدند ودرآنجا باترکان روبرو شدند . در جنك سختی که درگرفت پاشای قرص و ارز روم وطرابوزان کشته شدند و جنك مدتی ادامه یافت

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روسها مهدی خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم خان را از قفقاز بیرون کردند وی درسپاه روسیه منصب ژنرال ماژور داشت وباوشان داده بودند

---

(۱) Avétik Izmirel یعنی ارمیری (۲) Moré (۳) Chioch

وازجانب روسها حکمران قراباغ شده بود . اما چون سپاهیان روس این ناحیه‌را تصرف کردند ویك‌تن ازارمنیان رابحکمرانی آنجا گماشتند وی اورا متهم کرد . جعفرقلی آقا پسرمحمد حسن آقا برادر زادهٔ مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمبیرسك (۱) زندانی کردند .

درماه ژویه ۱۸۲۶ (ذی‌الحجة ۱۲٤۱) جنك‌دوم درمیان ایران وروسیه درگرفت وایرانیان باردیگر بقفقازحمله بردند وفتحعلی شاه باشست هزارتن واردجنك شد .

---

(۱) Simbirsk



ژرژ برموت دو تری

فهرست نامهای کسان و نسبت ها

ب

ث

ج

ق

فهرست نامهای جاها

ج

چ

ح

گ

فهرست نامهای کتابها و مؤلفات

غلطنامه

صحیفه	سطر	نادرست	درست
٦	٥٢	مبان	میان
١٣	٣	پرای	برای
١٤	٩	شده	معروف شده
١٤	١٣	معروف‌ذیت	نزدیت
٢٠	١٦	گیحتو	گجتو
٢٠٠	٢٤	تدریج	تدریج
٢١	٢٩	میر	میرز
٢٨	١	میه درد	درد
٣٣	٢	تاریخ	تاریخ نویسان
٣٤	٢	محمدخان	محمدحسن‌خان
٣٩	١٨	محمدحسن	محمدحسن‌خان
٥٦	٢٣	حوزث	حورث
٥٧	٢٤	ضمش	ضعش
٦٠	٥	سرگری	سرگری
٦٣	١٦	جمه	ند
٦٤	٢١	تفنث چان	ث چین
٦٤	٢٩	روز	زور
٨٦	٢١	کنداممد	منه
١٠٧	٦	ژو نوز	در
١٠٨	٤	پیت	
١١٣	٨	ن و نر	ر
١١٣	آخر	بیت	
١١٤	٩	دری	ش
١١٥	٢٧	موشه	مه
٦	٢٠	تدریج	تد

صحیفه	سطر	نادرست	درست
١١٩	آخر	Mtternich	Metternich
١٢٥	٢٧	لکساندر	الکساندر
١٢٦	٣	رومانزوف	رامانزوف
١٣١	١٥	امیراطور	امپراطور
١٣٢	٢٤	پشاور	پیشاور
١٣٤	١٣	قطعما	قطعا
١٣٨	٢٩	حروف‌نگرفته	Duc de Vicence
١٤١	١٢	فران	فرمان
١٤٧	٢٧	بیداست	پیداست
١٥١	١٥	وثنیا	وثانیا
١٥٣	٧	صمت	نضمات
١٥٥	٧	دربغ	دریغ
١٥٦	٢٦	یونانی	یونانی
١٥٩	٢٠	کنبر	اکتبر
١٥٩	٢٧	امه	نامها
١٦١	٢٠	تیر	نیر
١٦٧	٢٣	بیوسکی	پیوستگی
١٦٩	١١	رزی	روزی
١٧١	٢٥	سحبی	بنخدبی
١٧٤	١٥	کسب	اکتسب
١٧٧	٤	معدلتشن	معدلتشدن
١٧٧	٥	رول	زوال
١٧٩	١٩	نوت	طراوت
١٨١	١٧	حمة	خدمة
١٨٨	٢٢	احتبز	اختار

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۱۹۱	۲۱	بی‌قرارس	بی‌قرارش
۱۹۴	۲۵	نشان	شان
۱۹۵	آخر	موافقت	موافقت
۱۹۸	۲۰	ا مدر	اندر
۲۰۳	٦	بهران	طهران
۲۰٤	۱۵	شتابن	شتاین
۲۰۵	۳	اوژان	اوژن
۲۰۸	۲۲	پرانش	پسرانش
۲۱۰	۱٤	بار	باز
۲۱٦	۳	اداره	اراده
۲۱٦	۱۹	باز	باز
۲۱۹	آخر	Beboulh	Reboull
۲۱۷	۹	چتان	چنان
۲۲۵	٤	دانمارکبان	دانمارکیان
۲۲۸	۱٦	نایلئون	ناپلئون
۲۲۹	۱۹	بسار	بسیار
۲۳۳	۲٦	یکانرین	یکاترین
۲۳۸	۱۵	بادشان	پادشاهان
۲٤۱	۱۸	ایکی	با یکی
۱٤۲	۱۲	بیلزابوپول	بیلزا بتوپول
۲٤۳	۲٦	جابی	جایی
۲۵۱	۲٤	فرربرد	فرو برد
۲۵۲	۹	خان‌خان	خان
۲۵۳	۲۲	اخنلافهای	اختلافهای
۲۵۵	۱۷	پنرال	ینرال
۲۵۹	۹	تعین	تعیین
۲۵۹	۲۷	چ ین	چنین
۲۷٤	۲۳	جعفرقلی	جعفرقلی خان
۲۷٤	۲۸	ماندران	مازندران
۲۸۲	۱	رضاقی	رضا قلی
۲۸۲	۳	ۃ اعیانی	اعیانی
۲۹۲	۲۷	دارابی	دارایی
۳۰۰	٦	[illegible]	[illegible]
۳۱۰	۵	یلندی	بلندی
۳۱۳	۱۹	جربزو	بزور
۳۱۳	۲۱	بدورهٔ	بدرهٔ
۳۲۰	۲٦	فارنائوز	فارنائوزگریختند.
۳۲۱	۱	فارنواز	فارنائوز
۳۲۱	۲	بوراسب	لوراسب
۳۲۱	۹	ایران	ایروان
۳۲۱	۲۵	دشمناز	دشمن
۳۲۳	۲	شوش	شوشی
۳۲۳	۳	شوش	شوشی
۳۲۳	آخر	ستوز	متون
۳۲۵	۱۲	بمباان	بیمباران
۳۲۵	۱۵	سبس	سس چون
۳۲٦	٦	شو	شوشی
۳۲٦	۷	ش	شوشی
۳۲٦	۱۰	ش	شوشی
۳۲۷	۲۱	مران	حکمرانی
۳۲۹	۲۹	؛	پود
۳۳۰	۲	شنهاد	بپیشنهاد
۳۳۰	۳	ه	که پسر
۳۳۰	۱۵	جودان	آجودانی
۳۳۱	۱	بترو	پتر
۳۳۱	۱۱	عباس	عباس‌میرزا
۲۳۱	۲٤	کرد	غارت کرد
۳۳۱	۲۷	Pete	Petr
۳۳۲	۱۷	مصطفی	مصطفی‌خان
۳۳۳	۳	انجاز	ابخاز
۳۳۳	۲۰	با	را با
۳۳٤	۱۵	کلیسای	کلیسیای
۳۳٤	۷	از	پرمولف از
۳۳۵	۲	محمد حسن	محمدحسن‌خان
۳۳۵	.	بموزه	بموره
۳۳۵		وان ارز	وان وارز